کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

institut kurde de paris
www.ical.i

هوالله المتعال

تاریخ تولد ابن جانب حاجی شیخ محمد
شاه میرانی سنه ۱۲۴۲ هجری

پنجاه و دو قمری در شب هفدهم ربیع اول
سنه هزار و دویست و نود و دو ۱۲۹۲

۴۶۴ درست تم آبادی
معروف به صدر المدرسین

۲۰۳۹۸/

کتابخانه مجلس سنا
۱۵۸۱

insititut kurde de paris

۱۵۸۱
تاریخ تر
صبا

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۸۵۵۰
فیلمو تیک تاسیس ۱۳۶۲

۱۵۱۱

هوالله المتعال

تاریخ تولد اینجانب حاجی شیخ محمد
شاه میرانی سنه ۱۲۴۲ هجری
پنجاه و دو قمری در شب هفدهم ربیع اول
سنه هزار و دویست و نود و دو ۱۲۹۲
۴۶۴ درست تم آبادی
معروف به صدر المداحین

۲۰۳۹۸/

کتابخانه مجلس سنا
۱۵۸۸

۱۵۸۸
تاریخ کردستان
عبدالله شوانی

[redacted]

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۸۵۵۰
فیلمونیک تاسیس ۱۳۷۲

insitut kurde de paris
www.icsi.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد مر خالق عالمین را که بقدرت و اقتدار خود بحر و بر را مسخر انسان نمود
و ارض و سما را بتحت تصرف او در آورد (آیات توحید بر کل ممالک تابان) و براه روان را بحقیقت نائل
نبی محمد را بکلام خود مخاطب میسازد (انت باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین) بالصلوة و السلام علی
سید ما خیر انام محمد صاحب الوحی المعصوم و اهل مقام المحمود الذی فاخت [illegible]
و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین) و بعد سبب تالیف این رساله آنکه [illegible]
اینکه بنده ثرثره شرمنده حقیر خاکسار پناه میرزا عبدالله مستوفی نشسته [illegible]
صرف کردم و ایام جوانی را که سرمایه حیات فانی است بتفکرات گذراندم) نه کاری
گفت کردم نه دینا (تلوتفه) افسوس که عمر در جوانی بگذشت) ایام بهار زندگانی
بگذشت) تا وقت کار بود فارغ بودم) هشیار شدم دیر و توانائی بگذشت)
اکنون بتوفیق الله تعالی بقیه عمر مختصر را مغتنم شمرده بدون اتفاق خود را [illegible]
هر بنده ان نموده میخواهم آثاری از خود در صفحه روزگار بیادگار بگذارم که آینده گان
مرحبا بر ما بصیره و ابنای وطن را عبرت تذکار و عبرت باشد (تلوتفه)
نه از بهر اظهار فضل و هنر) نه از بهر تحصیل دینار و زر) فقط نفس را بدیم که مشغول
که از فکر باطل مشغول گردد بحق) لهذا با وفور ملال و قصور حال و سرعت قلم مرتب شدن تاریخ

[illegible] وطن مألوف خواهیم کرد هم چنین بتحریر این بروگتاب تاریخ مرتب و مهیا نموده
بصیرت مطالعه کنندگان محترم باشد از ابتدای فرمانفرمائی و سلطنت ذیشان بنگارنده
الی یومنا هذا بر شته تحریر کشیده از آنجاه تاریخ از اقتباس ناگزیرست چنین فهم گردید تاریخ را
مطالعه نمودم غالب مطالب دو قایع را دیدم که از روی حقیقت و بیطرفی نگاشته بودند مسلم شد
مورخین سلف در هر دوره نگارش تاریخ را وسیله مرضی و سبب مهیا شدن معاش خودشان
قرار داده اصلا دنبال تاریخ نگاشتن را بر تحقیق و تفتیش گذاشته حقایق وقایع را صاف و ساده
نگاشته نمی دانند بلکه تاریخ با یک صاف و بیغرض و عاری از تملق باشد و شاید و گردد
هر طبقه از روی حقیقت و راستی بنویسد و نگارش تاریخ شغل برای کاسبت گذاردن نیست
با یک مطالب عامه مفیده و متضمن مصالح دولت و ملت باشد بدون پاره ملاحظات
بگذارد که خوانندگان دانا از قضایا بر و اخلاق ناملائم و مقام و مدیت و آخر دانا
و ثروه بیش و بد گذارده اعمال آنها عبرت گیرند و نصیحت پذیرند عاقبت کار دانا
[illegible] روشن روزگار خود شان قرار دهند و بدانند نیکی بنیکی و بدی بدی
و علت [illegible] نیکی چیز نیک بختی است که از دیران عبرت گیرد و بدبختی
است که دیگران از وی عبرت گیرند این بنده اگر بخواهم بمقام پند و نصیحت برآیم صورت
و خط غیر منقطع خواهم بود ولی علمای دین و عرفای حقیقت بین بعبارات شیرین و اشارات
نمکین نکته از نکات خیر خواهی دوستان را فروگذار نکنند و از تفسیر کلمات علمی و شرح حدیث
معانی مطالب حسن و نصایح مفیده و شرح و نظم نگاشته اند هر مهربانی از آنها کتابی

Institut Kurde de Paris
www.iksp.org

Institut kurde de paris

اگر این داغ جگر سوز بر جان من است بر دل کوه نهی سنگ بآواز آید) چون مرکب بیان در این میدان راندن
از مقصود اصلیه باز ماندن است باید بدعا ختم کرد و بمطلب اصلی رجوع نمود اللهم اخذل من خذل الدین
وانصر من نصر الدین واجعل امورنا بالخیر والسعادة بشرف محمد خاتم النبیین وآله الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین) اکنون مختصری از جغرافیای کردستان سنندج و شرح روزگار و حالات و ولایت نامدار طبقه
بنی اردلان را بمفاد ان خیر الکلام قل و دل یکفی رود که عاری از اغراق است منشیانه باشد مقصود ادای
مطالب لازمه و حقایق وقایع است نه قافیه سازی و سخن پردازی) اول باید معلوم نمود که کردستان
سنندج در چه نقطه واقع و در تحت سلطنت کدام یک از سلاطین روزگار بوده بعد از آن بجغرافیا و شرح
فرمانگذاری و ولایت بنی اردلان و حکام دیگر خواهیم پرداخت پوشیده نماند کردستان یکی از ایالات دولت علیه
ایران و از ولایات جبالیه خواهد بود و مورخین قدیم این کردستان و سایر بلاد جبال را (بمدی)
تعیین نموده و نوشته اند که در آن زمان دو (مدی) بوده یکی مدی کبیر که همین کردستانات و اطراف و اکناف آن
و اکباتان که همدان حالیه است و همدان پای تخت آن بوده دیگری مدی صغیر (آت روباس
که آذربایجان حالیه باشد (ارباس) که فریدون ایرانیان است قریب بیست و هشت سال
سلطنت متقلد این دو مدی را بانضمام پارس و باختر و بابل و کیلانات و غیره داشته و مورخین قدیم این طور
نگاشته که این ارباس بسیار رشید و دلیر و بلند همت بوده و پیوسته داعیه سروری داشته ابتدا با صد هزار نفر
لشکر مدی بقاعده مستمره بساخلوی بشهر (نی نیو) پای تخت ضحاکیان رفته و در زمان آخرین پادشاه
ضحاکیان (ساردانابل) سلطنت متقلد داشته چون ارباس وضع پادشاهی ساردانابل را خارج
از قانون و یاسای سلاطین عالم دیده شب و روز بجام باده و معاشرت با جوانان ساده سرگرم بوده است با قضای عزت

نظری با بلزیس که او هم سردار یکصد هزار نفر قشون بابلی و در علوم کلدانی و نجوم بسیار با مهارت بوده متفق و همداستان
شده و سه دسته قشون عرب و عجم و بابلی که در شهر نی نیو ساخلو و حاضر رکاب بودند متفق الهمه بر ساردانابل شوریده در صحرای
خارج از شهر خیمه و خرگاه برافراخته و با اعلان حرب مخالفت خود شان را بر ساردانابل ظاهر ساخته اند پادشاه با قشون
متحده خویش بمقابله اقدام و سه مرتبه در مصاف رزم ارباس و لشکر او را مخذول نموده کرت سیم ارباس زخم
سنگری برداشته و تا خاک بابل گریخته بلزیس یک شب تا روز در آثار کواکب نظر کرده و استخراج نموده است که هرگاه
ارباس تا سه روز دیگر با قشون شکسته پایداری کند دست بر دامن مقصود زند و بر ساردانابل غالب آید با اطمینان
این بشارت ارباس قشون متفرق و منهزم را جمع و آنها را بفتح و نصرت امیدوار نموده بعد از چهار روز ناگاه خبر دادند
که یکدسته قشون باختری صد هزار نفر بسرکردگی سام نریمان برای ساخلوی بشهر نی نیو می آیند ارباس باتفاق بلزیس و سایر
قشون متفقه از لشکر باختری استقبال نموده و خطابه فصیحی از اطوار قبیحه و افعال شنیعه ساردانابل بر سام نریمان عرضه کرده
سام نریمان و قشون باختری با آنها متحد و متفق گردیده اند با عزمی راسخ بسوی ساردانابل حمله میبرند پادشاه ستمگر
بفتح سه گانه خویش مغرور و مستظهر بوده بمقابله پیش آمده فریقین کشش و کوشش زیاد کرده از قضا ساردانابل و قشون او
شکست خورده و در شهر نی نیو حصار شده سلیمان نام برادر عیال خود را سردار سپاه در دامنه میدان نموده قشون
بدبخت شاه دوباره هزیمت یافته و ننگ افتخار بار آورده و سلیمان سردار در آن گیر و دار بقتل رسیده و بقیه
قشون فرار بقلعه شتافته و ارباس با لشکر فاتح شهر و قلعه نی نیو را مدت سه سال محاصره نموده و این مدت فتح قلعه از
برای آنها میسر نشده است کار بر لشکر ارباس سخت گشته تا بعد از سه سال از حسن اتفاق بواسطه طغیان آب شط یکقسمت
حصار قلعه باندازه سه هزار و ششصد ذرع خراب شده ارباس با قشون خویش داخل شهر میشود ساردانابل از مشاهده این
اوضاع خود را فوری بآتش انداخته و سوخته است ارباس بقصر شاهی در آمده خرقه سلطنت در بر کرده و تاج پادشاهی بر سر نهاده

institut kurde de paris

و تمام ممالک بحری و ولایت هندی و بنادر عربستان و بنادر و ثغور و مضافات تحت اختیار آورده بود در ازاء این خدمات بزرگ ایالت بنادر بلوچ

بنظر امیر نظام رسانیده و سپس امامزاده ابراهیم بن موسی بن جعفر و شرح هجرت و مدفن او، و باین تفصیل نوشته بودند (عمر بن
(یحیی) بن (حسین ذی‌الدمعه) بن (زید الشهید) بن (علی زین العابدین) بن (حسین الشهید) بن
سیدنا (علی) بن (ابیطالب) علیهم السلام، قائد ابوالکرام (نسابه) هنگامیکه قصد فرج و [illegible]
الی جده الکبیر و زلزل سنندج و هر موضع عزم الدینور از [illegible] شمال و المغرب قاتم غندی الاصل
قریات و دفن [illegible] و مات فرخ شدث بنین) از ایشان یکی [illegible] ایام التشیین و عمارته
محمد بن فرج ابن طاهر جلبی با کوفه فلهذا فرخ علیه ابو هاشم داود این [illegible] و مات
تنها بقشیش و کان رهین امه صلی الله تعالی علیه وسلم خیانفری فیه فرخ و هو یقول با بنای [illegible]
لم انبی غیر هزیا (و ثانیهم) ابرهیم محمد) و ثالثهم) احمد محدث) باین تفصیل از تحقیقات خان [illegible]
چون این امامزاده ابراهیم خود یکی از نوادگان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و
بنای شهر سنندج جامع است که دارای هنرش نامیده و نیز دارای بناهای مرحوم امانالله خان بزرگ و این مسجد عالی
و منقش بجهات است و دارای دیوارهای کاشی کاری در شبستان مسجد بیست و چهار عدد ستون سنگی خوش تراش
معدن این سنگ نیز در نزدیکی شهر سنندج است ستونهای بطور ساده و بی‌پیرایه است و بعضی از آنها
ستونها مرتبع و در اطراف آنها و در گوشه دیوارهای شبستان تخته‌های شش گوشه و بعضی
گوشه بیشه است بطوریکه از نوشته‌ها بر می‌آید این بنا در روی کاغذ نوشته باشد و ایوان بزرگ و بلند
و یک رو بشرق و نهایت ارتفاع و شکوه بنا شده و این ایوان رفیع از کاشی کاری بسیار خوب و
ناطق تخلص اصفهانی قصیده غرائی در مصرع اخیر آن تاریخ اتمام مسجد است گفته و در گوشه سنگ مرمر طرف ایوان
بخط بسیار پاکیزه مرقوم است بیرون شرح اهرام تخلص سنندجی این قصیده غرا در تمام این مسجد بنا و در تمام

که در تمام مصاریع آن تاریخ بنا و در تمام مصاریع اخیر تاریخ اتمام مسجد است گفته است صنعت شعری و شاعری
بکار برده و این قصیده را هم در گوشه سنگ مرمر ایوان شرقی منقوش ساخته و بنا نهاده
عالی و رفیع تر از بناهای دیگر پایه جنبین ایوان شرقی بجای موقع اذان بر پا و در آنجا هم
کاشی کاری است خارج از شبستان نیز مدرسه ساخته و در اطراف یک حیاط کوچک و دالان
مجوفه و دو غرفه مکنی سکونت طلاب و مدرس است در حال حیات با اقتدار بانی
داد تجار این مسجد در ایران دار العلم بهم و دیوان رو بقبله را با بنای خیلی آبرومند و خوش
و در جلو آن حیاط خیلی وسیع و هجرات عالی بنا نموده کما اینکه در اصل بنا هم اینطور قرار
اهلیجان و کمپانی شرکت با چند قطعه باغ وقف تعمیر این مسجد و مخارج معاش مدرس
و طلاب و خدام و نگهبان نموده و مکرر در موقع اذان علنا اقتدا حاضر با نصد تومان مداخل
در وقت توقیف تعمیر تجاوز از هزار تومان ناخصی این توقیف است و لی موقوفاتی
پیروت آباد فراهم آورده و منافع توقیف هر ساله از زیان و بیکیه گیران بر خواهد آورد
تعمیر توقیف بان توقیف بصرف تعمیرات دیوارهای تیرریخته باشد بنویسید طلبه
مدرسه و مسجد و مسافرین که از خوف نوافض نظام و اتمام در این مسجد و
منقش تحصیل نموده اند کافی موافق تعلیم داده و شرایط وقف نامه و الی بنای رحمه
بانجا نیده شده هر چه طلاب داده نیرسند و فقها فرا گرفته در مدرسه قاشاش
میخوانند (که حرام و لی بزبان اوقاف است) نامین نمی بخشد و موقوفاتی
غافلی دیگر در دیوانخانه نوشته نیده شده و بان توقیف اعتماد تر از شیراز دیده شده و بهتر

از شهد و شکر شیرین‌تر و حال آنکه در قصبه مرند بچشم خورده و دیده و همو خان محترم نیز عموماً شنیده
کرده نداده‌ام چندین خانواده معتبر و علمای با فضل و هنر متصدی آنکار را سرمایه اعتبار و اقتدار
خاسته و موقوفه خوار بهم نرسانیده‌اند که آثاری و دیاری از آنها
در صفحه روزگار باقی نمانده و سعدهای از نیز وجود آنها آگاهی حاصل نکرده‌ایم حرباقی است بنویسی که آنکار را شرمسار
نهایت پریشانی و بیچارگی و با انواع هرجی منتشر و گرفتار و بیقدرت و خجلت مقهور و اسیر
با این ثروت و قیمت و عمارت و خیم جای حیرت و تعجب است اهل همت و منصف نمیتوانند
در طبقه علمای فاضل و آقایان عالم برای تربیت و تفریط موقوفه مسامحه جایز و روا
اقدامات بزرگانه جانبیز و پولهای حلال خود شان را مصارف آنکار بیکنند و بیکنند و بیانند
بحکومت و دولتی کار رسیده‌اند و تصحیح خوارزیها و بدنامی‌ها میشوند و با این آنها کار
آخرت ندارند و بدین عبرت و ایمان بصیرت عاقبت روز کار خودشان قرار
و متصدیان آنکار را دیم رانی نمیدانند (چشم باز و گوش باز و این دکان) صدق آیه
العلی العظیم ختم الله علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوة ..... هنوز با آنه قرن هیجدهم انقضاء عمر این
که اینهمه هزار و اقدام در بردن و خوردن مال موقوفه دارد تعمیر نقدیم انهم از خرابی
مسجد نگذشته و بر گردن کاشکاری این مسجد غلب رخنه و تمام مجوبات و غرفات
و دیگر آنکار و بخرابه آورده و خدام بی‌بضاعت نیز عدد کاشیهای رنگین را بروز گذشته و روز بروز
چندی قوبه این مسجد جامع باعد لطف آنه شیخ الاسلام بوده و بجمله تعمیر اندخرابی
نموده و خیال داشت که تعمیر کاشی در تمام فواره‌های آن بنا بر اصل مرمت اولی قدیم

قوبه این مسجد با عدد ابراهیم نواده آنمرحوم است و خیال دارد بجزئی تعمیری از فواره‌های آن
بنا بر خاطر او فرا و با تمام این نیت خیر و مرام حسنه موفق فرماید چنین در عهد مرحوم اعلی آنها
این شهر و آبادی چندان اهمیت نداشته شبستانی این مسجد برای جماعت آنزمان کافی بوده
و احدی متضرر نبوده است که امروز قت شبستانی این مسجد معلوم از نماز کنندگان نشود
با نیز بسطه شبستانی دیگر بزرگتر و وسیعتر از شبستان است عامه جمعیت و آبادی این شهر زیاد
شده است روزهای جمعه که اعالی و وجاهت بطریقه حضرت شافعی متحیر بین اذان ظهر و جمعه
در این مسجد نماز بکنند از شبستان مسجد جای جمعه را نیابند هر جگه تمام مجوبات و ایوان شرقی
و ایوانچه‌های جنوبی مملو میشود باز برای دیگر جماعت کافی نیست ناچار در صحن
خود بر در بسطه حیاط و خارج حیاط در میان کوچه و دیگر نماز فریضه را بجماعت میکنند از
در حالتیکه غالبی از بزرگان و اعیان و اشراف محکمت بواسطه کثرت تشخص و تکبر
در برای نماز جمعه حاضر نمیشوند هر گاه علم الهی ملک چنانکه مقتضای این بیست و سیم ماه
روز جمعه در این مسجد حاضر بشوند برای خمس جمعیت کافی نخواهد بود معلوم میشود
که مرحوم خان بزرگ تا چه درجه با عزم و تمکین کار بوده و تا چه حد برای کار خیر
عباد و تکین نامی از خود گذاشته است فی الحقیقه بنای آن و هر تبار از مساجد و اسواق
و عمارات و باغات و حمام و رواق باعث آبادی این شهر و دیارات و اهمیت
بزرگانه و عزم و اقدام مردانه در تعمیر مدتی در شهر و بلوکات بنای عالی که آنه و اهمیت
عمارات و بازار و باغات و مساجد و حمام را ایجاد کرده است اهالی جمیع از بزرگان

Institut kurde de paris

و قورخانه و توپخانه هم قدیمی در این شهر ایجاد شده چند بیت شنیدم، خانه نیز در این شهر برپا کشته
سی سال قبل تبعه عثمانی هم در تحت حکومت داخله بوده و کنسولگری از تابعیه را عرب افندی کنسی
نامیده و سرپرستی اتباع عثمانی با او بوده مدتی است کار تبعه را در این شهر رو دش دلهم و با این شنیدم
برای مراقبت آنها مامور شده و ادارهٔ حکومت تحت ریاست و اشغال قرن العاده
گردیده است عده متوجه هم در این شهر زیاد است جماعت کلیسای برپا داشته که
یونیه صدای ناقوس بگوش سلیمین میرسد از همه دیدنی در این شهر همانا آن کلیسای قدیمی
دارد و قسمی ملاحظه در عمارت صنعت دیده قوم واقع شده از مسیحیها عمارات
خودشان ساخته دارای املاک و ضیاع و عقار و دکاکین و کارخانجات تحصیل و تملک نموده‌اند
هزار و در غروب شباب در نقاره خانه از زبانهای مرحوم امان الله خان بزرگ است طبل و نقاره
نیز نشد قنواه معدوده و اهلی این شهر مثل و خصوصاً (قنات دارالایمانه) قنات دار بالمان
(قنات اعلیحضرت مرحوم مغفور المشیخ الاسلام) قنات اعلیحضرت میرزا یوسف شیرازی و یوان)
جاری و گوارا دارند و برای این شهر بسیار نافع و مفید پاشنده و غالب خانه‌های شهر از این قنوات
مشروب میشود در محله شهر بقاطر چیان چشمه‌های آب جاری و قنواه زیاد است عمارت
مورد توجه امان الله خان و کمیر حد تازه تعمیر کلی از خرابیهای آن نموده بسیار جای با صفا است
و جلو آن همه باغات و بساتین است چشم انداز غریبی دارد آب هوای محله قاطر چیان
بهتر و سالمتر از آب و هوای محله‌های دیگر است محله جبرآباد که در شمالی شهر است بسیار کم آب و کمتر آن
پرتسه در رنج و خرابست این شهر حالیه نسبت بآبادی که دارد آب کافی و مناسب ندارد

ندارد ولی در اطراف شهر آب چشمه و رطوبت زیاد است مثلها خرج و زحمت میخواهد که ابرانیان آن
شهر بیاورند و این اقدام و همت در این طبقه نیست که طالب آبادی و طن و آسایش ابنای
وطن باشند مردمان این شهر بلکه غالب ایرانیها بجرکات هم ادیب و فصیح و شیرین هستند
صباحت دیدار و ملاحت کفتار دارند و در اختراع طعمه لذیذه و البسه تمیز و فهم و شعور از
سایرین کرامتی ممتاز و پاشنده خصوصاً بومی که از غریب نواز هستند و تا این اواخر اتفاقات را
بیش و ثروت بیکدیگر نیشه و در زراعت و صناعت و فلزات بهره نیز داشته
در این کردستانات هرای صاحب شمشیر و زورای با تدبیر و صاف ضمیر زیاد بهم و همه بر همکنان
و همسایگان همت برتری و سروری داشته و بهیچیک از طوایف و عشایر را با آن قنات عقاد
و برابری نبوده است مردمان این ولایت بسیار واقعه جو و باشخص هستند و در غرض هم هیچی
و حقارت در مزاج آنها مزمن است در این شهر طبقه علما و قضاة و حکام شرع زیاد
هستند همه بگله مردم تمدن معاش و کذران همه بملک و املاک این شئت تعلق خدمت زده
و در این قنات شرع بیضا اعیان و کارکنان و نوکر فراوان دارد وضع لباس
اهالی شهر اما و کرد بر خلاف البسه سایر اکراد و کنه بلوکات است و با این سایر
ولایات ایران چندان تفاوت ندارد مگر در لباس زنها جزوی تفاوتی هست که
زنهای عجم کلاه نمدی و شکی بسر نمی‌پیچند و قجری میکذارند زنها کلاه و شکی بر ضعهای که
مناخ طبایع هم نیست بسر میکذارند زنهای غیر معروف همانا یا سایر قیم
بی‌حجاب و رو بند راه میروند و این یک از عادات ذمیمه ایلیت و اکراد است

دیگر از بناهای که قابل ذکر باشد مسجدیست که مدفن حضرت پیر عمر علیه السلام در آن واقع است در
چند سال قبل بسیار مخرب بود در سنه هزار و سیصد و نود و هفت میرزا احمد وقفخان پسر مرحوم میرزا محمد رضای
وزیر وقایع نگار اهتمام بکار مدرسه و محوطه و حجرات را توسعه کلی داد و بمخارج این آثار خیر بسیار
مخارج از جیب همایون خان نوری نظام نموده تیز در تاریخ هزار و سیصد و شش بیان کنبد و بارگاه و قبه امام زاده
آبسته کاری نمود و این مدرسه و بقعه بواسطه مدفن شریف امام زاده عمر علیه السلام بنام است و مال موقوفات آن
بوده است در بلوره سنندج در محله ده به (پتوله) مشهور است یعنی پسه کوچک حضرت باجر
خاتون خواهر حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام مدفون و زیارتگاه عام
اهل محله است در جنب مدفن آنحضرت سه معقب نام مسجد کوچکی ایجاد و مسجد باجر خاتون
موسوم گردیده بود در زمان قدیم چندان آباد نبود تا اینکه جناب قطب العارفین حاجی شیخ
سکران که شیخ ارشاد و پیشوا و طریقه علیه نقشبندیه و دارای صفات حمیده و معرفت حقیقیه
و صفای باطن و خلق مهذب است در این مسجد سکونت کرده و تعمیر کلی از آن بعمل آورده و خلق
وسعت بر آنجا دادند که اکنون مسجد و خانقاه بسیار خوب و پاکیزه شده و بقعه و بقعه ترتیب
باجر خاتون و احترام حضرت حاجی شیخ این مسجد و خانقاه هم بنام و مال خارج و دارای منافع
و اتفاقات جمعی در این خانقاه برای سلوک و ریاضت و تهذیب اخلاق مشغول و پیوسته
و چند نفر قاری قرآن همیشه در آنجا مقیم و دایم الاشتغال و متعلمین ذکر جلی همیشه و بعلاوه اشخاص
این خانقاه محل وارد شدن فقرا و غربا و مساکین است و تمام آن و کنار آن اوقات حاجی شیخ
از خوان نوال خود متعمین میدهد بوسیله اقلا روزی پنجاه من نان خشک علاوه از خوراک دیگر مخارج مصروف

این تکیه و خانقاه است شخص حاجی شیخ نیز طرف اعتقاد و اعتماد و پناه عموم اهالی واقع شده
خوارق ظاهره و کرامات متکاثره از ایشان دیده و ارادت و اخلاص اهالی مملکت نسبت باین
بزرگوار بدرجه رسیده که غالبا بجان و مال فدوی او هستند) باریب (چشم و زخم را نباش
نگاهدار) دیگر اینکه در هزار قدمی شهر کوهی است شهرو باآبیدر که بسیار با آب و علف است
جاهای خوش منظر و با صفا دارد که در جزو سایر جهات منظمه تشریح خواهد شد و طرف این کوه بفاصله
صد قدم که از شهر خارج میشود باغ خسرو آباد و از بناهای مرحوم امان الله خان بزرگ است و این باغ
چهار باغ و دوازده خیابان و چهار حوض بزرگ و یک عمارت مختصر داشت و بنائی آن بوضع
قدیم و بغایت خراب بود در سنه هزار و سیصد و یک هجری مرحوم علی اکبر خان شرف الملک پسر مرحوم محمد رضا خان
نوه مرحوم امان الله خان بزرگ باستیناع کرده در کیفیت وضع عمارت تغییر داده بطرح جدید و بغایت
عمارات محکم و عالی در آنجا ساخت و تمام بنا را از سنگ چهار پهلو و تخته پا کرده و یک پارچه
طوری که از اراضی آن از سنگ جداری فیخیم است در صدر قدیمی عمارت ساخته و همچو منظری کمتر
دیده شده و فی الحقیقه دیدنی است از عرض بشمار و نصب اجری همچو چهار تخته نگهدار چهار
باغ و خیابان را هم تماما کلی نموده و در حوالی این باغ خندق عمیق و عریضی حفر کرده و میان تمام
خندق را در خت بید پیوسته کاشته است که حالا اطراف باغ مثل جنگل بنظر
می آید تقریبا چهل هزار تومان وجه نقد در سر این کار رفت و یکی از کارهای ، عالیهای دوازده
والا بتمام در روزگار بی نظیر خواهد بود چه فی الحال روزگار نا پایدار را در اهمالی مخالف و بر پایه عدم
کشیده در پنجاه و در مقابل دروازه آن باغ است آن وجه کافی را هر خون و بقعه بر بالای آن

ساخته اند که پیوسته نظر روحانی او متوجه آن جنت باشد و خانه میرزا صادق خان هزار اصفهانی

مالک است) کل شیخ مالک آنادو جهه له الحکم و ایه ترجعون) خصصه در جوف خان عمارت حکومتی

سربازخانه و گنجایش سکونت یکفوج سرباز و صاحب منصب را هی دهد مرحوم حاجی فرهاد میرزای معتمدالدوله

سی سال قبل زین در نهایت استحکام ساخته اند اکنون جزئات آن خراب شده و چند سال

قبل اهالی بمنعی برای تعمیر آن از دولت کرمت و تسلیم آن از ان نخواستند بازار سرپوشیده

این شهر هم اندکی زیادت از قدیم ندارد کاروانسرای تاجر نشین و دکاکین متصله بود و سی سال

پیش از این مرحوم شرف الملک کاروانسرای عالی و محکمی در جنب کاروانسرای مرحوم [illegible]

ثانی ایجاد کرد و بعد از چندی کاروانسرای والی را نیز بقیه حکمت در آورد و در سی سال

کاروانسرای جدید بازار کرد و هر سه حیاط شده و ممتاز است خیال داشت مرتبه فوقانی

از آن را نیز بنا کند چون غالبا در سر فرصت دارد و طرف جنوب را نیز بر آن افزود شد و بعد بواسطه

مخارج خسروآباد قرض زیاد بار آورد و هر سه کاروانسرا در مقابل بیست و چهار هزار تومان

بخواجه پرویز تاجر باشی مسیحی فروخت و حالیه مملوک اوست این شهر غالبا تجمین دارای بیست و

خانوار و چهل هزار نفر نفوس است قلعه حکومتی این شهر بر بالای تپه واقع است که از

هر طرف بقدر بیست ذرع بر شهر ارتفاع دارد و در وقت لزوم سرکوب تمام شهر است

در این قلعه حمام و بنفت خوض آب دارد بجهه تخصیص این قلعه در جزو دیوان حکومتی سلیمان

بنی اردلان که بانی آنجاست شروحا مرقوم خواهد شد اطراف شهر دارای باغات و بساتین

و بشمار زیاد است چندین شارع از شهر و بلوکات بنماج عمده میشود برای زیارت بصیرت

لالم

مطالعه کننده کان میگذارد (قالیچه) سنجاده (جوراب و دست کش) فرش و لبه پشمی

(روغن) پشم (کیر) مازوج (قفقاف) بیچکه) قندرون (کزاپکین) سقز

عسل کشمش وغیره) کرک (تریاک) گندم و جو و تخم و دانه ها) پوست روباه و دلک

قالی و قالیچه های ابریشمی و پشمی و تخی در این شهر بسیار خوب و ممتاز بافته و از هر نقطه و بتجار

نموده میبرند و در نهایت خوبی بعمل خواهند آورد و در وقات تزدیک شهر که از آب قطعات

مشروب میشوند برنج خوبی زیاد بعمل می آید و در غالب آبها برنجش بسیار خوب میشود و هوای

پایین شهر که طرف جنوبیت از بالای شهر که جانب شمال و مغربیت گرمتر و کثیف تر است

و همچنین آبهای که از طرف شمال و مغرب شهر واقع و جاریست بهتر و گواراتر است

کردستان غالبا سردسیر و کوهستانست گرمیرش کمتر است در طرف باغ سرزوده که

در شمال شهریست معدن سنگ بکود رنگی در چند سال قبل پیدا کرده بواسطه نزدیکی و آسانی

تمام معماری اداره خوضها و فرش حیاطها و هر چه لازم باشد از این سنگ معماری و نفیس خواهند شد

و معدن سنگ مرمر که در فرش ایوانها و سنگ حوضها و در جزو کن حسن آباد

واقع است بواسطه دوری معدن و زیادی خرج و زحمت حالا کمتر از این سنگ

معماری میکنند از این معدن سنگ بکود بهر اندازه که بخواهند قطعات طویل و عریض

بیرون خواهند آورد و سنگ خوش رنگ و با خاصیتی است در طرف غربی شهر تزدیک

دره اشنه کوه آبیدر معدن دیگر بهمین رنگ تازگی پیدا شده ولی در جنب این سنگ

دیرزحمت است جبال کردستان دارای هر گونه معادن است فقط معدن شناسی قدری

www.icar
institut kurde de paris

خروج از محله لازم دارد کوچه های این شهر بسیار کثیف و متعفن و بی ترتیب است اگرچه بعضی از کوچه ها را
سنگ فرش کرده اند ولی چون از روی سلیقه و وقت نبوده در زمستان و تابستان عبور از آنها
خالی از زحمت نیست کلیه محله های این ولایت در نهایت کثافت و وضعیت آنها بهمین
آب جاری و کانال ندارد و با هر جور مریضی [illegible] و با نیز بواسطه آب [illegible]
محل احتیاط است در این شهر چندین زن و مرد جذامی [illegible] طرف شهر این مرض معدا
شده و برای تحصیل معاش بشهر آمده اگرچه قدری خارج از [illegible] برای [illegible]
ولی از رشت خرمن برای تکه های دیوال یونیه و فرش شهر و بازار میشود و با کوچه [illegible]
این مرض مسری باعده ای از سکنه شهر سرایت نکند این است محشری از وضع و خیرخواهی اهالی
تعصب عجیب و جهال معظم در عوض نه دایره ناصری این مملکت هم بر تشویش اهالی متعصبین و جاهل
مرقوم خواهش کردند تا نسخ همین بلوک حاکم نشین و معتبر داشته و چهار بلوک از اینها آنقدر فاصله ندارد
ولی حالا ترتیب این بلوکات بهم خورده و شش محله قدیم نداشت و چند بلوک معتبر از این
همین بلوک حالا باشر و حکام ندارد همه در تحت اختیار مالکین است (بلوک انفجه آباد
از بلوکات معتبر و در محله قدیم بتعمر و علی شکر مولوم بهم این بلوک در طرف شرقی شهر انفجه
بفاصله چهار ده فرسخ واقع و متصل بکنار همدان است حالا تخمین یکصد و ده پارچه دهات
آباد و معتبر دارد عمده نفوس آن اهالی بیات هزار نفرات و در اینکه سه این بلوک در زمان
قدیم قریه قصلان در عهد حکومت مرحوم امانی آقا خان بزرگ این قریه دارای قصبه و عمارات
و حمام عالی و دکاکین و مسجد و باغ و بیشه زیاد بهم در مدت چهل و پنجاه سال بواسطه عدم تعمیر و بهمالاتی

ما کنون بالمره خراب شده طایفه چارمحلی در این بلوک سکونت دارند چون قاطبه مردمان
دزد و دغلی پیشه باعث بی نظمی این بلوک و زحمت جاشر خواهند بود حکام انفجه آباد
حالا با کمال ضرورت باید در دهات کردش نمایند هوای انفجه آباد قدری کمتر از هوای بلوک
ایدوقدت خاک این بلوک بیار حاصل خیز است از هر قبیل محصول صیفی و شتوی در این بلوک
بعمل می آید ولی بشمار شمر و غیر شمر در انفجه آباد کمتر است یعنی مالک رغبت بغرس درخت
و ایجاد و باغ و بیشه چندان رغبت ندارد با آنکه در چند دهکده باغات و بشمار فراوان
از شمر و بیه و چنار بعمل آورده اند و خیلی خوب شده انگور این بلوک بواسطه برودت هوا کمتر
بعمل می آید و ترش و شیرین است در این بلوک در قریه حسین آباد حاجی نزدیک بکنار کردنه است معدن
گچ موجود است و گچ این معدن از گچ معدن کردنه انفجه آباد نرم تر و چسبنده تر است غالب سکنه
در عایای دهات انفجه آباد ترک و بر مذهب جعفری هستند در یکی از قراء انفجه آباد دکه
بابا کور کور موسوم است امامزاده بزرگی است معروف ببابا کور و شمایل این امامزاده جمال الدین است
و همان او بر بالای تپه کوچکی واقع است زیارتگاه عموم اهالی آمده نات و خمسه
و مهربان و زود اجابت شخص بسیار بزرگی است و خارق عادت زیاد از او نقل مینمایند وجه
تسمیه این بزرگوار ببابا کور بهمین طور مشهور است میگویند این سید جمال الدین که هنوز بنیش
معلوم نیست در خدمت پدر بزرگوارش نشسته ناگاه اژدهای بسیار بزرگی از هر پیرامون
سید جمال الدین بپدرش گفته (بابا) کور کور) هر دو با کاف فارسی است و بزرگی یعنی
بهمین اژدها نزدیک شده پدرش شمشیر کشیده و بر سر اژدها زده و بضرب یک شمشیر از سر تا قدم آن

اژدها را انگاشته و حالا نزدیک مرقد این بزرگوار پشته طولانی از سنگ برگرد اژدها نمودار است
که گاهی از ابتدا، انتهای آن دیده میشود و میگویند جای همان شمشیر است و یکرخه انگیخته هر را بهر میدان
انقطه در زیر تپه و مرتفع و مدفن آنحضرت در نهایت یقیناً دریاچه خواهد بود زیرا اتصالاً صدای عجیب
و غریب مثل حرکات بحر و مد دریا میکند و از همین نقطه و از شکاف آن تپه و دامنه آن آب
پرون میآید و پیش هم بدبو و بدطعم است پانصد قدم تقریباً از همان جای دیگر است که از آن
(دنگز) میگویند و این لفظ هم ترکی یعنی دریا و این دنگز مدور و تقریباً سه چهار فرسخ است تمام از حوالت
قدم محوطه آن میشود پر از آب و پیش شخ و شور و مایل بسرخی است اطراف این دنگز از
حوض بقدر نیم زرع از سنگ بیان آب خروج کرده چنین این آب برای هر غرض کوتاهی و
بیا رانع و بیحرب و واضح است هر کس بخواهد بیان آب برود میتواند و اهالی گیرد و پیش
بالای سنگ خروجی میکند از و خورد، و از آن آب شرب و شریعه هر هر کس شاد و باشد و بیان
آب پنقطه بقوه کشش مخصوص که از آن آب بارها دیده شده اورا فرو میبرد و غرقه خواهد شد
و تا حال چند نفر در این دنگز غرق گشته و اثری از آنها نیافته اند نیز اورا بیان نوری
نظام هر دو برای مداوا به بیمارستان رفت و از بقعه و بارگاه امام زاده فی الجمله تعمیری هم نمود
چند روز در آنجا اقامت و بواسطه ریسمانهای زیاد عمق دنگز را معلوم نمود بقرمایش خوش تقریباً
چهل زرع عمق آن بیشتر است و از عجایب این آب یکی این است هر وقت این آب
در رنگ خود برگردد و دیگرگون بشود حتماً یکنفر از موالی متوفی آنجا فوت خواهد شد و بنقیره
سالها و بارها تجربه رسیده است اهالی بلوک بهشد آباد در کار زراعت و در راحت خیلی بیمبالا

و اتفاقاً این بلوک بسیار مستعد و قابل هر گونه زراعت است چه قابلیت باندازه وسعت خاکش
آب ندارد و غالب اراضی آن دیمزار است و علت قلت آب هم از بیمبالاتی مالکین خواهد بود
که در خرج و تعمیر مضایقه مخصوص دارند با اینحالت محصول این بلوک نیز هم از گندم و جو
کرمان است و اغلب همین بهدان خواهر شده مراتع و معالف وسیع در این بلوک خواهد است
چند سال قبل آبهری زیاد کلکه کمه در دشت و صحرای بهشد آباد و دیه میشه و از هر قبیل شکار
کوهی و دشت حالا بواسطه معموری و کثرت نفوس اینها وجود ندارند بلوک بهشد آباد از طرف
شرق بنگ بهدان و از جانب مغرب بمیان ابهق و از طرف جنوب بنگ کیانی و از
سمت شمال بنگ کرویس اتصال دارد طولش از جنوب بشمال و عرضش از مغرب بشرق است
در این بلوک در قریه قروه که وسط راه بهدان و سنندج است دکانها و کاروانسرا نیز
این قروه از املاک معتبره و خیلی معمور است بلکه اینجا مذهب اهل عشری دارند مایت دیوانی
این بلوک اصلاً فرعا بسبع هشصد و کسیه و تومان و چهار هزار و چهار صد دینار است حالا
از این بلوک سعاطه مالیاتی و فروعاتی میگیرند و صرفه و تو فیرش هم بگلوت
ولایت بلوک است ابداً آیت عایدی نخواهد شد (کو محتسبی که مت گیرد) دیگری
از برکات همین کاه بلوک ابهق است این بلوک هم در شرقی شهر سنندج واقع است
طولش آن از جنوب بشمال و عرضش از مغرب بشرق و این محوطه دارای یکصد و پانزده دهات
معتبره و قراء معمور خواهد بود نفوس این بلوک حالا تقریباً بهفده هزار نفر رسیده است عالم
این بلوک را در عهد قدیم سلطانی نامیده نمیدانسته و در دهات گردش میکرده است

این بورک سراسیر است غالب دهات بهار ناه گرسی میکند از زده و باتکش زیت نمی نامند
خاص این بورک بعضی رشتوی است گردو مجوز مرغوب دارد باغات و اشجار دارد این قصبه کثیر بعضی مرغوب
بازارگی در بعضی از دهات باغ دیشه ایجاد کرده و خوب بعمل آورده نام نگی سرخ دارد اواسط
تابستان در این بورک فراوان است جنگل دره ای ابدا ندارد و هیزم و زغال این
صفحه علف ساقه زراعتی است که باصطلاح خودشان (کاه) یا کاف فارسی
(برو زن) خاد سه) نامیده زمستان زراعتی این بورک اکثر و نیز است و زمین قابل شستشوی
دارد سنگه این بورک قهوه ای خفیف بعضی روی لوح و عمارتهای تشتن و پیرودند
و نمک بطریقه نقشبندیه بهشه آب این بورک از چشمه در خانه است قنوات اهالی
زیارت در تمام دهات مسجد دارد ولی از خشت خام و بسیار محقرات بگردد قریه
بارگ آباد مرحوم میرزا جعفر ابن داله قاسم مسجد عالی در نهایت امتیاز دارد و اهالی از آجر ساخته
و در نقطه ایدق نوبر دوقع شده است سنگه این بورک غالبا از طایفه زنگنه است عمارت
بدخوراک و بد لباس پاشنه و بیشتر زحمت زنرگانی آنها بعهده زنهای آنهاست
کوشنده و زیر دست و باهمه کار و در این بورک زیاده از حد تصور است روغن بسیار خوب
و پاکیزه و خوش طعم در این بورک بعمل می آید روباه و خرگوش زیاد دارد و حاصل در بعضی از دهات
ایدق خام ساخته و غرس بیشه و شجار ثمر دار خوب بید و چنار کرده و از باشدت سرما
و برودت هوا در نهایت خوبی بعمل آمده خربزه و هسته و انه در بعضی از دهات این
بورک در کمال شیرینی و لطافت بعمل می آید معدن سنگ مرمر در این بورک و در قریه جلدیان

مرمر این معدن بسیار خوش رنگ و بهر اندازه بخواهند ممکن است خرضهای یک پارچه از این
سنگ مرمر خیلی تراشیده اند سنگهای دیگر هم در این بورک هست که برای فرش حیاط و بساط
بسیار خوب است در پاره مکانها خاکهای الوان دیده میشود بعضی شن کچ نفیده است ولی
چپ ندارد بعضی شن طلا زرد و سرخ و براق پاره سیاه و فولادی است در این بورک
کل سیاهی پیدا شده و زنهای ایلاتی پی بآن برده که بندشم میان آن کل میکنند از رنگ
میکنند و شن شبیه آن بندرا رنگ نمیاید دیگر بعضی احتیاج ندارد هرگاه معدنچی قابل
در مقام اکتشاف این طیون الوان برآید شن خالی از فوایدی نخواهد بود در بعضی از دهات آبهای
آبهای عمیقه و نیکه پیدا میشود از سنگوک و غیر سنگوک در سال قبل در سعید آباد و قشقی بارگ آباد
که این بنده تازه آباد کرده بودم بعضی اسباب از زیر خاک بیرون آمد از قبیل آسیاب غوری طوطیه
و طاقه آرسن پوسیده و زنگ خورده و چند عدد دکمین عتیق خاکروده و پوسیده بحدی که
از بعضی جسدی یا قه بود در خبر کاسه برنش از نقش او چیزی باقی نبوده قدری دیگر را که
خاکه شده خندقی بزرگ بیرون افتاده از طرف دیگر قدری خضر نموده بود در این بورک
پیدا شده بعضی از بعضی از این ایام بزرگ و ضخیم بحدی در دهنه همان تپه قناة قریه
بیرون افتاده بقدر یک متر آب صاف جاری شد و تمام دهنه این قنات سنگ بعضی
از سنگهای طبیعی عریض بحدی جای تردید نیست که همگان اصفهان شهر معموره بحدود بواسطه
بسیاری تاریخ نگاریها بعلت وحشیگری اهالی آن دیار معدوم الاخبار مانده است) همان
نزدیک این جان خراب) که دیده است (ویران خراسیاب) خلاصه نهایت قدیم این بورک

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

تا هزار و شش صد و چهار ده تومان بوده و حالا نزدیک بهزار از این بابت دیگری از بلوکات همجوار (کاه
حسین آباد) بابت این بلوک نیز در آب و هوا کمتر از ایلاق نیست مثلا در این بلوک اشجار
بامثمر و بی ثمر زیادتر و حاصلش صیفی و شتوی بابت این بلوک در شمال شهر سنندج بفاصله
دو فرسخ واقع و دارای چهل پارچه دیه است عدد نفوس این محل تقریبا بهشتصد نفر
بالغ خواهد شد سکنه آن همه سنی و شافعی مذهب هستند از محل نسبی برف کمیاب تر تقع
و سطحش بیشتر از مزرع است اراضی این محل خیلی حاصلخیز است کوه و صحرای آنها
دارای هر گونه گل و ریاحین بابت قارچ در اینجا بسیار زیاد هم دارد و بابت دیگر
صد یکهزار دو یست و شصت تومان است تا انصاف و زیرمایه چه تقاضا نماید) دیگری از
بلوکات همین کانه) حسن آباد) بابت این قریه حسن آباد و هر بلوک با هم دوازده در جنب خیر
در یکفرسخی شهر سنندج واقع و کوهی در نزدیک این قریه است حسن بک نام نبی اردلان قلعه
محکمی در اینجا بنا کرده که حالا هم آثار قلعه و بارده و بروج آن پیدا است و شرح بنای آن
در جزو کمارش جداگانه از حسن بک بنای توضیح خواهد شد و این قلعه مدتها دار الحکومه نبی اردلان بوده
نبی اردلان بعهد این حسن آباد هفت فرسخ بلوک آن وسعت دارد و هر رعیتخانه بزرگ
در این بلوک در جریان است یک رعیتخانه شهر و دیگری رعیتخانه کاه و رخ) سکنه این بلوک
علما و اهل تسنن و پیرو مذهب شافعی و تمسک بطریقه علیه نقشبندیه هستند یکی از قراء این محل
(سمران) است که با سین مهمله و میم بر وزن) گران (است این قریه ملک مرحوم حاجی
شیخ محمد نامی است و مسجد بسیار عالی در اینجا ساخته این شخص اصلا از اینجا و خانواده معتبر سنندج است

از ابتدای جوانی از شیوه اجداد خویش که همه جوره و بیداد بعهد دست کشیده و در باطن عرفان پرور خویش
و بزیارت پیت الحرام دلکش آمده و در طریقت عرفا دست ارادت بدامن شیخ طریق هزار اعلی حضرت
شیخ عثمان سراج الدین خواجه نقشبند بعهد در عین جوانی جهان فانی را تارک و بنیان جور و ستم را
خویش قانع شده یکسره و همانگانه در اینقریه بایجاد و مملکت آفرینت خود را با طعام مسکین آباد
نموده و در ثمره این اعمال نیک و عقیده صاف خداوند بشر دوست خالق اکبر همین قریه را
کرامت فرموده که چراغ اوراد و اذکارش و قواعد سدیده اسلام را بزرگ و تقوی پرهیزگاری داشته باشد
جناب شیخ محمد این شریعتمدار که اکنون در سنندج مدار شریعت و بیارنگ نفس و پرهیزکاری
و خیر ساعی و جاهد است که در امور شرعیه مطابق قانون شریعت مقدسه رفتار نماید انصافا جنین
وجود سعادت نمود در این حدود کمتر نوادر است نمونه اوایل (در دیگر او نویسیم) آفرین خدای بر چنین
که تو پرورد و مادری که تو زاد) اما قصه در این بلوک قریه دیگر است که به پیر منصور موسوم است مسجد
قدیمه در اینجا است و در خارج آن مسجد قبری در طرف شرقی نمودار و بعقیده اهالی این بلوک مشهور است
و بنابر این قبر زیارتگاه عموم اهالی این بلوک است در غالب دیهات و قصه در محل حسن آباد
قبور معلوم از نور صحابه کبار و تابعین اخیار رضوان الله علیهم اجمعین بسیار دیده میشود که با
تفرقه کی و شهادت در اکناف انحاء در موقع مامور یت حضرت امام حسن مجتبی و عبد الله عمر و بن
قشون عرب بتسخیر و تدمیر ممالک عجم و یزدجرد پادشاه ایران بعهده است و به اهم کتابهای تاریخ
در این بلوک محصول صیفی و شتوی بعمل میآید و لکن در این بلوک چندان مطبوع و بارور نیست
خربزه و هندوانه و پنبه دانکوره کرده و سیب و زردالو و نقاله و زیاد در این بلوک بعمل میآید

سکنهٔ این بوک جمع فقیر و با عبادت هستند در اغلب کوهستان این قسمی درخت جنگلی زیاد و متوسط
و زبان بنجشک و غیره فراوان هست کبوتری زیاد هم دارد هوای این نقطه در موقع تابستان
بسیار خوب است چشمه های آب صاف و گوارا دارد شکار رنگ دیزگوهی در این کوهستان
بسیار است قنوات زیاد ندارد آب این بوک از چشمه در دره خانه است مزرعهٔ انبه ها
کمتر از مرتفع و مسطح است باغ و بیشه و درختهای میوه هست این بوک قریب چهل پارچه قریه
بهتر و آباد دارد عدهٔ نفوسش قریب ۵ هزار نفر میشود بنا دیوانی بنا قبل از این ۵ هزار زرد
چهار صد تومان دیگری بوده حالا زیادتر است معدن سنگ و برا در این بوک است جهت
که بخواهند سنگهای مطبوعی برای مطبخ و غیره از این معدن بیرون می آورند
خیلی زرم و بی زحمت است علی شش فرسخ از شهر دور است) دیگری از بوکات همجگانه (کردستان
(میرآباد) پنگان) بیلاور) است این سه قسمی را بواسطهٔ قرب جوار یک بوک و در تحت
یک بناشر قرار داده اند جمعیت این قسمی هفده هزار و دویست و سی و شش نفر و عدهٔ
چهل قریه دهات بهتر و تقریباً هشتاد از نفوس دارد در بعضی از دهات جنگلی مرطوب و زیاد است
گندم این بوک نیز جنس خوب نمی شود برنج و پنبه و کرچک فراوان بعمل می آورند مراتع و مصایف
خیلی دارد و زراعت صیفی و شتوی از هر قبیل در این بوک بعمل می آید این قسمی در بین جنوب و شرق
بفاصلهٔ شش فرسخ الی هوازده فرسخ واقع و قسمی بعید و درشش بنگ کرمانشاهان متصل است
اهالی این بوک عموماً سنی و پیرو شافعی هستند مساجد بهتره در تمام دهات دایر است و یکنفر آخوند
بسیار با عبادت و خدا پرست هشته جز طایفهٔ گشکی و کورکسور کمی از آنها هم مزدوری و زراعت

نیست و این طایفه بسیار شرور و بد کار هستند) دیگری از بوکات همجگانه) کلات است
این بوک حالا بنقاده و چهار پارچه دهات بهتر دارد غالب این دهات دارای جنگلی زیاد و باغات
خوب درخت گردو و شاه بلوط بید و چنار و بید مجنون زیاد و سایر میوه جات هست چشمه های زیاد و آب
صاف و گوارا دارد رودخانه نیز در این بوک جریان هست این بوک سردسیرش بیشتر است
مرتفع و مسطحش زیادتر از مزروع است این بوک در غرب شهر سنندج بفاصلهٔ یکفرسخ و نیم واقع است
واقع است برای ییلاق مخصوص مزایای بسیار دارد برای این که بیشتر دهاتش کوه و دره دارد
خاصیت این بوک صیفی و شتوی است گندم و حبوبات این بوک خوب بعمل می آید آبش کم است
تخمیناً سه چهارم بیشتر نفوس این قسمی حالا هوازده هزار نفر تجاوز است اصیل دهات و بیلاق
این بوک ۵ هزار و هشتصد و شصت و نه نفر است حالا باسم قروجات خیلی بر آن افزوده شده است
این دهات همه مذهب شافعی و سعادت نفس و بیشتر مرطوب بعبادت دایر و در تمام دهات
این بوک مساجد دایر است بنیزم و دو غالب شهر سنندج غالباً از این بوک می آورند گردستان
این بوک دارای انواع و اصناف درختان و شقایق و سنبل است در یکی از دهات (آبگل) (بگل) میگویند
(بگل) بکسر اول و ثانی فارسی و سکون لام است مسجد بسیار قدیم برپا است و مسجد عبده به عمر
یا عمران هشتصد سال دارد یکجلد قرآن مجید در این مسجد موجود است خیلی بزرگ و خط کوفی و یکی از
قرآنهای قدیم دنیا است تقریباً بیشتر از هزار سال است که این قرآن نوشته شده است
میگویند هر کس قسم دروغ و ناحق بآن قرآن خورده باشد فوری هلاک شده است) دیگر
از بوکات همجگانه (کرّه وز) است کرّه وز بضم کاف تازی و فتح رای مهمله و تشدید

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

وفتح واو وسکون زای) بخورست این بلوک در طرف غربی شهر فاصله ده فرسخ واقع است مکنه
این محل طایفه کرمسی وغیره بهشد و این طایفه بسیار شرور و به کار پیشه بیت و سه قریه دارد
و تخمیناً سه هزار نفر نفوس دارد غایت اهمیت و پناه تروهان بعهم طایفی این
اقرهم اند اکثر این دهات بواسطه دوری مشرب بهشد عادت خوزیزی هم دارد
در این بلوک خاصی زیاد بعمل نمی آید بقدر کفاف اهالی است کرم ابریشم هم چندان
خوب نمیشود غالب دهات کوهستانی است بیلاقی و قشلاق زیاد دارد که برای
فروش هم بشهر حمی آورند حیوان و غنم در این بلوک فراوان است دوشاب هم دارد
جنگل زیاد از قبیل بلوط و بن و زبان گنجشک وغیره در این بلوک زیاد است قصبه
کنف شبهار مشهور و انگور و نه دالو هم دارد آب این محل از چشمه در خوخانه است
اکثر اهالی این بلوک همه شافعی مذهب هستند ولی چندان بعبادت رغبت ندارند غالب
عصر شرارت و هرزگی میشود و هر ساله از طرف باشر تادیب آنها بایل قرام لارم میشود
دیگری از بلوکات کردستان) ژاورو (است ژاورو بازاری فارسی است این بلوک
بفاصله چهار فرسخ در طرف جنوب شهر واقع و دارای شصت و نه قریه دهات مرغوب
و متجاوز از ده هزار نفوس است لکنه اکثر بسیار یک نفس و باشرم و جیار غالب اهالی
همیشه عموماً مذهب شافعی دارند در تمام دهات این بلوک مساجد عالی دایر
و غالب مساجد باقدیم ابنیان و بمسجد عبدالله عمر یا عمر انی مشهورست و محقق
نشد از کدام عبده است ولی بقیره واضح است که بنای این مساجد در عهد خلافت

فقط

خلیفه ثانی حضرت عمر رضی بوده که قشون منصوره باسلام فتح این نواحی را کرده و نمر
چنانکه قریباً اخباری از فتوحات لشکر ظفر پیکر اسلام در کردستان خواهد شد خاصه این
بلوک باغات و اشجار و جنگل و انهار و درختهای کهن سال از گردو و بلوط و بید و چنار
و سیب و امرود و آلو و انار خارج از حد توصیف دارد عمر و سنگر زیاد در غالب دهات
بعمل می آید غالب دهات با وصف کوهستانی گرمسیرست هر ساله خیار سبز این بلوک
یکماه قبل از موقع خیار شهر میرسد و در برای فروش بار بار بشهر حمی آورند چنان نوبر است
بقیمت اعلی بفروشد غالب از دهات هم گرمسیرست آب این بلوک از چشمه و خوخانه است
مراتع و معالف و جبال پر منفعت و فراوانی دارد و سکنا جمیع این بلوک غالباً همواره
در کوه ها یلاق و بیشتر دهات دارای جنگل و درخت است در این بلوک قریه معتبری
که (بیاران) میکونیه در این قریه امام نعظم مجتهد اعظم قدوری مدفون است که همه سید علی
و بیا باشیخ مشهورست از این امام زاهد در حیاة و ممات خوارق عادت و کرامات وافر
بظهور رسیده و هست و از این قبیل از تشخیص باقیست (سید علی) بن حاجی سید عیسی
بن سید عبدالله (بن سید اسحق) بن سید منصور) بن سید یوسف) بن سید علی
بن سید اسمعیل) بن امام موسی کاظم) خلاصه خاصی این بلوک از گندم و جو و سایر
حبوبات بواسطه کمی مزارع زایدی از کفاف اهالی بعمل نمی آید بلکه غالب محتاج بخرید این
گندم و حبوبات هستند ولی از هر قبیل میوه جات خصوصاً گرمه و توت و عسل و سنگر
زایدی از اندازه دارد و بفروش میرسد این بلوک بسیار خوش آب و هوا و دارای چشمه و انهار زیاد و خوخانه

www.iran-archive.com
bibliothèque kurde de paris
institut kurde de paris

زبان اهالی دسکنه آنجا مثل زبان اورامی و برخلاف زبان اهالی شهرست چون با اورامان تخت
قرب جوار دارند پیوسته بچارها در صدد آزار میباشند و هزار اورامی هرگونه تعدی از آنها
مینمایند حاصلات این بلوک چهار هزار و سیصد و چهارده تومان بالغ میشود از آنجا
معامله میکنند (دیگری از بلوکات اسفندآباد) هوبات) سارال) قراتوره) است و این
در قدیم سه محل بوده بعد بهر جهة یک بلوک شده و هم این بلوک در طرف شمال سنندج
بفاصله ده فرسخ واقع و حالا دارای نفوس دسته دهات متعلق هوبات و از این محدث بلوکات
بسیار سرد سیر و غالبا از کثرت برف چهار ماه راه آن مسدود است و عبور و مرور آنجا در چهار
دامنه کوه بسیار است و دشت کم دارد و چشمه های آب صاف و گوارا و لطیف دارد
زیاده در این بلوک است و غالب این بلوک بسیار پاکیزه و معطر میشود گوشت گوسفند این بلوک
از گوشت همه جا لذیذتر است در فصل تابستان این نقطه بهترین نقاط کردستان است
مردمان این بلوک خیلی صحیح المزاج و قوی بنیه میباشند زمین آنجا خیلی بلند و مرتفع است
تخمینا این قطعه تا فرسخ عرض و طول دارد اهالی بلوک شیلکو بواسطه قرب جوار با ایران
در این محل ایلاق میشی میکنند این بلوک شش پارچه حالا قریب پانزده هزار نفوس دارد
طول لیف کجاغی و سنندجی در این بلوک سکونت دارند خاص این بلوک صیفی و شتوی است
گندم و جو و برنج و عدس و فراوان و هندوانه و توتون زیاد در آنجا بعمل می آید ابدا
جنگل گوهی ندارد آب این بلوک از رودخانه و چشمه است رودخانه (قزل اوزن)
در این محل واقع است یکی از دهات این بلوک هزار کانیان هم دارد (کانی

در زبان کردی یعنی چشمه سیصد و نیم هزار چشمه در این دهکده واقع است زیاده و کم از خدا
میداند یلات این بلوک هفتاد و هزار و بشصد و بیست و دو تومانست حالا خیلی زیاد تر است
جای تعرض برای احدی نیست باشر ندارد باید در دهات گردش نمود سادات و مشایخ زیاد
در این بلوک سکونت دارند و همه صاحب کینه و بغره و بیشه اهالی این محل خیلی بی شیله
و با دولت و مهمان نواز و باشنده عموما مذهب شافعی دارند در غالب دهات
این بلوک مسجد و ایرست در این محل کبریا هم بعمل می آید چندین بغرس باغات
و اصلاحات شجار ثمره و بیشه بیده و چنار اقدام کرده اند اراضی آنجا هشتصد و هیجده قسم
مزروعات دارد عشها مالکین و رعایا چندان مبالات ندارند و تعمیر خرج و زحمت نمیخورند
دیگری از بلوکات هجده گانه (خورخوره) است این بلوک در هجده فرسخی شهر سنندج
در بین شمال و مغرب واقع و حالا دارای پنجاه و پنج پارچه دهات مرغوب و معتبر است
در زمان قدیم نوده دهکده آباد داشته یکی از دهات خورخوره به (بت) موسوم است
و یکی بسیار خوب دارد که در سیصد و هشتاد سال قبل از این بنا و شده و شیخ
ابراهیم معروف و بسیار مرفون است که از جمله مشایخ کبار بهم و حالا مقبره او زیارتگاه
مردم قطعه است نسل شیخ این بلوک از اولاد و احفاد شیخ ابراهیم میشد این دهکده
نوه خانوار سکنه دارد قریه دیگر که (مولان آباد) هم دارد در این بلوک است سکنه آنجا
شصت خانوارست دون همه از سلسله مشایخ کبار همشه کمیفر از اجداد آنها شیخ حسن
نام داشته و مشهور بشیخ حسن مولان آباد است شخص بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات

institut kurde de paris

بهم کنند و بار کاهای از آنجا بر روی تپه‌ای که او ساخته و به طاق آنرا از چوب برشانیده و فیر
و زیارتگاه عرم اهالی است و این بزرگوار در حال حیاته دارای مراتب و مقامات عالیه
و مسند نشین خانقاه شریعت و طریقت و متوکل او حسن رجال اردبیل و عرفا بهم و مادرش
در خارج بقعه مدفون است و این بزرگوار وصیت فرموده که هر کس نخواهد مرا زیارت
و استقاضه نماید باید اهل بلاد مرا زیارت کند و اهل اردبیل زیارت نرود اهالی کردستان
غالباً هر سال عادت از این بزرگوار دیده و عموماً بقصد زیارت بدین محل میروند
نفوس این بلوک از ده هزار نفر بیشتر است حاکم آنجا، در عهده قریم سلطانیه است
دارای خانه بقعه همین بلوک بهم حالا بهم از اولاد و احفاد سلاطین آنجا باقی هستند و مردمان شیعه مذهب
و صاحب سفره و بسیار رشید و چاشنی نکته این بلوک عموماً مذهب شافعی و میل مفرط
بطاعت و عبادت دارند رعوفانه بزرگی که برعوفانه خورخورا شهرت دارد این بلوک
در جریان است آب و هوای این بلوک بسیار خوب و بسیار کار است مردمانی آنجا قوی
قوی بنیه و صحیح المزاج و دارای حرارت و گرمی و اب و دارو یا نهای خوب و فراوان هستند
چون مشایخ این بلوک هر ساله باطراف جانب شهرزور آمد و شد دارند همیشه اسپهای
نژاد عربی تحصیل مینمایند حاصل این بلوک صیفی و شتوی است پنبه و انگور
و توتون زیاد بعمل می آورند اهالی آنجا شش صد و نود قریه دارند بوده حالا خیلی از آن
افتاده مرتع این بلوک از مزارعش بیشتر است (دیگری از بلوکات هجده گانه)
(تیسکلو) است این بلوک در بین شمال و مغرب شهر سنندج بفاصله هجده فرسخ واقع است

دباغان بلوک مستقر ایلخانی دارد حاکمانی و مرد پارچه دهات معتبر و متجاوز از پنجهزار نفوس
دارد و حاکم آنجا در دهات گردش میکند نکته این بلوک رشید و مردمان شروری همیشه
غلب میین طبیعی آنها بغاوت و عناد است در سواری و تیراندازی مهارت کلی دارند
آب این بلوک از چشمه است چشمه های زیاد دارد آب و هوای این بلوک در نهایت
خوبی است حاصل آن صیفی و شتوی است توتون زیاد بعمل می آورند از حاصل این
بلوک قابل و مستعد هر گونه زراعت است مراتع و معالف فراوان دارد و تابستانی
باغات زیاد و اشجار مثمر و بید و چنار و سیب درختی فراوان بعمل آورده اند
نکته این بلوک عموماً شافعی مذهب و باطاعت شرارت خیلی راغب بنماز و عبادت
هستند در موقع جنگ و ستیز هم نماز فریضه را بموقع خود میکنند از زنها با نهایت ادب و
دخترزیزی نیز مضایقه ندارند (دیگری از بلوکات کردستان) گرفته است
بقصبه کاف تازی و رای مهمله و سکون فا و فتح تای فوقانی و الف معروف است
این بلوک در شمال شهر سنندج بفاصله هجده فرسخ واقع و بکمال سفر بردیه است
قریب پانزده هزار نفر جمعیت دارد حاصل آن صیفی و شتوی است توتون زیاد بعمل می آورند
قبل از این موضع دو جمع جداگانه مخصوص شده بغیر از گندم و جو و سایر حبوبات حاصل دیگر
ندارد بتازگی بنای توتون کاری در آنجا گذاشته اند آب و علف فراوان دارد
روغن این محل بسیار خوب و مطبوع میشود قلعه بسیار قدیمی در این بلوک موجود و بقلعه گرفته
معروف است و این قلعه یکی از جمله غرایب و آثار قدیم روزگار است اهالی مکان

بانتهای آن رسیده و تمام قطعه را سیاحت کنیم و عجایب زیاد در این قطعه مشاهده شده است
و بنای آن معلوم نیست از کیست ابتداء از شخص سیاح بهمدرد و شنائی چراغ داخل قطعه میشود
سه غرفه در طرف یسار نمودار و این غرف ثلاثه تراشیده از سنگ دارسی و پنجره‌های
آنها نیز از سنگ مجاری است و نجاری آنها نهایت خوبی داشته شده است و در
طرف یمین بقره دیده میشود که مشهور بیقره (عنوان) است از آنجا وارد میکنده و بفاصله
چند قدم محوطه ایست تخمیناً بیست ذرع در بیست ذرع و تمام آن فرش سنگ است چوب
زیاد در آنجا ریخته شده میگوینده هر کس با نیقدام برسد چوبی که در دست دارد
بزمین نمیگذارد و در این محوطه نیز صندوق موجود است در هر طرف این صندوق جای پای بسیار
بزرگی دیده میشود چنین آن نشان پا را بهم میزنند بعد از چند دقیقه دوباره آن برمیگردد
باز عیناً بهمان حالت اولی دیده میشود تا بحال همه کس با آسانی میکند رد از آنجا میکند
در پنجره بسیار تنگ داخل اطاق نشیمنی میشوند که آنهم از سنگ تراشیده اند در میان آن
اطاق در های متعدد بنظر می آید شخص سیاح باختیار خود از هر دری که بخواهد بر میخیزد
و از هر دری هم که بروند بتوسط پله های زیاد بغرفات دیگر داخل میشوند و در آن غرفه‌ها
بازارها دیده میشود بعضی بالا و برخی پایین میرود و سیاحانی که باین بازارها داخل میشوند باید
قدری گاه باید همراه خودشان ببرند و کم کم بر اثر پای خودشان برینده که در هر جهت
راه را گم نکنند و الا دچار زحمت زیاد خواهند شد هر کس باین قطعه داخل شد باید چراغ

و آخوند کاغذ همراه داشته باشد که معطل نشود مرحوم رضاقلیخان دائی با جمعیت و آخوند باشی
بعزم سیاحت داخل این قطعه شده و مدت ۵ روز راه پیموده و بانتهای آن رسیده
محمود خان عمرش در یکی از غرفات گم شده و بزحمت زیاد دوباره پیدا نمود و باین واسطه
فسخ عزیمت کرده و انتهای آن، هنوز بدست نیامده عجب تر از همه چیزهای که در این قطعه مشاهده
شده راسته بازاریست که ثبات بگمان آنگران دارد چندین تراشش آهن که در آنجا
گذاشته اند ده ذرع طول و نیم ذرع قطر آنهاست ولی پوسیده و مگر قلیلی از آنها
بسلامت آهنی باقی مانده است و همچنین راسته بازارهای دیگر دیده میشود که در صحرا است
آنها بسته های آهن موجود است همین که دست میزنند چنان پوسیده که مثل خاکستر است
چشم راهی بانتهای این قطعه نرسیده و تمام آنجا را گردش نکرده است بیش از اینها
معلوماتی ندارد نهایت این محل بعد قریب شش صد تومان است) دیگر از بلوکات
بیجه گانه ده حاجلار قصبه تبریزی است) سقز (بت سقز بفتح سین مهمل و کسر قاف
و سکون زای هوز است این بلوک در پس شمال و مغرب شهر سنندج بفاصله
بیست و چهار فرسخ واقع است دارای یک قصبه و سیصد و هفتاد پارچه دهات است
رطوبت زیاد و آب فراوان دارد قدیمی قصبه سقز در شمال در جریانست و در این رطوبت زیاد
بید زیاد خود رو سبز شده آب این رطوبت خیلی زیاد است این قصبه حالا یکهزار و پانصد
خانوار و چهار حمام و دوازده مسجد دارد در چند سال قبل حاجی صالح نام تاجر سقزی
حمام عالی و ممتازی ساخته و مسجد بزرگی نیز مرحوم عبدالمجید خان پسر مرحوم محمدعلیخان حاکم

اغذیه آنها نسبت بسایر بلوکات بهتر و پاکیزه‌تر است چون آبادی قصبه در زمین غیر مسطح واقع شده
تمام خانه‌های سقز با چشم انداز و باروق و صفاست خصوصاً عماراتی که نزدیک برودخانه است
صفای مخصوص دارند آب سقز تولید خون میکند و مردمان آنجا غالباً قوی هیکل و صحیح المزاج هستند
تابستان سقز خیلی گرم است در نزدیکی قصبه معدن سنگ سفیدی هست بهر اندازه که بخواهند
برای حجاری از ستون و فرش حمام و ازاره حوض و غیره بیرون می‌آورند این سنگ غیر سنگ مرمر است
در موقعی که از کان بیرون می‌آورند خیلی نرم است همین که باد میخورد سخت میشود گندم
در این بلوک زیاده از مصرف خودشان بعمل می‌آید و کفایت بلوک بانه را هم می‌نماید
سقز از جانب غربی بفاصله شش فرسخ بخاک بانه اتصال دارد و گردنه فاصل بین
این دو بلوک و مشهور بگردنه (خان) است خان در اینجا مقصود کاروانسرا است یک
حجره بزرگ از قدیم در وسط آن گردنه در نهایت استحکام ساخته‌اند چون خیلی طولانی
و ناهموار و برف گیر است در موقع زمستان عابرین و کاروانیان را پناه و آرامگاهی
بوده و حالا بواسطه بی‌مبالاتی حکام و اهالی آنجا رو بخرابی نهاده است مالیات دیوانی
سقز اصلاً شش هزار و سیصد و پنج تومان بوده و حالا بهفده هزار تومان بالغ شده است
این سقز رو بترقی و آبادی است دهات بسیار مرغوب دارد خصوصاً قریتین (مرغز)
(و آغکند) واقعاً تعریف دارند دیگری از بلوکات هیجده‌گانه (بلوک بانه) است بانه بابای موحد
بروزن (خانه) و این بلوک در غربی شهر سنندج بفاصله بیست و چهار فرسخ واقع است
از طرف مغرب بخاک مکری و جنوباً بخاک عثمانی و شرقاً بمریوان و شمالاً بخاک

سقز اتصال دارد مردمان این بلوک بسیار وحشی و شرور و خونریز و بی‌ترتیب هستند
لقب حاکم آنجا سلطان است و این لقب را نادرشاه افشار بواسطه قرب جوار با دولت
عثمانی بحکام بانه داد و امان بخشیده چون دولت عثمانی حکام سرحدیه خودشان را پاشا
که مخفف پادشاه است لقب داده نادرشاه نیز باقتضای غیرت و عصبیت فطری
معارضه بالمثل نموده و لقب سلطانی بحکام سرحدیه ایران داده است و بحکم همین پادشاه
غیور هر روز وقت غروب آفتاب در بانه نقاره و طبل میزنند و در قلعه قدیم
حکومتی نقاره خانه مخصوص داشته و حالا تمام قلعه نیز خراب شده این بلوک یک قصبه
و دویست پارچه دهات معتبر دارد جمیع کوهستان و اطراف و اکناف بانه جنگل و غالباً
درخت مازوج است و این درخت چهارده ثمر قیمتی میدهد که یکی از آنها مازوج است
که قیمت نازله آن یکمن پنجهزار است و گاهی بیک تومان و دو تومان هم خواهد رسید یکی دیگر
از آنها گزانگبین است اینهم بتفاوت وقت از یکمن پنجهزار الی یک تومان بفروش خواهد رفت
و از ده جور ثمر این درخت را بنده دیده‌ام و برای زیاده بصیرت خوانندگان این رساله
مینگارم (۱ مازوج) ۲ گزانگبین) ۳ سیچکه (۴ قلقاف) ۵ بلوط) ۶ قسکه)
(۷ قندرون) ۸ قرژاله (۹ انگشتری) ۱۰ دارسیاه) ۱۱ خرنوک (۱۲ شوکه)
این شوکه را از آن درخت میگیرند و مثل شیره انگور است تنها شیرین‌تر و حرارتش بیشتر است
بواسطه این ثمرها که از برای اهالی سهل الحصول است دیگر بزراعت گندم و جو و سایر حبوبات چندان
نمیپردازند و بقدر کفاف اهالی گندم و جو در آنجا بعمل نمی‌آید و از سقز تحصیل مینمایند عده نفوس این

institut kurde de paris

حالا بسی دشتهزار بالغ شده و باس اهالی این بلوک هنر پیشه‌اند و معارف آنجا عموماً در تکمیل
شاف است که خودشان از پشم بزد کرسفنه و بافته بعضی از آن شالها بسیار نازک و خوش رنگ
باشه میشود و چند نفر از آن معتقد باس و طعام نیستند و هنوز تحت قاعده تمدن و تمیز نیامده‌اند
پشکلی زیاد در این بلوک است قاطر اهالی بسیار و قوی دل و دلیر آمده‌اند شبها در خرمن از
وشرارت خفه نیستند ندارند و مردمان قصبه بلند از هفت هزار و شبها چراغ نمیکنند از
که جاده از آنجا دور است و چراغ آنها بدرد عموم نمیخورد قصبه بانه عمارات و خانه
بقاعده ندارد یک حمام کوچک و کثیف از قدیم ساخته اند و دیگر سنگر لهه‌ها بنا کرده‌اند حمام
بسر هم و برهنه حمام عادی نیستند حمام و غسل آنها چشمه‌های آب سرد است مسجد این
قصبه دو است یک مسجد از آنها بزرگتر و مسجد جامع است که روزهای جمعه بطریقه حضرت قاضی
در آنجا نماز جمعه میکنند نه تکه کاروانسرای تاجرنشین دارد و تاجرهای زیاد از همدان و بروجرد
در آنجا نماز جمعه میکنند نه تکه کاروانسرای تاجرنشین دارد و تاجرهای زیاد از همدان و بروجرد
و زنجان و سنقج هرساله برای خرید بار و خروار و تنباکو و غیره به آنجا میروند و با نفعهای خطیر
برای خرید هفته مذکور باین بلوک میروند اهالی این قصبه چندان تجارت رغبت ندارند
آب و هوای بانه خصوصاً قصبه اش بسیار خوب و سازگار است خوراک و طعام اهالی اتفاقاً
گوشت بزد و پنیر است و بواسطه سازگاری آب و هوای آنجا ابداً ضرری از خوردن آن نمیبینند
و نمی بسته غریب و بومی در بانه خوراک زیاد میخورند و پیش بسیار متعارف است هرکس خیلی
کم خوراک و سرد باشد و هشته باشد روزی سه مرتبه بسیر و اشتها غذا میخورد و هیچ وقت
از آن تخواهد دید وقت غروب آفتاب تا یکساعت از شب رفته هوای قصبه بانه روشن و خوش

اول غروب است همین که هوا تاریک شده یکساعت از شب گذشته باشد چنانکه عادت این
شهر اینگونه است (صبح سرد شت و شام بانه خوش است) خواب در دشت را در بانه خوابیدن
سرد شت خاک شمالی است در کنار قصبه بانه یک راه خانه بطرف مغرب در جریان است و غرق
این چشمه‌های آب زیاد دارد توتون در آنجا خیلی بعمل می‌آید نه باندازه که در بلوک سقز
بعمل می‌آید نه باغات و انبار میوه دارد در این بلوک کمتر است در نیم فرسخی قصبه بانه مدفن
سلیمان بک نامی از اجداد حکام قدیم آنجا بر بلندی واقع است اهالی بانه خوارق عادات
خیلی زیاد دیده و دور معتقد شده و زیارتگاه خودشان قرار داده‌اند و در ختهای که بر اطراف
آن تپه و مدفن است اصلاً جرئت قطع آنرا نداشته و ندارد و بنیاطه جنگلی از بوته‌های شاه
در این بلوک حاصلی که زیاد میکارند و آب و هوای آنجا بهتر از گندم و جو ترتیب میکنند و فصل
سهن بعمل می‌آید نوعی از ارزن و مشهور به (دیمیله) است شاخه و خوشه بسیار بزرگی
دارد یکقدری هم شبیه است و غلب خوراک رعایای بانه این ارزن است که با ماست
و پنیر و روغن بهتر از پلو مزعفر میخورند در این بلوک بانه حیوانات زیاد میشود و بار کرده
منحصر بهمین بلوک است فصل بهار و پائیز در این محل بانه شکارگاه میماند و این شکار
خیلی با مزه میشود طرح و تقسیم مخصوصی دارد یکی از دهات این بلوک موسوم) بگو بکار است
گویا زبان کردی مخفف بگ و بکار کنار است (یعنی کنار کاه بگ) و در این قریه
تنگه‌ایست که طرفین آن تنگه یکفر سنگ است و کوه بلند شبیه دیوار از دو طرف تنگه طرفین آن
کشیده شده حکومت بانه در موقع آمدن بگ تمام اهالی دهات را حاضر کرده یکروز در آنجا توقف میکند

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

از دهام عزیزی میرود از چند طرف دهل و کرنا زنند و این سه روز از طلوع تا غروب شکار و کار و کردار
بگ گرفتار میشود و آخر قصه سه روز و ۱ ایلی با خودشان محی آورند فقط حکومت از برای خودش پنج محی دارد
و از سیورسات هم بعضی فایده میبرد این شکار رقتبا بنظام خوبی دارد و لعده ای نمی توانند شکار دیگری با
ببرد این شکار تماشای غریبی دارد و بعضی این بلوک عمرا شافعی مذهب هستند و با حالت خونسردی
و تسبیحی بنماز و طاعت بین غروب دارند و بعضی این بلوک شهر زبان ساده و جمع مکری هستند
وضع حالت و رفتار و البسه و شعار آنها با ایلی مکری تفاوت بسیار دارد این بلوک کردهای
با بس کرمانجی طرح غریبی شهر با بس زنهای ساده جمعه غریبی پوشند و اسم زنهای این بلوک
خوش صورت و بلند قامت و ظریف میشوند در این بلوک معدن سنگ صابون هست
یا ات محمی بانه تمام پنجهزار دشش قالی بهم حاضر کرده تعاریف آن است) دیگری از بلوکات
بجده کانه کردستان (مریوان) بفتح میم بروزن غریوان است این بلوک مریوان
در طرف غربی شهر سنندج بفاصله بجده فرسخ واقع است سرحد خاک حدیه بین عثمانی و ایران
و عثمانی است در عهد نادرشاه افشار فیمابین این دو دولت ابدا آیت تحدید برحدی نشده
و معنی حیرت این تحدید بطور خوب و خالی از معایب نیست یا بقضای وقت یا بواسطه
کم بطی مهندسین دبی علمی مامورین از طرف اورامان لهون و مریوان و بانه حدود
حدیه بین عثمانی و کنه آن رعیت ایران بهم چنین چند قریه از دهات بانه حاکش از دولت علیه
ایران و کنه آن رعیت یات بین عثمانی است دیگر اینکه نام خوان شیر خاک دولت علیه عثمانی

و از طرف بانه و مریوان کنه نشته و از بیانه خاک دولت ایران رودشاک خروج کرده و پیش آمده
تا بمحل سقز و خورخوره رسیده و این شیر سرد سیر و علفزار است و تقریبا چهار فرسخ چهار فرسخ طول است
و هزار و ده هزار خانوار جاف شرده شهر زور با این بهانه چند منزل از طرف مریوان بانه تا خاک
سقز و محل خورخورا برای یلاق و قشلق بنا و خوان شیر می آیند و همه ساله بهاب خسارت و زحمت
و خسارت و خرابی رعیت و خون ریزیهای زیاد میشود از طرف اورامان لهون و جوار خورخوره
خاک دولت ایران بیان خاک عثمانی و از طرف کل غبیر و شهر زور خروج کرده و از بیانه خاک
شهر زور کنه نشته است اورامی هم بعضی اوقات و جوار خورخوره غالبا باب زحمت و خسارت
ایلی شهر زور خواهند شد اگر این حدود طوری معلوم و مشخص میگردید زحمات و خسارات و معایب بر طرف
میشد و از خاک یکه یکی کنه نشته این زحمات و خسارات و معایب بر طرف
و همیشه سرحدداران هر دو دولت متحده بجهد حالا بهانه مرتع شیر طوایف جاف از خاک
دولت ایران چند منزل میگذرند در بالا و پایین راه و دهات بتصرف کردستان است و بهم
و تلف دهات عرض راه نهب جاف فما بشود و خسارت فوق العاده هم بر رعایا
و نکنه آنها وارد نیاورد شد و آب خلف شیر هم کفایت ده روزه توقف ده هزار
و نکنه و نمیشود منحصر طوایف جاف نکنند ناچار بخاک کردستان باید تغلی و بتجاوز بنا نیز این است
که با لضروره هر ساله قشون دولتی برای منع جاف و محافظت احدک در رعایا در نقطه ما خوان
شیر و مریوان باید حاضر باشد و دولت نیز متحمل مخارج و خسارت فوق العاده میشود و هیچ فایده
و نتیجه نداشته باشد القصه در این بلوک مریوان دریاچه واقع و مشهور بزره بار است که با قلعه

شاه آباد هزار قدم مسافت دارد دیسکوینده این دریاچه در حصن شهرزرک و هم آن سد دم
بوده و در توراث شریف از شهرسدوم ذکری شده که غرق گشته است طبق این
دریاچه تقریباً یکفرسخ و عرضش کمتر از این است این دریاچه در فصل زمستان بطوری یخ
می بندد که لزاره بدون ترددی بالای آن میکند زنده و شکار مینمایند و در زمان قدیم
یکنفر یهودی با یکبار راک تجاره از روی آن عبور میکرده یکشبی رسیده یکنفر مرد ایرانی
باو گفته است اگر یخ دریاچه می شکست تو با خر و بارت غرق میشدی
یهودی از حمق نظر بطهن دریاچه انداخته در گشوده ترس فوری زهره ترک شده
دیگر نظره در کردستان ضرب المثل است اشخاص جبون و کم دل را یهودی زده
قلعه در این بلوک قلعه بسیار محکمی که تقریباً چهل هزار تومان مخارج آن شده و موسوم بشاه آباد است
از جانب دولت بنیاد شده مرحوم حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله بزحمات فوق العاده چهار هزار
آب شرب و بچه و پنجره به بنا برده و در باستیانهای قلعه جا داده محکم ساخته و در اطراف قلعه
این قلعه باشاره دولت مرحوم حاجی معتمد الدوله قصبه ایجاد و آباد کرده و حصه خانوار از رعیت
و علف سادات و مشایخ این قصبه را کرچانیده و در اینجا ساکن نموده و حالا آبادی خوبی شده است
یک حمام و یک مسجد نیز ساخته و دیگر شته قناته برای آنها احداث کرده و آب قنات بهمان
قلعه برده و آب انبار بسیار عالی برای وقت ضرورت ساخته است حوض بزرگی هم در میان حیاط
قلعه از آب قنات پر میشود مخبر علیخان ظفر الملک هم که چند سال حکومت مریوان را داشته
چند اطاق خوب و یک حمام کوچک نظیف در میان قلعه ساخته و خارج از قلعه کاروانسرای

برای تجار و کسبه قصبه احداث کرده که برای قافله و کاروانیان هم خیلی بکار است یکرشته قناة
دیگر احداث و در جلو آن باغ بزرگ مشتمل بر درخت شمر و میوه بید و چنار و غیره ایجاد کرده در پائین
قلعه یکباب آسیاب نیز دایر نموده که باعث رفاه حال مأمورین و اهالی آن آبادی است کمکان منقطعه
شاه آباد بواسطه قرب جوار دریاچه چندان سازگار نیست هوای گرم و مرطوب دارد و خیلی
بد آب و هوا و مورث هزاران است تمام این بلوک خشک است و کمتر درخت خشکی هم در
مازوج و بلوطات و در این بلوک یخ خرچی در نهایت خوبی بعمل می آید و در تمام زمستانهای
کردستان امتیاز دارد و سایر محصول هم از قبیل گندم و جو و زرت و حبوبات دیگر بعمل می آورند
خاک این بلوک بسیار مستعد و حاصل خیز است اهالی این بلوک هم شش اهالی بانه خشک جرو و حرجر
و بهمان سبک و لباس معیشت و حالت خونریزی دارند اقلاً هزار نفر تفنگچی رشید با حسارت
با اسلحه ممتاز و تفنگهای تمام پر در این بلوک است سادات جلیل القدر و علمای فاضل داشته و دارد
نگارنده مصنف در از جمله علمای روزگار بجهه های قریه (چور) من توابع مریوان است خالا هم
جناب ملا عثمان ساکن قریه چور از سادات صحیح النسب و در علم و فضل و زهد و تقوی و حسن عقیدت
شیخ الاسلام این بلوک و صاحب تکیه و خانقاه و مرجع اعتقاد و اعتماد عموم است و در زیارت بیت الله
هم شرف و دارای خلق مرصع شده و بعلاوه خانواده محترم او سلسله شیخ مکرم نیز در این بلوک
زیاد است که همه صاحب تکیه و سفره و پیشنماز قریه بیک که یکی از توابع این بلوک است حاجی
بسیار خوبی است مرحوم حاجی معتمد الدوله چنانکه در آتیه ذکر خواهد شد در تقریر حسن سلطان اولاد صبی را
که از شهرزار باستعداد و نامی بوده تقتیل رسانیده و بیشتر از نصف از غرایب روزگار دولت قلعه مریوان بنظر

این بزرگ ها تا قهر پادارای حدیث دیگه و بسی بزرگتری است این مرد و ان در عهد قدیم مرتع
دار املاک ولایات کردستان و دارای قلعه رفیع و منیع بوده که تفصیل آن در امور دخویان خواهد شد
در این بزرگ سبب های عقیقه از سنگ طلا و نقره و غیره خیلی پیدا شده است آب رودخانه
زره با همچو بنظر می آید در صورت اقدام و تجمیل خرج زحمت کشیده و شود و از کشیدن آن
آن احتمال فواید کلی میرود و لی شکر است که تا حال این کار پر خرج زحمت و مجهول النتیجه
اقدام نشود و بالت دیوانی این بزرگ هفده یکهزار و شش صد و پنجاه و پنج تومان است و طالا غیر از آن
و یکی از بزرگات عجیبه کانه (اورامان تخت) است که در بین مضایق و صعوبت شهر نجاح واقع
یازده فرسخ واقع و لیاقت تخت و صعب العبور از طرف شرقی بدات کردستان و غربی
بسنگ شهرزور و شمالا بدات کردستان و جنوبا باولکان لاوین و دات جوانرو متصل است
از جانب کردستان چهار راه صعب العبور دارد که کنه شتن توپ و برابر از این راه ها تقریبی
دشوار است باین واسطه اهالی این اولکان غالب اوقات یاغی و از اطاعت متبوعه خود
رو گردان و خارج از حکم و فرمان حکام کردستان میشوند و لی مرحوم حاجی سعید پاشا در دوره
اورامان را چنانکه در جزو حکمرانی آن وجود کافی ذکر خواهد شد بطوری تسخیر و تدبیر نمود
که اطاعت و انقیاد آنها مدتهای مدید بهتر از کسبه و سنگه شهر سنندج بحکومت کارفرمایان
خاین و حکام طمع کردستان برای پیشرفت مقاصد و اجرای اغراض شخصی در اندک فرصتی
آن سد سکندر را از بیخ در آورده و یا جرج صفتان شریر را مطلق العنان و در بادیه بی نظم و غا
و مخوف سی سلط کرده و هم اکنون بدتر از اوائل طایفه خانه اورامی یاغی و طاغی چاشنه

این بنده قصیده در اینباب برشته نظم کشیده و این یکشعر از آن و بمناسب این بیان ثبت
خاینان و ملتفت این حاکمان بیوقوف)(دشمنان متفننه این ظالمان بدشعار
خداوند باعث و بانی این بی نظمی و رفع امنیت سرحدات را بقصب خزینه پادشاه
غیور بدست گرفتار فرماید خلاصه بعد از اینکه کارگزاران خاین سلطان زلهای شرور بالذات
اورامان را بمحض مصالح شخصی دست تغلب و تقدار و دزدی بسالمت غاوون و شاونه طالا
در تحت اختیار فرمانفرمایان سنه بایت مختصری بمیل خاطر خودشان میدهند و حکام
مامله کردستان را بقوت اثبات بکاری بر حسن این جزوی بایت قانع نمیشوند و دوسه تومان
از رعایای بدبخت دیات را و رحوه و غیره هر ساله بتعسف و تعدی میگیرند و کارفرمایان
ولایت و متصدیان پادشاه جمیعا مطلب باین بزرگی را در پهلوی کمان و منظور داشته اند
مگر شخص حقیقی پرده از روی این مستوره برداشته و رشتی و معایب آنرا بعرض میرساند و الا
بعرض ظاهر آثار پریشی و اصلاح این مفاسد پدیدار نیست خلاصه این اورامان تخت
دارای دوازده قریب پنجهزار نفر نفوس شرور دارد حاصل آنها بیشتر انار و انجیر و قوت
و کره است بعضی از آنرا در تخت مازوج و بلوط و غیره دارد بقدر شش فرسخ فراوان در این بزرگ
بعضی چشمه آب این بزرگ در چشمه در موخانه است با اینکه کوه های شاهنخه زار را دارد غالب
جاهای این بزرگ کریوه است و باهوای شهر سنندج یکماه تفاوت دارد و چندان مزرع
ندارد گندم و جو و سایر آنچه را از خارج تحصیل مینمایند اهالی این بزرگ در ایام و اعیاد مثل
مردمان بیشه عموما حالت بسیطی دارند و هنوز از تمدن و انسانیت بوئی بمشام آنها نرسیده

زنهای این محل خیلی بلند قامت و خوش صورت میشوند از هر قبیل نگارگری دارد خصوصاً کبک در این نواحی فراوان

یکنوع انار در این برک دیدم که در ولایت ساوه هم ندیده ام پوست این انار مثل پوست انار ساوه و مغز

بمصرف نیت و با غبانهای با غی بقیمه مناسب میخرند و بقیمه بدل مارزوج است نهایت این برک

بقعه ترمان است چشم محکوم نیشه [illegible] بر آن قرار و بقعه باشنده مردمان این برک

متدین نیشه ثریت آنها شرارت و خونریزی است [illegible] بر و شافعی و بعضی جعفری باشند در این برک

علف بیابهای است که آنرا (کرفس) میگویند کرفس بطبع گرمت رطوبی و ای مهیج و مکون قاوی است

این گیاه طبعاً کرم و خشک است و از آن ترشی می اندازند جنبی معطر و با مزه میشود و دیگری از ترکیبات

(الاطعان لذیذ است) این برک و برک شهر بقاعده اهمی فرسخ واقع و نقشه که جاپ میشود خیلی پر درخت است

دارد هلک آبهات در جانب مغرب و جنوب بهلک عثمانی متصلت و در خاک شهرزور قوری خروج کرده و قوقا

بیرون که بیابانی عمیق است از اینجا برای خاک این محل در جریان است سعابر بیابانی است و ناهموار و بیابان خیلی درخت

مازوج و بلوط و غیره دارد درخت غاب در این برک زیاد است و قیمت خیلی خوب میرود شنیده خالص این برک

انگبین و انار و قوت و انگور و شیار میوه دارد است در قریه (شرکمان) از توابع این برک یک ضلع انار

ثرین دیدم در هیچ جا کمان ندارم بآن خوبی انار باشد این برک جای زراعت ندارد عمل و تشفر

فراوان دارد و شرح تنجیر و تدبیر آن اورامان و سلطین شهر آن در جزو دستان خلیفه مرحوم حاجی تحفه مردم

بیان خواهد شد آب نقشه از چشمه و رقوخانه است در همین نقشه در نزدیکی رقوخانه میرود آن شعبه مزبور

و بسلطان بیستی معروف است میگویند امام رابعه و صاحب کرامت است ولی نبش و تحریر عدم صحت

در طرف شرقی این برک دو جاده است که آنرا هیچ نامیده اند (هیچ) بقعه های زیاد

دارد

و کسر جیم و یای تحتانی معروف و سکون جیم ثانی است این قریه در کمان بسیار سخت و اقع

که راه صعب العبورتر از این نقطه در عالم کمتر است و این قریه حضرت امام زاده محترم

سلطان عبیدالله برادر حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیهما السلام مدفون

و در کردستانات (بکوشه هیچ) معروف است و اقعاً بزرگ با کشف و کرامات

و دارای خوارق عادت است از جمله غریب نا بلدی که بهر انسان بر خورد و از آن

بقعه شریفه بخواهد هر گاه اتفاقاً محتلم شود و بواسطه "غفلت" یا غلبه خواب فوری

بر نخیزد و غسل نکند در عین خواب او را برسیده از مزه و بیان خوشی که در جلو آن بقعه

شریفه است می اندازند آن بیچاره "غافل در بیان آب حوض بیدار و بسلامت

خود هشیار و بغیر خجالت شنفی میشود و بهم چنین کسی با اسلحه و آلات حرب در بیان

آن بقعه بخوابد اسلحه و اسباب او را پرت میکنند و هیچ این قریه باسم عرصی دارد

که در تمام عالم سبب امتیاز آنهاست عموم امالی انیقریه هر یک تاج بلندی بر سر

دارند و علت این تاج معروف هستند و در همه جا در ممالک روم و عجم امالی

انیقریه از [illegible] کرک و بافت و نقدی و حتی از صدقه رهزن و اشرار خائف

و مرفوع القلم پیاشند و در جلد گرمی که بین آبادی نزدیک و معبر آن از طرف شرق

رقوخانه عمیقی و قریباً چهل ذرع عمق است در جریان است که از چوب مرمت باریکی

بر روی آن بسته اند و جز امالی انیقریه کسی نمی تواند بآن از آن پل بگذرد و امالی انیقریه

اگر بخواهند بدون پل میگذرند و هیچ طیر از آن پل میگذرد مگر امالی این اورامان قدری صالح هستند معهذا

حالت وحشیگری دخوریزی دارند در غذا و لباس هم ترتیب صحیحی ندارند آب مصرفی این بلوک
بسیار زمستانها رودخانهای کرهای کهن سال و هرهر و اکثر رهای بدرنجیس و این جمعیت فراوانست
کهن در باجین و بنفشه رنگارنگ و نرگس و سوسن زیاد دارد خانه های اهالی این بلوک
چاط و حصار ندارند و تمام خانه ها از سنگ چهار پهلو ساده قابل و بناهای
با مهارت دارد که این دیوارها را طوری چین بنا مینماید از دیوار بیرون خبر ندارد
چون همه جا جنگل و بیشه فراوانست و هیزم هم بسیار گرمیست در زمستان گرسی
میکنند و هر وقت لازم باشد در بخاری با احاق آتش روشن میکنند و اهالی خوراک
اهالی آنجا نان و برنج و مغز گردو است یکنوع بوط ثرین در این بلوک هست و قلیه
تعریف دارد و اکثر از شاه بلوط نیت زنهای این بلوک بسیار باحسن و ملاحت همیشه
زلف در خسار و چشم و ابروی خوب دارند زلفهای آنها خم در خم و خیلی سیاه و دراز
اهالی این بلوک با جلادت و جسیکری و شرارت نسبت باهالی اورشان تخت لهیر طایفه و قدری
پرهیزکار و پیرو حضرت شافعی هستند بافت این بلوک مهد سیصد قالی و جاجیم هم همان بافت
دیگر از بلوک بجده کاه (جوارده) این بلوک در طرف جنوب شهر بفاصله بجده فرسخ واقع و قصبه
جوارده بقلعه موسوم است و در وسط این بلوک اتفاق قشلاق بعضی خانوار جوارده
فرسخ در هر ازده فرسخ است بنای قلعه از مرحوم امان الله خان بزرگ است که در سنه ۱۲۲۴
حدود و بیست و چهار هجری آن قلعه را در اثنای شاه و بزرگ کار طوایف را جمع
و در آنجا ساکن و یک حمام و یک مسجد هم اسپاه نمود اصل قلعه در جای مرتفعی واقع

از سطح آبادی جیت نوع بلندتر است از طرف شرق قلعه بفاصله صد قدم خندق بزرگی
ساخته و از کوهستان قرب جوار آب برای آن آورده و از ان خندق آب بداخل قلعه
برده و حوضها را در انجا و در جنب قلعه هم یک چشمه آب صاف و گوارا موجود است
حمام خوبی در خارج قلعه بنیاد کرده و باغ مفصلی که دارای همه قسم اشجار است
در طرف شمال قلعه احداث شده بود و این قلعه از هر طرف سرکوب است
رفته رفته قلعه و باغ رو بخرابی گذاشت اهالی وحشی تخریب آن کوشیدند
و حکام پیرودت نیز با نظر چشم از تعمیر آنها پوشیدند بیت و چهار سال قبل در زمان
حکومت مرحوم شاهزاده معظم سلطانمراد میرزای حسام السلطنه مرحوم علی اکبر خان نقشبندی
نقشی خرابی و ازهدام قلعه را عرض نموده از جانب حضرت میرزا نصرالله خان پیشخدمت
مهندس مامور شده که یک قلعه عالی و محکم اسپاد کند ابدا سرکوب نداشته باشد هوا
شارا به بجوارد هوا گرم و بنای قلعه خیلی وسیع در نهایت استحکام بفاصله دو ساعت تمام
بالای قلعه قدیم گذاشت که هیچ سرکوب نداشت و تمام پی و پایه آن را
از سنگ چهار پهلو بالا آورد و این قلعه شش برج محیط وسیع و چهار برج عالی و خندق
آب دریاچه ها بقدر قامت از خاک تمام پی و بن آن بارتفاع یکزرع و نیم
از سنگ چهار پهلو با تمام و سرقص دیوار و لنگرگاری رسیده و اطراف زیاد تهیه
و ذخیره و غالب اسباب تیر و چوب را، فهیا گفته بضرب بروت هوا و آهن آن را
مانع از کار کردن آنه و مهندس شارا به بگرشاهان مراجعت نموده فعلا در شهر ستان

www.institut kurde de Paris

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

از طرف شمال قصبه جوزرهو بفاصله یک الی دو فرسنگ همه جا روی بمشرق کشیده شده
در دامنه این کوه جاهای باصفا و چشمه های آب خاص و گوارا از زیارت قدری آثار
غریبه در جانب این کوه نمودار است از جمله مغاره ایست که (کاوات) میگویند بخط
این لفظ بکاف تازی با الف کشیده و واو معروف بالف کشیده و سکون تای قرشت
باشد و این مغاره واقعاً از جمله غرایب روزگار است این بنده مکرر با مرحوم علیقلی کاکم
پدر مرحوم شرف الملک بسیاحت این مغاره رفته اطراف مغاره تماماً جنگلی است ابتداءً
که شخص داخل مغاره میشود هیچ بنظر نمی آید جز طاق و واقع شدن سنگهای شکسته بالای
یک طاق بلائی در سنگ است که آثار تجاری دیرآمد دارد در جلو این طاق فضای وسیعی است
هر چند قدری از زمین و فرش آن بالا و پستی چپ و راست فضا میشود بواسطه وسعت و ارتفاع
طاق باسانی همه کس داخل فضا میشود) و از فضا سرازیر بایین رفت و باصل طاق رسید
هیچ مینماید که در اصل بقیه بقیه بهم و خراب شده چپ و راست مغاره بر سنه از سقف آن
علامت هائی مانند نمودار است که از سنگ بریده باشند چون باطن مغاره بر سنه
بفاصله هر قدم بدیوار نهر آب بزرگیست که بقدر هر سنگ آب دارد و از عرض مغاره
یکدهم و یا دهم شهر دهنه شده قنات در هر طرف عرضی مغاره واقع و اصل طاق بود
بجنوب و این هر دهنه یکی شرقی و دیگری غربی است آب از دهنه غربی داخل و از دهنه
شرقی خارج میشود و باکمال سهولت داخل هر کدام از این هر دهنه میتوان شد و از غرب
این مغاره اینکه بسیاری از سیاحان با آنجا رفته و چراغ داخل آن نهاده شده و چنین ازو

راه پیموده باز با تهای آن نرسیده و باآخره از خوف تمام شدن آذوقه ناچار برگشته
و لکن نقب را مزبوره از دو لایه کردن آن جمعی را با آنجا رفته و مزورات کاغذ باین نقب ها فرستاده
شاید انتهای آنها معلوم کنند ممکن نشده است در یکی از این نقب ها بفاصله هزار قدم یکدرخت
گوجکی هم بدرخت نارون شباهت دارد رسته و یکونیه همه وقت بزرگ است و در زیر
این درخت بعمر دهنه نقب کنده میشود هم بصعوبت از آنجا باید گذشت راقم حروف با آنجا
رفته و با مزدرخت را دیده و برگشته هم آب این مغاره بسیار خنک و گوارا است طایفه
چهاپاکها از زمان قدیمت جوزرهو هم در طرف این مغاره سکونت داشته هر وقت حاکم
جوزرهو بسیاحت گاوات برود کاب لازم برای او هیزم و این کاب از یکی بهای گران
و تعریفی است و وضع آن این است یکدانه تیشک فربه ذبح و از بعد از کندن پوست
و شقه نمودن هر یک شقه را با یکنه ترکیب لاشه دست بر نه نیخ چوبی بزرگ
و این نیخ هم دارد و دارد درخت جنگلی تراشیده و تهیه است و یک سر آن را در زمین
و سر دیگر آن نمایند هم نفر از طرف آن گوه آن سر نیخ را بدوش گرفته با نهایت آسانی
میکردانند و میبرند و در سنگ این کاب متین با قوت و طبخ تر و تازه و با نوه خوشمزه
لحوم بیاته و انواع کاب تعریفی است چه وقت با این خوبی و لذت گوارا نبوده شخص از خوردن
این کاب قانع نمیشود و هر قدر هم صرف و اسراف بشود بواسطه آب آن مغاره مضرت
ندارد و بعد از چهار پنج ساعت باز میل صرف غذا خواهد کرد و هر چه شخص کم خورد باشد) در این
بلوک جاهای دیگر نیز است که (گوه قصه) میگویند نظیر کاف تازی و قبح رای مهمله مشدده و سکون

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

انیهم مغاره ایست از سنگ و خزنش همه جنسی و مغاره بسیار خوف ناکست بفاصله
صد قدم معبر آن صعب العبور میشود یک دهنه است و تا کنون احدی بانتهای آن نرسیده
و چند نفر از رعایش نفیسه ان معتمد جواز خود روایت میکردند هم مکرر در اویش بیان کرد
برای سیاحت این مغاره رفته و بواسطه کمی آذوقه و اسباب کافی و لازم بیان آن نرسیده و مجبور
راه برگشت پیموده که بعضی از آنها هلاک شده و بعضی از آنها برگشته و علت هلاکشان
رطوبت زیاد و اصدای گنجه در ثه از دیگر معلم نشد این مغاره بیش بکجهت و خیلی عرض دارد
این قطعه مخروقه را انبیهم نامند در این کوه شاهکوز از هر نوع گل و ریاحین مخصوص صحرا میروید
و فراوان دارد که در اویش دانشمند علم خواص الاشیاء دارند در موسم بهار و تابستان خودشان
بطرف این کوه میآیند و ده روز در آنجا توقف مینمایند مارهای غریب از
هر نوع و هر جنس در این کوه بسیار جمع هجوم زیاد است از هر نوع شکار کوهی زیاد
دارد و پلنگ در این کوهستان زیاد است سیم یک نامی از طایفه زینالی در زمان
حکومت مرحوم حاجی معتمد همراه برای شکار بکوه شاهکوز رفته و چار پلنگ پلنگ نری شده
پلنگ ماده در رابطه سیم یک مرد جوان ریشه دقوی و لی بجهه با پلنگ ماده آورده بخانه
زن چنگال پلنگ برداشته سیم را با کمال رشادت بضرب خنجر انتقام پلنگ را از هم زن
تا زیاد در زنده گشته بود ماده بگرده هر غی گذاشته بقطعه جواز خود زده مرحوم شرف اعلی
آورد و انعام کافی باو داده و جراح قابل بمعالجه او گماشت بعد از یکماه مرد جراح او را تمام شفا یافت
دوره اردوانه حضور شاهزاده معتمد همراه و تفصیل شجاعت و جلادت او در قریه نخوشان شاهزاده قدردان

بعلاوه پنجاه تومان انعام بیست تومان مواجب دائمی دیوانی در حق او برقرار فرمود این بلوک
گردنه زیادست حاکم و اهالی بشکار آنجا میروند بقدر پنجاه کله در دفعه شکار برای
گردنه در قصبه و دهات نگاه میدارند مخصوصا آنجا شکار خوک تعلیم و عادت داده اند
چون تازی و توله جرئت ندارند نزدیک آنجا بروند باین واسطه شکارهای قوی البنیه و دونده
برای این شکار نگاه میدارند و پوست نازک و خوشنما میدهند راقم حروف مکرر
بتماشای این شکار رفته صفا و تماشای شکارگردنه بهتر از جمیع شکارگاهست قوش شاهین
و سیاه چشم در این بلوک بخصوص در شاهکوز زیاد است در گردنه این بلوک گرداج
و تیهو و مرغهای غریب دیده میشود این بنده چندی در گردنه بودم در وقتی زیاد
یکنوع مرغ هزار بزاج شباهت دارد و در آنجا بمرغ حسینی معروف است دیدم که
با نهایت فصاحت میخواند (وای چین کشته شد) و این نغمه را بدرجه فصیح و بلیغ
بر بیست مردمان عوام تفهیم میکرد در قصبه جواز خود قبل از زیاد آبادی زیاد و بازار
داشت و حالا بکلی ویران است بعد از اینکه صیب بر اینجا جواز خود را
حاکم اینجا نمود و نقصه خراب نمودن از کردنه کی بحکومت آنجا رغبت نکرده حالا
جز دکین و سیگرلیه های جواز و چند خانوار اتباع آنها که در قصبه مقیم و ساکن بیت حقیقه
وضع بلوکات کردنه از هر قصبه قرین نهایت اشکال است مردمان این بلوک تیز خیال و
دوچشمی هستند طوایف چار زینی خصوصا طایفه جاف و له یکی با شر و ور و جسور و دزد و جیز
پاشنه اصلیات این بلوک چار هزار و نود و هشت تا و خانه با مضافات زمینهای جواز خود

خصوصاً پاده بسیار با حسن و ملاحت و اغلب ظریف و بلند قامت هستند در لباس و غیره هم
بر سایر همسایگان خود شان امتیاز دارند مرتب و پاکیزه و نهای خوب و ممتاز در این بلوک از
چپ بک و پیچک و حالا حاکم آنجاست همیشه پاپ و ما و نهای خوب دارند و کمتر بیماری
یک دره از رصه توران الی آخر همه توران قیمه دارند غیر از قصبه جوزار هوا و آب و مرتعی جوزار هو
در نهایت خوبی است و مردمان این بلوک بلند قد قوی هیکل و بنیه بالا و صحیح المزاج
هستند لباس زن و مرد آنها طرح عربی و کرمانی است و زنهای آنها رو نمی گیرند
غالباً دیده نمی زن و مرد شان در سر قبر عروسی یک اندیگر را می بوسند و دست بهم میکنند و رقص
دوچوپی کشیده و ندارند (چوپی) بعبارة اخری رقص طایفه ایست
که ایلدق میشی و قشلاق میشی مینمایند زنهای آنها از حیث فوق العاده دارند مرا چه
خیلی دیدم تمام زحمت زندگی در دهات و ایاب و ذهاب آنها بعهده زنهاست برای حاصل دیدم
چند نفر از آنان زنها یک کوزه پر آب و یک بچه شیر خوار در میانش خوابیده بود به پشت بسته
و دو طفل چهار ساله بر هر دو طرفش خود را نگاه داشته و چند بار سیاه چادر و اسباب که بکار و خرج
گذاشته بودند در جلو و پشت و پای پیاده آنها را میراندند و با این ترتیب دو فرسخ چهار فرسخ
راه سخت و جنگلی پر خار و درخت پیمودند بعض دهات بلوک فوری آنها را گذاشت و سیاه
چادر بر افراشت و اجاقی از زمین حفر کرد و آتش روشن نمود و خمیر کرد و
شیر موهاشی را دوشیده و برای ماست گذاشت و بعد نان پزیدن و آتش پختن
مشغول شدند آنها را مهیا کرده و بر لیسیدن پشم و ریسمان پرداخت هنوز مردان آنها در صحرا مشغول تراشیدن
فواهم

خلاصه در این بلوک بعضی سنگهای سیاه رنگ دیده میشود که بسنگ زغال شباهت دارد
مرحوم شرف الملک فرستاد و چند پارچه از آن سنگها را آوردند و میان آتش انداختند خیلی
خوب میسوخت ولی بسیار زود بود و متعفن بود این است شرح وضع و مختصر خبرهای کردستان
منتج و توابع آن مهنی شادی آباد و دره انبر و هزار و توابع کردستان و بجوار هو تصدیقات
اگرچه در شمارهٔ بلوکات همین کانه نیست و حاکم و بیشتر از کردستان نداشته ولی
برحسب آبادی و وسعت آب و خاک بلوک بیشتری است و در عهد قدیم تمام
این بلوک ملک مرحوم امان الله خان بزرگ بهم و بعد بقیه ملکیت مرحوم علی اکبر خان
شرف الملک و در آخر اکنون مهنی رونق ارشاد و اکثر با بعلیمانان شرف الملک و حاجی پسر مرحوم
علیمان برلورش رسیده و مهنی شادی آباد هم از ارشاد بعلی اصغر خان شرف الملک ترتیب پذیرفته
شرف رسیده بود بعضی را بر گیران فروخته است غرض این مهنی دارای آبادیهای
دهات بهم و حالا قدری از آنها خراب است تقریباً عدهٔ نفوس کنه این مهنی
پانصد خانوار میشود است همین هات اینجا قریب ششصد خانوار است غالب دهات
مرحوم امان الله خان چه در مهنی آباد و چه در رودبار باغ داشته و همیشه برای عرض سفر
همه خراب کشته قدری در باغ رودبار باقی است امیرم این مهنی از حیث هوا خوب
آب این مهنی از چشمه و رطوبت است بلوط و بنه و بلوط در این بلوک
زیاد است طایفه کویک در شادی آباد و بندری در اینجا ییلاق عادت دارند مرا در اینجا بسیار
خاصیه خیلی است بعد از هر نوع زحمت را دارد خصوصاً از مهنی شادی آباد و غالباً تبی صعب میدهد

برنج خوب دارد آنجا بعضی مردم محصول این محل صیفی و شتوی است گندم و جو و سایر حبوبات زیاد عمل آورند
لکنه آنجا بعضی مردم آنجا مالی جوار خود و اجاره آنجا غالباً تحصیل آن قریه از آنجا نمایند این محل
در دامنه کوه شاهو واقع شده طلوعش از شرق بمغرب و غروبش از شمال بجنوب است
بواسطه قرب جوارش همه قسم میوه سردسیری از هر نوع در این محل زیاد است خاصه دهات روانسر
و نمیزارست و در موقع تابستان بامیدان و سایر نقاط که آنها برود انسر بیاشند و کمتر سنخ زده بمرض
بحمد الله مشکهای آب آنجا بسیار سرد و گوارا چنانچه اغلب کبار زرداب
و فلاحت بسایقات ندارند و در حدود آبادی نیشه ایی که از قدیم سال مانده است
کردستان و از طرف مغرب بکنک جوار خود و از جانب شرق و جنوب بکنک
دهات ما بیدشت التصاق دارد و روانسر حاکم نشین است بیلمان شرقی
بتازگی قدری آباد شده و مسجد و دکاکین و عمارت و حمام مختصری ساخته در وقت
در نزدیکی آبادی روانسر است که بر آب روانسر نمایند نهر و قریبا در جوار و سایر دهات
وضع آن بیان خواهد شد در جلو این سراب هفت باب آسیاب در کمال مکانی و
کرده فرسخ یک اطاق است در میان آن هفت دکان و یک آسیاب قدیمی و دارد
و خیلی فایده و مدخل دارد در بعضی از تپه و جاهای این محل بجای قدیمه از سنگ
و غیر سنگ پیدا میشود آبادی این روانسر بفاصله صد قدم در دامنه کوه واقع است
در این کوه جاهای غریب از سنگ جمار شده بنظر میآید از جمله در سر کوه
پارچه سنگی سکه نوع در هر نوع موجود و تخت زنگی مشهور است این سنگ میگفتند

و جاهای دیگر سنگهای بزرگ مرتفعی است این بنده مکرر در آنجا صرف چای نموده جای بسیار
در همین کوه خارج از آبادی روانسر باز تفاع پست نوع غرفه از سنگ ساخته اند
و از آن کوه سنگ میکنند یک فرسخ از بعض کوه بریده و در نهایت خوبی جمار شده
در یکنوع دیگر است دیوار این اطاق مانند دیوار پستان از سنگ بریده جمار شده
بعضی عوام همچو مشهور است که فرهاد در موقعی که اینجا بسته بدین تردشرین برطبق این کوه سکونت
در بغله این کوه برای توقف چند روزه ساخته و دیوار پستان شیرین را برای تسلی خاطر خود
مرتسم نموده است جلگه در جلو این کوه واقع است آب جاری و سبزه و چشم انداز
خوب دارد و بازیچه خیلی با صفاست رقم حروف مکرر در آنجا بسر برده و بیاد نموده
در طرف شادی آباد نیز در قلعه کوه بسیار مرتفعی کنبد و بارگاهی از سنگ و آجر در بیابان
استحکام موجود است که از آن و پیش نامیده نهر با عقاد اهالی گرمانشاهان و بعضی
مدفن اویس قرنی است و بنده فقیر مقرون بصحت نیست ولی بهمین اعتقاد این بارگاه
زیارتگاه خاص و عام است و خوارق عادت خیلی از او نقل مینمایند علی ای تقدیر این
کنبد و بارگاه بسیار مرتفع و معتبره در آنجا موجود است و مسلم مدفن یکی از خواص خود مجهول
بفاصله کاری است در این کوه چشمه آب و چشمه ابدار نموده و نیت و داشش هم
بسیار سخت و ناهموار و طرز ساختمانش معلوم میشود که اینهمه سنگ و آجر و گچ و مخارجات
با آنکه محل نموده و اطراف متصل زحمت فوق العاده شده و بانی این بناها شخص متمول و بنده همتی
بوده است رقم حروف شرف زیارت این بزرگوار را در ماه دیگر ذیقعده الحرام دیگر سنه ۱۳۱۳ و معلوم نیست در شهور

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

برلیس است از اماکن بهیه و با خارج در فصل زیاد برای زیارت این مدفون معهود می‌آیند
دیگر اینکه در قسمی رود از سر مقبره بر بالای تپه واقع و شیخ مزار معروف است یکه درختی در جنب آن
مقبره رسته و غیر از درختهای معروف است شاخ و برگ زیاد دارد و همیشه سبز و خرم است
بیگونه خزان آمدن خت را کسی ندیده است کهنه‌تر از هر نوع برآمده خت بنیه دارد
و فضله اثمار کسی بر آن مقبره ندیده غالب اوقات بر سر آن مقبره چراغ و روشنائی می‌نماید
کرده و خوارق عادت خیلی از او دیده اند دیگر اینکه این مدفون هم معلم نیت اعظم است
شرح وضع بوکات این است اکنون شروع بتشریح رودخانه‌ها و نهرهای منشعبه از آن می‌نمایم
توفیق اتمام را از بارگاه احدیت جلت شانه مسئلت مینمایم رودخانه‌های نامی که در آن
در مملکت کردستان در جریان میباشد از قرار است (رودخانه شهر سنندج) (رودخانه قزلجه)
(رودخانه چنگان) (رودخانه کاران) (رودخانه سورکول) (رودخانه بریان) (رودخانه زرزان) (رودخانه بانه)
این هشت رشته رودخانه معظم مقتدر و متحق بقطع بغداد میشود (رودخانه چغاتو) (رودخانه بقره
(رودخانه خورخوره) این سه رشته نیز بدریاچه شرر طسوج که دریاچه اردوبیه باشد می‌ریزند
(رودخانه قزل اوزن) (رودخانه گوزه) (رودخانه تلوار) (رودخانه حاجی چای) (این چهار رشته هم
بدریاچه ارومیه می‌ریزند (رودخانه رواندز) (رودخانه زرینجوب و شیروانه) این دو رودخانه
بقره سوی کرکوک جاری میشود و ضمن ضمن و جریان و استداد هریک از آنها از نهرها منشعبه
(رودخانه شهر) رودخانه قشلاق شهرت مهمش از کوههای سنگ سفید است و در نقره
از توابع کردستان بفاصله پنج فرسنگ در طرف شمال شهر سنندج است این رودخانه

جنوبا بطرف شهر سنندج بر میخورد بمسافت نیم فرسخ از کنار شهر میگذرد و بفاصله پنج فرسخ
رودخانه کاروخ داخل میشود و این دو رودخانه بمسافت سی فرسنگ میگذرد رودخانه سیروان
و در خاک ولایت عثمانی در جریان و از رودخانه‌های مشهور است می‌ریزد و از آنجا بقطع بغداد
داخل میشود از این رودخانه قشلاق تا سیروان چهل و پنج فرسخ است و در جلو آباد
قشلاق پل بسیار محکمی در تاریخ یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری مرحوم خسرو خان والی مرحوم
امان الله خان بزرگ بر روی این رودخانه بسته بعد از هشتاد و شش سال قسمی خراب
و قسمی احتیاط شده مرحوم میرزا مظهر رضای وزیر فی الجمله تعمیری از آن کرده بود در ده سال قبل
باز آثار خرابی ظاهر کرد مرحوم حسنعلی خان امیر نظام در نهایت خوبی آنرا تعمیر کرده و از آن
تمام پل از هر دو طرف معبر سنگهای تجاری نصب نمود خارج زیاد متحمل شده ولی استکار و معمار
چنانکه شاید و باید معارف نکرده و اغلب را خورد نمود رودخانه کاروخ از کردستان
این رودخانه جنوبا در پنج فرسخی شهر سنندج در جریان است منبع آن قریتین (دالکه)
و طرف خاک کیلانی است از طرف شرق بیانه مغرب و جنوب جاری است
از منبع تا اتصال بقطع معروف است شش فرسخ استداد دارد و از آنجا تا ملتقا
سی و چهار فرسنگ با رودخانه سیروان متحد میشود و از آنجا بقطع بغداد میریزد
در نزدیکی قریه دیره‌ولی بمسافت پنج فرسخ از شهر پل بسیار محکمی بر روی این رودخانه
بسته و به پل دره‌ویش یک شهرت مجدد رو بخرابی گذاشته طاقهای آن همگی خراب
در چهار ده سال قبل مرحوم میرزا جعفر معتمد خارج کاخ تعمیر شده و پل آباد است

هستگام تعمیر نحو و این آثار خیر از برای خود در زور کار گذاشت (رهوخانهٔ ترم)
(رهوخانهٔ پنگان) و منبع آن کوهستان قرمتین (شاهینی) و لوان طرف رودخانات
این هر قریه در هوازده فرسخی شهر سنندج در طرف جنوب واقع است و از شرق
پنگان بیاشته از منبع این رهوخانه تا قریهٔ پنگان شش فرسخ است و از آنجا
بمسافت سی فرسخ برهوخانهٔ سیروان و از آنجا بشط بغداد واصل میشود پنگان
مکان بسیار سخت و صعب است که در از شنه سالها دزدان راهزن مأوا و ملجأ محترم گردنکشان
بوده است رهوخانهٔ چارم (رهوخانهٔ کاران) کاران با کاف فارسی و الف
مقصور و الف و نون کوهی است در هوازده فرسخی شهر سنندج در طرف غربی
این رهوخانه در دامنهٔ انگوه در طرف غربی میگذرد و سرچشمهٔ آن در جانب شمالی
کوهستان (کلّه) بیاشه کلّه با کاف پارسی قریه از توابع مریوان است
و منبع این رهوخانه تا بگاردن پیرسه و فرسخ تمام است و از آنجا بفاصلهٔ
شش فرسخ در برابر قریهٔ (قلعه کاه) برهوخانهٔ مریوان متحد و از آنجا بمسافت
یکفرسخ در برابر قریهٔ (سروآباد) برهوخانهٔ (سورکول) داخل و از آنجا برهوخانهٔ
سیروان و از سیروان بشط بغداد داخل میشود جریان این رهوخانه همه جا بجانب
جنوب است و مختار علیخان ظفر الملک پدر مرحوم رضا یقینان والی پیش سابق
بر روی این رهوخانه بسته و خیلی خراج این کار خیر منظم است (رهوخانهٔ پنجم
رهوخانهٔ سورکول است (سورکول) قریه از توابع کردستان و غربی و فرسخی حرات

(پل)

این رهوخانه در یکفرسخی قریه بیکدزه و منبع آن کوهستان قریه قزلجات
بفتح قاف و تای فوقانی و ضم دال و سکون نون قریه از توابع مریوان است
و این رهوخانه از منبع بفاصلهٔ شش فرسخ بقریهٔ سورکول میرسد و از آنجا میگذرد
بمسافت چهار فرسنگ دیگر در صحاری سروآباد برهوخانهٔ مریوان و از آنجا
دریاچهٔ زره بار ملحق میشود و از آنجا نیز بفاصلهٔ شش فرسخ در برابر
عباس آباد اورامان برهوخانهٔ گاورو و رهوخانهٔ شهر داخل و مجموع از آنجا
بسیروان و همگی بشط بغداد واصل خواهد شد این رهوخانهٔ سورکول
از منبع تا سیروان قریب چهل فرسخ امتداد دارد و جریان آن
همه جا بجانب جنوب است (سورکول بفتح سین مهمله و واو و سکون راء مهمله و ضم کاف تازی و فتح لام
و سکون آن سرخه تپه بیاشه (سور) در زبان کردی سرخ و گول
پیمانه کوچک ریگی دارد که گونیده و کیاه و غیره در آن نروید رهوخانهٔ
ششم (رهوخانهٔ مریوان) مریوان (بفتح میم بروزن غریوان) است
و منبع بلوک مریوان در جنوب و سایر بلوکات کردستان سمت تحریر یافته
دریاچهٔ زره بار در مریوان است و سرچشمهٔ این رهوخانه همین دریاچه است
و جریان آن بطرف مشرق تا صحاری سروآباد و از آنجا برهوخانهٔ سورکول
ملحق میشود و از آنجا بجانب جنوب جریان میکند تا برهوخانهٔ

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

یروان داخل میگردد ابتدا در آن از منبع تا یروان سی و پنج فرسخ است
این دریاچه زره بار که منبع این رودخانه است از قرار قول قدما شهر بابک
شهری و اسم آن (سدوم) بوده و در توراة شریف ذکری از شهر
سدوم) رفته طریق عبور سکنه آنشهر را با نواع مخشقه بیان مینماید
العلم عند الله العلیم چند سال قبل این بنده با موکب همایون از سفر ایروان
بطرف بانه رقم مخصوصاً برای سیاحت بمقام این رودخانه وارد شدم
بوقت عبور خطه کردم که در صورت اقدام و تکمیل مصالح نوعی بهم باید
این دریاچه کشیده میشود بعد از کشیدن آب چند خاصیت برای
دولت و ملت خواهد داشت اولاً دهات خالصه در قسمتی مرو ایروان
و اغلب دیگر از بهر از خضر و جریان آب دریاچه بمقتضای وضع اراضی
از آن آب شرب و باعث آبادی و سرسبزی دهات و مزارع خواهد شد
دولت در غیت خواهش ثانیاً محتمل است بلکه جای تردید نیست که بعد از
کشیدن آب این دریاچه در هر قریه این بهای جدید و نفیس در آنجا پیدا شود
ثالثاً جای این دریاچه در بیشتر از یک فرسخ است بعد از خشکیدن قابل همه
قسم زراعت خواهد بود رودخانه (هشتم) (رودخانه) (پسله) است پسله بکسر لام اول
و یای تحتانی و فتح لام ثانی و خفای ها است و منبع این رودخانه در کمر کوه بزرگی است که آنرا
(دبت) میگویند و فرسخی قریه زمان فوقی جوار خوت آب این رودخانه هر وقت در جریان است

یکقسم آن در زیر سنگی در کمر کوه پروان می آید و در آنجا باندازه ده سنگ آب است
بفاصله ده قدم از ده سنگ پیشتر میشود این رودخانه را) سرآب بستر گویند
از منبع رو بشرق حرکت میکند بمسافت سه هزار ذرع بطرف شمال برمیگردد
بفاصله هزار ذرع دیگر بجانب مغرب جریان میکند تا بر رودخانه پروان
و از آنجا بقط بغداد داخل میشود (رودخانه هشتم) رودخانه (بانه) است منبع آن
کوه خان است و این کوه در جانب شمال بلوک بانه واقع و فاصله بین
سقز و بانه است و شرح اینکوه قریباً در جزو جبال معظمه کردستان
بیان خواهد شد این رودخانه از منبع تا قصبه بانه ده چهار فرسخ مسافت است
بطرف جنوب و از آنجا با پیچ مغرب و جنوب در جریان است و بمسافت
هفت فرسخ میگذرد از خاک دولت علیه ایران تجاوز میکند و بر رودخانه های
خاک دولت علیه عثمانی وارد و از آنجا بقط بغداد داخل میشود رودخانه های مزارعان
و سیمینه در جریان و بهر بای شور طسوج که دریاچه اروتیه است میریزد (بعضی
(رودخانه جغاتو) جغاتو) بفتح جیم تازی و غین معجم بالف کشیده و فتح تای فوقانی
و واو معروف خوانده میشود ایکلمه را محذوف الالف نیز استعمال مینمایند
که (جغتو) باشد این رودخانه خیلی بزرگ و کثیر الآب است در پیچ مغرب
و شمال شهر سنندج بفاصله بیست و دو فرسخ واقع و از جنوب بشمال
در جریان است و منبع آن کوه چهل چمه است (چمه بفتح جیم فارسی

www.insitut kurde de paris

دیم و دهات‌های ناحیت و این لفظ در اصطلاح کُردی (چشمه‌ها) یعنی کوه‌ها چهل چشمه
و دامنه‌های ناحیت در برابر قریه (بَسَت) بفتح باء موحده و سکون سین مهمله و تای فوقانی
یکی از قراء کُردستان و در متن خورخوره است در چهل متر مغرب شمالی شهر سنندج واقع
و از ده فرسخی واقع است یکی رودخانه از شقر و دیباکو میگذرد و در نقطه‌ئی
میان هوآب) بر رودخانه تهمتن متحی و میشود چشمه‌ئی مسلوج که در باچه اردوتیه است
و اصلی میشود تعداد این رودخانه تا بر دریاچه شور مسلوج تقریباً چهل فرسخ خط مستقیم
(تهمتن) بفتح هر حرف‌ای فوقانی و فتح میم‌های هاوز و دوار معروف است در دره میشود رودخانه‌ئی
در خاک مکری و سرچشمه آن از کوهستانات همان متن است (رودخانه
(شقر) که بزرگ از بلوکات کُردستان است این رودخانه سرچشمه‌اش کوه
خان است که سابقاً ذکر شد جریان این رودخانه بجانب شمال است از جلو
قصبه شقر بفاصله یک بیت قدم میگذرد و از بنغ تا بشقر بیست و شش فرسخ است
و از شقر بفاصله چهار فرسخ دیگر در برابر قریه قلعه‌ره آن در خاک شقر است
بر رودخانه جغاتو ملتحق میشود و از آنجا بدریاچه شور مسلوج اردوتیه میریزد
تعداد این رودخانه تا رودخانه جغاتو چهارده فرسخ است (رودخانه
خورخوره) بزرگ است از بلوکات کُردستان هر سابقاً ذکر شده سرچشمه
این رودخانه هم کوه چهل چشمه است که بنغ رودخانه جغاتو است این
از بنغ بطرف شمال در جریان است و بمسافت ده فرسخ داخل رودخانه

جغاتو میشود و بدریاچه اردوتیه میریزد طرف مغرب اینکوه چشمه چشمه سرچشمه رودخانه
جغاتو است و طرف مشرق آن بنغ این رودخانه خورخوره است) رودخانه‌های
دارالخاک کُردستان برمیخیزند و بدریای رشت میریزند باین تفصیلات رودخانه
(قزل اوزن) که برودبار (مرودشت) هم از قدیم میخوانند اند شاهد در ده فرسخی
شهر سنندج واقع شده بنغ آن از کوهستانات عمان سردال است که شرح
اینهمه هم در جزو بلوکات همت ذکر یافته این رودخانه قزل اوزن بسیار کثیرالآب
و عمیق است و از طرف مغرب بجانب شمال جریان میکند و طی جریان آن تقریباً
هفتصد نزع میشود تا بمحل کردشت میرسد و از آنجا بزنجان و از زنجان میگذرد
بدریای رشت میریزد این رودخانه فاصل بین عراق و آذربایجان است و چندین
رودهای دیگر از خاک کُردستان و خارج از کُردستان داخل این رودخانه قزل اوزن
میشود تا بدریای رشت میرسد تعداد این رودخانه از بنغ تا دریا سیصد و پنجاه
فرسخ است آب این رودخانه در خاک کُردستان چندان منفعت ندارد
چندین پلهای مستحکم خاک کُردستان و خارج از کُردستان بر روی این رودخانه بسته‌اند
از جمله میرزا علیقلی خان دیوان پُل خوبی بر روی آن ساخته بعد از مدتی خرابی
بهم رسانیده دیگر در صدد تعمیر برنیامد و هر قدر مخارج کرده فی‌الجمله بهبودیت یافت (رودخانه
گوله) گوله بضم کاف تازی و سکون واو و فتح لام و هاء قریه از توابع کردستان است
بفاصله ده فرسخ در طرف شمال شهر سنندج واقع و منبع آن کوهستان قریه قلعه‌چوقا و تا گوله در سنندج

از کوه ماسیکند و بفاصله دو فرسخ دیگر در برابر قریه نارو بر رود قزل اوزن واصل میشود و از آنجا
بدریای رشت میریزد (رودخانه) (تلوار) ضبط لفظ تلوار بفتح تا و فتحه لام و واو با الف کشیده و سکون رای مهمله و قریه در قراء بلوک ایلاق کردستان است
و شرقاً در هشت فرسخی شهر سنندج واقع و جنوب آن کوهستانات قراء گرزاره و قره
ویس است که بمسافت پنج فرسخ [illegible] شهر و غرباً تمنی اهوق پیشه جریان
این رودخانه بجانب شمال است در زرد[illegible] آباد خاک کردس برودخانه
قزل اوزن ملحق میشود و از آنجا مجموعاً بدریای رشت میریزد [illegible] رودخانه
قزل اوزن پانزده فرسخ مسافت است (رودخانه) جاجی چا) که از [illegible]
این رودخانه در محال سفلی آباد کردستان واقع و جنوب آن کوهستانات چهاردولی
از جنوب بجانب شمال در جریان است از یکفرسخی قریه قصلان شرقاً بفاصله فرسخی شهر
سنندج واقع است میگذرد و استداد این رودخانه از جنوب بجهت قصلان پنج فرسخ
و از آنجا تا برودخانه تلوار هلدق یکفرسخ است و از آنجا برودخانه قزل اوزن
ملحق و مجموعاً برودخانه رشت واصل میشود و رودخانه مزبور بقریه
این است (رودخانه) رودبر) سابق الذکر در توابع کردستان است سرچشمه این
رودخانه بمان کوه متصله بقریه رودبر است و این رودخانه را سراب رودبر
میگویند از جنوب برشخیز و بجانب جنوب جریان میکند تا بمحل شادی آباد میرسد از آنجا
بطرف شرق برمیگردد بفاصله هوازده فرسخ بقبر بسوی کرمانشاهان واصل میشود در خاک

شادی آباد آب این رودخانه بسیار نافع و اراضی زیادی از آن مشروب است در فصل تابستان هم
نافع کلی دارد و لی آب این رودخانه بسیار سنگین و ناگوار است زیبق هم دارد (رودخانه)
رودخانه) از تجوب دیره رود (این دو قریه از قصبی بیدرد در توابع کردستان است خوب
باشهر سنندج ده فرسخ فاصله دارد و منبع این رودخانه کوه (مروارید) است کوه
مروارید از جبال کردستان و بمسافت هشت فرسخ در جنوب شهر سنندج واقع و از جنوب
از منبع بفاصله شش فرسخ برودخانه (رازآور) [illegible] در خاک کرمانشاهان است مجمعی
و از آنجا بقبر بسوی کرمانشاهان واصل میشود این بود تفصیل رودخانه های منظم و نامی کردستان
درست ذکر نشد و لی رود و چشمه های واقعه در خاک کردستان خارج از حد تعریف
و تعداد است مهمترین این رودخانه ها مشهور و کثیر المشرب نیشه اکنون بتحریر وضع
جبال نامی و منظمه کردستان بپردازیم شروع کرد جبال شاهو و کوه های واقعه در خاک
کردستان زیاد و خارج از حد تعریف است با عجله و شتاب که تمیز در تحریر همیشه دارم بیش از این مقدمه را
طول ندهیم نام لبنه، صفا جبال و بزه روایی را بطور اختصار تر کار نمایم ما در بدو کلمه
مازیر کلمه (خاور) که مخفف شاهکوه است بفاصله هوازده فرسخ در سمت جنوب
شهر سنندج واقع و مهمترین کوه جبال و سایر بلوکات جنوبی کردستان است
این کوه در ارتفاع و تشامخ و فواید و منافع مشهور و از جبال نامی عالم خصوصاً
ابتدا از قریه داریان که قریه از توابع اورمان لهون است بطرف مشرق کشیده شده
بعد از چند فرسخ بسمت جنوب و مشرق کشیده تا بمیان دربند کرمانشاهان رسیده و

Institut kurde de paris

نداشته تا آشنا او را شناسایی میکنند پس از آن در هر مکانی با سمی مرسوم و معروف است
در صفحه گرمانشاهان آنرا (پراو) نامیده اند تمام سال در این کوه برف موجود
و چاههای عمیق زیاد دارد که عمق بعضی آنها اقلاً سی ذرع است و این چاهها متصلاً
مملو از برف گفته است و هیچ وقت خالی از برف نخواهد بود در موقع تابستان انواع
گل و ریاحین در این کوه مرجوت است و همچنین انواع و اقسام نوع شکار که بهر خصوص جنگ زیاد
دارد و آب و علف این کوه وافر و برای مرتع و یا دسته انعام و طیور لایق
کوه پایه بافایده و پرمنفعت است روغن این مملکت بهتر از روغن همه جا و بسیار خوب
دارد و کله و کوسفند آنها در این کوه هیچوقت بهتر از روغن همه جا و بسیار خوب
و خوش طعم و بمنظر میشود در اینکوه ریواس خیلی نفیس و خوش مزه و همین تابستان
راقم حروف دیده و بدست خود از زمین کنده و چه در طرف جوار خود چه در
روانسر حقیر در این کوه خیلی گردش و سیاحت نموده ام در غالب جاها از همین بقعه
و فوق آن الی آخر آن خالی از صعوبت و اشکال نخواهد بود مگر بقوت جوانی و همچنین شکار
کسی بنقطه فوق آن الی اینکوه برسد چون بسیار سخت و تعلق و بلند است مرتب تیزرو
جوانمردی که در کوه خودش بوده در اینصورت بکمال ضرورت پیاده باید رفت و اینهم خیلی
تاب و توانائی و عشق و جوانی میخواهد (یاد باد آنروزگاران یاد باد) و تا نقطه جوانی
بلامانع است و از آنجا خیلی صعب و قدرش را نمیدانم و بنقطه آن دوست رفت خوب جوانی
قدر وقت جوانی را بشناسند و بنقطه نگفته نماند نقطه چاههای برف در اینکوه واقع است

در جوار خود (نوره) نخواهند و در میان این نوراها تولید یک نوع کرم نفیسه میشود که در موقع
تابستان از آن کرمها پروانه می آورند و خشک نمایند و در وقت ضرورت آنرا بجای
یخ استعمال میکنند آب را بخوبی سرد مینماید و همه کس نمی تواند بآن چاهها فرود
شود صیادهای قابل بهر کار عادت کرده باشند مرحوم میرزا علی اکبر وقایع نگار
در تالیف خود اینطور نوشته که اینکوه یک وقتی آتش فشان بوده و بار هم آتش
فشان خواهد شد راقم حروف مدتها در جوار نوره و در انسر بوده و همه وقت برای شکار
و تفرج باین کوه رفته و اکثر آنرا گردش و بدقت تمام اطراف و جوانب آنرا
ملاحظه نموده ابداً این استنباط را نکرده و نمیکند نه آثار و علایم آتش فشانی در اینکوه
مشاهده ننموده ام از جمله معدن گوگرد در اینکوه ابداً وجود ندارد و در تمام این کوه
چشمه در طول و سر آبهای آب صاف و گوارا از کمر و زیر و زبر کوه در جریان است
در غالب جاها درخت جنگلی از ارجن و بادام و بلوط و هر نوع خوب رود در اینکوه
و فایده این جبل از حد توصیف خارج است در اواخر بهار
شبها در این کوه بقدری یخ زده میشود که شبی این است چوپانهای متعدد در اردوی کرده
باشند در اردوئی دیگر هم خواهش نداشته خیلی باین کوه آمده و کیاه چینی کرده نیز دیگری از
جبال معظمه کوه (کوسالان) است کوه در اصطلاح کردی منتفف کوه است فقط این لفظ
بضم کاف تازی و واو مجهول و سین مهمل بالف کشیده و لام بالف کشیده و نون ساکن است
اینکوه در بلوک اورامان تخت واقع و ابتدای آن قریه پژه و انتهایش قریه بهرام آباد است اینکوه

دارای خشکی و آب و علف فراوان و کل و ریاحین زیاد است گیاه معطری که در آن
(کرفس) گویند در اینکوه بسیار است این گیاه خیلی گرم و خشک و مخصوص بری است
و ترشی آن بسیار با مزه میشود درخت بلوط در این کوه زیاد است شکارگوهای نیز دارد
دیگری از جبال سنطمه کوه (دیگر) است ضبط این لفظ بفتح نون و کاف تازی
و اخفای یا و فتح رای مهمله و واو معدوله و سکون زای معجمه است اینکوه در خاک
ستقر قیاپین جنوب و مغرب واقع است و بکلک جزء یک باره تشکیل پیدا کرده
دارای خشت گیاه و آب و علف بسیار دارد دیگری کوه (حسن خان) است
اینکوه در حدود خرخوره واقع و بسیار مرتفع است آب و علف و گیاه بی اندازه
دارد که اهالی قصبه را مرفه میدارد دیگری کوه (ابدالان) است این کوه
جنوباً در هفت فرسخی شهر سنندج است و در آن ناحیه اعظم جبال مایشمر در قطعه
اینکوه هفت قبر دیده میشود و هفت نفر در آنجا مدفون و بابدالان معروف هستند
ابدال نوعی از رجال و در اویش بیابانی کرد گسسته لند و نهایت کمنوع پیازه
در آنجا است که اگر در بهمانگان خورده شود طعم پیازمیه بدهد و معاینه پیازه است
چون از آن اراضی بجای دیگر نقل نمایند گیاه بدمزه میشود و در کردستان اینقطعه جای
غریب اشتهر است میگویند مانند پیاز ابدالان است خوردن دارد و بردن ندارد
از هر نوع شکار در این کوه موجود است دیگری کوه (پیرانشهر) است این کوه در اورامان تخت است
از آن کوه (زرده له) برمیگویند در پس مغرب و جنوب کشیده تا نهر زور خاک حدود عثمانی رسیده

(نام ج)

همه جا جنگل و درختهای کهن و گیاه و علف زیاد و از هر نوع شکار گوهی دارد دیگری
از جبال نامی کوه (سلطان سراج الدین) است اینکوه در پس شرق و جنوب
شهر سنندج بمسافت پنج فرسخ و کوه بسیار مرتفعی است قبری بر قله این کوه
موجود و بسلطان سراج الدین معروف است ۵ کوه مزبور با هم این مدفون
شهرت شده در کمر این کوه سرآب بسیار خوبی است که سراب (سرانداز) میگویند
آب این سراب بسیار سرد و گوارا و سنگلاخش خیلی با صفا و خوش هواست این بنده
در فصل بهار با تنی چند از همراهان برای تفرج رفته خیار سبز بسیاری از سراب انداخته خوردم
از شدت برودت ترکیده است این کوه علف زیاد دارد و غالب آن گیاهان
دیگری از جبال سنطمه کوه (آویدر) است ضبط این لفظ با الف ممدوده و کسر دال
و یا و فتح واو و سکون رای مهمله و تشدید آبیدره خواهد بود (آو)
در اصطلاح کردی یعنی آب و (در) مخفف دره است این کوه بمسافت
هزار گامی شمال مغرب و جنوب شهر سنندج واقع و کوه با شقاقی است چشمه‌های
آب صاف و گوارا در کمر این کوه جاری است و در دره اینکوه آبشارهای زیاد
موجود و دارای بیشه غابات و بسیار فراوان در این کوه بعضی اوقات از این کوه بعضی
سنگ چهارپهلو و سنگهای قلبه دارد از غرایب آنکه از ابتدای بنای این شهر
تاکنون هرچه سنگ از برای پی و بن خانه‌ها و عمارات و حمام و مساجد و صفحه و مقابر
و بازار و دکاکین و غیره لازم بوده همه از این کوه برده و تخمیناً ده برابر کوه

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

سنگ ازاین کوه آورده اند و بسیاری آن تفاوتی نکند و نقصانی در آن ظاهر نشده
و شبه این است ابداً این کوه دست نخورده و سنگی از آن بیرون نیامده باشد
هرگاه بدیده عبرت ملاحظه نماینده واقعاً غرابت نقشه معین است و بر
کمال قدرت خداوند [illegible] آثار واضح و دلیل لایح خواهد بود انه قادر علی ذالک
خلاصه این کوه زیاده از حد تعریف [illegible] و آب و علف دارد و شقایق و لاله
سرخ و انواع گل در با حیش در موقع بهار در این کوه زیاد است جاهای
خوش آب و هوا و مکانهای با منظر و صفا دارد در دامنه این کوه چندین جای
خوب ایلاق و با غات و اشجار زیاد احداث کرده اند از جمله (کانی صفا)
(کانی صفا) (سرتخت) (امانیه) (ظفریه) (امیریه) (بیاف آباد)
کانی در اصطلاح کردی یعنی چشمه امیریه سابقا گاو بسیار می گذشته باغی است
بمیرزا یوسف تبریزی تعلق دارد مرحوم حسنعلی خان امیرنظام اینجا را بواسطه
آب و هوا پسندیده و با امیریه نامیده اصطبل مختصری داشت و در درخت سایه دار
چند اتاق خشت بی چادر و خیمه توقف در اینجا خالی از زحمت نبود تا اینکه
در ایام سلطنت ناصرالملک حاکم کردستان میرزا یوسف تبریزی از اخوانش
برای ییلاق اینجا را بنیاد کنده بر سبیل بهبهی و معماری خوب امیر مملک
چند اطاق منقش و با گچبری در اینجا ساخته و حوض آب و چشمه از ریاحین ترتیب
داده فی الحقیقه یادگاری از معماری ناصرالملک است دیگری از جناب حاجی

(کوه)

کوه (آریا) است ضبط این لفظ با الف ممدوده و سکون رای مهمله و فتح بای اول
و بای ثانی با الف کشیده است اینکوه بمسافت پانصد قدم در جنوب بلوک
(بانه) واقع است بسیار سخت و همه جا جنگل و درخت و غالباً درخت بلوط
و بنوط است و انواع درختهای جنگلی و گیاه و علف دارد کوه کثیر المنفعتی است
که اهالی بانه فواید بی اندازه از اینکوه میبرند دیگری از جبال معظمه کوه (گره میانه)
چپاشه گره بضم کاف تازی و فتح رای مهمله مشدده و خفای های هوز است میانه
اسم قریه ایست بفاصله یک فرسخی شهر سنندج و اینکوه باینده بکده متصل است و از
غالب جبال کردستان ارتفاعش بیشتر است جنگل و آب و علف زیاد دارد
غالب همه روزه اهالی شهر از اینکوه هیزم آورده دیگری از کوههای نامی کردستان
چهل چمه ای است یعنی چهل چشمه این کوه در بلوک خورخوره واقع و مشهور است که
چشمه آب خوب و گوارا از اینکوه جاری است و بسیار سرد و دیر برف میگیرد است
سایه و اینکوه طرف تازه و کمتر مرجوع است و از حیث گیاه و علف تعریفی است
و اینکوه را در روزهای [illegible] مینجانند دیگری از جبال نامی کوه [illegible]
چنانچه اینکوه در بین شرق و شمال شهر سنندج بمسافت هشت فرسخ و خیلی بلند است
یکقسمی در فرق از اس اینکوه و بشسید معروف است و گنبد و بارگاهی دارد بنای
آن از آثار قدیمه است بعضی نویسندگان و اهالی کردستان جد امان الله خان بزرگ معاصر
نادرشاه افشار بوده حب الوصیه در گنبد شیدا مدفون است این مدفون را که حسب و نسبش معلوم نیست

شیبهای نازار تیز بسکونیه در اینکوه از هر نوع نگار موجودست بعضی درخت جنگلی و بادام
در اینکوه هست احدی جرات قطع ترکه از آنها ندارد و تمام این درختها در اطراف
گنبد رشته و هر گاه کسی از آنها ببرید قطعاً صدمه خورده و بانیز بطه اینکس زهره
قطع آنها را ندارد و حالا جنگل انبوهی شده است دیگری از جبال شامخه (چیه چرمک)
پائین خط این لفظ بکسر جیم معجم و فتح یای تحتانی و خای با و فتح چیم فارسی و سکون
رای مهمله و ضم میم و سکون کاف فارسی است اینکوه در جنوب همدان و شمال غربی
بلوک گرو تان است اتفاق افتاده از دامنه کوه تا نقطه فوقانی اراضی مزروعی قریه
در موقع زمستان بواسطه ارتفاع و وزیدن بادهای زیاد برف این کوه خیلی کم میشود
عابرین بجهة بلندی این کوه مرتفع خطرناک است در تابستان هم علف و گیاه
دارد در این کوه درخت جنگلی و غیره ابراز وجود دارد دیگری از جبال شامخه گرو تان
کوه (سلطان تپه ری) است (ری) در اصطلاح کردی بمعنی راه است و چون تپه
اینکوه یعنی راه اش مثل تپه صاف است اینکوه در شرقی شهر سنندج بفاصله یک فرسخ
واقع و بسیار سخت و مرتفع و دارای آب و علف زیاد است ولی ابراز درخت ندارد
در فوق از اینکوه زمین سطح و وسیعی است که چاه بسیار عمیقی در آنجا موجود است
تقریباً چهل ذرع عمق آن میشود و چند قبر در آن نقطه پیدا شده قصران بقبور
سنه ذرع بیشتر بنظر میآید بطور مشهور است که مدفون در آنجا از شهدای اصحاب و تابعین
ولی بر صحت این روایت سندی بنظر نرسیده است جز اینکه احتمال میرود از لشکریان اسلام

در فتح و تسخیر ممالک عجم در اینکوه دستگیر و شهید شده باشند العلم عند الله قصه در سنج آنچه عمیق است
موجودست چون گاه باشد بیش از یک کوه بقاصله هزار قدم در میان آبی جاری
دامنه اینکوه بجانب جنوب جاری است پرون می آید سنگ رگوهای کمتر دارد اینکوه
در طرف قریه گرگ آباد است و معبر اینکوه خیلی سخت و ناهموار است دیگری از
جبال رفیعه کوه (کاران) خط این هم با کاف معجم بالف کشیده بروزن
(یاران) است اینکوه غرباً بمسافت واژده فرسخ از شهر سنندج واقع است
جنگلی فراوان و درختهای کهن بسیار داشته همه درخت مازو بلوط و غیره
بعهده اغلب اهالی و زغال شهر و دهات تعلقه را از اینکوه آورده اند بانیز بطه عالم
بآن نمونه های اول نامعلوم است دیگر از غرایب است از وقتی که از این شهر باشته
زدر درخت و جنگلی اینکوه قطعاً برای همیشه و زغال قطع کرده و بشهر و اطراف
حمل نموده اند حالا یکقدری نقصان آن واضح شده است اینکوه در موقع بهار
سبز و خرم و با صفا در یوماس و قارچ فراوان دارد دیگری از کوههای نامی
کوه (خان) است باغهای منقوط یعنی کاروانسرا و اینکوه نه فرسخی سنندج واقع
پاشاده از طرف مغرب بجانب شرق کشیده و در وسط آن چند اطاق و طویله
از سنگ برای آسایشگاه کاروانیان از عهد قدیم ساخته اند و حالا خراب شده یکی
از اطاقهای آن باقی مانده این کوه خیلی با نفع و گیراست دیگری از جبال معظم
کوه (میهین) است که چند قریه از توابع تعلقه آباد است اینکوه بر آن قریه محیط و بس

institut kurde de paris

جای سخت و عاری از هر گونه درخت است ولی زیاد از حد توصیف آب لطیف و گوارا در این
در این کوه موجود است آب و هوا و چشم انداز و فضای خوب دارد خیلی مرد سیر است
چنین کوههای کوچک از این کوه جدا و هر یک بجای خود کشیده و شباهت دارند فقط قوس این
ینج کوه در طرف یسمین صعب العبور و زمین سطحی است چندین قبر قرین یسمین در
مرحوم آقا محمود عمری را قسم بود در بالای این کوه در فصل تابستان خیمه زده بنوبت بنده
برحسب دعوت یکشنبه هم با تفاق رفتم صفا و تماشای این نقطه را مدت اعمر فراموش نکنم
غاصه صبح زود قبل از طلوع آفتاب چمن مطلع خورشید و قرص خورشید
شرق کوه آشکار که فرق قرمزی زده تصور نمیشد از آن نمیرفت طلوع
ده دقیقه کم کم ضوء آن نمودار یکیت خلاصه چشمه های آب صاف و گوارا در این
زیاد است در دامنه این کوه یک چشمه است (کاغذ شاه پسند نامیده اند بواسطه
اوقاتی هم مرحوم خلد آشیان سعید شاهنشاه شهید ناصر الدین شاه مغفور له اعلی الله
تشریف فرمای کردستان شده آنچشمه را مشرب خیام ظفر فرجام فرمود آب آنچشمه را
پسند کرده و بعد آنرا شاه پسند کفته از اینکوه میبینی بکوه (بدر) بردران صدر
نیز معروف است طرف شرقی این کوه محال چارچرلی و شمال آن بلوک
اسفند آباد و مغرب ش بلوک ایدق و جنوبش محل کلاتی است و غالبی از
ایدت و اشام چادر نشین کردستان خصوصا طایفه شیخ اسمیع که حاکم
زمره عشایر است در اینکوه ایدق یلاق مینمایند و از کیاه و علف اینکوه

فواید و منافع زیاد میبرند در اینکوه از هر قبیل شکار کوهی پیدا میشود کوه از زیاد هم دارد
جناب رفیعه حرم در کردستان واقع و قابل ذکر است اینهاست که بر شته تحریر در آمد
و اما مملکت کردستان کوه زیاد دارد و فی الواقع غالبا کوهستان است مهما خطه
و تصریح تمام آنها خالی از کشاکش نخواهد بود و فرصت و مجال کافی نمیخواهد تا
باختصار کوشیده اکنون شرح عشایر و ایلات و اشام ولایت کردستان را
برای زیاد بصیرت مطالعه کنندگان و جاهل می کذارد مخفی نماند که
طوایف متبره هر در شهر سنندج ساکنی و فقط رجال و ایلات چادر نشین و کاهی
ایلات اکراد بهم زده ولی خالد خبرو هشام نیشده حالیه ایلات چادر نشین و کاهی
کردستان از قرار تفصیلات (این عبد اقل خدم یکی) اینطایفه در همین زیاد بوده اند
حالا قریب پنجاه خانوار از آنها باقی و عدده نفوس آنها تقریبا چهارصد و پنجاه نفر است
اصلیات آنها یکصد و هشتاد و چهار خانوار و قشلاق کردستان دهات و کیش باشد
(این طایفه) نفوس پانصد متجاوز همه ایلات شقت توان جای سکونت
دهات سقز قیه (دهات و این ییلاقند) نفوس تقریبا سه هزار نفر
اصلیات دیوانی سیصد و بیست و پنج خانوار جای سکونت محال کاوره ایدق
(این پرچینه) نفوس بقدر هزار نفر ایلات دیوانی هفتاد سیصد تومانی قشلاق سکونت
دهات اسفند آباد (این تمر توزه) نفوس سیصد نفر اصلیات هفتصد و پنجاه تومانی
جای سکونت قشلاق حسن آباد و ایدق (این سکور) نفوس سیصد و پنجاه نفر اصلیات

یابات چهل و چهار توپان جای سکونت دهات متفرقه کردستان (این شیخ اسمعیل)
نفوس تقریباً چهار هزار و هشتصد نفر اصلی یابات سیصد و پنجاه توپان جای سکونت دهات
اسفندآباد (این کرکه) نفوس پنجهزار و پانصد نفر اصلی یابات دیوانی سیصد و پنجاه توپان
هشتصد و چهل و پنجاه توپان جای سکونت ایدق (این کبوه کش و فرهات) نفوس تقریباً
پنجهزار و پانصد نفر اصلی یابات دیوانی سیصد و چهارده توپان و ششهزار جای
سکونت دهات متفرقه کردستان و شهر سنندج (این کلیائی و اهرزنین)
نفوس تقریباً پنجهزار نفر اصلی یابات پنجهزار و یکصد و چهل و پنج توپان جای سکونت دهات
سارال و قراتوره و حسین آباد (این کوسنیک) نفوس پنجهزار و چهارصد نفر
اصلی یابات سیصد و سی و هشت توپان جای سکونت ژاورو و کلهرت (این
(طایفه کشکی) نفوس تقریباً چهار هزار و پانصد نفر اصلی یابات دیوانی یکصد و سی توپان
جای سکونت محل بیلاور (طایفه قره کلهرکی) نفوس هزار نفر یابات دیوانی
یکصد و سی توپان جای سکونت دهات متفرقه (طایفه لاله) نفوس تقریباً
پنجهزار و پانصد نفر اصلی یابات دیوانی یکصد و هشتاد و شش توپان جای سکونت چهل ایدق
(طایفه محمود جبرائیلی) نفوس پانصد نفر اصلی یابات دیوانی یکصد و هشتاد و پنج توپان هزار
جای سکونت بوک ایدق (طایفه شندمی) نفوس تقریباً سه هزار نفر اصلی
یابات سیصد و هشتاد و پنج توپان و پنجهزار دینار جای سکونت بوک حسین آباد این هفده طایفه
ایلدت و احشام بمغایرت بغیر از این نه هفت طایفه دیگر هستند و هر طایفه

با یکی از ایلات بمغایره منسوب و همراه است و ذکر آنها لزومی ندارد ایلدت مرقومه بعضی
در ییلاق و قشلاق آنها چادرنشین هستند چند طایفه از این جشم بواسطه تنگنای یابات و تعدی
بیشتر متفرق شده و چند طایفه از اینها ترقی کرده اند چون تسویه و تعدیل در کار نیست
هر چه پیش افتاده باشد باشرین با هم یابات و فرد فرد عات خواهد گرفت جای
ایدق یعنی تمام احشام و مزارع و مراتع آنها ایدقات دهات کردستان است
در موقع قشلاق یعنی بگرمسیرات دهات کرمانشاهان و برخی بگرمیرات پشتکوه
کردستان و چند طایفه بگرمسیرات شهرزور میروند و در زمستان دیاب زحمات فوق العاده
میکشند در زمان قدیم این عشایر و ایلدت کردستان اقلاً هفت نفر مباشر داشته
و در برای هر یک از مباشرین حله و حق معینی گذاشته اند چنانچه تعدیل و تسویه در تمام
امورات ولایت کردستان مرتفع شد این هفت شعبه نیز شعبه و حله گذشته است
اصلاح مفاسد و اختلال امورات این ولایت با این وضع پیمالات دیوانی بانتظام
نخواهد انجامید و انتظام موقوف بظهور حضرت قائم علیه السلام است این مجمل
از وضع و طرز حکومت شهر و بلوکات در حوصله و جنابت و ایلدت و احشام کردستان است
بشرح حالات ولاة و حکام جلیل الشان بنی اردلان و غیره از ابتدای فرمان گذاری آنها
الی یومنا هذا که اواخر شهر شوال یکهزار و سیصد و نوزده هجری ۱۳۱۹ است شروع مینمایم و بتوفیق
اتمام آن را از خداوند توانا جنت ثانیه منت میکنم اولاً طبقات اکراد شاخه فرقه
دسکن و موطن آنها از سرحد مملکت عثمانی تا نزدیک همدان و از دیار بکر تا سرحد همدان

institut kurde de paris

بوده است و اینجمله بتفاوت وقت در زمان در تحت حکومت و اختیار دولاة و فرمانگذاران
اکراد بوده و عمدهٔ ایالات این ممالک (کردستان) و اعظم فرمانگذاران اکراد
(دولة بنی اردلان) بوده است بعد از آن ایالت بابان و تحکم آنجات بعد از این
و جلقه طوایف اکراد در [illegible] (کرکری) (بیاس) (تحکام شنبه) (پنکه حریز)
(حکمرانان بکاری) (حکمرانان مرکور و جلالی) (پاشایان موصل) (پاشایان رواندز)
(طوایف وحشی شیطان پرست در کوه زرگلیر) (سرکرده های زرباب)
(هرای کلخر) (هرای کوران و کرند در ماپیدشت کرمانشان) (خزینه شنقر
و کیلان) (هرای الوار دیکنه طرف نهاوند و خرم آباد فیلی و حتی ریاست
زایده علی مارقم طوایفی است که در ری و خراسان و مازندران تا ترکستان چین پراکنده
که بواسطهٔ انقلاب روزگار از اوطان و دیار خودشان در بدر و پریشان گشته
و در اماکن بعیده سکونت نموده و شاکر حالات آنها غیر لازم و نافع از قوای
مطلب اصلیه خواهد بود مقصود اصلی ذکر حالات دولاة بنی اردلان است
در حسب و نسب دولاة بنی اردلان و ابتدای حکومت و فرمانگذاری ایشان و روایات
مختلفه بسیار است بعضی آنها را باحمد ابن مروان مزبور و جمعی شخص اول دودمان
اردلان را خسروخان کیسیابان میدانند که بدستیاری ابومسلم مروزی در زمان انقراض
ابوالعباس احمد عباسی بر کردستان مستولی و با تبرجمه بنی اردلان مرسوم و معروف شدند
و برخی نیز براین عقیده هستند که شخص اول طایفه اردلان خسروخان کیسیابان چنانچه

که بواسطهٔ تقرب نزد جرد شهریار عجم رتبه بزرگی و سروری یافته و ابتدای فرمانگذاری طایفه
اردلان را در کردستان از آنجمله دانسته و این روایت بصحت نزدیکتر است
مؤید انتساب این بنده خود از مرحوم علی اکبر خان شرف الملک نواده مرحوم امان الله خان
بزرگ باین شرح و تفصیل شنیده ام که در زمان خلیفهٔ ثانی حضرت عمر رضی به عنه حضرت
امام حسن رضی الله عنه و بعقیدهٔ اثنا عشری امام نهم است با جمعه نفر از صحابه بکل رجحانکه
در آتیه ذکر خواهد شد مامور تسخیر ممالک عجم و تدمیر یزدگرد پادشاه عجم گردیده برای
انجام اینخدمت بطرف ری و حدود خراسان تشریف آورده و بواسطهٔ غلبه و شوکت
لشکر اسلام یزدجرد شهریار ایران فرار اختیار کرده سرداران لشکر ظفر قرین
عرب او را تعاقب نموده یزدجرد شهریار در حدود خراسان خسرو را با آسیابان رامنده
که خسروخان کرد آسیابان آن بوده و یزدجرد شرح غلبه لشکر ظفر پیکر بهم و تعاقب
سرداران عرب و گشت و فرار خسرو را بخسروخان آسیابان گفته و ضمنا از او تقاضا
کرده که او را پنهان نماید و از چنگ سرداران عرب برهاند خسروخان او را
در آسیاب خانگی خود مخفی و مخاطری پیش او آورده است شبانه خسروخان برای انجام مقاصد
و تعلیمات قدر با خود تهیه کرده و بنا طرف آورده است که یزدجرد شهریار عجم گر
تاب مقاومت و برابری با لشکر عرب ندارد مدتی تنگ فرار بر خود هموار
نموده در اینصورت یزدجرد بدست سرداران عرب گرفتار خواهد شد و از دست
آنها جان بسلامت نخواهد برد فرخ هم نهایت تقرب و مکنت گرفتار بهترین است

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

یزدجرد را در جامهٔ خواب مقتول و سر او را جدا و هدیهٔ حضور حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام
هم مورد نوازش و مرحمت سردار (حقیقت مدار) شکر هم خواهم شد و هم این سر و این لباب
و مبوس شاهانه را، که همه جواهرات نفیس است تصاحب خواهم نمود. از آن ببعد قصر
بقیه عمر خود را صرف عیش و سرور و خیال بهم از این طرف سرداران عرب از
تعاقب شهریار عجم صرفنظر نموده و در اطراف آورده محروم و مایوس بمیان سپاه عرب
برگشته خاطر حضرت امام حسن و سعد وقاص و دیگر سرداران قشون هم از انتصار و فتح
نهایت تکدر آلوده است که بناگاه شهریار عجم از خانهٔ خود بیرون آمده مجدداً
لشکری بهم بسته و در اطراف حضرت جنود منصوره بهم شود. آنوقت خاطر حضرت
حسن و سایرین قدری مشوش بهم از این طرف وسوسهٔ خاطر خسرو نام کرباسیان قوت گرفت که
در جامهٔ خواب سریر زدجرد شهریار عجم را از تن جدا ساخته و قبل از طلوع آفتاب بلشکرگاه
از اردو و عشیره خود سر یزدجرد را برداشته و بسیار اردوی عرب شتافته و در حضور
حضرت حسن بیان زحمت در پنج زیاد در گرمش و کشمکش شهریار عجم کرده است سرداران
عرب از وقوع این قضیه و دفع شهریار عجم و حصول مقصود و حیله باین آسانی بی نهایت شاد
و مسرور گردیده و نوازش و مهربانی زیاد بخسرو نام کرده و باو فرموده اند هر چه خودت
تمنا بکنی در ازاء این خدمت بتو عطا خواهد شد. از اثر قضا سعادت و اقبال
او را رهبر شده امارت کردستانات را از آنحضرت تمنا نموده و فوراً حضرت
امام حسن علیه‌السلام پرپرچه و یک قطعه انگشتر عقیق یمانی و نبشته خاتم سلیمانی و خط

کریم لا اله الا الله و محمد رسول الله بر آن نقش بهمه با یکدیگر از دستخط سعادت نمط مبارک بخسرو نام
آسیابان اعطا و امارت کردستانات را باو واگذار فرموده است و خلاصهٔ مضمون
دستخط مبارک این است چون خسرو نام اردلان در این موقع خدمت نمایانی بدولت
ابد آیت بهم رسانیده علی رغم اکحله ثانی و اللاظلام نموده و مستوجب ترقی و امتیاز شایان
بود امارت کردستانات را تا سه پشت بعد نسلاً بعد نسل و عقب بعد اصلاً بعد اصل باو مرجوع و مخصوص داشته
باد همیشه اولاد و ذریات او مصدر ظلم بی اندازه و مرتکب معاصی کبیره و باعث
قتل ذریه طیبه خاندان حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و آله نشوند امارت
و فرمانفرمائی در محال اوباتی باد بسیاه محمد و آله الامجاد مرحم شرف اصدار فرمودند
و مرحوم محمد صادق خان پدرم این دستخط مبارک را در جعبه مرحوم امان الله خان ارزنگ
غایبانه گذارده و بعد از فوت آنمرحوم مفقود الاثر مانده است و میگفت مرحوم خانم
مبارک را در نزد امان الله خان ثانی شهیر بنصیر شاهان دیده و مکرر زیارت نموده است
و این اواخر آنمرحوم بدست حسینقلی خان شهیر بنادرشاهان پسرش افتاده است
و بعضی مهر اسامی را تراشیده و در میان آب حاف می شسته و آن آب را بجریحه بعضی
میداده و شفای عاجل می یافته است راقم حروف چند سفینه از آن آب از خان خانان گرفته
و در وقت مرض بهمین دستور بعمل آب را آشامیده ام خاصه در مرض نوبه اثر
فوری و فایده عظیم از آن دیده ام دیگر معلوم نیست حالا آنخاتم مبارک در نزد خاندان
باقی است یا از میان رفته بر طرف کرده باشد ضمناً موافق این بیانات خانوادگی

محترم بنی اردلان از انقضه دوران نسلا بعد نسل والی و حکمران ولایت کردستان
و اطاعت و فرمان برداری آنها نسبت بسلاطین و پادشاهان روم و عجم بسته
بسیس دخیار خودشان بوده و تا این حدود اخیر از سلاطین ایران و عثمانی کسی بر آنها
دست تسلط نداشته و ایالت و حکمرانی کردستان از خانواده آنها انتقال نیافته
هرگاه اتفاقاً از سلاطین روم و عجم بعضی بحکومت کردستان دست تسلط یافته
و از جانب خودشان حاکم بجنبی بکردستان فرستاده باشند بیچه وسیله حرام و بنائی
نداشته و پس از اندک مدتی رشته فرمانفرمائی بدست خودشان بنی اردلان
افتاده است و تا این اواخر ها و مدة بنی اردلان دارای صفات حمیده
و اطوار پسندیده و رفتار خوشه بوده و در کیش و آئین آنها تغیری راه نیافته دایماً
بطور ایلی و عشیرتی معامله کرده و بهر جنگ و پیکاری روی بهم منظفر و منصور برگشته
جوانان رشید در بطانه خود زیاد بهم جود و سخای فراوان داشته بر قربان و سایر
طوایف اکراد و همسایگان از هر قبیله خاصه در شجاعت و مردانگی و شهامت و فراخی
بیشی و پیشی داشته بلکه در جنگهای بزرگ با جمعیت قلیل بر لشکر کثیر غالب آمده
و همواره آثار فتح و ظفر در جبین و پیکر خودشان دیده بعضی از آنها واقعیه
کشور گیری و مملکت ستانی داشته اند چنانکه در جزو کنه ارش حکمرانی آنها اجمالاً
فتوحات هریک از آنها مسمت نگارش خواهد یافت و با قلت بضاعت و بعد از دیار
و مردانگی چنین فقره فتوحات غریبه از برای آنها دلیل است که بسی خبر تائیدات الهی و نصرت

امام زمان نداشته زیرا در بعضی از زد و خوردهای ناصری ولایت بنی اردلان با لشکر اندک هزار نفر
جمعیت وحشی و بی تربیت متجاوز از سی هزار لشکر نظام و چریک را از میدان
جنگ برداشته و گشت فاحش با آنها داده نه هرگاه در شرح وقایع روزگار بنی اردلان
بنی اردلان دانشمندان بصیر یکقدری غور و تأمل بنمایند مطالب دقیقه و نکته
استدراک خواهند فرمود از جمله طایفه بنی اردلان تا زمان حکومت مرحوم امان الله خان
بزرگ روز بروز در ترقی بوده و شخص امان الله خان نیز تا اواخر عمرش در کار حکومت
ترقیات دولت و اطلاع فوق العاده حاصل کرده بواسطه ظلم و ستم بی اندازه و شرارت
بقضیه سیئه محمود و سیئه زشتی پرشش که از سادات صحیح النسب و از بیه طیبه خاندان رسالت
بوده اند قلوب رعیت و اتباع خانواده بنی اردلان روی بقلوب نموده و دولت
سعادت آنها بآخر انجامیده رفته رفته در قلیل مدتی خانواده آنها منقرض و از امارت
و فرمانفرمائی منفصل گردیده اکنون بنهایت ضعف و ذلت مبتلا شده (فذره چه خوب
فرموده عارف سبحانی حضرت مولوی قدس الله سره (چونکه بد کردی مبر امید نیک) (زانکه تخم است و بروید مر تو را) (چند کاهی او بپوشاند که تا) (آید از کردهای بد حیا)
(کندم از کندم بروید جو ز جو) (از مکافات عمل غافل مشو) بالجمله پس از اینکه در زمان
حکومت مرحوم امان الله خان بزرگ بتفصیلی که در آتیه مرقوم خواهد شد واقعه فتنه سیئه محمود و سیئه
زشتی رو داده او لاد و احفاد آن مرحوم از انقلاب بسیار معاصی و ظلم و ستم بی اندازه نمیه و انقراض
آنها تولد قریم با وفور ادراک و دولت و بزرگی و شوکت فر قدرت به طوری نکشیده و لهذا ظن تحقیقی

در صحت روایت و شطط کرامت آیت حضرت امام حسن علیه السلام یقین پیوسته است
مثها مورخین سلف کردستان در تعهد و تعاون بواسطه اقتدار حکام نافذ الفرمان بنی اردلان
جرات نداشته دایر روایت را که چندین دلیل و آیت روشن دارد در صفحه اعتبار
ننوشته اند در بیاض وقایع و صحایف تواریخ ثبت و ضبط نمایند بحکم ضرورت گمان
کنم این فقیر و بی بضاعت از روی تتبع تاریخ نگاری و صواب اندیشی و حقگوئی
بعید است زیرا در ثبت و اظهار هیچگونه موانع غریبه و حوادث بدیعه نبوده
فوایدی و معاودت حرجانی متصور است چنانکه خداوند در قرآن مجید قصص و اخبار
انبیای سلف و امم آنها و حوادث و بقیه وارده و علت و سبب آن را برای
همانان خاتمه آنها را برای عبرت و تنبیه و عبرت امت مرحومه حضرت خاتم
علیه افضل الصلوة و الثناء ذکر فرموده است که تتبع هزار کونه فوایدی ظاهر بحشر و واقعه
قتل سید محمود و سید زکی اجمالا برای زیدم بصیرت و تحصیل عبرت مطالعه کنندگان زمان
این پدر و پسر شهید از اجلهٔ سادات صحیح النسب و بسیار عالم و فاضل و صالح و نیکنام و در کردستان
شیخ الاسلام و مرجع الانام بعد از پس از اینکه مرحوم امان الله خان بزرگ استقلال تامه در کار
حکومت حاصل نمود با کتساب ضیاع و عقار میں مفرط داشته و در خوبزوری خودداری
بالکلیه را بهره و بیمه تنبیه احدی مجبور بسکوت نموده و نسبت برعیت و اهالی و ولایت ظلم و تعدی زیادی نمود
رعایای تمدیده از روی عجز و اضطرار برای استمداد پناه بشیخ الاسلام میبردند او هم بحمایت پسران خود
و رعایت ابنای وطن مکرر برای والی مرحوم نوشته و از ارتکاب و افراط بر تعدی جلوگیری نموده تا بالجمله

بتظلم و داد خواهی بدربار پادشاهی رفته و از بیظرف امان الله خان والی پیشانرا شکایت
و منع نهایت دیوان و واقعه خونریزی مذکور و منع خطیری بر ذمه خود گرفته که عارضین را
اعاده داد و اجازه تنبیه و تادیب چند نفر از اهالی آنها بدهند در ترددات و پیشرفت
والی در حق شهر یاقته عارضین را استمالت و شیخ الاسلام را اطمینان و بولایت معاودت
داده و محرمانه امان الله خان را اجازه تادیب چند نفر از آنها میدهند آن بزرگوار که
مدتها در این آرزو بود و نقیره را اعتنایه مایه مزید اعتبار و اقتدار و موفق کار خود دانسته بادلی
پر رحم در قتل و غارت عارضین مقصود باطنی خود را بعهد آورده و لیکن خاطر او بیشتر از
بیمه محمود و سید زکی آزرده پیشانهم از والی امین بوده وقت مراجعت از طهران
بشهر سنندج نامه و پیغامی که قبل از ورقه امان الله خان چند سوار رشید کبیر اجلدت
بلید نیک صورت شمر سیرت که برای مانند تعجب و تفحص سیدین بیگانه
مامور کرده است مامورین بیشتر از هفده چهار بهر و سیله و تهیه آن از نظر سید محترم را غفله
سلب و قال بگیرند و خلاف بگیرند امان الله خان والی شخص بسیار عاقل و دانا و با خرد
و دانشی بهم رسانیده بکمال احترام و آثار خیر و احترام علما و سادات و اتقیا میں مفرط داشته
در امر حکومت بحکم قضا و حب ریاست نفس امارة را تابع و قدرت و نفوذ سید صحیح النسب نیکنام را
باعث شده است بلی (قضا از آسمان چون فرو ریخت پر) (همه عاقلان کور گردد بگر)
مشهور است که بهر از مدتی هر امر مصنوعی بر مزاج این خردمند مستولی شده و در حالات
اختصار و مکرر بخطاهایی گشته و بهر طور بوده است از آزار سید محمود و سید زکی از فرط فرح نمانده

از این بابت که هجوم و تاخت و تغلب در کار با فرنگ دولت نظام فوری هدف زیرا
زیرا در هر حمله بعضی از نشانی های آن هست با قضای شرارت اتفاق و جاشت فطری
غرت خود را در دولت کیران می داشته بطایف حیل و طرایف سعایت در خزانه
و اهداف بندگان نه [illegible] غایر از نظام داشته هر گاه از روی
حزم و عقل در مقام تفتیش و تحقیق برمی [illegible] اسباب حیل و سعایت ارباب
حقادت را مسدود نمایند و کسی را بدون اثبات تعرض نیازارند ولیکن بر ضی
از هراس مقتدر بقای شبهه مفسدین غمازرا بدون رسیده [illegible] خاطر نکنند
و هم از آزار حضور نکنند ارند و با طفا با نتقام و از آزار آن [illegible]
دولت میکمارند لهذا بر امراء عظام و حکام و هر مقام واجب است که چیزی در
مهام غور و تامل و حبر و تعقل بنا نهند تا شیاطین انس را فرصت اجرای اغراض
نفسانی و مجال القای اتهامات نهانی نباشد (ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست) خلاصه هیرزا فتوح قتی نسبه محمود و نسبه زیرک
اولاد و احفاد مرحوم امان الله خان بزرگ تغیر اسلوب داده و بنای ظلم و ستم و کارهای
غیر شرع نهاده و عقاید و ادیان مختلفه پیش آورده و پس از قتل فتحی
امارت و فرمان گذاری این خانواده محترم منقرض و طایفه نبی ارومدان
اهالی [illegible] پریشان و بی نام و نشان گردیدند لذا بنا دارم بیان امام همام و [illegible]
که از علم لدنی بهره بزرگ داشته و ضمیر منور تخمیرش جام جهان نما بوده است مشجره

بلغم [illegible]

اینمقدمات این است که بر حسب این اخبار و آثار فن حقی بر صحت این روایت یقین پیدا
شخص اول این دودمان خسرو آسیابان بوده و بواسطه فتن زدن خرد شهریار مجلس بغرمان
امام مهتدی حضرت حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام هیرو فرمان گذار کردستان شده است
خلاصه بهر وسیله که بوده با سرنوشت ازلی و تقدیر لم یزلی کرده باشد این خسرو نام بنده اجل
از حضیض مذلت باوج عزت رسیده و از بدو حکمرانی تا زمان انقراض دوره [illegible]
نبی ارومدان در پنج نقطه متمن ریاست داشته از (اول) در ناحیه مرصی و دیار بکر
و حامد در تصرف عثمانی است (دوم) در قلعه رفیعه طلم در خرد شهرزور و قلعه ملک
دولت عثمانی است (سیم) در قلعه شاهزور بکان که مکان سخت و با عظمت
و درخت و سال اهالی سکونت امراء کلهر است حاکم ارومدان بر نگاهبانی قلعه تا خته
و بیش از ابقهر و غلبه از ان حصن حصین را نداخته و دوار اهلک خویش ساخته
چهارم قلعه حسن آباد در نزدیکی شهر سنندج است پنجم قلعه سنندج حالیه در تاریخ
[illegible] و در سنه [illegible] و چهل و شش اجری سلیمان خان نام حاکم اردلان
در تخصیص آن در [illegible] حکمرانی او ذکر خواهد شد بنیاد و آباد کرده است و از چه
تاریخ چنین شهر و بنا را بنا نهاده اند اثری نشان نمی دهد در خرمان هم بهره ولی از وضع خانه
این و مدیت هیچ معلوم است کوینده این تاریخ بسیار عارف و با بصیرت بوده است زیرا
اکنون می بینیم این مملکت از هر قبیله منبع غم و منشاء هر گونه الم است (گوئی از اول
زمین غم ساخته اند) بقصه در دوسه نسخه تواریخ جواب ثبت و مسطور است که طایفه

کتابخانه مجلس شورای

اگراد بهمنه عرب بهم امد برخی صحت این روایت بر راقم حروف محقق نشده است بنجم
برضوح پیوسته مذهب و کیش طوایف اگراد قبل از طلوع آفتاب جهانتاب هم عبادت
غم اهرمان و اجلام مختلف هر عشیره بر یک دین و هر فرقه بر یک عقیده و آئین جمعی مجوس دوگی
عیوی و فرقه دهسنی و شعبه بریت بهم امد چنانکه عالم این فرقه دهسنی دیطان پرست
در محله شمالی باقی و در میان طوایف ساکنین محلی زیاب موجودات بنگام
نزول عالم بنکه این فیلسوف بنگام شهریار عجم که طوایف عرب بر کردستان را از طرف
بنگام شهریار زور تصرف بودند و زور کیش بت پرستی بجبر و زور بمالک شرقی و شمالی
کردستان مجموعا مجوس بودند و تا ظهور بهم در مذهب و کیش اجداد خود باقی
جانب جنوب کردستان ابتدا بت پرست و بعد بکیش مسیح علیه السلام بهم پس از
سپهدار ایران آئین مجوس اختیار کردند تفصیل آن این است در زمان خلافت
حضرت عمر رضی بقیه عراق عرب مفتوح گردیده و یزدجرد شهریار عجم تاب مقاومت
و پایداری در خود ندیده از مدائن کوچیده و در اصفهان بعد عجم گردیده چون بحوالی
کرمانشاهان رسیده از طوایف اکراد استمداد و استغاثه نموده و سپهدار لشکر خویش (باو)
بن شاپور بن کیوس بن قباد شهریار که پدر انوشیروان عادل بهم باپنجهزار سوار و سیزده هزار پیاده
زیاده بمدد رسیدن و رئیس طوایف اکراد روانه کرده (باو) نخستین بطرف شهرزور آمده
از جبال و جنگلهای شوانخ و بنوه عبور و در کنار نهر سیروان اقامت نمود نهر ابو
مکاحیت و در ربیع بعد ست شهرزور که در آنزمان بعد و رجال و کثرت ابطال از

سایر اکراد پیشی و پیشی داشته اند مشروح ساخته و در آنجا را به بیعت و اطاعت ملک الملوک
ایران دعوت نموده و باعطای انعام و احسان زیاد نوازش نموده اهالی آنسامان کمر فرمان
باو) سپهدار ایران را اطاعت کرده و بفرستادن آذوقه خاطر باو را خوشحال
داشته اند پس بتهیه حرب و اعانه شهریار ایران پرداخته مقارن این حال سپهدار
شاپور خبر رسیده که یزدجرد شهریار بمعیت خراسان شتافته از استماع این خبر خاطر
باو پریشان شده و بفراست دریافته در زمان انقراض دولت عجم فرارسیده است
با همه پیش بکار خویش افتاده پس نامه در سوئی بسوی اگراد شهرزور رسید مضمون
و بانها باین مضمون اظهار داشته که شهریار عجم باستظهار و همراهی خاقان چین و خاقان
خراسان ماهوی سوری که از پروردگان دولت ایران است عزیمت شرقی زمین
نموده اکنون صلاح این است که شما در اماکن و اوطان خود تان بهم آسوده و متوقف
گردید شهریار عجم از دیار شرق بجانب عراق عرب معاودت میکند اهتمام ضرورت
[illegible] عرب خبر تازی بمعاونت خود علام خواهد نمود بعضی از رؤسای نقیبه نیز
برسم [illegible] و برخیدن طوایف اکراد دو فرستاده و خفه با قشون و همراهان
از کنار رسیروان نقل نموده و بکهانی میرسد و جنگل و درخت زیاد داشته و در کمر
آنکوه دهکده معتبری پدیدار شده عطف عنان بجانب آن آبادی کرده در جای
با صفاتی نزدیک با قریه دوارای آب و علف و جنگل و درخت زیاد بهم خیزده
اهالی قریه آنقریه و ما حضری با تنی چند از معارف بر رکاب باو آمده در عهد

بضاعت وضیقت معاش خودشان شرحی بیان و اظهار معذرت نمهم از سپهدار ایران
آثار را قری نواخته و بزبانهای چرب و شیرین آنها را به بیعت شهریار عجم و تحمل این
زردشتی ترغیب و دعوت کرده اما بقریه عمومًا فرمان باور اکردن نهاده و ترتیب
آتشکده چند داده و رسوم آتش زردشتی برطبق تعلیمات باو بعمل آورده نمرد (باو)
نیز برفراز جبل سبیدی بنیان نهاده باتمام و اتمام آن بنا اقامت مینماید و آنرا
بآتشگاه می نامد و دهکده را هم بنام خود موسوم میسازد که بباوه شهرت یافته و تا این زمان
بهمان دهکده باین نام خوانده میشود مقابر صرتجر آن (باوه) و بقعه سلمان (فارج)
این قریه در محل بحوار خود واقع و جای بس رسنگلاخی است و دارای باغات
شمر و غیر شمر و بساتین و چشمه های آب گوارا است و غالب اشجار آنها در غیر
وقت سیفه و برخ و الوچه سیاه خوش مزه و بالوچه باوه شهرت تمام دارد و خیلی
محتاج بزراعت ندارد و آب باقتضای زمستان موجود است و آنرا سراب میگویند
میگرنیه آنقدر خنک صاف و گوارا است سراب دیگر باوه از جاهای تفرجی و باصفای
دنیا است و سنگ آنجا صفای زیادی دارد و خیلی طبع و شکننده میشود اهل علم
و طلب زیاد دارد و غالب اهالی آنجا در بس علم و صلح بمالک عثمانی
مسافرت و بهرین مدتی در مصار و رحلت عثمانی گردش و نقده و جنبه بقه کشاف
تصیر و باز بباوه مراجعت مینمایند بقصه بهمزد اینکه باو سپهدار کار باوه را
باتمام رسانیده در آنجا کوچ نموده بمحل جاز اراضی کردستانی عجم و قشلاق مردم آنجا

ناچیز کردستان نزد با غانت یزدجرد ترغیب کرده پس از یکماه بکنگاور همدان رسیده
و از آنجا باصفهان رفته و حضور شهریار عجم شرفیاب گردیده چنانکه دانسته و توانسته
شاه را از مسافرت خراسان منع نموده و معایب او مفید و مسموع نموده چون یزدجرد
بسابقه کدورت فیمابین (باو) و ماهوی سوری مطلع بهم اظهارات باو را خالی
از غرض ندیده بلکه تیر قضا برنشانه مجو در روز کار مظهر یافته چندی نگذشت که
حیث و عزت اسلام در ممالک کردستانات و همدان و خوزستان بلند و قلوب
و خواطر شاه و رعیت عجم در رمند گردیده دیگر در اصفهان تاب توقف در خود ندیده
از راه یزد عزیمت خراسان فرموده (باو) از همراهی شاه روی گردانیده و بمازندران
که مسقط الرأس خویش بوده رفته و شکار هیربدی گزیده و چندی در خانه خود بیاسود
تا بقضیه که در تواریخ مسطور است یزدجرد شهریار عجم در خراسان مقتول و کار ایران
بسامان گردیده بعد و انصار عجم پی سپر عاکر نصرة ثیم اسلام شده پس نخواهش
اجانب باز بر باو سپهدار قهر سلطنت آنجا را انتهی شرح حال او در تاریخ مازندران
و طبرستان مذکور و مرقوم است ضبط شد چون مقصود از کر ارش و نگارش تاریخ
کردستان نبود دیگر بگفتگو از ادوار این روایات نپرداخت در سنه ۱۸ همین هجری حضرت
امام حسن مجتبی و عبد الله عمر و ابی عبیده انصاری و جمعی از سرداران عرب بفرمان
خلیفه ثانی حضرت عمر رضی به غزه تسخیر ایران و تدمیر یزدجرد شهریار عجم مامور گردیده از
از عراق عرب گذشته حضرت امام حسن علیه السلام و حذیفه یمانی و سعد وقاص

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

که پیدا از لشکر عرب بودند گرفتند تیغیر از اهالی همان دیار و زورآن و فراهان نیشه
با لشکر جرار از پایه دیوار با نصوب دروازه شد نه عبدالله و ابا عبیده انصاری
با پنجهزار هزار جمعیت بطرف شهر زور و در کنار نهر سیروان فرود آمده ابتدا بعرض دین
رسول و نامه اسلامیه آنها بهم دعوت فرستاده ایشان قبول دعوت نکرده
دبرار اطاعت باز زده تا بجنگ آماده گشتند سرداران ناحیه اسلام شبانگاه
از سیروان گذشته سحرگاه طوایف اکراد از لشکر گاه نزدیک آگاه داده از نهر
برادر پیاپی بر سر راه آنها برای جنگ و دفاع حاضر شده نیزه جوانان دلاور
از هر طرف شتابان از وقت طلوع تا وقت زوال با شمشیر آبدار
در جنگ و پیکار پایداری نمودند ابو عبیده انصاری رضی الله عنه ثربت شهادت
ظلام شب یا نجی بر لشکر شده قشون اکراد چون پاره خویش را باز دیدار کرده
و شب پاره را نابود و دست فرسود دیدند از جانب ام از ضعف سپاه
و خشت کنار بر قلوب آنها مستولی گشته نیم شب جمعی از آنها فرار شده نزدیک بصباح
جنود منصوره عرب بر بقیه آنها تاخته و بتانیده رمقی از آنها نگذاشتند
آنها را از جای برداشته گشت تا خش بطوایف اکراد رسیده و بی اختیار روی فرار
نهاده جوانان عرب بقوت شمشیر از هر طرف آنها را تعاقب نموده بقتل
و حبس را سیر کرده و ساکن و اماکن آنها را تصاحب نموده هر چه بود بتاراج بردند
اهل و عیال فراریان و اسیران و قیمتی طوعا او کرها بمقام تعظیم و استیمان بر آمده از

بفرمان حضرت عبدالله تمام آنها امان یافته و قشون عرب از قتل و غارت دست کشیده
عموم زن و مرد آن طوایف قبض دین بسین بهم کرده آنگاه جعبه مبارک ابو عبیده
انصاری را در دامنه کوهی در کنار صحرای شهرزور مدفون و بقعه محکم بر روی مزارش ساخته
که اکنون زیارتگاه عموم و مسکن بعضی از سادات حسینی و مشایخ ذکرای شهرزور است
بعضه حضرت عبدالله تمام بسکنده و آتشکده آنجا را خراب و در جای آنها
مسجد عالی بنیاد کرده و روم ملت و قوا عده سدیده اسلام بآنجا بیاموخته پس از
چهار ماه بعزم تسخیر پاوه از شهرزور کوچیده و همه جا از نهر سیروان گذشته و در
میان جنگل جوانی پاوه را تراق نموده اهالی پاوه را که بر کیش زردشتی بوده بدین
شریف اسلام دعوت فرموده آنها با بی باکانه تمرد و سر پیچی کرده کار بمحاربه کشیده
سنگ آنها مردانه بمقابله پیش آمده از روز از بام تا شام طرفین در میدان رزم کوشش
کوشش نموده شبانگاه طبل آسایش نواخته و هریک بارامگاه خویش رفته اهالی پاوه
شبانه گذشته دامن همت بکمر زده خندق عمیقی بر گرد خویش کشیده و در اندرون
پناه هریک بقلعه محکمی بهم سنگرها برآورده و سنگهای گران وزن را
بجانب حرکت داده و در معبر لشکر منصوره سهم انداخته دیگباره راه عبور بر لشکر
بهم بسته فجر علی الصباح در پاوه عرب بعزم جدال در حرکت آمده و آن خندق و سنگرها
مشاهده کرده بر لهای خویش از هراس و تو همی راه داده و بخیال رکهان گرده از
غیب امدادی با نها نرسد زیرا در یک نیم شب آن قلعه خندق و سنگرها

از آنجا سنگ و حجر برآورده دست بشر نگذاشته بحدی عبده و سپاریر کرداران عرب از چپ
و راست انبام کرده و خواهش آنجا را بطریقت صیصه نایند و بدون خون ریزی تصرف آورند
محکم نشده و همه را بگفتگو جواب داده و بزخارزشت و ناهنجار خشن سلک و درشت
خاطر سردار عرب را رنجیده نگذاشته بیهده از عرب فروزانی شده و فرمان
داده که تمام سپاه عرب از مراتب [illegible] برای جان سپاری آنجا لشکر متفق
و فارغ مردی بکمر زده و سپر مردانگی بر سر کشیده و یکبارگی بجان چون بر دهان
جستن کرده و با نظرف خندق پریده چند انگه تیر سنگ [illegible] بارید بازگردیده
تا بعون حضرت باری بیدرنگ بر فراز بروج آنجا عروج کرده و بیهده [illegible]
آنجماعت تیغ کین نهاده سنگه پاره تیز زبان گرشته برای حفظ ناموس مردانه
مقاومت نموده و پانصد نفر از سپاه عرب را شهید کرده بدرجه درجه در تعاقب
قتال و جدال پاداری کردند و یاری از مردان انطایفه زمان نیاز و عجز و عرضه
جلدگ شده بسبب خون از مرکوه مانند جیحون روان و تمام لهی و عیال آنجا
بمقام بستیمانی آمده گفتند اسیر و بانگان فتح بزحمت زیاد تسخیر کردند حضرت عرام
بتخریب آنگاه باد فرمانداده و آن بنیان را از بیخ در آورده گردهی از سپاه
عرب آب و هوا و مکان و صفای آنجا را پسندیده و با قامت و سکونت آنجا
رغبت کرده و از حضرت عرام التماس کرده و اجازه سکونت از سپهار عرب یافته
رضی اقامت نموده و زنان تعلقین را بتصرف خودشان آورده حضرت عرام

مسجد بسیار خوبی در آنجا بنیاد کرده و ستونهای آنمسجد را مشهور است بهفت خط
نصب نموده و تا اکنون هم هزار و سیصد و اندی بجری است از آفت ارضه و کرم و پوسیدگی
محفوظ مانده و امالی پاره این راز را جمله گرامتهای آن بزرگوار محسوب میدارند
و بنای آنمسجد بدرجه محکم است با اینکه دینده متمادی تعمیری از آن نبوده باین حالت
اثری از خرابی آن ظاهر نیست (جزای حسن عمل چنین که روزگار نپژمرد) خوب میگفته
بارگاه لشکری را) بقصه پس از اتمام مسجدهای مذکور پاره باجازه عرام لشکر از بلاد
معاد بن عبس برایت جماعت عرب سکنه پاره در آنجا اقامت نموده و پس از
عرب با سایر قشون منصوره بعزم تسخیر بلاد کردستان در حرکت آمده پرمعاد با
اعراب در پاره بکنار آبادی و فاسه تاری در راحت پرداخته اولاد و احفاد
از آنها بعرصه وجود آمده و از اطراف نیز بوصلت و قرابت آنها رغبت کرده
و ثروت و عزت بهم در کنف امالی آنمکان و کوهستان و عشایر آنحوالی جاری
و ساری گردیده امالی قریه پاره نسب خودشان را اکنون بمعاد بن عبس و سایر
اعراب نیز بانسب خویش مفاخرت مینمایند بالجمله حضرت عرام
در قلیل زمانی تمام کردستان را تسخیر نموده و در تمام جانب کردستان هفتاد نفر امان
شده مساجد و خوانق بسیار در دهات کردستان بنیاد و ایجاد کرده لکن
حالا هم اغلب آنها در نهایت استحکام باقی و دایر است و قرآنهای متمادی خط
کوفی در بعضی از مساجد دهات کردستان آنزمان موجود و برآنها آیات آنحضرت گواه

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

صادق و با این روایت موافق است بعد از اتمام مساجد و خوانق و تعلیم و ترتیب رسوم
و قواعد اسلام با ملک کردستان بیارب بعد از ان دیار و جزء دارالملک ری در حرکت آمده
چون همی مقصود نگارش کردستان است بنگارش نگارش تفرقه و فتوحات سپاه اسلام
ایران پرداخت و بنگارش کردستان از دیلمان در هر عهد و زمان پیش و پس
نکته بنظر نمانده باشد و بقول عامه و دیباچه های محشمه در عالم زندگانی و هر کدام
عمر خویش حکمرانی کرده اند و تاریخ حکمرانی هر دوره و مدت بنی اردلان را
از پانصد و شصت و چهار هجری یا شصت و هفت قبل از این تاریخ نگاشته و حکمرانی بنی اردلان
در نواحی مرصص و دیار بکر زیت و فرا نگذاری نمهم تا بگیره خسرو خانی
در تحقیق پیوسته خسرو چنین است با جمعی از طایفه و اقارب خود بهجرت کرد
شهر زور آمده و امارت نشکله یا شصت کز ارش مدت زور کار خسرو بیان
شخص اول بنی اردلان است از زمان این خسرو خان بنام شهر زور آمد بهره سیه
معدوم هر چهار نامه یا اصلا خط تواریخ نشکله یا عدم تمدن و دست و پنجه گی با
در نگارش تواریخ اتفاق بهم است اگر چه بعضی از تورخین سخت نسب طرفین اکراد
بضحاک تازی رسانیده و شرح تفرقه کی آنها را از روی نسب نامه نوشته فروتنی تحقیق
متحقق است که بهتر ای دوره و طلوع پرتو اقبال بنی اردلان بمرزه و قصبه
پادشاه عجم و عجمه و بیستدی لشکر ظفر پیکر بهم بمالک ایران و امارت خسرو خان
شخص اول ایلخانیه نصرت ان امام زمان حضرت حسن مجتبی علیه السلام بهم حسینقلی خان پدر

امان الله خان بزرگ کرد از دانشمندان فاضل و از مورخین کامل زمان خود بوده
در قصیده و غزلی هم دست داشته نگارنده خط آنها را دیده است و در
این روایت خواهر بود (نه نفس اردلان همی سنندج تا که بنیان شد) بطور
مالک اردلان آباد و عمران شد (تختین والی کابنا پس از عهد بنی ساسان)
بفرمت مولای سیم آرد آمدن شد ع ای تقدیر این خسرو نام دیگر از ملوک
بنی اردلان بهم بهر جهته از طرف موصل و دیار بکر بهجرت نهم و ناحیه "شهرزور"
آمد و قلعه رفیعه ظلم را در کمال حصانت برای سکونت و دارالکومه خود
بنیاد کرده و بر اطراف و اکناف شهرزور و غالب از کردستان متولی شده
بهر از مدتی با مرجنگیزیان (کوی) و حیرر) شهر بازار (دروازه) و عمارتهای
فیمه قصرفات او کشته و مدت چهل و چهار سال تقدیر از آن خواص حکمرانی
و در سنه شصت و شش هجری وداع زندگانی نمهم و کلول پر بند فصلش بجای او
حکمرانی گزارشده)

چون (کلول) بجای پدر نشسته بمقصای شجاعت در شادی و داشته قدری
بر تصرفات پدر افزوده (تشنزه) یا (کر) قسلدوعلی شکر) و رانیه او جانیه
(دوزدین کر) و کروس باشد) بجزو ایالت خویش نمهم و مدت بیست و نه سال
با نهایت اختیار و اقتدار حکمرانی کرده بهر جهان فانی را بدرود گفته و خضر
دلقرش امارت و ایالت را باقته است

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

خضر بن کلول در سنه شش صد و بیست و شش فرمان گذاری پرداخته و تمام ولایات
و سرحدات را خوشدل و بیندوار داشته مدت سی و چهار سال بکمال عدل و انصاف در
حوزه ایالت خود حکومت و فرمان گذاری کرده در سنه شش صد و نهصد و سه هجری نامه
زندگانیش ختم شده و ایالت پیش پیمای او نشسته

ایالت بن خضر در این تاریخ برسته ایالت نشسته دست بجود گشوده و پای بطلم و ستم
بسته با اظهار سخاوت و شجاعت تمام الوس را در مرغزه یم و بیندگاه نشانده
و با بسط امنیت و انتظام در ایالت او بر خصوص و دوست یکسان حکمران بود
و مدت چهل و نهت سال با نهایت لیاقت و اقتدار فرمان گذاری نموده در سنه
هفتصد و ده هجری بجهان نقدت سفر کرده و در جوار رحمت ایزدی خضر ثانی
قائمقام او شد

چون خضر ثانی بجای پدر حکمران و امیر نامدار گردید تمام اوقات شب و روز خود را
صرف عبادت نموده و با فراط زهد و تقوی داشته و بزیردستان و رعایا ظلم و تعدی
روا نداشته بدرجه مراقبه پای ایالت دیوانی را از رعایا خلاف شریعت دور نگذاشته
بیدانسته و بهمین ثمره قانع بود که در قلمرو او بی نظمی واقع نشود چون حکومت ثانی
عالم سعادت نفس و بی آزاری و زهد و تقوی او را شنیده مدتی از امور مملکت
و فیض مملکتی او کرد و خضر هم با لشکر عثمانی او کمتر دخول پیمانکاران را بکمتر صلح خود
نذیر پا بدایره صلح کشیده هر نوع غرب و کرد نات از شهر بازار و که میانه ایالت او

از بهر و کری و حریر و رواندز و عمادیه مصالحه بدولت عثمانی واگذار کرده و بسایر متصرفات
شرقی و شمالی و جنوبی کردستان قناعت نموده بعد از نشستن شش سال حکمرانی بجای جاودانی
نقل نموده و بمقام خود را حسن پیرش قعلده نشست

در سنه هفتصد و چهل و شش هجری (حسن) بن خضر بر مسند ایالت جلوس متمکن شده
این حسن دارای صفات حمیده و عادات مستحسن بوده بمقام مملکت زیادتر از پدرش
پرداخته بارای ثابت و تدبیر صایب در امورات لشکر و کشور قانون نامه نگاشته
که طبقات لشکر در رعیت هر کدام حق و حد خود را دانسته و از تکالیف معینه
تجاوز نمیکرده و از پس از هفتاد و نه سنه هزار نفر از جوانان رشید انتخاب و در رکاب
عساکر به فنون سواری و تیراندازی تعلیم نموده و با پس مخصصی از زره و کلاه خود
و اسلحه مهمات برای آنها ترتیب داده و این جمع را حافظ ملک نامیده و همواره
جانب آنها توجه خاص داشته و شب و روز این ستة هزار نفر را از خوان احسان
خود مرتبه مرتبه با سرداران و قشون مامور دولت عثمانی
معاف داشته و بواسطه این قلیل جمعیت تربیت شده بنیکنامی زیاد حاصل نموده
در سیچک از زرقها پیاده دار عثمانی هرقه نبرده تا در سنه هشتصد و هفتاد و
چهار هجری در یک فرسخی شهر منتج قلعه بسیار محکمی بر بلندی کوهی بنیاد
کرده و طرف شمال قلعه را آبادی و مسکن جمعیت متعلقات خود قرار داده
و بقلعه حسن آباد موسوم و بنام خود خویش نامیده اهالی هم آنرا بهمان قلعه در قریه

حسن آباد پیدا است مدت بیستی و شش سال تمام با اختیار و اقتدار تامه در مملکت خود حکمرانی
نمود در اواخر هفتصد و شصت و چهار هجری که قلعه حسن آباد با تمام رسیده و جمیع مرغوبات در آنجا
و اموال بیشمار آباد نیستی کشیده با بول پسرش را تا بیقام خود گردانیده
با بول دین حسن و این تاریخ بسند ایالت متکفل و بتسویه مهام مملکت مشغول گردیده
دین با بول بسیار شجیع و بسیار [illegible] قریب و بخون ریزی و آزار زیردستان
بتمامی افراط مایل بود از تقصیرات امرای پدر صرف نظر نکرده با نیز بطه هم وقت
کشوریان افسرده و لشکریان از وضع خاتش آزرده بعضی امرای مملکت بر او
شوریده ابراهیم نامی که وزیر او و شخص دانشمند و بی نهایت مدبر و فهم
شورشیان را بهر بانی و شیرین زبانی هر دفعه ساکت و تسکین داده
در کار حکومت استقلال داشت این ابراهیم بیک وزیر مساعی جمیله در ربط
رعیت و راحتی و تربیه حال عامه رعایا و برایا مصروف می داشته و بواسطه حسن
سلوک و رفت و بی طمعی این وزیر عاقل اوکشن غیر حکمران لشکر با حالت
بیدانشی مدت چهل و چهار سال در کردستان فرمان گذاری کرده تا در سنه
هشتصد و شصت هجری از جهان غرور رخت بربسته و بسرای آخرت پیوسته منذر بن ماون
امارت موروثی یافته است
منذر بن با بول در سنه هشتصد و شصت هجری بر بالش ایالت تکیه زده و در تنگ
عدالت قلوب رعایا و برایا را بطبیعی سخا و مروت از مرآت خواطر آنها زدوده است

برادر و جانشین و وارث و برخیدن کشور و لشکر را با تمام و کمال فرمانروائی نواخته است تمام
رجال مملکت با تحف و هدایا از هر روزه یک بنوبت او تاخته و کمر طاعتش را بر میان
جان بسته و در او اهم برفق و مدارا با عموم رعیت رفتار و همه را علی قدر مراتبهم
با عطای خلعت و مراتب و کسار خوشحال و امیدوار کرده است مملکت را از بهتر
از اول آباد و قلوب آزرده رعایا را از هر قبیل نواخته بعد از سی و چهار
سال حکمرانی از این تیره خاکدان رخت برای جاودان کشیده خود فرقه
و نام یک کفاشته ماون یک پسرش را تا بیقام خود داشته
ماون بک بن منذر در همین تاریخ بر جای پدر فرمان گذار ملک موروثی گردید
و پس از استقرار بر جلب و تسخیر بعضی ولایت بر بالای کشور و ترتیب و جمع آوری
لشکر پرداخته و بی با کانه بر ولایت عثمانی تا خته مدت مدید بر آن زد و خورد
و قتال شده لکن هیچ دست برد کرده صدمه عزیمی کردستان را از بهر بازار
[illegible] بکلی تصرف خویش آورده و در تمام آن ایالت ضابط
و رباشته [illegible] از لشکریان خود را بر بعضی در قلعه روانه کرده
و قرار دادهاست که در تمام آن نواحی ضابط و جمعیت مستعده از برای انتظام
و حفظ صدود همه وقت حاضر و آماده باشند مدت سی و شش سال تمام
با بنی نوال حکمرانی نموده و در مدت زندگانی او لحظه نتوانسته
در ملک و تصرفات او دخل و تصرف نماید و بواسطه وفور شجاعت و شادت

دین مامون یک طایفه بنی اردلان با مامونی نیز خوانده اند القصه بعد از سی و شش سال
حکمرانی مستقله تمام ولایات ی مملکت متصرفه خود را احضار و مملکت را در بین سه نفر اولاد
خود تقسیم و قسمت هر یک را باین تفصیل معین کرده است (نواحی ظلم و شهرزور و شیران
و ماوران و هرورامان [illegible] اولاد خضر (بیگ بیگ) واگذار (محمد شیلی
و پنگان و سنندج حاینه و قسلمرو و غ[illegible] و برزنجه) بسرخاب بیگ) مفوض نموده
سرو جیک و شهر بازار و آلان و دزلی و کوی و دیگر و خانقین و [illegible] بمحمد بیگ)
بخشیده و هر سه پسر را بمواظبت و مراقبت کلیه یکدیگر توصیه نموده و خویش
در عالت اختیار و اقتدار مستقلی و بطاعت و عبادت حق تعالی مشغول گردیده
بملک رحلت اقامت بقیامت کشیده هر سه برادر در ایالت مقرره خویش
بتسویه امورات پرداخته و احترام کلیه یک برادر بزرگ خود را نگاه داشته و در همه امور
اطاعت کرده یک بیگ بزرگی خود را در مراقبت و سرپرستی برادران اولاد کرده
در دو کار را بخوشحالی و حکمرانی گذرانیده تا در سنه خمسه و ثلثین و مائتین هجری یک بیگ
اجل موعود در رسیده و بدیار عدم کشیده مامون بیگ ثانی پسر خوش را جانشین خود
قرار داده و سرپرستی اولاد برادران خود وصیت کرده است

مامون بیگ ثانی در همین تاریخ بر جای پدر نشسته و مدت سی سال حکمرانی نموده بعد از
طرف سلیمانخان سلطان عثمانی لشکر زیادی بسرداری حسین پاشا نامی مامور تسخیر کردستان
شده در حوالی شهرزور مامون بیگ با چهار هزار سوار جرار از قشون عثمانی بمقابله مهم رو

و ثبته اشتم و بقعده خمسه و ثلثین و مائتین هجری مدت قریبین واقعه این جمعیت تشتت
با لشکر گشن عثمانی از بام تا شام مردانه در میدان رزم پایداری کرده جمعی از طرفین مجروح شده
و سیاهی شب بیاری هر دو لشکر گشته چون مامون بیگ از لشکر خود تا آن ضعف و پریشانی دیده
در قلعه زیبا ظلم حصاری شده قریب یکماه در قلعه داری مردانه پایداری کرده قشون عثمانی نتیجه
قلعه را محاصره نموده اند مامون بیگ محض خلاصی خود و قلعه گیان شبانه با چند نفر از خواص خود از قلعه
بیرون آمده و بدربار عثمانی شتافته لدی الورود احبس قید کرده اند از استماع خبر گرفتاری
مامون بیگ لشکر عثمانی بی باکانه بتاخت و تازه ولایت پرداخته پس از نهب و غارت زیاد
با نهایت مرام بأوطان خود شتافته مراجعت کرده هنر خاب بیگ پسر مامون بیگ ثانی بعد از عم این
مامون بیگ ثانی بوده از این واقعه دلگرفتاری برادر نصفه خود منقطع شده و امر عزیمت و مردانگی
بکمر زده و در سنه خمسه و ثلثین و مائتین هجری مقدمات مامون بیگ ثانی را از دست عثمانیان بیرون
آورده و خود تصرف کرده پس از چندی ایالت محمد بیگ برادر کهترش را نیز بقهر و غلبه متصرف شده
تمام کردستان را از ولایت اجداد یرا تصاحب نموده و مستقلا متصدی حکمرانی شده و با شاه طهماسب
صفوی بنای مخالفت و نافرمانی گذاشته و مورد مراحم و نوازش شهریار ایران گردیده
در جوک مریوان در بالای کوه مرتفعی قلعه بسیار مستحکمی بنیاد کرده که در وقت هزیمت
پناه دارا شکوه خود و امالی مملکت باشد آثار و بقایای قلعه کهنه هم پیدا است و در ایام مخروبه
آثار باره و بروج آن در سنه یکهزار و بیصد و یک هجری که عبور از مریوان کرده دیده
قصه محمد بیگ برادر کوچک سرخاب بیگ بعد از آنکه از برادر خود یاس و از فرمانفرمایی

institut kurde de paris

ایالت مورد نظر خود محروم گشته بدربار سلیمانیان سلطان عثمانی پناه برده سلطان عثمانی از
سرخاب بیک بخشش گلی خاصی نموده ماموریت یک نامزد را از حبس مرخص کرده و ملک حلقه را
از برای مسکن اهل و عیال آنها معین کرده و اسباب معاش آنها را از هر جهت مهیا ساخته
و مامور بیک و محتمبیک [illegible] از نظر قشون بسرداری رستم پاشای سردار اکرم حرکت
عثمانی برای تسخیر کردستان [illegible] مامور و روانه نمودند رستم پاشا و قشون
مامور در تاریخ نهصد و چهل و نهم هجری [illegible] غرور و سه ور بحوالی شهر زور
وارد شده سرخاب بیک از ورود عساکر عثمانی مطلع و با [illegible] وارد و بهم رسیده شالم
جلوگیری و مانع آنها گردیده اواخر شهر رجب نهصد و چهل و نهم هجری [illegible]
شهر زور تصدق فریقین واقع شده و جمعیت زیاد در این حرب و زدم و خورد تلف
و پیشتر از آن لشکر عثمانی را عده تمام و زیاده از نظر بوده سه نوبت از پیش برداشته
سرخاب بیک مدت هشت روز با لشکر عثمانی از بام تا شام بجدال و قتال اقدام کرده
قریب بشصت هزار نفر سپاه عثمانی و سه هزار نفر از جمعیت زیاد در این محاربه تلف رسیده [illegible]
سرخاب بیک برای محافظت بقیه سپاه خویش ناچار در قلعه ظلم متحصن گردیده عساکر عثمانی
قلعه را محاصره کرده و تا زدن شهر زور پیش رفته و مدت یک ماه محاصره و توقف
قشون عثمانی داشته و ضرری بقلعه کیان نرسانیده و لهذا سرخاب بیک در [illegible]
محاصره شرح واقعه را بشاه طهماسب عریضه کرده شهریار ایران پانزده هزار قشون
منتخب بسرداری حسین بیک ناظر جاگ کار را گاه بمعاونت سرخاب بیک مامور و روانه

نموده لشکر ایران بدون فرسخی قلعه ظلم رسیده عساکر عثمانی از استماع این خبر راسیمه گردیده
از سوء قضا در این اثنا رستم پاشای سردار اکرم عثمانی بمرض موت مبتلا و بعد از چند روز عازم
دار فنا شده حدوث این قضیه ناگهانی جهت اسباب پریشانی عساکر عثمانی گردیده سرخاب بیک
بعض آگاهی از فوت سردار عثمانی و آمدن لشکر ایران با نهایت قوت قلبی از قلعه بیرون آمده
و چنین بیک سردار سپاه ایران را [illegible] و سردار نامبرده بمحاربه و اقدام کرده سپاه عثمانی که
بی سردار شده قوای مقابله و پایداری نموده بعد از تاب مقاومت نیاورده روی
بفرار گذاشته بعضی سنگوبا فرار و برخی مقهور و اسیر شدند پاشا نام پاشش صد نفر
اتباع خود با چار قطعه ظلم پناه برده و سرخاب بیک را شفیع خود شان قرار داده و با
وسیله نجات یافته و سرخاب بیک نوازش زیاد با مقهور پاشا و اتباع پناهنده او کرده پس از
چند روز عثمان و سلمان دو نفر را مرخص و روانه نموده است چنین بیک سردار سپاه ایران را
با [illegible] سپاهیان را با عطای انعام و افر خوشدل و امیدوار داشته و عریضه و تقدیمات
[illegible] روان فرستاده و خودش مقتدرانه بتمام کردستان مستولی
و بفرمان گذاری [illegible] سرخاب بیک بعض از قلعه ظلم متحصن و قلعه [illegible]
مرور زمان تعمیر و آبادی دارالملک خویش نهم تا دوازده نفر و پنج شش هجری [illegible]
برلورشاه طهماسب صفوی که مدتها نه حالت ایران رو کردن بهم بحوالی شهر زور
آمده و بنای خونریزی گذاشته اکراد سکنه شهر زور با او بمخالفت برخاسته و از جانب شهریار
ایران شاه طهماسب نیز بهرام میرزا و شاه قلی خلیفه مهردار و ابراهیم خان ایشیک آقاسی باشی

institut kurde de paris
www.iksi.ir

Institut kurde de paris

سلطانعلی بیک در گردستانات حاکم و فرمانفرما گذارده چون پادشاه مقتدری در ایران
بنوده این تیمورخان از روی غصب و صولح از پیشی با سلطان مراد خان سلطان عثمانی
بنای مطاوعت و متابعت گذاشته و سلطان عثمانی از این قضیه بی نهایت مسرور
و خوشنود شده تیمورخانرا بصدور انعام گنجه شتری و معادل سی هزار تومان روانه
جانبه ایران نمود خوشدل و امیدوار داشته تیمورخان [illegible] مقدار نامه
حکمرانی نخجوان و اوجا و چهار پیر بوده است) سلطانعلی بیک (بداق بیک) برادر
(میرعلم آلدین) در حالت حیات خویش ممالک متصرفی را باین تقسیم در بین ورثه
تقسیم نمود (شهرزور و ظلم و حسن آباد) بسلطانعلی بیک (قره داغ و کوی و جوزر)
بسداق بیک (مریوان و دشت و دیاکو و خرخر) (بمراد بیک) (شهرزار و سنه و حاجیانه)
بمیرعلم آلدین و اگذار و خویش با سپاه زیاد متوجه ممالک قرین جوار قرا قویونلو گردیده
گردنشان و مستقر و دیوزر و زرین کمر را متصرف در آورده و جمیع ممالک خود نمود
با نهایت استقرار و اقتدار قوای خود سری بر افراشته در سنه نهصد و نود و یک هجری بمقصد
غرب کلهر را تخته و غارت برده و عزم بک با چار بشاه و یزیدیان حاکم آن نواحی پناه برده
شاه و یزیدیان با جمعیت الوار بمقابله تیمورخان شتافته خان بی باک و تیمور خان را
نهضت نخویش مجبور نمیدانسته با قلیل جمعیتی بی باکانه با لشکر جرار آنروز کلهر در آویخته
از آنجا که غرور بی باکی از هر چیز بدتر و فتح و ظفر پیوسته بتدبیر و زیرک دانا
تیمورخان در میدان معرکه بمبارزه آمده و آن رئیس شجیع را با زین زده سواران شجیه

الوار بسته او را دستگیر کرده شاه ویردیخان از روی غیرتی و حمیت ذاتی و مجبوراً بتوسل
خود بجهم و نهایت عزت و احترام در باره او دوستی داشته و بعد از چند روز مجبوراً بحکومتش
و عالم دلهره تیمورخان مدت سه سال از جنگ و پیکار دست کشیده تا اینکه در زمان
بنای شرارت در سرحد کردستان گذاشته تیمورخان از حرکات آتیه و گذشته جمعیتی از
سوار و پیاده رشیده با خود برداشته و بطرف کردستان در حرکت آمده و بتسخیر سلطان سیاه
منصوری که از آنزمان حاکم کردستان بوده با سه هزار نفر سوار و پیاده تیمورخان را استقبال
کرده نامه عرب از پوشکر بمقابله با شه با لفاظ و تعب سلطان با سپاه خویش منصوب
و مقرار و در قلعه زرین کمر حصاری شده و تیمورخان با جمعیت قلیل فتح قلعه
بازوی دلیری گشاده و قلعه را بزحمت زیاد مشروح ساخته و با سپاه خود بمیان قلعه
یورش برده از سوء قضا در آنجا نه از بالای قلعه تیری بمقتل تیمورخان رسیده و فوراً
جان دلخوش از قفس تن پریده است جمعیت اکراد با صدوث این سانحه کبری و فتح جنبی
سردارهای خود را یافته و با کمال شادت و مردانگی بکوشش خونینی و اهتمام تمام کرده تا
از دولت نظر اعالی گردستان بتسخیر سلطان حاکم آنجا مشغول شده و بغارت قلعه و دارائی
آن ناحیه پرداخته و بعد جسد تیمورخان را در همانجا مدفون ساخته و دیگر تان مراجعت نموده
اعالی مملکت هرخان برادر تیمورخان از شنیدن رشید و بسیار دانشمند بوده از برای حکومت
و مدیریت منتخب نموده و هرخان بر حسب میل و رضای عموم اعالی حاکم باستقلال گردستان
و با وفور دانش در اندک فرصتی در تمام مملکت مسلط و متفقه گردیده است

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

چون هژبرخان برادر تیمورخان در سنه ۱۲۱۶ قصد و نخوشش هجری بر ممالک تصرف دولت باقیه
با سعی سلیم خان سلطان عثمانی خودسازی و با شهریار ایران سر زمانه سازی گرفته است
خطه را در اولین حدیثین طرف میمنه رعایت قرار داده بعد از چند روز از قلعه ظلم
و مریوان نقض و قلعه رفیعه پنگان تخریب و آبکار اداره اهالی خود قلعه و این قلعه پنگان از قلعه قدیم
شاهد عالم بوده و هیچیک از سلاطین روزگار بتسخیر آن قلعه رفیع نشده هژبرخان بر بالای آن
قریه و اسکان قلعه فرقه و بناهای سدید از ساج و چوب و آهن در آنجا گذاشته و از قلعه
ظلم و مریوان و حسن آباد نیز تعمیر کاری بعمل آورده و هر چهار قلعه را در نهایت استحکام و حصانت
گذاشته این هژبرخان بسیار رشید و عاقل و شجیع و فاضل بوده با رعایا و زیردستان
بعدل و انصاف رفتار کرده و با حکام و امرای قرب جوار سازگار بوده و باین واسطه همیشه
ایالات اعلیحضرت فخم و حشم و اقران او موفور بهجت و دولت و در قلع اربعه بغاوت فصول
توقف و تفکر نموده بعد از آنکه دولت و بخت و اقبال و جبهت خود را در فرود کاخ شوکت
بمفاد آن الانسان لیطغی ان رآه استغنی بر رعیه فرامانهای متقلبه برخاسته و متمکن خود را
عاقله نشمرده و از راه اطاعت سلاطین روم و عجم بازمانده و نسبت بآنجنابهای نامدار کاری ناشایسته
تا در سنه هجرا و دوازده بعضی از شهریار ایران شاه جمجاه ماضی ده هزار لشکر جرار بسرکردگی ولیعهد
حسین خان حاکم ارتان بعزم تادیب هژبرخان و تسخیر کردستان مامور و روانه این ناحیه فرمود
در موقعی که هژبرخان تعمیم قلعه حسن آباد و تسخیر از دست لشکر ایران بهم سردار و سپاه جرار رسیده
و قلعه را محاصره نموده با آنکه در اواسط تابستان جمعیتی در میان قلعه حاضر نبود هژبرخان با نهایت مردانگی

بمقابله و مدافعه اقدام کرده و قشون مامور را کاری از پیش نبرده در سه چهار مصاف شکست فاحش
یافته آخر الامر هژبرخان از مصلحت خویش و توقف لشکر پنگانه دلگیر شده و دواعی غیرت و حمیت
بکمر زده و با جمعیت خاصه از قلعه بیرون آمده و در مقابله سپاه الوار پایداری کرده بعضی از
سپاه حسین خان بقتل رسیده سردار و سپاه پشت بفرار نهاده چاره روی بفرار ندیده
در این معرکه هزار نفر متجاوز از جماعت الوار بر بارگاه صدم شتافته شاه جاسم ناگاه از انتشار
این خبر بر آشفته با تمام سپاه و فری بطرف کردستان مامور و روانه نهضت آینده قلعه ریز پیاپ
و قلعه سنکوب و محکم شده بدین مرام بطور فرار بدربار شهریار ایران التجا کرده
شاه جاسم بی نهایت خشمگین گشته بار سیم خود با سپاه فراوان برای تدمیر هژبرخان
از حرکت آمده پس از طی مراحل بمحل بیغه آباد رسیده و قریه میهمان را منصرب خیام
ساخته روز دیگر نظر جانب قلعه کوه بلند بردن قصد صعود فرموده و از آنجا بالی نام که
از معتمدین شاه و بسیار خاص و کار آگاه بوده از معابر و مسالک کردستان
و قلاع و حصون هژبرخان استفسار نموده آبالی فرصت بدست آورده از روی بخت
غیرتی و تعصب کردی بجهالت عاقله نداده و در این فرصت از شاه جاسم
در این غربت منحرف و باین تفصیل خاطرنشان شاه ایران کرده که هژبرخان
علی الرسم تحت بندگی و بستگی شهریار ایران دارد و از ورود تو نزدیک کردستان را خود
ممالک محروسه ایران میداند و اگر ان این هژبرخان بقوت بازوی بخت و دولت قاهره
دارای همه قسم تجهیز و اقتدار و حشم و اختیار است شجاعت خود را باعث مشهور

و بقدرت و استعداد خویش مغرور شده و قشلاع رفیع و اماکن منیع و ممالک صعب العبور دارد
کفیت کار عالم و این عمارت بی مضایقه از دو حال خارج نخواهد بود. ظفرات یا خطر اگر بقوه اقبال
شهریاری هلوخان منصوب و مملکت کردستان تسخیر شود افتخار و امتیازی برای شهریار ایران
حاصل نخواهد شد که پس با قران مسرت مفاخرت و مباهات و اگر کاه خدانخواسته سیم بخت
زفس بارهای شهریار بر جم اقتدار برسد این ننگ و عار تا قیامت [illegible] و پایدار خواهد ماند (خلص اگر ان جنگ کن خلص مکن) شاه جانبس در عواقب امور
آغا بالی قدری تامل و تعقل فرمود و بیانات حاوی تامه او را نهایت صحیح مقرون بر
و بسیع تمیز در خاطر نشانده از اینجا فتح غزیت نفهم و اسم این مخاوفت را از گوش و بیان
گذاشته و از برای دارالسلطنه بکر کاه مراجعت کرده و آغا بالی را قرین عزت و توقیر و
وثوق و اعتماد خود داشته و همواره بر مراتب اقتدار و سورش افزوده و تمیز و تعیین و ارجاع کار
با و نیز از جهوداری بمرتبه سرداری رسیده است چنانکه تا حالا هم اتحاد این آغا بالی نام
رکنه در کرکانشان باقی و دوام بخش و تولد و غایش در آنجا بکمال بیکی شهرت نموده است پس
و صحن بقصر سلطنت شاه جانبس در باب هلوخان با آغا بالی طرح مشاوره ریخته با مشورة
و صلاحدید آغا بالی فرمان مرحمت عنوانی با خلعت فاخره از برای هلوخان بکوستان فرستاده
و با نواع تفقدات شاهانه او را مستمال فرموده آغا بالی با کمال خوبی و شایستگی و
وقاری اظهار خصوصیت و خیرخواهی با و نموده و با نهایت درستی و خیرخواهی او را با طایفه خود در
شهریار ایران ترغیب و تحریص کرده است هلوخان با قشون و افر و دانش [illegible]

شاه جانبس با منتهای تشکر و بتقدیم اطاعت و اعتذار برآمده و فرستادگان شاه را با نوازش
و تلطف و تعارف زیاد خرسند داشته و عریضه چاکرانه با پیشکش لایقی بحضور شاه عباس
ایفاد و جواب نامه آغا بالی را بمضامین خصوصیت آمیز با انضمام هدیه مرغوب ارسال
کرده است پس از ده و صحن پیشکش و عریضه هلوخان خاطر شهریار ایران کاملا آسوده و خرسند
و از حسن تدبیر و خیرخواهی آغا بالی بیش از پیش مسرور گردیده پس از چندی سفارت
هلوخان را با عنوانی مختصر مرخص فرمود هلوخان از روی عزم و احتیاط و نقش حذر از شاه
در دل داشته بکردستان و ضعف بنیه متعذر میرود شاه جانبس مرتبی از کارهای او تفاضل
کرده بعد از چندی بموجب فرمان همایون بهلوخان مرقوم میفرمایند که بموجب [illegible]
خودتان شما را بعلت پیری و ضعف بنیه از آمدن اصفهان معاف داشتیم ولی باید
خان احمدخان پسرت را که جوان عاقل و فرزانه و قابل تعلیم و تربیت شاهانه است
با [illegible] اصفهان روانه نمایند که مورد مراحم و امتیازه و مرجع کارهای عمده خواهد شد
هلوخان [illegible] مشورة کرده و اتفاق آرا باین قرار گرفته که خان احمدخان را
با پیشکش شایان و هدیه [illegible] کارآگاه بدربار شاه روانه نماید پس از چندی خان احمدخان را
با تهیه و تدارک شایان روانه اصفهان داشته بعد از ورود شرفحضور شهریار ایران را [illegible]
و مورد مهارک عطوفت ملوکانه گردیده مدتی شاه جانبس خواهر قدسیه خود
کاه زرخانم را بخان احمدخان بخشیده و بعقد ازدواج او درآورده این خان احمدخان
در شجاعت و مردانگی و رشادت و فزانگی فرد عصر خود بوده و مکرر در حضور شاه جانبس شمشیر

شیره و چنگ خود را تعریف نموده شاه عباس با نهایت لطف و مرحمت او را تربیت کرده
چون از مراتب خلوص و حسن نیت او اطمینان کامی حاصل نموده یکروز او را بسلطنت
طلبیده و خبر کیانیان الحرخان فرموده‌اند که میین باطنی من این است تا شقاقلی قلمرو
کردستان باشید هرگاه صادقانه خدمتگذاری و اطاعت و عبودیت بمتصدی قرمان
پدرت تخت انحفظ باصفهان بشوید حکومت کردستان و مضافات را با استقلال بشما
واگذار خواهم کرد خان احمرخان مغرور و جوان بنهاد اهالک و انبیرون فرمان
و جان پدر بزرگوار خود را بتعلق و عصیان مبدل و فرستادن هلوخان را باصفهان
طوعاً او کرهاً نفهمیده بیدرنگ فوراً منشور حکومت مستقله بنام خان احمرخان صادر و بسیکه
قابلیتش بخلعت فاخره مزین فرموده‌اند و تنبیه شایان و قدارک شاهانه را برای کلاه زرخانم
خواهر خود مهیا کرده با خدم و حشم و تجملات کامله او را در تخت روان بهمراه خان احمرخان
روانه ساخته پس از طی مراحل بنگفر سنخی قلعه حسن آباد در املاک پدر رسیده و ورود او را
خبر و آوردن شتر گری پسر بزرگوار خود فرستاده هلوخان جمیع از عزه و اعیان و وجاهت را
باستقبال آنها روانه داشته با کمال اعزاز و تشا را وارد حسن آباد کرده اند خان احمرخان
و شاهزاده خانم لدی الورود خدمت هلوخان رسیده و مورد نوازش پدرانه گردیده خوانین
آذوقه تمام عزه و اعیان و وجاهت را بحضور دعوت نموده پس از صرف ناهار مجلس منعقد و اظهار
عیش و عشرت گردیده و شب قدری موزیکچی بر سم کردی برای تنفس مخاطر
بمجلس آورده اند چند پارچه سنگ نیز برای کشش کرده آورده و هر یک پارچه سنگ را

جدا گانه اعیان گذاشته هلوخان بصورت سابرین هر پارچه سنگ برداشته و بکشش
کردن مشغول شده از هر طرف صدای سنگ بلند گشته چون مجلس از قرل باش و اجزای
محترم شاهزاده خانم حضور داشته و خان احمرخان نیز مدتی در دستگاه سلطنت بسر برده
و متعلقان بوده بیقشقره و رانک و وقار خود دانسته و قدری خجل و شرمسار گردیده برای
انتقام پدرش قدری میکوید از شربت خانه شاهزاده خانم قدری فشرده و حلویات بسیار و
کلاه زرخانم سینی های زیاد از انواع فشرده و شیرینی بطرح خوب و ترتیب مرغوب
بمجلس هلوخان میفرستد از شاهزاده این طرح غریب و داد و ضاع جدید هلوخان
تاب خودداری نیاورده و با نهایت خشم و کین از جای خود بلند شده میکوید خان احمر
حقیقت باین شرینی اقات مزاح کردی و کار کردستان را بسیاری بدرسانیدی که علاوه
بر نظر دارم (این دنبه زرد بی بلایت) پس جوانمردانه کاشی که پای قرل باش را
بکردستان انداخته و این موزیکچی کردی خودمان را که بهزار زحمت آورده بود
بنقد و بنسیه بفروش رسانیده و تا کنون شنیدم و بخود خودمان را با نهایت
اقتدار و افتخار برداشت کرده و دست از شاه و وزیر برده ایم ولی با این اوضاع
منکس است بعد از این ما را راحت نگذارند و کلاه افتخار و مملکت داری از سرما بیفتد
برخاسته با نهایت خشم و غضب از مجلس بیرون رفته و داغش قلعه حکمتی نخوشه
و بواب قلعه را برخان احمرخان و کسان او مسدود شاه خان احمرخان
از این واقعه مضطرب و برنجه خاطر گشته در همان شب و بیچه جواب جز هدیه و بیچه پر قلعه

فتح باب نمایم چون با عامهٔ شهر ایران مستظهر و مستبد و بهیچ مخالفت خود را پابند نمیدانستند
و امالی و هدایت را از فرمان حکومت مستقلهٔ خود مستغنی کرده و خان و اشرف را بکلی از
زیاد و کرم و امید وار نکهم مدت عمر همراه بطهماسب میدیده و خان احمد خان کاری از پیش نبرده
در کار خود حیران و عمل ماندند ناچار بوس بن عدیده و از آنجا که بازوی حرم و طرف تشنه پیش
بهم استمداد نمهم والده خان احمد خان فاتیقوب نام [illegible] خان احمد
فرستاده و با و پیغام داده است که نصف شب از پای فصیل برج حاضر [illegible]
بهر طور بهم بدست آورده و در ب قلعه را از برای او میگشایم فتای خانم نیز از
رسالت بقلعه مراجعت نمهم کنیز از جاسوسان مستفظ از این کیفیت مطلع شده و بسلوخان
اطلاع داده فوری علیقلی بیک را حبس قید نمایم که با بدلطف او کار بمجازات این خیانت
برساند از انجام قصص و بسط بهر کار بسته بتقدیر ایزد داور است نه بتقدیر بیچاره سعی بشر
واهمه خان احمد خان از کار خود بهراسان و از کرفاری علیقلی بیک که باعث آن را از اه خود میدانست
مضطرب و حیران گشته چون بازار خم خورده بر خود بپیچیده و شب خواب بچشمش نرفته با لطم و
و عیاری مفتاح قلعه را بدست آورده و در موقعی که بلوخان در بستر راحت مست خواب
غفلت بهم استغفلین کرده بزور و زیور زیاد قریب دالهم و در ب قلعه را کشوده و خان احمد خان
حاضر و مظفر با چهل نفر از خواص خود بقلعه در خص و برابنای بازارش بخوابگاه بهرزا حسن شاه
پدر را خواب غفلت در سر و پسر را بالجمله بیدار و بهر بهم پیدا را بلوخان را بسته و اسباب
با دل خسته او را بحمله افکنده بهمراهان نهم و شرح زحمت و خدمت خود را بهر یار ایشان

عرض و فضل تلطف از پیش کرده که نمی تا بنده بدرجه و اطاعت ابر بارک پاداری و خود را شرمنده
خدمت پرستوجب عقوبت خداوند دانسته که نمودم امید است بعد از تقصیرات این پیش بنده بگذرد
و او را بهراحم شاهانه نوازنده هرگاه بعنایت بنده نوازش نسبت باو چه حتمی فرمانبرده تاجاک
روگردان از دربار همایون خواهم شد پس از در محو بلوخان با صفهان و حافظ علیقلی خان احمد خان
شاه عباس از روی حزم و احتیاط از بهرام بلوخان صرف نظر داده و با عطای خلعت فاخر منحصر
فرموده و بوسیله کیرسن و پیش بنده ای او را اجازه جلوس داده و بعجله فرمان و خلعت حکومت
کردستان و ضمائمات ایالت سرحد عراق عرب با قبار خان احمد خان قرمانلو و بهرزا شاه بلوخان را
نیز مرخص و مخصوص با و را نه کردستان نمهم است) (در سنه یکهزار و چهارده هجری خان احمد خان
حکومت مستقلهٔ ایالات پر و بختمات را با فته علیقلی را بهمراهی از زندان بیرون
آورده و مادرش را بتهیه ضروری دالهم و بخت بتمام رعایا و برایا بنای ستایش و نوازش گذاشته و اعزه
و اشراف و مدیریت را بهر یک بقدر استحقاق مناصب و تیول و اداره بخشیده و قاطبهٔ ایالی با خلوص نیت
و حسن عقیده بدو متوجه و فرمانش نهاده طولی نکشیده که طریق کرکاری و بیباکی بنای شرارت گذاشته
شاه عباس برای تادیب او هزار سوار و پیاده کردستان
با مرو فرمان احمد خان پس از ظی مراجعت بمالک صعب بمسالک پرداخته و بعضی نکشیده قبایل شرارت
با لشکر با شمار قشون خان نوا پیشباز نموده و در تدافع فریقین پیشتاز ان هر دو لشکر بازوی دلیری کشوده
از فریقین جمع کثیری بدیار عدم شتافته جنود کردستان لشکر علیقلی بیک را منهزم ساخته و بهمراهی آنان
خودشان تاخته و در قلعه رواندز متحصن بیش خان احمد خان قلعه را محاصره کرده بوسیله حصانت قلعه

و روسی شامخه مدت محاصره بطول انجامیده چون آنمکان بسیار سخت و تنگنای پر درخت و معبر آن منحصر
بیک راه باریک بود قشون اکراد قدرت عبور و صعود بر آنمکان نداشته و از طول توقف بسیار ملول گشته از قضا
روزی خان احمد خان تفرجاً از دامنه آنکوه عبور نموده بیکزن جمیله از نسوان آنقبیله دچار شده بمقام گفتگو
برآمده حریفانه و ظریفانه تیر طعن بجانب خان روانه ساخته چون پای طلب بدامن شکیبائی کشیده و در این
صحرا سرگردان مانده ایدخان احمد خان جواباً میگوید که معبر تنگ و عبور از آن قدری است بمحض استماع
این جواب آن حریف بی نقاب تبسم کنان اشاره بموضع مخصوص خود میکند و میگوید که این پیغوله هم راه دخول
نداشته مردان کار بافتتاح آن همت گماشته جاده هموار و معبر جوانان شیر شکار نموده نمرا از شدت
این گفتار آبدار آتش غیرت خان احمد خان برافروخته بهمین قدر جواب زن را داده (جان است نه آن است
بآسان نتواند داد) ولی باطناً بجوش آمده و سپاه خود را بخروش آورده بسان شیران بیشه غیرت حملات
متواتره بجانب دشمن برده و تن و جان را سپر تیر بلا ساخته بیباکانه خود شان را بورطه رنج و عنا انداخته بعون
ایزدی بر آن تنگنای سخت و پر درخت صعود کرده شتابان و غریوان بر بروج شیده عروج نموده جماعت
بلباس از شدت هراس بغلطانیدن سنگ و انداختن تیر تفنگ عرصه نبرد بر دلاوران اکراد تنگ و جمعی کثیر را
مقتول و مجروح ساخته بیم شکست و ننگ فرار بر خان احمد خان دست داده روی نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز
بر خاک ضراعت و مسکنت نهاده و اعانه غیبی را مسئلت کرده دعای خاشعانه او بهدف قبول مقرون و از پرده غیب
آیت فتح و ظفر بر رایت او ظاهر شده دلیران سپاه قوی دل گشته عموماً جان را سپر تیر بلا کرده و یورش
بر سنگر اعدا برده سپاه را از لشکر دشمن خالی و راه چاره بر آنها مسدود کرده جمعی قتیل و اسیر و برخی فرار گشته
و باقی بمقام استیمان برآمده و تمام حال و مال اشرار نصیب لشکر جرار کردستان گردیده معارف بازماندگان

با تقدیمات شایان بحضور خان احمد خان آمده و مورد عفو کریمانه شده و از جانب خود حکام و مباشر بر مراغه
و ساوجبلاغ مکری گماشته با لشکر منصور از راه کوی و حریر عزم تسخیر عمادیه و روانذر نموده جمعی از اولاد بهرام بیک
پسر سرخاب بیک که در آن ناحیه ریاست داشته و بواسطه انقلاب زمانه مدتی از کار باز مانده و با نهایت خفت
در سوز و گداز بوده این زمان نعمت غیر مترقبه و فرج بعد از شدت دریافته با حالت پریشان بدربار خان
والا نشان شتافته خان احمد خان باقتضای بزرگی و حمیت عشیرتی آنها را نواخته و سه نفر رشید و عاقل آنها را حاکم
محلات ثلاثه ساخته است (قراحسن بیک) حاکم روانذر (خالد بیک ضابط) خوشناو (عثمان بیک امیر
عمادیه) چون قراحسن بیک بدانش و رشادت بر سایرین ممتاز بوده او را بر آنها رئیس نموده میر روانذر که
در این اواخر هم متصرف کوی و حریر و از پیل و عمادیه بوده از اولاد قراحسن بیک است و طایفه و کلای کردستان
خود شان را با حفاد خالد بیک نسبت میدهند خلاصه بعد از تسویه مهام آن نواحی خان احمد خان برای تدمیر طایفه
راستی و خالدی حرکت نموده و بدیار آنها رسیده ایشان هم متهورانه پیش آمده پس از کوشش زیاد جمعی از طرفین
مقتول و مجروح گردیده تا اینکه نسیم ظفر بر پرچم رایت خان احمد خان وزیده طوایف راستی و خالدی مغلوب شده
ناچار بمقام تسلیم آمده و کوی و حریر بر ضمیمه متصرفات خان جوان بخت گشته و از جانب خود مباشر بر آنها گماشته
و بیاری باری متوجه ناحیه موصل شده در یکمنزلی شهر موصل خیمه و خرگاه برافراشته موصلیها از استماع این خبر
وحشت اثر باضطراب آمده چون تاب مقاومت در خود ندیده پا بدایره اطاعت کشیده رجال و افندیان
با پیشکش و ارمغان بحضور خان دویده و مورد مکارم و نوازش خان گردیده از بعد از آن خان والا تبار
با نهایت اعزاز بآن دیار بهشت آثار وارد و بشرف زیارت عتبه بلند مرتبه حضرت یونس علیه السلام واصل شده مدت
چهل روز در آنجا اقامت و یومیه تجدید زیارت و از روح پر فتوح آنحضرت استمداد نصرت نموده و بشارت فتح و غلبه خود را

institut kurde de paris
www.cadu

بر پا شاه عباس عازم گرده از جانب شهریار ایران بمنصب ایلخانی بهادر علی بیگ ترکمان با تشریفات فاخره مرخص گردانی بهادر علی بیگ ترکمان با تشریفات فاخره مرخص گردانی

لشکر سپاه را بتهر مناسب و موجب کافی برقرار کرده و همراهان امامقلی خان هم بملکداری خود در شوشه پیت کرد و فیضه شاه

پرستی و غیرت شاهت محض تکمیل مراتب خدمت و تصویر رویهای مردانگی و شجاعت ممکنی بغداد را بر تسخیر و ضمیمه

ممالک محروسه بر ایران بنا نهاده خان الله خان با طاعت بر پاره ای از ولایت خود را بطرف بغداد حرکتی داده جانب

کرکوک رسیده بدون جنگ و پیکار بآسانی بحیطه تصرف آورده و از آنجا نیز بطرف بغداد روانه شده

از یکطرف شاه عباس هم با سپاه زیاد بنیت بغداد و عزیمت تسخیر آن قطر از دولتخانه و سپاهیان الله خان

بغداد را محل حمره کرده و گرچه بغداد رویهای استعداد و کافی داشته ولی از روی شجاعت و دلاوری

بیهوده از بخت زبونی و مخالفت نخست داشته اول بدافعه و مقاتله اظهار جیاتی نمیهم و از فرجام خود

تسلیم و اطاعت ندیده و بمجرد افتادگی پیش آمد کیهانیان مجموع از طبقه علماء و فضلیان محترم بشهر آمده

شافته و دروازه ها بعزم تمام بشهر بغداد گشاده و تسلیم کرده الله خان نیز پس از ورود بهمراهی آقایان

رفت و فوزش گذشته بجزای کارهای عمده و غزوه نامدار رایات قدسیه را بتمام و فصلت بخشیده و بزودی بهمراهی

همه را بایست دوار کرده بعد از چند روز توقف شهریار ایران با تزیک تر بغداد رسیده و الله خان

پس از تحصن و تضرع با تمام پاشایان و اشراف و اعیان بغداد در موکب شهریاری را استقبال و با تشریفات مدیق

بشهر شتافته نموده شهریار ایران بنسبت شایان الله خان منزل مرحوم پاشا در جم پاشان فرمود و در همانجا

جواره ها از توپان زر نقد باو بخشیده بیت و تجویز خان الله خان بتمام اشراف و فضلیان

بغداد در ضمن مراسم خلعت و انعام منکاشره و الله پس از انتظام مملکت و تقویه مهام و افتضه نمای دولتخانه شاه عباس

با تمیم عام هزار لتفه اصفهان معاودت نمیهم و خان الله خان تیز الجازه مراجعت کردستان یافته

بعد از اینکه خان احمد خان منظفر و منصور از بغداد بطرف کردستان معاودت نموده و بزودی

در اندک زمان رسیده و ایالت و ولایت از وضع و شریف باکمال سرور باستقبال در آمده

و با تشریفات شایان وارد مقر ایالت گردیده چشم در غیاب او هوخان پدر شش از دنیا

رحلت کرده چند روزی بعزاداری نشسته و بعد از ادای مراسم سوگواری بمهام مملکت و فرمانگزاری

پرداخته و عموم ایالات را بلطف و مهربانی نواخته است مدت سلطنت خان احمد خان شهریار

هفت سال و سه ماه بوده و در اینمدة کم آسایش بار نخفته و پای راحت در رکاب نگشیده

و شب و روز با اسلحه رزم و بزم را در تاخت و تاز بسر برده است عزم و حزم

و شجاعت و مردانگی او در تمام کردستان ضرب المثل است پس از چندی که تقدیر

حکم از نیستی شاه عباس بملک آخرت صادر کرده و شاه صفی بر مسند سلطنت قرار یافته

خان احمد خان رو باسم عبودیت و بندگی را چنانکه شاید بعمل آورده شاه صفی بزبان خامه

ملاطفت شوکتانه او را خوشدل و همیشه دوار فرموده و چندی از اینمقدمه نگذشته در حیات

شاه عباس ماضی حسینقلی خان پسر خان الله خان که زائیده از دختر کلاه زر خانم خواهر

شاه عباس و بهمراهی خانم مذکوره خصای برای تربیت و تعلیم باصفهان و دارای صفات

حسنه و حسن دیداره و حدت ذکاء و نهایت رشید و شرین کوار بوده است بعد از جلوس

شاه عباس مغفور بشرف عبودیت شاه صفی را نیز دریافته شاه صفی آثار کیاست و شجاعت از ناصیه

احوال او دیده هر بار دو گوهر نایاب بهمراه بدل خویش راه داده پایه رشادت و علو همت او را شناخته

رعب و توهم بی اندازه بر خاطر شاه غالب آمده و غالبا در کار او اندیشه و نزدیکان او خدا را

خورد از خیالات متصوره خویش مطلع نبوده معاندان و حاسدان خان الحمد خان فرصت انتقام
حاصل و با قضای جنبت باطن شاه را بیشتر متوحش کرده (و شرح طاوس آمد پرآزاد) شهریار جوان
بدون سر یکموی تقصیر حکم بتفتیش احوال آنجوان پاکدامن فرمود شاه غضب بامر شاه دیده جهان بین آشنا
نشان از حدقه چشم بیرون آورده و دل پر درد و جوان بر خاک آن پیکر خماک سرخ شهادت پوشید
مدتی این خبر محنت اثر بگرجستان و بگوش خان الحمد خان رسیده و در [illegible] و دیر گون و ماتم
از غلبه غصه عاری گردیده و در قرقره غصه متصاعده بر مزاجش غالب آمده [illegible] و هوای
و هوای موافق آنشربیشه شجاعت را بزنجیر کشیده و بمعالجه اش کوشیده (هر چه کند
از علاج و دوا گشت پنج فزون و حاجت ندارد) (کارگذاران خیرانديش و اعیان صداقت کیش
دست بدست همدیگر داده با نهایت غیرت و حمیت با نتظام مملکت پرداخته مدت شش
بحسن مراقبت و کاردانی گذشته بی نظمی در مملکت حادث شود تا بگنه حکیم علی اخلاق
بعد از شنیدن بعض قضایای او را تحت خاص فرموده و غصه در قرقره برش را [illegible] مدتی
خورد شخص تنومند همام و امرات پاشیده و را مرتب ساخته و نشوش و استعداد کافی حاضر نموده
و بعد بنای خودسری و نافرمانی نسبت بشاه صفی گذاشته و با لشکر ده از کشیده و کمر انتقام و کینه جوانان
بریان جان بسته و طرح مطاوعت و متابعت بسلطان عثمانی ریخته بود از جانب سلطان عثمانی
طلبیان با قشه بلکر جرار دولت قطاس نهنگ دریای نامداری پادشاهان اعلی بهدان را تاخت و تاز و از آنجا بنظر
اردو تبه پرواز کرده این معنی کالبس از نهب و غارت زیاد تصرف نموده و نکته زن بنام خود بیت و الهام و از جانب
سلطان عثمانی هم ایالت مرعشی و کرکوک مضافات باو و اگذار شده از کردستان شهر زور بعض نقص و بکار دار

گردیده و مدت هفت در عرض مقدار لشکرانی فرموده بود تا بعد از آنکه شاه صفی از رد و کردار خان الحمد خان
و بستگی او بسلطان عثمانی و تسخیر ولایات ایران مطلع شده بنهایت مغموم و مضطرب گردیده و بسپاه خان طاهر
سلیمانخان پسر امیر علم الدین بن تیمور خان که از طایفه بنی اردلان و نواده عم خان الحمد خان و مقام و معتمد
دربار شاه صفی بود فرصت برات آورده و در حضور شاه عرض و استعداد تسخیر کردستان و تنبیه خان الحمد خان
گردیده شاه صفی چون بشجاعت و عقل و کفایت او سابقه معرفت داشته فوری او را حاکم کردستان
و مضافات و با سپاه کافی روانه اش نمود) (در شش ماه زمستان چهل هجری سلیمانخان با لشکر
زیاد بکردستان وارد شده مدت یکسال مقدار لشکرانی کرده خان الحمد خان چون استعداد لازم
ندارم نداشته خود را بعالم غفلت و بیخبری زده بهدان از یکطرف از جانب سلطان مراد خان را سلطان
عثمانی خسرو پاشا سرعسکر با سپاه بیحد و مر با عامه خان الحمد خان و تسخیر کردستان مامور گردیده او در عهد
شهر زور سرعسکر روحی ده هزار نفر سوار و پیاده همراه او فرستاده از طرف ایران نیز زینل خان سپهسالار
با لشکر خویش زیاد برای دفاع بجنگ مرعوبی روانه گشته شاه صفی هم از شده و با همه لشکر
جرار خود بهدان آمده و خسرو پاشا چون از لشکر
لشکر ایران وقوف یافته و بقشون با مداوس این نکته در نقطه مرعوبی مقدمی و قضیه
نازه جنگ مشتعل همان روز زینل خان با لشکر مغلوب و بکناب بهدان فرار کرده پس از ورود او
بشاه صفی تقصیرات همان روز زینل خان در این رزم و مقابله شرایط انتظامی بسمای نیاورده فوری شاه صفی تقصیر
بسپهسالار خویش فرمان قتل او را پاره پاره کرده نعش او را از طرف خسرو پاشا پس فرستاده و از آنجا
بجنگ بهدان در حرکت آمده و ایالت بهدان را بعد از هزیمت شاه صفی عهده گرفته و بهدان را قشه خسرو پاشا

Institut kurde de paris

بدرگزین همدانی رسیده خان احمدخان در سنندج مانده بهزاد روز شاه صفی با لشکر ایران بقلعه خسروپاشا
درآمد گویند قلعه قرقین داشت و بلعه شهر بایران بقلعه و قلعه خسروپاشا عقب نشانده و در آن بقلعه
خسروپاشا فرار، بایاب بعد از آن قلعه شاه صفی قشون و توپخانه گردنان و شهرزور را مامور کرده خود
آن نواحی را بتصرف آورده سلیمانخان را در کار حکومت سنندج گذاشته سلیمانخان در حضور شاه صفی
قصد کرده هر دار اهالک گردنان را تغییر بهرامی سنندج حالیه قرار داده و بنیه
بوده و بکثرت بستهای سنه شده از برای دار اهالک گردنان انتخاب نهم و قلعه در
و آن سنه را نامیده دز (دژ) در لغت فرنگ قلعه است بعد معرب آن را سنندج کفته
سنندج هم نوشته دز در سنه یکهزار و چهل و شش هجری قلعه را در نهایت استحکام باتمام رسانیده
و چند کله ساباط در کنار عمره تاریخ آن را بنهایا قه دز عدد صه عبارات و حمام و اسواق زیاد در خارج
قلعه ایاد دیگر ساخته قناة در دوشت گرفته اطراف و آب آنرا بقلعه دز داخل قلعه کرده است
و قطع از قلعه ظلم و بهتان و حسن آباد و میریان را با تمره و ویران نموده جز اینکه گردنان گزیر کاهی
باتی نباشد تا در سنه یکهزار و چهل و شش هجری چراباد خان احمدخان با هزار و نه هزار لشکر براده
و پیاکم از قشون عثمانی بعزم تسخیر گردنان بطرف شهرزور آمده و بنای گردنان رسیده شاه صفی از
بقلعه بنجر دار گذشته آبادانی امیر بخور باش زنگنه را بایالت عراق برای حراست قلعه سنندج مامور و سایرین بیک
تفرقه آقا سی شاه و یکان آقا خان مقدم بخوشیری را با سپاه فراوان بگیری و دفع
خان احمدخان روانه کرده و در صحرای میروان نخستین مقابله و شروع بمقاتله نموده چیزی از لوی قضا غالب خان
احمدخان روی بزوال گذاشته سپاه ایران در حمله اولی عثمانی را از میدان برداشته چند نفر از پاشایان

عثمانی بقتل رسیده با بقیه بواسطه سپاه خان احمدخان گشت یافته شبانگاه بطرف فرار بطرف موصل شتافته
بعد از شش ماه در سنه یکهزار و چهل و شش هجری جام فناچشیده گردستانیهای که ملازم احمد
۱۰۴۱ در جزو حضرت یونس علیه السلام مدفون ساخته پس از آن سلیمانخان بفراغ بال در نهایت اقتدار
مستقلا بکار حکمرانی پرداخته طولی نکشیده که شاه صفی بر حمت ایزدی پیوسته و شاه عباس
ثانی بر تخت سلطنت جلوس کرده با دین سلیمانخان توجه مخصوصی داشته تا در سنه یکهزار و شصت و شش
هجری سلیمانخان از دو یازده دفعت حکمرانی او بیست و شش سال بوده شاه عباس ثانی بتصویب
مرید سلطان کلهر که یکی از بستگان سلیمانخان و بسیار عاقل بوده گردستان را فیمابین کردان
سلیمانخان تقسیم کرده ایالت سنه جرا با مضافات تُرتی آن (بکلبعلی خان) پسر سلیمانخان
واگذار نموده بلوک مریوان را با بجرد خان پسر دیگر همزحوم معوض داشته (دکتر وسیاکیرا
بهراب سلطان) معنی بیکانه را (بمرید سلطان) نوادی شهرزور و سلیمانیه را (بجرد خان
کلهری واگذار کرده است) (در تاریخ یکهزار و شصت و هفت کلبعلی خان در سنندج بکار
حکومت مشغول و بواسطه حسن عدل و انصاف پیش آورده و با پاکدامنه و خویش طریق
رفق و مدارا پیموده با همه دشمنان و حسود دار داشته و هست خود را بتحصیل رضا
رعیت و نیکنامی گماشته در نزد شاه عباس ثانی بی نهایت معتمد و موثق و اعتماد بهمه امور
در تعیین زمانی بحسن تدبیر و مردم داری ایالات منتزعه را بحیطه تصرف خویش آورده
و مستقلا بفرمان گذاری اشتغال ورزیده پس از چندی سرداران سپاه و مامور نواحی خوزستان
گردیده کلب علیخان بسپاه گردستان روانه نموده شاه در فتح و تسخیر آن مملکت نهایت

مرد آگاهی و دانش بنقطه ظهور رسانیده و در حضرت شاه بیش از پیش شمهی عواطف ملوکانه گردیده
شاهنشاه کامگار مقتدر، حکمرانی نموده و زیاده از گنجایش حکومت کردستان دولت و دفتر
و خزینه نگذارده و شاه جمجاه برعوده اش در رسیده و رخت بیزوالی بآخرت کشیده و دودمان
مرتفع دولت سلطنت ایران هم بشاه سلیمان صفوی رسیده و شاه سلیمان بمرور دولت
کلب علیخان حکومت کردستان را بخان احمدخان پسر او واگذار فرموده
در سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری خان احمدخان پسر ارشد کلبعلیخان بسنه آبا
مورونی قرار گرفته باطراف و نزدیک بنای رفعت و مهربانی گذاشته دولت بوده و سنه گردیده
خواهین و دو خواهین اندوخته پدر را در قلیل مدتی بر باد داده گویا قاآن بین جنگیز بوجه یکه با خواهر
زر و نقره نبخشیده او را در کردستان خان زرینه میگفته اند تمام اوقات را بعیش و طرب
گذرانیده و از هیچگونه نشاهای معاصی پرهیز نداشته مراتب بی نظمی ولایت و شیوع
عصیان او را بعد از چندی بعرض شاه سلیمان رسانیده و فرمان بیزوالی او و معزولی خسروخان
عمری او را حاکم و روانه کردستان نموده مدت حکمرانی این خان احمدخان نه سال تمام
بوده است) (خسروخان عمری خان احمدخان که در آنوقت متوقف بلوک مریوان بوده
برحسب هر شهریار ایران بسوی سنندج روان آمده و در تاریخ یکهزار و نود و سی هجری
بدار الایالهٔ کردستان وارد شده و فوری خان احمدخانرا بسندیز نزد هاشم و تخت انقطاع اصفهان
فرستاده و خود مستقلا بامر حکمرانی پرداخته لوای ظلم و ستم برافراشته و در اواسط جوزا و تعدی بر رعایا
خلق کثیر از اهالی مملکت بعد از ورود او بسبب آمده و عرض تظلم بدربار شاه سلیمان رسانیده

شهریار ایران عارضین را باشفاق ملوکانه نوازشه و آنها را استمالت و از خسروخان یاد
داده چون این خسروخان خطرناک ظالم و بسیار وقیح و دستگرد بجهار این مرحمت شاهانه نخواهد
نکشیده چند نفر از عارضین بیچاره را عذاب نموده و بعضی را از حیات بی بهره ساخته
اهالی ولایت باضطراب آمده مجددا نفیر آه و داد و خواه باصفهان رسیده و جسارت
و بی شرمی خسروخان بر شاه سلیمان معلوم گردیده است اورا احضار اصفهان و دلبری الزرجه
بردارش کشیده (جهان ماند او با مظالم برفت) مدت حکمرانی این سنگدل بی انصاف
بوده است بعد از کشته شدن او تیمورخان ایروانی حاکم و روانه کردستان گردیده)
در تاریخ یکهزار و نود و سه هجری تیمورخان ایروانی با مر شاه سلیمان صفوی وارد سنندج شده
با اهالی مملکت بنای سازش و نوازش گذاشته سلوک خوب و رفتار مرغوب داشته است
مدت شش سال با نهایت خوش رفتاری فرمانگذاری کرده بعد از ان احضار اصفهان
شده و تا بآخر حکومت کردستان بنام احمدخان پسر کلبعلی خان رسیده است)
در سنه یکهزار و صد و سی هجری خان احمدخان مزبور وارد سنندج و بکار حکومت شتافته
پس از استقرار مجدد بنیاد ظلم و تعدی و ارتکاب گناهی و علاهی اشتغال و در دیدن پادشاهی
بایران چون بر پیشانی و غفلت او وقوف یافته با جمعی از طوایف اکراد و عرب بجانب شهر
کردستان شتافته بی باکانه بسرحدات کردستان در حدود مریوان دستبرد او را مانع
شده و سهراب سلطان حاکم شهرزور و برادر هاشم بیک میرهاشمدری حاکم مریوان را قتل رسانیده
خان احمدخان از خواب مستی بیدار و خود با سپاه زیاد بمقابله او بر سپارشده و شرح واقعه را

www.cnrs.fr
Institut kurde de paris

بشهریار ایران اظهار داشته از جانب شاه سلیمان رستم خان سپه سالار و عباس خان
زیاد داغی با سپاه وافر با مداد خان احمد خان مامور و روانه کردستان و در صفحه مریوان
ملاقی فریقین واقع شده سپاه سلیمان پاشای بابان منکوب و منهزم و تمامی توپ و زنبورک و غیره
از لشکر او منقول و اسیر گردیده است پس از این فتح و ظفر عباس خان زیاد اغی به اغرا
و فساد تمام سلطان اورهنی تهمت طغیان سلیمان پاشا را بجانب والی و والی والی
کردستان زده عباس خان ناداون بدون رسیدگی و تحقیق چند نفر از معارف و اعیان ایل
ایلی کردستان را بشکنجه عذاب گرفتار و بعد از اخذ تمام اموال بقتل رسانید و بهمین تهمت نفر
حکم نموده و از بیداد و ظلم آنها تپه در صحرای مریوان مرتفع کرده و بگفتن کوه شهرزور
گشته است و تا این زمان که هزار و یکصد و هفت هجری است آثار آن تپه باقی و نمودار است
گفتن کوه یعنی کوهی که از کله انسان درست شده این واقعه چنانچه گذشته بعرض شاه
سلیمان میرسد پس از دو سه روز بدرگاه اصفهان شهریار ایران از خرکش و خشم
او خشکین بچهره فری او را بشکنجه عذاب کشیده بعد از قتل غریب بی نهایتی در میدان
نقش جهان اصفهان او را بدار آویخته و معنی سرداری باد آموخته از مدتی حرارت این
واقعه گذشته شاه سلیمان جهان فانی را بدرجه گذشته و شاه سلطان حسین بجای او
بر تخت سلطنت جلوس کرده) (در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری شاه سلطان حسین
خان احمد خان را از حکومت کردستان معزول و مهرخان پسر خسروخان منقول را حاکم
و روانه کردستان نمود این کرت ثانی خان احمد خان قریب تمام حکمرانی کرده)

در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری مهرخان پسر خسروخان منقول که سابقا شرح حالش مرقوم شده
با مرشاه سلطانحسین صفوی وارد سنندج و بر بالش امارت متمکن و بتعمیر خرابهای ولایت
مشغول گردیده چون از حرکت وحشیانه عباس خان ناداون امالی کردستان رنجه خاطر
و جمع کثیری از معارف و معتبرین رعایا فرار خارج گشته مهرخان بحکم ضرورت بتضییب نخوش
و فرار امالی را بعرض شاه ایران رسانیده و در آنزمان نقطه آذربایجان نیز بی نظمی داشته
شاه سلطانحسین برای ولایت و جمع آوری فراریان کردستان و انتظام صفحه آذربایجان
حسین خان حاکم زرستان را با جمعیت زیاد مامور آذربایجان و کردستان فرموده بدواً
بطرف آذربایجان رفته با تمامات زیاد آنجا را فتح الجمله نظمی داده و از آنجا بجانب
کردستان روی نهاده پس از ورود بساحل جمیر تفرقه کردستان را جمع آوری کرده
و مهرخان در کار حکومت مستقل و مقتدر نموده و مراجعت کرده است مهرخان مرتبه
اولی دقت زیاد عظیم و تقدی بر رعایا میکند در تاریخ یکهزار و یکصد و سیزده هجری امالی ولایت
بر او شوریده هر چه صبر و دوام و مواعید بدربارشاهی بردند شاه سلطانحسین مهرخان را
معزول و مهرخان گرجی حاکم ارومی را از سنندج میکند مدة حکومت مهرخان اردلان
شش سال تمام بوده است) (مهرخان گرجی در سنه یکهزار و یکصد و سیزده وارد سنندج
و برتق و فتق مهام ولایت و بتمامات قلعه امالی و بهیت طرق و شوارع مشغول گردیده
خود را از اهل تسنن و پیرو امام شافعی علیه الرحمه محسوب داشته و بهنگام ادای فرایض خمسه
با اهل سنت نماز را بجماعت گذارده و بشیعه در دربارشاهی باعث تنقیص و مهزولی او شده

با نیکی در کار حکومت هیچوجه مورد ایراد نبوده بعد از یکسال اصفهان و دار حکومت کردستان
معزول شده است مورخ (در حالت این شخص بیش ازین آگاهی ندارد)
بعد از رشن محمد خان کُرجی در سنه یکهزار و یکصد و شانزده هجری حسینقلیخان ولد محمد مؤمن خان
اعتماد الدوله بامر شاه سلطانحسین حاکم و روانه کُردستان گردیده (در این تاریخ هزار بابا بدرستی
چون از شیعه های متعصب و بسیار غلیظ بهم لری الوار جاف با اهالی و ولایت بجای غرض
و اظهار تعصب گذاشته و برخلاف قانون تمدن و غیرتی بتعصب مذهبی لوای ظلم
و اجحاف برافراشته و جان و مال اهالی کُردستان را بر خود حلال تر از شیر مادر پنداشته
بجوجبی بازار و اضرار بندگان خدا همت گماشته است مدتی باین منوال گذرانیده
روزی بعزم شکار از دار بابا نه سوار شده و در جنب بارگاه حضرت امام رئیسه پیر عمر علیه السلام
گذشته از مدفون آن بقعه شریف استفسار نموده گفته اند این مدفن پیر عمر است این شخص
خبیث وحشی طینت بمجرد استماع اسم عمر برآشفته و تخریب آن بقعه شریف حکم اکید
میکند و خود از آنجا میگذرد و هنگام معاودت از شکار بر دروازه هر قاپی همان دار اب
افتادن همان ناله و فریاد برکشیده مادر و عیالش بر بالین او رسیده هیچقدر بزبان
آمدهاست که نشانه پیر عمر بها مرا زود دیگر نفس نکشیده و زهر قاتل خیده و بجای که نهاده
او هم خرامیده است مادر و عیال آن بدبخت باحالت پکیک دچار این قضیه تنخت شده
در ولایت غربت بعزای او نشسته معارف کُردستان بر سم غیرتی بر فرقیده و دست
مردانگی و فتوت بسته مادر و پیوند او را تسلیت و دلداری نموده و مخبرا از نگارش روانه

و جنازه او را تا رحوخانه شهرشابیت کرده اند مدت حکمرانی این جوان وحشی و نادان
و سال ناقص بهمت در سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری حسینقلیخان برادر کهتر کش
(از جانب شاه سلطانحسین حاکم و روانه کُردستان گردیده)
در همین تاریخ حسینقلیخان ولد دیگر اعتماد الدوله بسنندج وارد و بکار حکومت مشغول شده
اینهم با تعصب مذهبی که ثمره وحشیگری و جهل و بیخبری است ابواب ظلم و تعدی بر روی
اهالی باز کرده و رشته جهالت و بدکاری دراز کشیده پس از هلاک اهالی ولایت
بر دوشریده و عرض تظلم بدربار شهریار ایران برده اولیای دولت را از اوضاع ناهنجار
او آگاهی دلیله با نصر و زره او را از حکومت معزول و کجکر و یک نامی را با سم ضابطی
مامور نمهم و با خود شان بولایت آورده اند مدت حکومت حسینقلیخان نادان هم
یکسال و چهار ماه بهمت (در تاریخ یکهزار و یکصد و بیست هجری کجکر و یک ضابط
دولت گردیده اند و مدتی بکارهای حکومتی پرداخته هیچگاهی را ترتیب نداشته
بعد از رسیدن اهالی مملکت حالت او را بدرستی اکتشاف نمایند و معلوم میکنند که
این شخص بسیار دون همت و دنائت و ناجنس است و از ریاست حکمرانی و سیاست مملکت
داری بالمره عاری بهمین بعد از رسیدن عیال بحکم ضرورت او را از حکومت خلع و روانه
اصفهان نمهم از بعد از اخراج کجکر و یک بسال دوم سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک
هجری علیقلی خان شیره خان احمد خان پسر هلو خان برحسب انتخاب اهالی مملکت
با مر شاه سلطانحسین حکومت سورو شی را دیافته و دوباره رشته امارت و فرمانگذاری

بدست طایفهٔ محترم بختیاری و لرستان آمده است)

در سنهٔ مرقوم جانعلیخان نخیره خان احمدخان که بانتخاب و خواستهٔ های اهالی کردستان
حکمران ولایت گردیده با سرعت بی اندازه بر مسند ایالت استبداد و استقلال متمکن و برقرار
گردیده مدتی با نظام ولایت و تسویه مهام [illegible] پرداخته و خاطر تمام
اهالی را از هر جهت بحسن سلوک و مردم داری از خویشتن راضی و [illegible]
در سنهٔ یکهزار و یکصد و بیست و شش هجری برحسب هر شهر یار ایران [illegible]
جانعلیخان با جنود کردستان برفع و قمع فتنهٔ اغا غنه ابدالی بدار الملک قزوین
مامور و روانه گردیده جانعلیخان با هشت هزار سوار و چهار هزار از کردستان خود کمک
و بجانب قلعه ماهرغریت گردیده از بدو ورود با قشون و همراهان محض شرفیابی حضور شهریار
ایران بطهران رفته در وقت ورود طهران اهالی کردستان آثار تجمل و شوکتی در کار
سطوت شاه سطوت نخسین دیده سواره و سران سپاه کردستان بچه بر جانعلیخان
شوریده و شبانه بدون تحصیل اجازه بطور قهر و فرار از طهران بدون [illegible] طرف
کردستان مخالفت کرده و جانعلیخان تنها گذاشته اندوه چهل نفر از ملازمین محرم خود
دیاری در نزد او باقی نمانده است جانعلیخان بدست و پا و چاره سازی افتاده از سوء تدبیر
شرح واقعه را بشاه عرض نموده و تهمت این حرکت وحشیانه سواره را بطمع قلع و قمع بکلبعلیخان
زده و این شر اندیشی از اثر قضای ربانی برای علیقلی بک تهمت زده از همه جا چنجر خیز محض شده
بلی) چرخ بازیگر این بازیچه ها بسیار دارد) شاه سطوت نخسین فوری جانعلیخان را معزول و محبوس و همان

علیقلی بک تهمت زده بنام و نشانرا علیقلیخان و حاکم کردستان میفرماید لازم است بدوا
سرگذشت این علی قلی بک نخیره بکلبعلی خان را که خالی از غرض نیست و متوکلان خالص العقیده را
بیکدیگر بشارت بکنارم و بعد گزارش حکمرانی او را تحریر نمایم این علیقلی بک با قضای حوادث
روزگار بفقر و پریشانی دچار و بانهایت مسکنت و اضطرار در یکی از دهات خورخوره کردستان
که (شیخله) گویند مقیم بوده و بمزارعت و تدارش تحصیل معاش نموده چند نفر از این عشرت
با او یار و در هر وقت مددکار بوده از روی اراده قلبی گذرانده و اکثر اوقات (یک نفر از این چند
برو بیای دگر) ثانیه از این هجرت فرج بعد از شدت حاصل کرده علیقلی بک با توکل خالص بحول و اقتدار
بخدا و رحمت شاه کارخانه بخود داده و این عبارت در کردستان غرب شهرت کرده
قصه شاه سطوتین فعت و فرمان حکومت کردستان را با اعتبار خانی بصحابت علیخان فراشباشی
برای علیقلی بک ایفاد داشته چون حامل خلعت بنام کردستان رسیده و شایع علیقلی بک
در خورخوره در قریه شیخله نهم با چار نفر جلد همراه خود برده و بجانب خورخوره رفته
چنین برآورده شده که رسیده رهوخانه در حین آنها بهم که کدار آب غیر معلوم و کثرت
از آن قدری دشوار و [illegible] در آنحالت علیقلی بک و رفیقان او از ورود حامل خلعت
و بیعت بتصور اینکه قطاع الطریق هستند با هم آنان و گذران بقاعده نداشته بتصور اینکه مزاحم
قرابهم بر خود و کدار آب را از طرف دیگر با آنها بنمایند شروع بدفع و محاربه نموده بالنتیجه عشرت
پریشانی از روی همان خبطی و شر سازی شوم هنوز را بهم نرسیده حامل خلعت با همراهان
خود بهر طور بهم کدار آب را پیدا کرده و از آب گذشته و دهن آبادی و جرای علیقلی بک شده

www.icpalir
institut kurde de paris

اهل آبادی ناچار مهمان رسیده را بخانه علیقلی بیک پریشان روزگار برده لوازم خلعت
او را بشارت داده و فرمان وضعت شاهی را با دو نموده علیقلی بیک حیات تازه و سرور
بی اندازه یافته دعا خوانان دولت خدای جهان علیقلی خان و حاکم کردستان گردیده و بمکان خود
گفته است بارها بشما میگفتم چرا که خدا بخواهد در شیخوله بمیرید نشنیدید شما باطاعت تنفیذ میکردید
این است که خدا او را از ذبح صبر و توکل خالص این بنده محنت زده بر آورده و بکرامتی و کرامتی بخشیده
بقصه شرده حکومت خود را بفتح فرخ فال از هزده و اعیان و ملت مجلس بزم ساخته
یکهفته او را بحرمت داده و بنهایت عزت و احترام بمکان سنندج آورده در خانه یکمیرزا یکهفته
بحکمرانی بقلعه دارالسلطنه و بتسخیر مهام ولایتی پرداخته عمرم ایلات را بحسن سلوک از خود
خرسند ساخته پس از مدتی ایلات قزلباش سر از اطاعت شاه ایران برتافته سلطانحسین علیقلی را با لشکر کردستان مامور تادیب شهرزار الوار فرموده علیقلی خان با سپاه فراوان
بطرف قزلباش رفته سپاه الوار و بختیاری جمعیت اکراد پشیبا بقصد و پیشبازان لشکر الوار در میدان
جنگ اظهار رشادت و خونخواری کرده علیقلی خان بیدار بخت بقاتل سرداران کارآگاه سپاه
خود را بترتیب نظامی صف بسته بمیمنه و میسره قرار داده و خود در قلب سپاه جای کرده سرداران شیشه
الوار و بختیاری خان پیشباز دولت داده رکاب بر رکاب تاخته و بمیدان رزم تاخته سپاه
کردستان بسرفت جلادت تاخته بمقابله و مقاتله پیش آمده و مردانه در میدان رزم پایداری کرده
پس از کشش و کوشش زیاد لشکر الوار و بختیاری از میدان جنگ برگشته و از نقاط
قاحش داده ناچار روی بگریز نهاده قشون منصور کردستان آنها را تعاقب کرده علیقلی بیگ

دقیقی

دقیقی فتیق گردیده از قزلباش پناه پس از شاهده این مردی و مردانگی بمقام بستمان آمده و آنها را
علیقلی خان باقضای عشیرتی امان داده و پیشش تعارف فراوان از آنها کرفته حاکم کردستان را
باچند نفر از رؤسای بختیاری و قدیمات شایان و بقایای ایلات ایوانی بدربار شهریاری
فرستاده و خود از آنجا شتافته نموده و خود با سپاه فاتح بمکان دولت معاودت
کرده است شاه سلطانحسین مقدمین را عفو کرده و نسبت بعلیقلی خان خلعتی مظهر
مرحمت ملوکانه فرموده و خدمت فاخر بای او بحکومت کردستان ایفاد داشته و بقصه
بر مراتب اعتبار و اقتدار علیقلی خان افزوده و بنهایت فخار بکمکرانی مشغول کشته
تا در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو ۱۱۳۲ هجری افغانیان از هر طرف در ممالک ایران بنای
شورش و شرارت گذاشته انتظام و دولت از ایران مرتفع شده اختلال و فتوری
بانیر بطه دولت شاه سلطانحسین راه یافته خانه پاشای پر مخر پاشای بابان لشکر آن
بیشمار وقت را غنیمت شمرده با قشون وافر و آراسته بعزم تسخیر و مدیریت کردستان
از بابان حرکت نموده و بسرحد مریوان رسیده کسی بمقام منع و جلوگیری لشکر خانه
برنیامده رشته رشته سواران و هرجرار و کشتان و دوات عرض راه جمع کثیری
از حاکم خودشان رو کردان و بلشکر خانه پاشای بابان همراه و همدست شده
بانیر بطه خانه پاشا قوی دست کردیده و بی باکانه تا بیخ فرسخی شهر سنندج آمده خبر
بعلیقلی خان رسیده از اتفاق خویش و بیگانه هراس و در کار خود حیران و در هراس گشته
با انیمالت تاب مقاومت در خود ندیده ناچار بجانب اصفهان فرار نموده است

عشره و اعیان سنندج نیز از شاهزاده این اوضاع محض محافظت جان و مال خود شان سراپا اطاعت
خانه پاشا پیش آمده او را باستقبال و محترماً داخل شهر و قلعه حکومتی نموده مدتی در سنندج در تاریخ نزول
خانه پاشا بدون زحمت جنگ و پیکار کردستان تسخیر و تصرف نجم از سرحد گروس الی
همدان باجمعیت اختیار و اقتدار خود در آورده و بتسخیر ولایات و حوزه و طرق و ولایات و بندی
شهری کردیده این خانه پاشا مرد کار آگاه و لایق و خردمند و با تدبیر و دارای اصول و انصاف
بوده و در شهرهای ایالی مملکت کردستان هست و اقع و وجهه بیع [illegible]
در زمان حکومت او اوضاع ایالات و شرفه امالک بهم بواسطه اعتدال هر سنه [illegible]
و آسودگی و ضع ایران و تسلط و اقتدار او غائله کسی را قدرت رفع خانه پاشا نبوده و مدتی
پاشای شارایر با اختیار و اقتدار تامه با مر حکومت و فرمانفرمائی پرداخته و مسجد و مدرسه
بسیار عالی در جنب عمارت دارالحکومه سنندج بنا کرده است و منارهٔ رفیع در آنمسجد برپای
کرده و این مسجد و مناره قریب یکصد سال در نهایت استحکام باقی بوده تا در حدود [illegible]
بزرگ و بسیار خوب و در غیر قابل خیلی مشعب بهم در زمان حکمرانی خود تمام مسجد و منار را از بنای
در آورده و جای آن باغ و اشجار ساخته و بفروشی نامیده که اکنون هم بهمین صورت است قصه
چهار سال تمام خانه پاشا مقتدر و در سنندج مقیم و فرمان گذار بوده در تاریخ یکهزار و
یکصد و سی و شش هجری خودش بطرف مملکت بابان مراجعت کرده و عثمان
پسرش را بمقام خود قرار داده و در سنندج گذاشته و از هر حیث خصوص دستور العمل مدبرانه
بعثمان نایب السلطنه خود داده این عثمان با جلالت جوانی و شجاعت و شباب بسیار جوان

کاری و زیرکاری بهره و بهیچوجه پیرامون شاهی و علاجی نگردیده و اوقات را غالباً بصحبت
علمای صالح و شعرای عارف مصروف داشته تا در سنهٔ یکهزار و یکصد و چهل و چهار هجری
حیث اقتدار نادرشاه افشار که در آنزمان پسر سالار طهماسب ثانی و صغیر و بطفلی بعثمانقلیخان
شهیر بجهه در ممالک ایران بلند شده عباسقلیخان بنی اردلان با جمعی از عشره و اعیان ولایت
همدان و پوسته منتظر وقت بجهه خور بدربار طهماسبقلیخان رسانیده و بپسر سالار
ایران متوسل شده در هر طرف طبل فتوحات نادری از هر طرف و جوانب بلند آوازه
کردیده عباسقلیخان بنی اردلان بفرمان نادری حاکم کردستان و بتقصیر خویش پی برده
با اتباع خود عازم جلابیر ولایت مراجعت و ایالی را از حکومت خود خلع نموده عثمانقلیخان
پسر خانه پاشا بجنگ و پایداری ولایت را تخلیه و بطرف بابان غزیمت کرده
عباسقلیخان بشهر ولایت رسیده و بحکمرانی مشغول کردیده و در قضای ربانی در اواخر همان سال
[illegible] کهانی و چار و بیدآلفرت هم پیوسته بسمانویزخان پسر شش بفرمان نادری
حاکم [illegible] کردیده است)

سمانویزخان [illegible] عباسقلیخان در سنهٔ یکهزار و یکصد و چهل و شش بر سنه ایالت نشسته
و دست جور و تعدی بطایف رعیت و بلاد و قصبات گشاده و با وضع و شریف بقانون عشرتی
و عدالت رفتار ننموده عمارات و مصلحت کاخی داشته و در توسعه و تعمیر شهر سنندج
و قلعه دار الایاله همتی مصروف کرده مدت چهار سال بنهایت حسن سلوک حکمرانی
نموده است تا در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه و نادرشاه در اصفهان بقتل رسیده ایران دچار اغتشاش

شهر صفر همین سال گذارش بسنوج شاهم سبحانویردی خان رواسم استقبال و مراسم پذیرائی بجا آورد
بعمل آورده در تاریخ عمارت دار هجرت که رو بشمال و مقابل دیوانخانه بنا منزل کرده و دان
اقامت و ضع آن تالار بر خلاف وضع حالیه طرف قبلیت رو بغرب و مقابل رو بشرق بوده
فردای آنروز بار عام داده سبحان ویردیخان با تمام سران و اعیان و ملیت بحضور ش آمدند
پس از اظهار مکارم و نوازش زیاد بانها گذشته بت عمر ما بیاده ای سبحانی را تغلب کنیم
چون تا مردیش بفیده و خاندانش بخیب و خدنگذار حالت هیبته بیابان ما لا یطاق
وسیع بت گنجایش سلطنت و حکومت شاراسیده (سنگی وسیع بت بعمو ما گرشت
دگرشت) باین گفتار علیح سبحانویردیخان را اجازه جلوس داده و بعد از آن گفتگوات
والی ما باب ضرر شاه در خدمت رعیت نمی تویم بقدر کفاف همراه آنان دان و حرم
جا بدهید سبحان ویردیخان جواباً چهار ده هزار تومن رو غرض خالص که تقریباً در آن ایام
پنجهزار تومان قیمت داشته باده هزار تومان نقد تقدیم کرده و سایر نوازمات را نیز
از جیره و غیره تهیا نموده باعث خوشنودی و رضایت مادرشاه شده در موقع
مهار والی را اجازه حرف غلط داده در سر سفره قدری با او صحبت داشته و فرمودند
از توقعه تهی دادان و نداشت و هیچ از هرچه تمنا داشتی بگو و سئوال نما جواب شنیدند
سبحانویردیخان جلقاً قانع و کم طمع و بسیار زاهد و ساده لوح بعرض کرده که بطفیل حضرت
سلامت حضرت مادرشاه خدا را شکر بحمد الله در کمال راحت و آسایش بسر میبریم حضرت
ترشی انبه و خوش طعمی است یکدو کرن مرحمت کنید از همه چیز برای ما بهتر است در جواب

این جواب مادرشاه تبسم کنان گفته است بچه ها چقدر ترشی انبه بمانه والی برسد
ولی باطناً بفطره را بر عدم عرضه و قابلیت سبحان ویردیخان حمل نموده ذخیره خاطر کرده است
پس از چهار روز اقامت سبحانویردیخان شیراز را حرکت کرده بعد از اتمام کار و شغال آنان با صفهان
برگشته تا موقعی که در صحرای صفهان در سنه یکهزار و یکصد و چهل و شت هجری جنگ داری نموده
در کار سلطنت و حکمت داری استقلال تامه حاصل کرده هر گز دلتنگی و عدم عرضه
سبحانویردیخان را بخاطر آورده فوراً مصطفی خان برادر سبحان ویردیخان را
حاکم دروازه ولایت کردستان و او در اصفهان در بار همایون نهضت در شهر
محرم یکهزار و یکصد و چهل و شش مصطفی خان داخل و سبحان ویردیخان خارج شده
مصطفی خان پس از استقرار در کار حکومت پرداخته در کمال ظلم و ستم خاطر مالی را
از خود رنجانده بعد از رسیدن شاه اعالی ولایت براو شوریده و عرض تظلم و داد خواهی
نموده و مادرشاه برده نفر در همین سال مجدداً سبحان ویردیخان مامور و بکردستان شکرش
مقرر گردید و قریب پنج سال بکیر سبحانویردیخان حکمرانی کرده بعد از آنکه مادرشاه
از مسافرت هند مراجعت و برای تسخیر خوارزم و تدمیر ایلیارس والی بخلافت
عزیمت فرموده سبحان ویردیخان را با لشکر کردستان احضار کرده و در حضور سلطان
پسر سبحان ویردیخان را که در سفر هندوستان همقدم رکاب و بواسطه ظهور رشادت و مردانگی
منظور نظر مادر بهم جلب خانی قمتاز و بحکومت کردستان و سنقفات از همدان
الی مرحمت و سه افراز مفتخر بات مدت حکمرانی پدر ش کرت ثانی پنج

ناقص بوده است)

درسنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار (احمد خان پسران ویردیخان با نهایت اقتدار و شوکت تاج
و در سنه ایالت متمکن شده پس از چندی موکب ناوری بطرف داغستان و در حرکت
آمده چون در سفر بندوستان چنانکه ذکر شد مرد انگی و شهامت (احمد خان نزد دین اورا با قشون
گرجستان احضار و شاه بسیاری ویردیخان پدرش را حاکم و مرز این دیار کرده
مدت یکسال و نه ماه بسیاری ویردیخان فرمانگذاری نمود پس از فتح داغستان
و بروز شجاعت و دلیری (احمد خان مرتبه (دوم) حاکم و چهار باره بدرگاه شاهنشاهی
نمود است)

درسنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج (احمد خان بمقر ایالت وارد شده در این سال بواسطه قحط و غلا
بگرجستان نازل شده مانند بیگانه بی تعلق بوده و از شدت قحط هر گاه مرده جانی بهم میرسید
(احمد خان بحکم ضرورت ابواب احسان برخلق گشوده و بعضی حفظ غلهای اهالی انبارات خاصه نادیده
در بین عموم اهالی تقسیم نمود و بنوبه اهالی ولایت غالبا از ورطه هلاکت بیرحمانه
بر صحرای نجات رسانیده طولی نکشید که مژده آمدن غله مأموری گرجستان را منتعش
که تمام غله انبارات ولایتی را باو و بسپاهان هم بنا بر مأموریت رسیده و انبارات را اهالی
دیده بانتظار را بمضامین غریبه بنا در شاه عرایضه و خاطر شاه غیور را مکدر نمودند شاه بتقبیح (احمد خان
فرمان داد یکی از درباریان شاه بمأموریت گرجستان و در وقت بهردو سه (احمد خان
از فرمان قضا جریان آگاه ساخته (احمد خان در کار خود حیران شد و چاره جز فرار

ندیده با هزار سوار از بستگان خود بست عثمانی دویده در درخوشهر زور ظاهر یک
شبه یکی جانب باو بمقام مخالفت برآمده (احمد خان بقهر و غلبه او را منکوب نموده
و تا دیب کامل از او بعمل آورده و از آنجا بسلیمانیه رفته خانه باشای حاکم بابان
با اظهار خصوصیت و دوستی او را بشتاب و یکهشه مهمانداری کرده و بعد تکلف و تعارف
شایان باو داده و از سلیمانیه بطرف موصل در حرکت آمده در نزدیکی موصل حاکم آنجا
بمخالفت پیش آمده (احمد خان و جمعیت او حاکم موصل را شکست داده خود (احمد حاکم را اسیر
و شهر را تسخیر نموده بعد از چند روز بعنایت چند نفر مخالف حاکم جزایر و بدیار بکر
فرستاده و محمد علی نام موصلی را حاکم و فرمان گذار آنجا قرار داده و خود بطرف دیار بکر
و حلب روی نهاده بعد از یکماه و چهار روز وارد اسلامبول شد سلطان عثمانی
مقدم او را گرامی داشته و روز دوم شیخ الاسلام و جمعی از ارکان دولت را
باستقبال فرستاده و او را محترما وارد کرده نزد (احمد خان مورد نوازش و حرمت بسیار
شده و در اتباع خود مدتی خان نشره و خوان اعتبار سلطان بوده
بعد از چندی بگرجستان مراجعت و در آن زمان اعظم ایالت عثمانی بوده مقصود را همراه
گردیده با همراهانش بست ایالت مرجوعه رفته و در آنجا بتقرر و تعادل کامل
بعد از یکسال پادشاه از او خشت و فرار (احمد خان با جزایر سوار منقطع گشته حاجی مولا دیردی پاشی را
حاکم گرجستان و بسیاری ویردیخان را با کلر پسکی طهران کرده حاجی مولا دیردی بگرجستان وارد و کار
حکومت و حواله و اطلاق مشغول شد چون در هر مملکت داری و حکومت بسیار خبره و عارف

و در تمام مزاحمتی نیز بایشان وحشی و متعصب بهمه زیاده از یکدیگر ایالی و ولایت خراسات جاری
اورا منتهی نشی بر او شوریده و سرهٔ عصیان اورا بنادرشاه عریضه کرده پس از ایشان
اورا بعنوانی و بسیجان ویردیخان را در اینجا حاکم و روانه کردستان کرده و بهر اردکرا
و خواسانی را بسر کردگی محمدرضا بیک کرجی برای ساکت کردن کردستان فرستاده
پس از ورود بتبریز ایالت بسمانویردیخان بواسطه سوار و سرکرده بوده و در بهر ولایات
استقرار و اقتدار تامه داشته و مدتی متقدر و حکمران کرده و بهر
از خود خوشدل و امیدوار ساخته و ایالی محمدرضا بیک سرکرده لواره شقاق شده خود و قبیله جو
و بیاد پشت نظره و بدربان برده اتباع و اولاد ایالی مقتول را از خم بیان و تبریز
از خود آزرده و فی الجمله آزار و ضرر ایالی را از شرایط و ارکان مذهب خود دانسته
حاکم و ایالی نیز بواسطه سطوت نادری چاره جز صبر و سکوت نداشته مدت سال
بحکم ضرورت بوشه و ساخته همی که تاب تحمل نیاورده جلدی و طن کرده و بیاک
حرکت شتابزده رفته تا در اول فرصت جهانی للفدا بگیرد و بقیه و شقاوت باجری خبر و اقعه
نادره قتل نادرشاه در ممالک محروسه ایران منتشر شده بسمانویردیخان قتل از
اطلاع ایالی بالجمله مطلع شده بگیسه دیرینه ایلی ملک را نسبت بمحمدرضا بیک و لواره
اتفاقه بناظر آورده و خفیه محمدرضا بیک و بقیه نفرات ایلی لواره را باحضار و محرمانه آنها را
از واقعه قتل نادرشاه آگاه و خبردار نموده و بعد بآنها میگوید چنین شنا مامور حرکت و طغیان
باسیته و دربندت بانواع و اقسام ایالی مملکت را اذیت و آزار کرده و همه کس را آزرده

عرصه ایالی بگیسه تنگ را در سینه جا بداده و انتقام را از خیره خاطر نشانه از بهین که از بیرا قبله
آگاهی حاصل کرده منتظر بهر چه دست رس داشته باشند از شما تعدی خواهند کرد
و انتقاده بیاب بی نظمی و مدیت و بدنامی خواهد شد صلاح شما این است بهتر
کسی خبردار نشده پیدا از اینجا برویده خود تا تر، بیامنی برسانید محمدرضا بیک و ایالی از
بیانات خیرخواهانه و الی قدری شرمنده و از کرده خویش پشیمان و از بهم از حضرت
شده بمناعت خجلت فرار طلبیده بسمانویردیخان با قشقای و فور بزرگی و بیاط
حرارت شتی بگیرد تا قان و جه نقد و ده ثوب خلعت فاخر بمحمدرضا بیک و بقیه سرکردگان
لواره انعام و عطا میکند و شبانه آنها را از شهر خارج مینماید فردا ایالی و مدیت از واقعه
مطلع میشوند جمعی از سرداران رشیده بتعقیب قافله و انتقام میپردازند بسمانویردیخان والی
آنها را احضار و بلطف و مهربانی و اقامه اولیه و براهین از آن عزیمت منصرف
نموده طرفا و کرتا عازمین را محافظت مینماید بعد از هفت ماه از جانب ابراهیم
برادر مهتر بسمانویردیخان مرحوم سلطنت و جهانبانی طلبیده و خود را عادل شاه نامیده
و با دشاه مستقلی میدانسته حسنعلی خان نبی اردلان که قدمت خدمات آن
ابراهیم را داشته حاکم و والی کردستان نموده است بسمانویردیخان را خاطرا
رشادت و حالت جنگی و یکانه نداشته بچون و چرا و مدیت را تسلیم و خود بایل ظهران
عزیمت کرده از دیدن قتل حسنعلی خان در دره همدان بسمانویردیخان پیمان با جمعی مراجعت
و عازم آذربایجان همراه آتش نفس او بگرمه شیدای نامه آباد جمعی در گنبد شیدا مدفون گردیده

حسنعلی خان از رودخان در اول فرسنگی کنهرار در دکیمه دشت دیگ بتصرف ایالت وارد و در سنه حکمرانی
تفویض شده پس از چندی بتعمیر و مدیریت انتظام شهر و معرکات پرداخته و با اهالی نامی
رفق و مهربانی گذاشته و طبقه رعیت را با اظهار عدل و انصاف خوشنود و امیدوار ساخته
مدت سه سال باین منوال حکمرانی کرده و در سنه یکهزار و دکیمه و شصت و سه از این ایالت بامنیت بقصبه از هر قصبه
اهالی محلی در رفاه و آسایش بهم فرستاد در سنه یکهزار و دکیمه و شصت و چهار کریمخان زند
طغیان کرده و با جمعیتی از زندیه و غیره بطرف سنندج لشکر کشیده و ولایت را
غارت نموده حسنعلی خان تاب مقاومت و جلوگیری او را در خود ندیده با چند
با دتباغ خود فرار کرده و در قلعه قراتوره ده فرسخی شهر متحصن شد در
جانب کریمخان شیخ علیخان را زنر بمحاصره قلعه و گرفتاری حسنعلی خان مامور گشته
قلعه را محاصره و مدتی محاربه نموده تسخیر قلعه و گرفتاری حسنعلی خان را برای او ممکن ندیده
بی نیل مرام بکوستان و خدمت کریمخان باز گشته چون کریمخان خیانت عایله داشته
تسخیر کردستان را کافی ندیده از آنجا بمت یکهزار و شصت و سه از عزیمت کرده شهرزور را بتصرف کریمخان
شهر نشده حرکاتش زده در قلعه دالانی در سنه یکهزار و دکیمه و شصت و شش علیمرادخان
بختیاری با قشون زیاد طمع خودسری نموده و با طرف کرمانشاهان روی آورده
و از بغداد وزیر شخص مجهول النسبی خود را بپرشاه سلطانحسین و سلطانحسین ثانی نامیده
وزیر را مهدیقلی خان متنفی او را مصدق خود قلمداد نموده برای سلطنت برافراخته جمعی با جیره کرمانشاهان گذشته
علیمرادخان مقدم او را مغتنم شمرده متفقاً بعزم تسخیر کردستان در حرکت کریمخان نیز با لشکر خود

از شهر حرکت و قشون بکرمانشاهان پیش بازنموده کریمخان زند نیز سابقه عداوت با علیمرادخان
بختیاری داشته و پیوسته در صدد انتقام و انتقام او برده با جمعیت و قشون آماده و قشون
کردستان رسیده و حسنعلی خان کرمانشاهان و موافقت کریمخان را بدین بسته و باین
موافقت و همراهی با کریمخان از نتایج خوش بختی و دلایل سعادت و اقبال خود شمرده
و با کمال قوت قلب متفقاً روانه میشوند در محلی بیدوره تلاقی فریقین شده و قشون
علیمرادخان و سلطانحسین در دو طرف دیره بسیدان رزم پیش آمده پیاده اکراد و زند آنها را
مقابله کرده از طرفین جمعی مقتول و مجروح شده لشکر اکراد و زند پس از کوشش مردانه غالب
علیمرادخان و قشونش مغلوب آمده تمام خیمه و خرگاه و اثاثیه و برای سلطنت تهیه کرده بود
نهب و غارت زند و اکراد میشود و سلطانحسین مجهول النسب در آن کیرودار مقتول و دولت
آنها برگشته پس از این فتح نمایان کریمخان بطرف کرمانشاهان رفته و حسنعلی خان منهزم
طرف کردستان مراجعت نموده و بانظام و مدیریت و تسویه مهام رعیت مشغول میشود
تا در سنه یکهزار و هفتاد و هفت هجری آزاد خان افغان در اصفهان لوای سلطنت برافراخته
سلیم پاشا والی بغداد در صدد تسخیر کردستان برآمده با آزاد خان صداقت نموده و دوست قوی
حکومت کردستان را از آزاد خان دانسته عازم شده سرشش قبیله و رعیان و خلق کثیر
کردستان سه فرسخی شهر از آزاد خان قبل از وقت حسنعلی خان را اخطار نکرده و اصفهان
سیر و سلیم پاشا پس از ورود سنندج گذارش ولایت را بآزاد خان عرضه و توقف حسنعلی خان را در اصفهان
باعث بی نظمی و مدیریت و سنندج چهار هزار تومان نقد تقدیم کرده و حسنعلی خان از تخت انحطاط کردستان منصرف شده

آزاد خان قطاغانی نژاد و نایب بهدان تا قتل و نقص حسنعلی خان نایب راکت تبه برای سیم پاشا بکردستان
بفرستد پاشای ناجوانمرد لعین او را حسنعلیخان زاده پنداشته ابدا رعدم رد و انه میدارد و الهای خونش و پکانه
برقتلش خان پکناه میفرستد اهالی مملکت کینه او بخیرگت و خیانه او ذخیره خاطر نمیدانند و در اول فرصت
بهانه ظلم و ستم اهالی اجتماع کرده و با تمام قشون و توپخانه از شهر بیرون میکشند و آنچه
داشته بغارت میبرند سیم پاشا بتواب محمد حسن خان قاجار که در آن اوقات در کرمانشاهان بود
اقتدار و فرمانروائی و اختیارات و قوریاقت و ایالت سلطنت مستقله ایران را داشته [illegible]
او را بجهتان مامور و در کار حکومت مستقل و مستقل نماید غافل از اینکه خسرو خان پسر امحمد خان سابق حکمران
سابق اقدم رکاب در سفر و حضر مصدر خدمات عمده و منظور نظر تواب محمد حسن خان و پرستیژ
منظور دقت و ذرعت و اثر صفه انجمد مت مهمه و عمری برای حکومت مورو ثه در آنجا ن برا
محمد حسنخان بنهایت عزت و حرمت برگزیده است پس از اینکه سیم پاشا عنوانی مطلب خصوصی
خسرو خان فرصت بدست آورده تفصیل ناجوانمردی سیم پاشا و کشتن حسنعلیخان پکناه و ورزش
اهل ملک و استحقاق ارثیه خود را بعرض محمد حسن خان قاجار میرساند تواب معظم جوابا بخسرو خان
مینگارد تو هنوز محمد حسن کهن را کما بیش نشناخته باشید من از آن اشخاص نیستم که چشم
از فرصت زرعت چندین ساله شاه پوشم یا ملکت خود را بشخص اجنبی و دادنی
بفروشم کردستان حق تو خواهد بود و حاکم باید استحقاق اینجا تو را و غیر بعد از حاکم
سیم پاشا را مایوس و خسرو خان را خست میفرماید خسرو خان پس از یاس حکم و خصلت
روانه و مدیت میشود (در شهر محرم گذارد یکصد و شصت و هشت ۱۱۶۸ خسرو خان بسر

احمد خان که شیر بگرو خان بزرگ است بمنتج دارد و بر سنه ایالت مورو ثه متمکن شده این
خسرو خان علاوه بر جوانمردی شخص عاقل و دانا و بسیار رشید و توانا بوده و در مدت
فرمانروائی کارهای بزرگ نموده و بواسطه کفایت و اقتدار او اهالی کردستان ترقیات
فوق العاده و حرارت و گفت زیاده حاصل کرده و متجاوز از سی سال در نظم رفت و سطوت
این خسرو با اقتدار عموم رعایا و طبقه نوکر با نهایت سرجندی در عهد آسایش مانده و بر تمام
ولایات همسایه از هر جهته مفاخرت نموده اند گذارش روزگار حکمرانی او بسیار است چون
بنده بیضاعم حتی المقدور این رساله را مختصر و خفیف بگذارم پاره از وقایع مدت
حکمرانی او را باین تفصیل در هر مجال نگاشته که شاره از بزرگی و بلندهمتی او قلمداد
آن خسرو دهر بتمام خواهد بود القصه بعد از اینکه خسرو خان از رنج راه آسوده میشود قصه
حکمرانی شهر را خراب و عموم اهالی و رعیت را در اضطراب و خاطرها را متفرق و پریشان
میبیند ضرورت بقصبه حسن آباد و یکصد تنکی شهر شنج رفته در آنجا اقامت کرده و بخشایش
و بسط احسان عام و تجدید و ولایت را اهتمام نموده غایبان را جمع آوری و خاطرها را
نوازش و همه را بر عمارت و زرعت تشویق و ترغیب کرده بعد قلیل زمانی مملکت آباد
و قلوب اهالی از هر جهته شاد گردیده و از رفیه حال و تخفیف منال رعایا و هیبت و انتظام شهر
و توابع صاحبی چیزها مصروف داشته و عموم اهالی با خلوص نیت سر از خط فرمانش نگذاشته اهل خسرو
خسرو بک و مهر علی سلطان رئیسای جاف که بکثرت تعداد و تدبیر و شیره خویش مغرور و از جاده
اطاعت و فرمانبرداری عموم بهمه دیه باکانه شرارت و خودسری نموده از خسرو خان

بمصالح چنده از حرکات وحشیانه آنها تغافل ورزیده و خود را بعالم بیخبری زده و پیوسته
منتظر وقت و فرصت بوده است در اواخر همین سال آزاد خان افغان که از بیم کریمخان
و تعدیات مهرعلی خان قاجار دار السلطنه اصفهان را تخلیه نموده و بطرف آذربایجان
آمده از راه همدان بعزم تسخیر کردستان وارد همدان شده قلعه بدر فرخی هر تسخیر
خسروخان از دراخوشکر افغان منقطع و ناچار در قلعه حکومتی متحصن آزاد خان با قشون خود
چهارده روز در اطراف قلعه رحل اقامت و محاصره را شدید نمود خان والی
با کمال رشادت بقلعه داری اهتمام کرده و خفیه بار سال رسل و رسایل مکاتبه
و سر خیدن و مدیت را بحضرت پنجه از هر طرف رؤسای طوایف جنابدی و جمعیت بین شهر
و امداد والی شتافته روز سیزدهم از اطراف شهر صدای طبل و کوس بلند و دسته دسته قشون
اکراد وارد شهر شد آزاد خان از رشادت این اوضاع و اجتماع لشکر کریمخان و حیران و پیدا را
بطرف آذربایجان فرار کشته خسروخان والی که قشون کافی حاضر و مهیا از قلعه بیرون
آمده آزاد خان و افاغنه را تا سرحله گردنه تعاقب کرده چشم از آزاد خان لشکر خود را
خسته و درماندگی بر خود بسته دیده از روی مدبر تمام اموال و اثقال خود و سپاهیان را
جا گذاشته و خود با همراه و سواره از دره طرف هدف رهانیده قشون اکراد مشغول
غنیمه و غارت شهر شده و آزاد خان و اتباعش جان بسلامت بیرون تمام اسباب و اثاث
نصیب والی و قشون گردیده و خانم و همسر و برادرش بحضرت نهم فرخ هاجری
که هاجری بترتیب محمد حسن خان عزیمه میکند سه هزار تومان اعانه ترتیب و تهیه ناخیر برای والی ایفاد میدارند

(قرمان)

خسروخان در کار حکومت استقلال و اقتدار یافته در این اثنا فرهاد علیخان و خسروبک برادر
جانب بنای شرارت گذاشته والی هر دو را با دل پر خون داشته بدانه لطف و مهربانی آنها را
بدام آورده و بهانه تنگه هزار را با جمعیت احضار کرده شب نهم با لوازم و پیاده زیاد
در نهایت غرور و نخوت وارد آمده بدلیل اطمینان خاطر و بین خودشان قرار دادند که فرهاد
با هم خدمت والی نزد و هر یکنفرشان با جمعیت در بیرون قلعه باشند و موقع لوازم تنگ را
یکدیگر آنها شوند رکاب و دیگری مستحفظ ابواب باشد روزی که تنگ را میدهد فرهاد علیخان
سوار و خسروبک بپیاده مستعد و تعیم نزول میشود والی از بیشتره قضیه را مطلع کرده و از
ترس خسروبک پیش بینی نکرده پس از طی مسافت و دادن تنگ را خسروخان برای عرض آنها
در صحن بیالم میشود چند نفر از مردان کار و سواران رشید با دستور لازم هر دو نفر برای
آرامش خسروبک روانه و خودش با یکدانه فرهاد علیخان را بهر بهانه احضار و خود
آرامش و هر چه زودتر فرهاد علیخان کرده و بعد قضیه میشود از اطراف آنها مورین رسیده و
خسروبک را محاصره اقدام کرده و دست بعضی با تیر و دوران بدست شده
دوره او را مرکب اسبی و بعضی از اخته ما مورین ترش و اداء احترام نموده و شتابان
بحضور والی برده فرهاد علیخان ساعت والی بیکدیگر و فرهاد علیخان با خسروبک در کار
تفنگ و همراه بهم تعارف نیست خسروبک را در دیوار عدم تنها بگذارد و والی بمعجزه بیگانه
عدم روانه و بخسروبک مخفی نمانده فراشان غضب پیدا رشته حیات او را
قطع و شتابان ها طام مردم آزار را در نهم نهر بیشتره هم بیشتر مایه روشنی و اقتدار

خسروخان والی مشرور بواسطه بیتابی و عجلت والی محمرحسن خان قاجار کریمخان زند را باطلاع او
رنجش کلی داشته تا در اواسط جمادی ثانی یکهزار و یکصد و شصت و دو نواب محمرحسن خان از دست
بندر ریگ نام بمحاربه آمده محمرحسن قاجار در اثر شهادت چشیده و دختر این قضیه تحت اثر
بخسروخان والی رسیده پس از نوای روساء عشایر جمعی بیم و وحشت زیادی از
کریمخان زند در دل داشته بجمع آوری سپاه و انتظام قلعه و بلدان مشغول شده کریمخان زند
از شیشه خسروخان و تهیه و تکاپوی او آگاهی یافته صلاح خود را در آن دید که بار دیگر
واعظان فرمان و خلعت حکومت او را تازه کرده و با انواع ملاطفت خسروخان را دلجوئی
و اطمینان داده، در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه رکب کریمخان زند ظهران متوجه جنوب
مطابقه شده خسروخان بمحض اطلاع بحرکت و تقدیم و تحضر پدر مخود را با تقدیم تحف
شایان هر بار کریمخان زند نموده پس از ورود شرفیاب حضور و مورد الطاف خاصه
گردیده منتظم و منتشر او را مرخص و بکوشتان روانه کرده مدت سه سال خسروخان والی
با مرحکومت لهشاک در ظل کریمخان بالاستقلال حاکم خاصی نموده تا در سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و شش سلیمان پاشای بابان بعزم تسخیر کردستان با سپاه فراوان بسمت مریوان آمده
خسروخان والی از واقعه مطلع و باجمعیت خاص عازم جلوگیری سلیمان پاشا شده و در محل مریوان
مدتی فریقین واقع و پس از کشش و کوشش زیاد خسروخان غالب و سلیمان پاشا منهزم
و منکوب گردیده پاشای مغلوب این قضیه را ننگ و عار خود و پس از آن پیشه زیاد صلاح
کار خود را منظور داشته در صدد انتقام بر آمد کریمخان زند از قضیه تاریخ

(باقیه)

باقیه در ادراک مدرسه باتمان کریمخان پناه برده و حقیقه زیاد انکیخته خسروخان را با اتهامات
عزیمه متهم نموده و خشم و غضب کریمخان زند را علیه او تحریک کرده سلیمان پاشا
فرصت یافته در پیشه کریمخان لشکر خسروخان را شکست فاحش داده و بلدان اورامانات و بهزول
و سلیمان پاشا را حاکم و دوازده تمنتج کرده خسروخان مدت یکسال در شیراز متحصن بوده
و سلیمان پاشا در تمنتج با نهایت بر خوئی حکمرانی نموده بعد از یکسال در جاسه خواب
زندگانی شده ابراهیم پاشا متصدی و محمرپاشا برادرش با سر کریمخان حاکم کردستان شده
چون محمرپاشا در سلیمانیه متوقف و فرمان کریمخان بر ابراهیم پاشا در جانب خوشنامان پیرانی را تمنتج
فرنهم هر سال تمام دوازده قطعه توپ کشیده در قلعه کردستان بنظمی فوق العاده روی داده
و اکثر ابنیات شهر و بلوکات اطراف قریب اضمحلال گشته کریمخان وکیلی از کرده بنجوه
پیشنهاد و محمرپاشا بنسبت بخسروخان مهربان شده و او را حاکم دوازده کردستان نموده
خسروخان والی لشکری از شیراز مرخص کرده پس از ورود بشهرزور با پاشای تیمور خان
قلعه [illegible] شده عمارت و تاجدار دو بشرق را با نهاده و بخسروبه موسوم
و در اتمام قلعه دایره دار و سرحد داران شهر جمعه کاخ نهم و در کار حکومت
قوی دست و در میان حکام و سرداران ایران بشوکت و اقتدار مشهور شده
در همین سال با اولاد تاب بسری و توانائی برادری یافته تا در سنه یکهزار و یکصد و نود و یک هجری
والی بغداد با سلطان عثمانی عازم تسخیر کردستان و تدمیر خسروخان شده و عساکر
بغداد بسرداری محمرپاشای بابان بسمت کردستان آمده و تمنتج مریوان رسیده خسروخان

بعضی جمعی را جمع از دور عساکر عثمانی بانجناب [illegible] کردستان فرمان داشتم بی آنکه از اصل
اطلاعات بنماید با جمعیت بر جمع خویش لشکر عثمانی را پیشباز نموده در عرض سعاجمع
[illegible] گردیدی و [illegible] بار جمعی را میخواهد اگرچه والی متقدم آنجا را بخاک برگشته
و بیسه نموده انجماعت در کار زدم جماعت [illegible] از دور برگشتی و گرم
[illegible] را مناسب ندیده تا درگذر رودبار چیه بریزان [illegible] و رقم و پس از
زده و خورد زیاد جماعت کردی [illegible] شده و پشت بگذاشتن [illegible]
بلشکر والی کردیه بعضی از آنها متفرق و جمعی مقتول و مجروح میشوند [illegible]
در معارف نیز دیگر لشکر پگاه نشده خسروخان والی جاف خبر فرار مزبور را
شنیده از بر گشته محمد پاشا با لشکر عثمانی از مریوان قدم پیشتر نگذاشته و عده
در نظر داشته نامزد خسروخان دست از انتقام نمی کشد و با شهر لوشهر یار ایرانی
در صدد اتحاد فی خوشبو محمد پاشا با بسرای کردستان نهایت مهربانی بعمل آورده و آنها
محمد با بگردستان روانه و شرحی نیز بر کمک پیشکشی و تعارفات بخسروخان والی [illegible]
بنام خسروخان مضمون واقعه را بگریمان عریضه نگاشته غیرت کریمان بجوش آمده
از هر طرف قشون ایران را احضار و صادقخان برادر خود را با سپاهی بکمک بصره
و نظر علیخان را بطرف شهریج و فرهادخان را بست تعقیب روانه و مکتب علیخان را
بشنج نزد خسروخان روانه نمود صادقخان بصره و تسخیر و نظر علیخان شهریج
و قزلجه را و بخش فرخی بمراد غارت و مکتب علیخان و علیمرادخان بدستیاری خسروخان

ملک بابان را حاضر نموده پس از فتح و غارت زیاد محمد پاشا فراری شده قشون
ایران ملک بابان را قرق و بقیه را بی خرما تو بکلیه تصرف آورده و بهمانطور
فتح و فیروزی بر اجمعیت با کمال خودشان نهم آنچه مرده هم بر قصد او و عقب خسروخان
فرهاد تا درسنه یکهزار و یکصد و نود و سه کریمان و یکیس از این تیره خاکسران بسرای
جاودان رحلت نمود و مملکت ایران از وجود سلطان تقدس بی که بنصرت جان در
ایران بیت خالی ماند از هر گوشه یکی از خودسری دم زده و یکا بسروری کوشش
جنابیه علیمرادخان چهریکای کریمان در شیراز بر مسند سلطنت نشسته در ابتدای
سلطنت او خواهر فتحعلیخان خمسه بنای سرکشی گذاشته علیمرادخان بر حضرت او
او را از میان برداشته از طرف کردستان نیز محمد رشید بیک و یکیس جمعی از اتباع
کردستان از مخالفت خسروخان بر با بر علیمرادخان برده و تظلم بسیار نموده او
محمد و کنجرادخان والد سلیمان و پیر یحیا را حاکم کردستان کرده و با خودشان
بولایت آورده و بعد از چندی علیمرادخان قاتلش دیگر گون شده با اتباع
و هوا خواهانش بقصد دربار خسروخان با رفاقتیان برادرش [illegible]
واقعه را منتظم نموده بر کنجرادخان و محمد رشید بیک و یکیس شیخوان آورده و بقصد علیمرادخان
آنها را از شنبج خارج و تا قریه سرخه رفاقت محمد رشید بیک تا قب نهم کنجرادخان
و محمد رشید بیک و یکیس خسروخان بطرف ملک بابان فرار و بمحمد پاشا متصرف شده
شده پاشا شاه ایه مقدم آنها را گرامی داشته و در تهیه اعانه و انتظام بنا هندگان

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

رفته و تقصیر را گفته والی با قوت قلب و توکل خالص این آیه مبارکه را خوانده است کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله) پس سپاه خود را در همانجا هفت قسمت و هر صد
سوار را به یکی از پسرهای رشید خود تابین نمود و چهل سوار دیگر را ابوالجمع خود و خود را سردار کل سپاه
قرار داده و تمام این سواره و سپاه از نجبا و اعزه و از جوانان رشید و آزموده ولایت بودند
خسروخان احمدخان ارشد اولادش در رشادت و مردانگی وحید عصر خود بود و میرزا یوسف
وزیر نیز در شجاعت و نام آوری بهره بسزا داشته هر دو را با دویست سوار ابوالجمع به پیش
قراولی مامور نمود و از آن طرف اللهقلی خان هم محمد رشید بیک و وکیل و نصیرخان کلیائی
و هزار سوار آزموده را از جلو اردو فرستاد از قضا نیمی از شب گذشته پیش قراولان هر دو
لشکر بهم برخورده خان احمدخان و میرزا یوسف با نهایت جلادت و مردانگی بر آنها
حمله آورده جمعی را مقتول و مجروح و برخی را اسیر کرده بقیه سواران زنگنه تاب
مقاومت نیاورده فرار بجانب اردوی اللهقلی خان معاودت و خان احمدخان
و میرزا یوسف هم با اختر مه و اسرای زیاد مراجعت باردوی والی کرده وقت سحر بخدمت
پدر آمده و فتح و غلبه خود را بعرض رسانیده و مورد تحسین و آفرین شده بعد از طلوع
آفتاب لشکر خود را بجانب دشمن حرکت داده هر دو لشکر بهم رسیده و بزرگاه آمده
بتسویه صفوف و تصفیه سیوف پرداخته اللهقلی خان برای تماشای سپاه کردستان
بر بالای بلندی رفته و قلت سپاه والی که دیده از روی عجب و غرور بمحمد رشید بیک دیگر
گفته است از این مشت خاک چه آید که اگر همه دریای آتش باشند گنجشک بینی که صحبت شاهینش

آرزو است) پس بیدرنگ بر نقش کوس جنگ فرمان داده خان احمدخان و میرزا یوسف وزیر
از روی عقل و تدبیر بوالی عرض کرده اند که خوب این است ما در جنگ قدری خودداری
و درنگ نمائیم تا قشون اعدا خیره و در پیش آمدن چیره شوند و از توپخانه و زنبورکخانه
کناره کنند بعد بر آنها یورش ببریم و همه را از میان برداریم تقدیر ازلی با این تدبیر
موافقت و اللهقلی خان نظر بسستی سپاه کردستان کرده با دو هزار سوار پیش آمده و بمحمد رشید بیک
و وکیل و نصیرخان کلیائی اجازه داده که بر سپاه والی حمله ببرند وکیل و نصیرخان
متهورانه بسپاه کردستان یورش برده خان احمدخان و امیر اصلان خان و محمدخان
پسران خسروخان که در رشادت و دلیری همسر نداشته با سواران جمعی خود برگشته و قدم
بمیدان جانبازی گذاشته و مردانه بقشون اللهقلی خان حمله برده جمعی را قتیل و بعضی را
دستگیر و بقیه را مغلوب و منهزم ساخته سایر دسته جات قشون والی نیز بازوی
دلیری باعانت گشاده لشکر اللهقلی خان را طوری پریشان و هراسان نمودند که هر کس از
میدان رزم گریخته جانی بسلامت بدر برده در این گیر و دار رضا بیک نام کلهر
جلودار مخصوص والی بود بشخص اللهقلی خان دچار شده بی باکانه بر او حمله برده و او را
از مرکب بزیر انداخته فوری پیاده شده و سر او را از تن جدا ساخته قشون اللهقلی خان
که بی سر و سردار مانده بالمره روی بگریز نهاده و سپاه خسروخان داد مردی و مردانگی
داده آنها را تعاقب و تقتیل و یغما اقدام کرده میگویند رضا بیک سر بریده
اللهقلی خان را که ریش بلندی داشته بر جز خواندن بخدمت والی آورده و سر را

institut kurde de paris

بپای اپ والی زاده خسرو خان با قبضای دو زار زنگی و جواهری از رخانک برداشته
و دور انکه است چیخ آدم بی شرم و بی ادب هستی نمرای این عبارت تو این است که
برت را چطور این سرمحترم بگذارم و دمار از روزگارت برآرم رخانک متوحش
و فرار شده بیگ خسروخان دور انچشم زدیک بود والی از اپ بپرد شده
و سر اللقمه خانرا برداشته و قدری پائتر از چشم رکیه دیگان دست فرانهاده اورا
با نهایت احترام آورده و در پهلوی خود نشانده و مدفون ساخته و دلجوئی
سلطنی اللقمه خان شده و دریاش اتراجت کنیه زدات سیکوئید چیخ از دوگران
بصفه و خانه سرا بردن رشته و سیخ انهای متعدد و دیگ که اسمه مجلوز اپاشه سلطنی بود
صفه و قچه از انجا نه برداشته و نسبت خسروخان آورده والی صفه و قچه را
دید که قضی بسیار کوچک دارد نوکرش سیخواهد قضی را بشکند والی قهر میکنه بنده قهر
خودرا از جیب درآورده کلیه کوچک در آن بهم بقضی زده فوری انرا کوتاه ات
پس از اوای شکر و پاس گفته ات بسمان بسه هزود تا چه درجه فتح بصره عثمانی نصیب
ه کلیه با قضی انهارا هم پیش پر از دست دربان ه برید که خانه ه نگرش هر دیگ
خلاصه صفه و قچه را باز کرده و مجلوز جواهر الوان بهم برروی فرش خوشگاه ریخته
نوکرش از فرش دیوار دادن صفه و قچه پریشان دیرتش نشده خسروخان با شمشیر
ه در دست داشته جواهرات را بهم زده یک قطعه الماس فیروزه تمثال در میان
انها بهم برداشته دور انگشت خود کرده و بقیه بزرگتی کلیه ه انهارا بردار و برای

ثروت بیرگ هیچ ثروتی برای انها بهتر از جواهرات نیست سیکوئید دین جواهرات معادل
پنجاه هزار تومان قیمت داشته صفه و قچه رشته بیگ دیگر و بقیه زنان کلیه و قضی از میان
اللقمه خان بیرده و سیکوئید نمیدهد چشم دیگر را دست بسته نزد والی می اورد از فرط زنگی
و جوانمردی با انکه مستوجب عقوبت بود بهم بی انکه اورا سرزنش نماید او را عفو میکنه
و با و سیکوئید دیگر و اگر چه میدانم شرارت تو فطری است و مادام العمر دست از خیانت
برنمیدارد ولی شکرانه بازوی تو ای [illegible] از کشتن تو گذشتم در عوض و این خیانت را
از برای تو عاقبت وخیم خواهد داشت بشنو و بفهم خود و مان تو عاقبت کجی از اطعمه بهتر نخواهد
و کردار تو ان تهمت است فوری هر کرده ه انچه را از دیگ و اپاش بارت برده فقر
از لشکر بیرون داد و با نهایت تعجب مشاهده نمود که از جمله جواهرات بهمراه ان عثمانی اللقمه خانرا
حاکم دزدانه گرفته ان نیز تمام خواهر و غم و خشم اللقمه خان را فرا گرفته
خسروخان والی تقسیم نمیدهد با حصص این سفره را تنها در از چهار گوشه تقسیم نمیدهد است
این بزرگ را در بین سوار و پیاده ان خود قرا الصفی تقسیم کرده و خوشتر بخود
اپ سوار و جمله اللقمه خان بچیزی طمع نکرده است با زبان خود و گریان
بشنیدن مراجعت میکنند با حیرت قاد سه دلاری که سپاهیان را در موقع تقسیم غنیمه
داده و دیگر گوشه خود برابر و بخوان انها خوشتر و دلگیر نمایند و انها که
و همه کس در تمام رزم بها نقدانی زده جاهر و طالب خواهر بوده کیست که جانرا
فدای او نمایند) خلاصه چون وقوع این جنگ در شهر ربیع قرن یکهزار و یکصد و نود و چهار

و یکباب دکه ی بهوار رحمت کریمان زند و سلطنت منحصره صفیر اوخان بوده بواسطه التعدی
اوخان ایران کج از تصور فیض دولت روز افزون بنگارش آن پرداخته ولی در وقایع
وقایع نگاران گردون نهضت ثبت شده و در وقوع آن بانی نقصی تحقق نخواهد
افتقه خسروخان و الی پس از این فتح نمایان در کرمانشاهان مقرر از تعدی
حاصل کرده کردوس و خمسه و دکه ی را بقهر و غلبه تحت اختیار آورده و جمعی با قدار
و فراغت کامرانی و حکمرانی کرده بهوار چشمه ی نواب آقا محمدخان جهانگیر کشورستانی
از اشرف آباد حرکت و در قلیل زمانی تمام عراق را تسخیر کرده و بهمدان رسیده و از
خسروخان را حضار نکنید خسروخان چون از آقا محمدخان توهم داشته
از رش همدان نشده و لی محض تحقق بندگیهای مرحوم محمدحسن خان قاجار رضا قلیخان
با آقا محمدخان پیرش را همدان فرستاده و خود ناچار از نشیج گریخته و بقلعه
حسن آباد رفته و از آنجا عریضه و تقدیمات نمایان بحضور آقا محمدخان فرستاده و خاطر
آشفته را از خود راضی و خرسند ساخته آقا محمدخان بجانب اصفهان حرکت نموده
جعفرخان از شیراز لشکری جمع و عزم تسخیر تهران آباد و اصفهان کرده آقا محمدخان
بطرف تهران آباد و مازندران برگشته جعفرخان نیز رخت جنگ آهنگ اصفهان نموده
و خود را با صفهان رسانیده و بر اورنگ شاهی برآمده و سکه بنام خود زده از طرف دیگر
امین خان زند با جمعیت فارس و بنادر بسمت عراق آمده در حوالی راه با سران پیش
خان نادرزن برابر شده و کرده که بر اریکه سلطنت برآمده در صدد عراق طلبی طغیان نداشته

جعفرخان زند بدفع او همت گماشته با فشونی و جمعیت زیاد بطرف عراق آمده
در یکفرسخی عراق جمعیت امین خان را دچار شکست کرده متفرق شده و خان زند
تنها گذاشته ناچار بطرف کردستان فرار شده است تا در تاریخ نگارش بهار در حدود
همدان جعفرخان زند به اریکه سلطنت متمکن ایران از اصفهان طلوع کرده و بعزم
مملکت گیری با سپاه و افر بطرف همدان کمر نخست بانهضت خسروخان
پیک و پیامی فرستاده و او را بمراقبت خویش و عوت نموده چون خسروخان
بر سریر همراهی ایران از هر جهت اطمینان نداشته جعفرخان بشعبیت او را
متقدم شمرده پس از دو سه روز مهلتی در سیه خسروخان با اعیانی و اعیان
و رجال قبیله مشورت کرده رای آرا بر این قرار گرفته که با جعفرخان
مخالفت ابطال نماید وقت آقا محمدخان قاجار در ابتدای سلطنت حضرت تاجدار
با جعفرخان زند سازش و مداهنه داشته و لی این مرام اعظم و اهم مهمات
دیده با لشکر آذربایجان فرمان داد که بعزم رزم حرکت نموده و بکمک
همدان شتافته در حوالی همدان رزمگاه رزمجویان محمدحسینی خان قراگوزلو
و خوانین خمسه و کردوس را نیز با این جنگ و پیکار دعوت کرده و ایشان
مزبور با پنج هزار سوار در نزدیکی قریه بهار همدان با دوی خسروخان ملحق شده
روز پنجشنبه غره شهر شعبان یکهزار و دویست و هجری در بهار همدان با جعفرخان
بنای جنگ و جدال نهاده و کرد و زند بر دو فتح و شکست همدیگر را غرق آب

دست از محاربه کشیده روز خاتم نایره جنگ از جانبین مشتعل و قاطرهای لشکر
دلگشای بهم سپاه عثمانی خمسه و مهرعلیخان قراگوزلو کشت و خویش خود را
وروی از جنگ برتافته خسروخان والی ارشیله مهرودل تهک و با قوه
قلب چون کوه سنگ در جای خود ثابت بود و در همان وقت اقدام مردانه
کرده با سه نفر از پیرامن خود و ۱۱۷ از سوار از مردان کار پاپری بهمان
نگاهداشته در جای خود ثابت بود و در همان وقت اقدام مردانه
ارزیانی برداشته جمعی قلیل و زخمی دیگر شده و لشکر زنگنه روی بگریز نهاد
جعفرخان ۵ مرد قوی هیکل بهمه قدرت فرار در خود ندیده در میان لشکر
توپخانه خود متحصن گردیده سپاه خسروخان او را محاصره کرده توپخانه را
بتصرف آورده چهل نفر از دلاوران ارشیله بمیان لشکر رفته دست خط جعفرخان
شده و نفر تمام اسباب و اثاثیه سلطنتی جعفرخان نصیب لشکریان گردیده در این
محاربه یکهزار و بیست نفر از قشون جعفرخان از فاریابان والوار و زنگنه
مقتول و هشتصد نفر اسیر و مجروح گردیده و بیست و چهل نفر از سپاه خسروخان
بقتل رسیده و دیگر چهار نفر زخم منکر برداشته نه البته انگام شب
جعفرخان تمام جواهرات نفیسه خود را با یک جلد کلام الله مجید بوسط گنبد
از مجتهدین محترم اهران نزد خسروخان فرستاده و با کمال شکست و خضوع
از لوی خود و مدعی شرارت خسروخان که ولی کریم و طبعی سلیم داشته برئیس

(بقیه دارد)

زنجانه خود جعفرخان نوشته و جعفرخان با سه نفر از یکی از مخلصان خود بهر جا میخواهد برود
جعفرخان در همان شب با سه نفر از لشکریان خود بسمت اصفهان فرار میکند
بدو ایلغار از بهمان شب را بسمت اصفهان رسیده و خسروخان پس از این
فتح بایان و تسخیر همدان و تدبیر جعفرخان علم زیارت بسمت کرمانشاهان برافراشته
حدود و توابع کرمانشاهان و گوران و قراداغ و کلیائیان را در تحت تسخیر آورده و خائف
وقت گرفته و بهر کس کشور گیری سلطنت افتاده در کلیائیان سه روز در حدود اجتماع
اردو و استحمام داشته شب در مجلس انس با جعفرقلی خان مجلس انس بوده
صحبت داشته و در ضمن گفته است این سلطنت مال چگونه می شود جعفرقلی از
روی خلوص خیرخواهی عرض میکند والی پای از گلیم خویش دراز کرده
ثمره جز ثروت محنت چشیدن ندارد و فقره خارج از حوصله بر هم میزند
فکر دیرین نخواهد داشت (پادشاهی عالم فرو نیارد سر اگر زیر
فرمان بر دارد و بیش ششم بفکر کردن خود باشد بهتر از هر کس) بعضی از
این بیانات جعفرقلی خان طرف والی اثر کرده فردای شب اسبهای زرین
و قدری جواهرات نفیس با یک قبضه چاکردنه طلا و یک قبضه شمشیر
خود و دفع جعفرخان هر یک را آقا محمدخان تاجار میفرستد و خود با همان
سرور و سربلندی بسمت مراجعت میکند پس از دو سه عرضه و تقدیم
خسروخان آقا محمدخان تاجار از کشته و فرار جعفرخان دریای از عنبای بزرگ

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

دولت و تبعیت خسروخان با او در ازدواجات غیر منتظر بوده بی نهایت خوشوقت
و مسرور گردیده و طلیعه اقبال خود را در این دو کار بزرگ ظاهر و آشکار دیده و فرمانهم
خسروخان را بمراحم شاهانه نواخته و فرمان مرحمت آمیز و خلاع فاخره با منشور تفویض
ایالت سنقر و کلیائی با قمار والی ایفاد و محترماً گماشته او را روانه ساخته
آقا محمدخان رفته رفته در کار سلطنت استقرار و استقلال حاصل و بساعت سعد تاجگذاری
نموده است بعد از چندی آقا محمدخان خسروخان والی را احضار نموده بهر ملاحظه
والی از رفتن دربار شاه متعذر شده طولی نکشیده اسمعیل خان زند که از جعفرخان
گریزان و در حفظ کردوس و یلان و بسیار بینوا و پریشان بود بکردستان و حضور خسروخان
آمده و شرح اندوه و اضطرار خود را بعرض رسانیده والی نیک نهاد از اساس سروری
و ملزومات آسایش کیف یشاء از نقد و جنس باسمعیل خان بخشیده و او را خرسند
و ممنون مرخص کرده در عرض راه جماعتی از اجامر و اوباش از ترک و کرد و قزلباش
باو ملحق شده و او را بسرکشی و طغیان اغوا نموده اند بنای تاخت و تاز گذاشته و بناحیه
کرمانشاهان نزدیک رفته رفته از اشرار هر فریق و از دزدان و قاطعان طریق
بدور او جمع شده با جمعیت زیاد بشهر کرمانشاهان روی آورده حاجی علیخان زنگنه
حاکم کرمانشاهان را محاصره کرده چون حاکم مشارالیه دست نشانده خسروخان والی
و در تحت حمایت و اختیار او بوده شرح واقعه را بخسروخان عرض و ضمناً استمداد نموده
خسروخان باستظهار مهربانی که با اسمعیل خان نموده دوستانه شرحی باو نوشته است

که از

که از حقوق دوستی و نیکی باین زودی چشم پوشیدن از فتوت و نجابت مستبعد بود
شما میدانید حاجی علیخان در تحت حمایت من و از جانب من حاکم کرمانشاهان است
چه واقع شده که از دوستی من صرف نظر کرده و حاجی علیخان را بخطر انداخته میخواهم
از کشتن این شکار بگذرید و موجبات زحمت طرفین را فراهم نیاورید اسمعیل خان
نفله نادان رسول و رسیله والی را وقعی نگذاشته و بزشتی جواب رفع را داده است
خسروخان از این فقره خشمگین شده و باحضار سپاه کردستان فرمان داده و عاجلاً برای
تادیب اسمعیل خان در حرکت آمده بمحض ورود والی بناحیه کرمانشاهان بی جنگ و پیکار
اسمعیل خان بجانب کوه بیستون فرار نموده و در آنجا چند روزی بسر برده بخیال اینکه
والی مراجعت نماید او نیز بر مطلب خود اعاده کند والی خیال او را بفراست
دریافته اسمعیل خان را تعاقب کرده دو سه منزل خان بدبخت اقدام بمقابله نکرده است
تا یقین حاصل کرده که خسروخان دست از او برنمیدارد ناچار در محل بیرون آورده بمقابله
اقدام نموده طرفین بازوی دلیری گشاده جمعی مقتول و برخی مجروح شده آخر الامر نسیم نصرت
بر پرچم رایت والی وزیده اسمعیل خان و قشون او مغلوب و منهزم گشته خسروخان
با فتح و فیروزی بکردستان مراجعت نموده پس از چندی مجدداً آقا محمدخان قاجار
با سپاه فراوان بعزم تسخیر کردستان تا همدان آمده خسروخان والی پیش دستی
نموده و عریضه و تقدیمات شایان بدربار آن شهریار فرستاده و خود دوباره بقلعه حسن آباد
نقل کرده پس از سوال و جواب زیاد آقا محمدخان قرار داده که یکی از پسرهای والی

institut kurde de paris

پرستو علم رکاب و مراحمت باشد خسروخان قبول کرده امان نامه خان پرخوره را
با لطف عنوان عنوانش تنبه مدتی رسیده و با پیشکش فراوان عاجزانه بر بار شهریاری روانه داشته
خاطر شهریار ایران از بابت خسته و راضی شده خوانین را پس از دریافت
خلعت فاخر بخشیده و آنها را اطمینان داده که خان پرخوره را جهت نمایند
والی را خاطر جمعی پرستو خویش با خان الجه خان پرخوره همراه شده شرف حاصل نماید
و به پاس مراسم سفارت و مشورت بودیت معاودت کنند خوانین مذکور رسیده
و فرمایشات ملوکانه را ابلاغ نموده والی اشرف را جهت بودیت
و بتعام مشورت برگشت با مدت رای آنرا بر این قرار گرفته که چهار نفر امان نامه خان پرخوره
و چهار نفر پرلطف علیخان را بهراهی یزدان چهار نفر از مردان شمشیر دلاور آگاهی بعهده
به بارگاه شاهی روانه نمایند والی تیرموسم بهار بطهران برجوع خوانین را با تجهیزات مقدمه
همراه وزیر خانه خیر روانه کرده خودش هم اواسط بهار با هزار لشکریان بطهران رفته
آقا محمدخان چندنفر از اولاد دست و تیرک خانواده را با تجلیل او فرستاده محمدخان وارد شده
و شرف حضور یافته و مشمول عواطف ملوکانه شده قسمی احترام از او بعمل آورده که
خاص والی را اجازه جلوس داده نمود با این حالت خسروخان از آقا محمدخان اطمینان
خاطر داشته و پیرستو خاطرش شوش و بالنتیجه ترحش بعهد ابراز جهدی از قضایای اتفاق
خسروخان والی ارشته تیم و اراکس برخوض و دو سوراس و چارتاک هر قدر اجناس مصالحه نموده
لوری نخواهد و بهبودی نیافته در این تاریخ هم طایفه بلباس برخواسته گردنکشان پای تخت نهاده

خان الجه خان و طرار شته خسروخان که نیابت ولایت را داشته برای تادیب و جلوگیری
تجاسرین با اهتمام و جمعیت زیاد قشون بکاشه رهسپار شهر نهم در تعدی فریقین نایره
حرب اشتعال یافته طوفین گردی و بلاس را عقب نشسته و کشت و کش داهم
جمعی را مقتول و بقیه را غارت کرده بقلع و قمع ولایت برگشته در
حوض سفاعه وی نهانی که در میان اردوی خویش بهم با عنوان مصالحه این غفلته خان الجه خان را
بقتل رسانیده و در تحرکت از مرتفعی نهم که اردوی قاتل را در آنجا شناخته است نفس را
بولایت آورده و شرح واقعه را بخسروخان نوشته نیز بتجدد جمعی اطلاع از قضیه
ناگهانی با تمره از غلبه عشق عاری و جنون بر مزاجش غالب شده و تمام اطباء
از علاجش عاجز آمده نیز بر حسب اراده یزدان لطف علیخان عمری داد که مردانگی و دلاوری
و بسیار شجیع و توانا بهم در تاریخ ۱۲۰۴ بهزار و دویست و چهار حاکم و روانه گردنکشان گردیده
خسروخان با حالت پریشان فقری و جنون مدت سال در دربار شاهی
ریاست داشته بهزار و دویست و شش مرغ روحش وداع تن کرده و از این
سرای غرور در رحلت و نعش او را محترماً بقبات عرش درجات نقل
نمهم نیز این خسروخان دارای شجاعت و شهامت بهم اوصاف حمیده و اطوار
پسندیده بسیار داشته دلاوران و اتباع و سپاهیان را پرداخته و بهره و بیره از حاصل
و مال بهره وافر بهم داده از یک اختری بهر جنبش و یکاهی در روی بهم مظفر و منصور
برگشته و مدت سی و شش سال با کمال رشادت و اقتدار در گردنکشان شکرانی نهم

(ذکر حکومت لطف علیخان عموی خسروخان بزرگ)

درسنهٔ یکهزار و دویست و چهار لطف علیخان حاکم با مدتی متعدل گشته مدت یکسال با نظار
بهبودی خسروخان با نهایت حسن سلوک بسر برد خسروخان حکمرانی نهم بهزار فوت مراجعت
خسروخان نبضه با مرفرمان گزاری نفعلی گشته تا سنهٔ یکهزار و دویست و شش با مور
ناخیر خورتان کردیده با قشون زیاد با نظر فهارقه ان ولایت خانات خبه نخجوان
و کردستان را مطیع و جمعی از رؤسای آن مملکت را با تقدیمات بسیار بدرکاه شهریار
قاجار روانه و خود با سپاه منصور بکوتان معاودت نهم بهزار مدتی حسن خان
پسر خود را نیز با یالات دیوانی و پیشکش بدرکاه فرستاده و خود بتسویه امور و انتظام
تعور پرداخته دین لطف علیخان بسیار موفق و صادق و با جرو زدیک سراقی داری
معاش خلق و می هر طور بود بهم و بسه کسی را در جای خود نخشه هرکز با احدی در دوغ
نکشه و در و عکو را راست نداشته در جمیع مواقعی خلف و علی نکهم در فصاحت و سخنوری
و شجاعت و مردانکی بهره بسزا داشته در اهم کارهای مهم و طرب بخشدان مرجع بوده
از مصاحبت جهال پرهیزدان نفرت داشته با ارباب خرد و اصحاب فهم زیاد
از استحقاق رفت و مهربانی کرده غالب اوقات خود را صرف انتظام و بهبود
دارایش رقیت کرده بروش خسروخان دانی را بهم زده و بهمان نهج و سیاق رفتار
نمود و کی دست جودش بطناب بهلک بسته کی از پرتو او طرفی نه بسته است بالجمله
در موقعی که لطف علیخان مامور خورتان نبهم احمد سلطان حاکم ناخیه بعد طمین او امان

(دیباچه‌ای)

و بسکنهای مرزبان با عزم آخر خی پاشای قصرف با بان خودسازی نکهم و تقویت و اعانت او
قری در امر حصارات نمی و دست نه زدی نهم بهرانه اینکه لطف علیخان از نصرخورتان
معاودت نهم از تقصیر ثرارت آنجا مطلع شده بی رقیب و دل بنک کردیده با سنکه
زمستان و برف زیاد در زمین نهم جمعیت و فراهم خود نهم و از برای تادیب اکراد
زحمت برف و کرما متحمل شده تا بقصبهٔ مرودن رسیده در دوره آنجا چند روز
معتبره رسالهای قبل از ای شهر روز و با بان تصرف و تهی سکونت خودشان کرده نصر
با تمره خراب و سنکه آنجا را متصرف و پریشان نهم و همه را آتش زده و چند نفر از
بسکنهای شده در اسر و بمجازات لوده اهالی خودشان رسانیده و از آنجا بکیاسی
با نه روانه احمد سلطان حاکم با چار لطرف بیاس فرار شده شجاع سلطان را کم
خه مسکند اردو صادق بهم حاکم با نه نهم پس از انتظام با نه و مریوان بیک و بیای بعد از
تنبیه و تادیب نهم زنجیر قبیله دارم بیک و چشم جاف قرم بداخله کردستان بکذارند
هرکاه خودشان را در عهدهٔ محافظت و جلوکیری آنجا برکذارند و هر سرحدداران
کردستان را اجازت مطلقه بدهد که بقصبه و غیره طرف تیریجاف را از تعلی و تاخت
منع نمایند علی الاقل پاشا بقصبه رنجیده و دیکر معاودت و مخالفت نکرده
در موقع بها لطف علیخان خبر از سرحدداران کردستان قرغی اکیر نموده که بکذارند
احدی از طرف جاف قرم بکنک کردستان بکذارند و در بقام خودسری و تعلی
برآیند بقصبه و غیره آنجا را از سیان برداشته چون سرحدداران کردستان آن اقا

قدرت تخلف و جرئت تعلل نداشته برأس جاف حرباً اعدان کرده و در
حالی که ما از جانب والی ماموریم آنها را بای تحکمان از تعلل منع نمایم در اقتدارت
باعث خونریزی و فتنه عظیم نشویم و قدم بدایره کردستان نگذارند طوایف جاف
در این بصیره مضطرب و پریشان گشته و بیاری [illegible] تقدم جرئت خانوار از تصرف
جاف که باهتمام و تیمارت دایره کردستان خویش و در تصرف داشته نمر بایدان
و استظهار خویشان و اقارب خودشان خفیه عازم تیلاقات کردستان شیراز
سایر طوایف جاف تمام اغنام و مواشی خویش را بایدان سپرده و بکمک کردستان
قوتهم و خویشان تا چار در دامن فصل تابستان بکوهات ماویه شهرزور و اسلامبول
از حدت گرما بطبعی تلف و آشری بیمار میشوند از اینطرف هم بهرار و خوان جاف
خانوار جاف بکمک کردستان سرحد داران صادق لطف علیخان والی را از خفیه
و واقعه آگاهی دادهم فوری بحقیقتی مامور و حکم اکیده نموده جرئت خانوار جاف را
تهرا نکوچانیده باتمام اغنام و مواشی بکنار شهر سنندج آدهم تمام دارائی آنها را
از عده و خانوارها را در بین عشره و اعیان و عدیت تقسیم کرده و هر دهه خانوار
و بیت خانوار کی از اعیان محلکی نجشیده بهرار آن در مدت
حکومت لطف علیخان طوایف جاف قدرتی نداشته که با کمک کردستان بکدار
تدقی اغنام کردستان از شده و خاطر شیراز جاف محفوظ و مرفه بهم و در حالت و عدیت
نهایت امنیت را داشته بهرار خفیه ای اوای حرکت تعلی نفیه اگر از از

کردستان فوضع و بایر اعدان پیر مرحم خسروخان و اگذار کرده لطف علیخان نظر
بتجاوزات خسروخان بمقام مخالفت برنیامده و بهمین خاطر اشیره را تعهد نمود
تا در تاریخ بگذارد و حرکت و ثبت بجری حوالی خورستان از شهریار ایران
باغی و مفسده رهبری دشت شده حسن علیخان پر لطف علیخان که در اطهران
حاضر و مقرم رکاب شهریاری بود مامور تادیب آنها و انتظام آنسامان گردیده
با جمعیت کافی به نهرب رفته و بزجات فوق الهام ماموریت خود را بطور
شایان انجام داده شرارگ تادیب و یاغات را دعصی نمود و چند نفر از شیخ
و معارف آنجا را با خود باطهران آورده و در ظهور این خدمت نمایان مورد
عواطف شاهانه و اعطای مواجب و امتیاز گردیده است بهرار بکمک در بنه
بگذارده حرکت و از اجری لطف علیخان بمرض فجار ناگهانی درگذشته و تمام
اردو و نقود را بناچار گذاشته است چون خبر از تمام او باطهران رسید
برادر او حاج [illegible] لطف علیخان فوری حسن علیخان پسر او را انتصاب پس از تربیت اورا
در تفویض حکومت [illegible] و با مشورت صلحت ترخص و روانه و عدیتش نمود است

حسن علیخان در بنه بگذارده حرکت و بجری سنندج وارد
و بتسویه تمام حکومت مشغول شده چون زاهر صفت و با رای و تهاتا در شغل عادت بوده
و بتجوا فوری و تیر اندازی عشق و همین منظر داشته لهی و عدیت حکومت دوران بازی
گرفته اسم حکومت باز و ورزش با دیگران بهم دوهم از فرط صلاحیت بجوجه در صدد

www.ical.ir
institut kurde de paris

آذربایجان برپاست اجزاء و باشرین در کارهای ولایتی کیف بشار و بضبط تصرف نمیکرده مخصوصاً محمدرشید بیک و یکی دو برادر مظفرخان حاکم و ترتیب چنین وضعی بهم حسن علیخان والی را

چنان در امور ولایت مداخله مزاحم دیگران کامی فرمان گذاری کرده بیت تا در شش

بگذارد ولایت دیارکه حسن علیخان با قشون گران بسیار بقصد تسخیر کرجستان مرزوبوم

ایران حضار و عاجد راهی دشرم رکاب شاهی شده و والی محمدرشید بیک

و یکی دیگر از برادرهای ولایت را بقتل رسانیده جمیع امور ولایت

ولایت بسیمان ویردیخان شاغی متحقق و بدولو خلعتهای عازم درباشاهی و در آذربایجان

حرکتی نمی شده و در رکاب آقا محمدخان شهریار ایران بقلعه بیاه آباد شهر ثبیشه رفته

بعزاز تسخیر آذربایجان و قتل و غارت بی شمار شهر ارتقا جار با تمام سپاه و دلیران قلعه ثبیشه

کردیده تا بیکه چند نفر از محارم و مقربان حضرت شهریار بکلم قصاب رقتل و نسبت خودشان

یکرده شده و بانتظام فرصت طلبی که در تواریخ مطور است شهریار ایران از انقتل ساخته

از وقوع این سانحه عظمی قشون وحشی متفرق و پریشان کشته هر فوجی با بعزار شوش بر خویش

وراه اوطان پیش گرفته در وقتی که از شهر خارج میشوند شهر از ثبیشه برباطلی بروج بنای

بیشمار و بیرون اندازی میکنند از بیانه تیر تفنگ بچاپی حسن علیخان والی میخورد و باقیمت رنجیدگی

بعزاز زحمت خود را بمیان و اتباع خویش رسانیده و بسیاب کردیان تاخته بسیمان ویردیخان

با اتباع خود دوام بجهت شتاب و بسعت کرده شب روز قبل از حسن علیخان خود را بنخجوان

رسانیده و در سنه حکومت متمکن شده حسن علیخان با جمعیت خود بطرف شهر رسیده وارد

حرکت بسیمان ویردیخان منقطع شده و محمدرشید بیک و یکی دیگر از برادرهای مظفرخان حاکم از بسیمان ویردیخان

داشته با اتباع خویش خود را بحسن علیخان والی رسانیده و متفقاً بر بسیمان ویردیخان یورش

آورده پس از قدری زد و خورد بسیمان ویردیخان تاب مقاومت در خود ندیده از شهر

خارج و بطرف بیابان فرار نموده و از بیم از انتقام پادشاهی و بواسطه عداوت با لطف علیخان پسر

حسن علیخان داشته استمداد از نهیب بیم از انتقام پادشاهی بجمیع قدری قشون خراسان داغستان والی خبر فرستاده

رسیده او نیز بطرف ما بین شت رفته و از والی نخجوان استمداد نموده والی نخجوان

بیم از انتقام پادشاه از بسیمان ویردیخان منع و بحسن علیخان حمایت کرده والی

بسنجرق برگشته پس از ورود بیه بسیمان ویردیخان و سایر یاغیان کردستان بنای

سازش گذاشته و بلطف و نوازش پیشان را از خود راضی و خرسند داشته امان نامه حاوی

بر مراحم خسروانه که بواسطه جواهر ذاتیه و قبیت فطری و بیشه حکومت داشته

بصلح و آشتی را مانع صلوح خویش پنداشته تا در محرم بخارا و ولایت و انهم بحری

محمد امین [illegible] سعود بر اورنگ سلطنت صعود و ممالک ایران را از انتقام

امان الله خان [illegible] مقتدم رشن ظهران شده بسیمان ویردیخان نامه با دو سه هزار

نموده و بسنجرق بیرقان [illegible] دلیه که حکومت کردستان را از برای بسیمان ویردیخان

و نیابت اورا از برای خود پذیرد و چون در ایام محرم و صفر هم مدتها در ظهران مقیم و بستوه دلیران

دشمن صادق و دین و بیدار قاطن و در تنگ راهم بعد بین مملکت آذربایجان و جمیع بنای

شهر و برکات آن مامور شده و آن ممالک وسیع را بکمال بغرضی و امانت طوری

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

تهرین نموده تمام امالی آذربایجان را دور خود جمع و خرسند گردید چنانکه همگی تمام امالی تبریز را دور
داعی خیر میدانستند و هرکس بنا فهمی دوستی داشته باشد آذربایجان را دور محترم میدانست از
بعد از انجام ذینفعت بدار الخلافه معاودت کرده و در نزد اولیای دولت قرب و منزلتی
پیدا نمودند هم در غالب کارها تقریب دوره تصدیق کرده نیز امان الله خان از دور
دانش در دوره طهران در منزل میرزا داود وزیر پیام میبود و در تصدیق گردش و تقدیم تصدی
بسیاری در دیوان وزیر صاحب خیر را آگاهی دادند چون میرزا داود امان الله خان را جوان
عاقل و کاغذ بنظر آورده دولت را بود و لهذا دعوتی دور گشته بود که تمکن
از تا بیشتر از همه کس استحقاق حکومت کردستان را دارد بر این وجه فقره را با هم خود پیدا
و حکومت را از برای خلفان چهریز امان الله خان از خیر خلعی و صوح او بیگ میرزا داود
بسیار ممنون و خوشوقت شده و در مقام وقت بهم رسیدن میرزا داود بر آمدند و در حضور اعلیحضرت
شجاع شاه دولت از امان الله خان تجمیده و قابلیت و لیاقت او را تصدیق کرده
با تمامات او حکومت چهریع کرده بعد از چند گاه از حکومت کردستان بر خلع
و امان الله خان و دکتر ارمنیانس و میرزا داود کوشش کار و اسکیرد و طولی نکشید که از
اثر خوش بختی امان الله خان مهر زینه بیک و یکی از رؤسای چهار نفر او در دولت بهای
نامه شجاع بک بر بیماری از شدت و دواعیه و کمالت داشته مهر زینه بیک از او
کوچکتر و بصاحبت خلع خان دائی مستظهر و بر عایت دائی غضب و کاش مشهور و با نگار
بر شجاع بک شاق و دشوار بهم بست طرح بغی و عناد با دائی ریخته با جمعی از عشره و بعارف

خارج از کار تفوق و بهیت جمع فراشده و بتظلم و داد خواهی بآستان شاهی رفته میرزا داود
و بوسته حکومت کردستان را برای امان الله خان در نظر داشته مقدم تنظیمش را منتظم شمرده
بحمایت و جانبداری دولت همت گماشته و با تفاق امان الله خان خدمت جانبازی را بهمگان
صدر اعظم رفته و تقصیر مهر زینه بیک و تقصیر طهران وجه نقده و اعتقاد وضع کردستان را عرض کرده جانب
صدر اعظم انجام مرام امان الله خان را بر جهت از سفر خراسان توقف داشته چون
در آن اوان بالفظی خراسان مستظهر عوکتی بر یک شهریار ایران بهمت بهم تمام
کردستان را نیز سفری فرمهم آورده در رکاب ظفر انتساب بخراسان رفته پس از
انظام خراسان شهریار تاجدار بر اقدامه معاودت و از رشادت و مردانگی و صداقت
دولتخواهی امان الله خان بسیار تحسین و آفرین فرمهم تا آنکه شجاع بک و یکی از فقره تصدیق میرزا داود
بعنف تقاوت عمی و دیدی تقصیر و خیانت عزل شجاع خان و نصب امان الله خان را نشسته
و بعهده او گذاشته عازم قبض و شجاع خان سفر هی و حضور طهران و امان الله خان بفرمان
و صدر اعظم سرافراز شده در طهران منصب و کمالت را شجاع بک بخشیده
و بجانب دیدی رهسپار گردیده است شجاع خان چهار با مهر زینه بیک و مهر جیم بیک
و نظر علی بک بعضی در عوطهران بعنایت میرزا داود وزیر منصوب و در انبار حصار تبریز محبوس
میشوند)

امان الله خان دالی مشهور بامان الله خان بزرگ است در سنه یکهزار و دویست و چهارده
با نهایت احترام وارد سنندج و در سنه ابات مستقله متصدی گردیده بتسویه مهام و دیدی

پرداخته و در جهات امنیت و آسایش قاطبهٔ رعیت را فراهم ساخته امیر امان الله خان حاکم
با فضل و هنر و امیر دانشمند عدل گستر و در هوا خواهی و کسب منافع و تعمیر ولایت و کتاب ضیاء الطالبین
بسیار راضی و کمال توجه و رغبت و جدیت و سطوت و صلابت او در قلوب و انظار آمالی و مهابت
بنهایت درجه جهات صفات حسنه بسیار داشته ولی در خونخواهی و تنبیه کنندگان خود دارای تسکین نبوده و از یک
و گو جلد ابیک چشم دیده هر کس بر ترک خدمت و خیانتی شده و بدون [illegible] مداخله اولیاء دولت
رسانیده هر گاه مجرمی را گذشته باز هم کمال اورا نفقه و کسوه کمال و اهم مطالب مهم امیر را
محترم و اصحاب شجاعت و رشادت را خوشدل و همیشه دوار داشته خدمات بسیار شایسته
و تعمیرات بسیار [illegible] فرط کرده هر کس کار بزرگ بفرد ایشته خدمتگذاری و هواخواهی آمالی و سلطنت و تمکن
امالی را بسیار سرکرده داشته در اندک فرصتی استقلال و استیلای کامل در کار حکومت بهم رسانیده
تمام امالی از وضیع و شریف سر بر خط فرمانش نهاده و همه وقت در دل خدمتش بجان حاضر
امالی بهم نهضت و برای تقدیر اعتماد کرده و اکثر بی در هلکت او حادث نشده بسیار
و برای جنبش خان در طهران قرار و بیان طرفیت کری و بیاس را سپارشده و بطرفیت
خانه نمایند عداوت و خونخواری با امالی گردنان داشته جنبش خان را و بیته بمقام قرار و بهم
با جمعیت زیاد بهمراه او بطرف گردنان در جنبش فرسخی سنندج رسیده امان الله خان و امالی
خبردار گردیده لشکر گردنان را بخصار و با جنبش کمال غربت کار زار بهم در حدود قریهٔ قزلجه
جنبش خان و بجاسما که طرفیت را شکسته تا ب مقاومت نیاورده از همان راه که آمده
خاسر و خایف برگشته جنبش خان تا دز از نیمک از شته و بر اس در نواحی کری و بیاس رفته

و در اندک فتنه جویان و اشرار قاطبهٔ گردنان را بدور خویش جمع نموده پس از آنکه نوفور سپاه
خویش انتظامی حاصل نموده باره با جماعت کری و بیاس بعزم انتقام و تسخیر گردنان حرکت
و بحدود مریوان وارد گردیده امان الله خان از نقطه مطلع و آتش قهرش مشتعل شده با لشکر زیاد
بسمت مریوان شتابان و در کنار رودخانه چغه مریوان تلاقی فریقین واقع شده پس از زد و خورد
بسیار جمعی از طرفین مقتول و مجروح آخر الامر لشکر والی غالب و جنبش خان مغلوب و جمعی
جمعی اسیر و ما بقی فرار و در آن میانه جنبش خان بدبخت زخمدار و دستگیر گردیده اورا
دست بسته بحضرت امان الله خان والی آورده فی الحال در همان حدود تحت الحفظ اورا بایران
شهریار ایران فرستاده و در طهران بدربار عدلش رسانیده پس از چندی شمع یک چشم
بتلاقی در نهایت لطف و حمایت والی طرح مخالفت ریخته چنین واقعه آنداشته در تمام کار
و اختیار و مدیریت باره و امان الله خان آمده جارچه باشه و امان الله خان بر خلاف
بعضی دسایس و اغوا جمعی اورا در کار تا مد اخله و چندان قدرت و دست درازی نداده
و کنیز بر سیر و اطمینان خوابیده و سری بخوابگاه جنبش نبرده بغداد و عناد تمام و جمعی از
اجانب شهر را همراه و با خود متحد و متفق و بتظلم بدربار شهریار ایران رفته چنان وانمود
بعضی کارهای زیبنده بر ده بعدار رضای او امان الله خان بسر و یکان خود نکرده و خدا و خلق
بالمام را رحمت کند بکدفعه از جارت و شرارت محمد رشید یک چشم پوشیده و دفع اورا کرده
اوضاع و امانی نیز با ندیشه بهم شرور و دچار شده و نظر اکراه خاطر و دولت تسلط بر امانی
با شهم توفیق الهی شته بطایفه را با نظره از دین و مدیریت رفع مخالفین کرده بعد از ان بقلع

وقتیکه بقایه نسبت بحاشیه نشینان خوانین بطهران رفته از نسوه و اهالی و دیگر اشیاء
ایران داد و ستدی مطبوع ساخته و پولهای زیادی بدست آورده اوقات
عارضین را اشتغالت کرده و نزد امان الله خان قرناهم که آنها را فوراً نفرستند بوده
بودیت مراجعت دهد و لی باطنی والی را بطاعت و اطاعت تمام ترین دلهم مجبور نمایند
و نظر بآنکه فتح بیک مدتی در زیارت و بوس عتبات عالیات بوده و بعد از
گشته و از امان الله خان والی بوده بابت فتح بیک و علاوه خطاب چند دفعه
وارد جنس قیمتی شخص نبوده و همراه خود بودیت آورده پس از مدتی فتح بیک
تابع اوامر گشته و بهر بار عدم قرناهم بتصور اینکه فخر جهم بیک صدمه حبس و مذلت
دیده و بهر بار بصدمات خدمت خود افزوده اوامر و کالت نجیبه و بیک میرزا
بنهایت قشنگ و اختیار حکمرانی کرده بباشی عمارات عالی و دکاکین و اسواق
و مساجد و حمام و رواق منقش شده و سیصد دار هر جان از بنای آن و اهل بازارات
آثار پدیدیت صنایع عجم را تا در سنه یکهزار و دویست و نوزده عج الزعم پاشا
در حکومت سلیمانیه معزولی و از حضرت عثمانی رو کردان و بهر بار فتح شاه قاجار
پناهنده شده و برحسب امر شهریار ایران امان الله خان با لشکر کردستان مامور
و عج الزعم پاشا را برده در حدود بابان مشغول نبرد امان الله خان با لشکر زیاد
عج الزعم پاشا را برداشته و بابان حرکت کرده از آنطرف نیز عج پاشای
والی بغداد با مر و اجازه سلطان عثمانی سلیمان پاشای کهیا با بیست هزار لشکر آراسته و پیاده

(ترجمه)

بدفع والی و پاشا و محافظت حدود بابان مامور نموده در صفحه مریوان فرقین متدرجاً و زیاده
حرب از هر دو سپاه جرار مشغول شده، سنی ان زلزله انداخته شئی عجیب نمود گشته از گشته
پشته و از کشته آدمی قلعه ها ساخته لکن هیچ یک بر نیامده تا اینکه والی ارزنج نصرة طلب و لشکر عثمانی
شب پرستان هر بیابان و مضمحل و منهزم گردیده بجانب شهرزور فرقه نموده کهیا پاشا با چند نفر از
سرداران نامی عثمانی اسیر گشته و امان الله خان والی آنها را از همانجا تخت الحفظ با خود
فتح هر بار شهریار ایران روانه و خوشش باشکر منصوریت بابان عزیمت نموده و عج الزعم
پاشا را برده در حدود بابان حاکم و بهر فتح و فیروز بطرف بودیت مراجعت کرده امارت
نیز خدمت و فتح نمایان در دولت ما به بزرگ اعتبار و افتخار و در بودیت باعث ازدیاد
سطوت و هیبت امان الله خان گردیده کهیا پاشا و سایر سرداران عثمانی هزار فقره عذرخواهی
رسیده و پس از چند روز مورد اشفاق و نوازش شهریار ایران گردیده کفتار اختصاصی
و دوازده نهزاد و عثمانی از اولیای دولت عثمانی عفو تقصیرات را درخواست فرموده نیز
مضمون رقیمه عالیشان شهریار ایران دولت عثمانی کهیا پاشا را در انکوتح در حضرت وزارت
نهر لو داشته و لی نهزاد والی بغداد باشان دولت اورا منفی نموده تقصیر مرتفع
امان الله خان بمعرفت و اقتدار حکمرانی کرده تعاطف با کتاب ادرک و اصلاحات
بیشه و با غات و تحصیل فواید و منافع مشغول بوده در هر یک از اماکن بهترین عمارات
و عمارات عالی ساخته در کار زراعت و فلاحت اهتمام و اتمام کامل داشته
در قلیل زمانی ملک و دولت بی نهایتی بهم بسته معمور کرده و با اقتدار کرده است

Institut kurde de paris

۱۳۲۲

تا در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری محمد رحیم بیک ولد علیقلی بیک برلوس با قضای
شرارت نظری خان ولد حیدر خان پسر رضا قلیخان و محمد قلیخان عم نصرالله والی را خواند و حسین زرعی را
با خودشان بهدست نمود و شفقت پذیرگشته در موضع لشکر و کرانای غفلته والی را بقتل رسانید
والی بخت بیدار بهر دو نیله از کیسه و در پرچاعت سکوار خبود داشته و بهدار تحقیقات
کاخ بزرگ شاهی آنجا فرمان داد لهم آنجا را اگر شه خان ولد حیدر خان و محمد قلیخان را بفجرای
آنچه زخم زبان کند با مرد زخم شمشیر جان ستان نکند تیغ زبان آورده و آنجا را
از نور نیت خودشان شرمنده و منفعل ساخته محمد رحیم بیک ولد علیقلی بیک چون
پدر را پهدار ابمجازات رسانیده و مدیریت را از لوث شرارت و فساد و پلیک پاک
و جسد آنجا را طعمه خاک نمود بیشتره هم بر سطوت و قدرت والی فرزند و در ملک پدر
با اقتدار تامه حکمرانی نمود تا در سنه یکهزار و دویست و پنج هجری بقصد بی در پی
پدر پرشده جانب شهر زور خوسته از نه براخله خاک کردستان آنجا آورده و قرای اطراف
و شرارت نمود امان الله خان والی زیر جمعیتی بدفع جانب او تاخت و تا زور شهر زور
و قوع آن مامور کرده عبد الرحمن پاشای حاکم بابان هم دست تقویت خود امان الله خان
و دیار تبعه بر دولت ایران بیشتره از پیشتره رنجیده و بسرکوبی جنابیده و
متابعت را بمخالفت تبدیل و از لوای ایالت مقتدر تخطی کرده و بسلطان عثمانی
بیعت و اطاعت شهریار ایران را ذریعه عبارت و معاذرت پاشای شاره الیه منقطع شده برای
تادیب و گوشمال او شاهزاده محمد میرزا نوه فرمانفرمای کرمانشاهان و امان الله خان والی را

با لشکر زیاد مامور فرموده پس از او خودشان ایران بسمت بابان عبد الرحمن پاشا را خلعه چیزی نموده
چون تاب مقاومت در خود مزیت قرار کرده مامورین دولت ایران را بسمت بابان را تسخیر
و خانه پاشا را بکلی اردو تقسیم و تکمران نموده و مراجعت کرده اند پس از چندی عبد الرحمن پاشا
عساکر عثمانی را با خود آورده خانه پاشا را از سلیمانیه اخراج و بابان را تصرف نموده و از آنجا شاهزاده
محمد میرزا طرح مقابلت و مخاصمت ریخته و با یاغی تحف و هدایا خاطر او را از خود خرسند و در صدد
خانه پاشا بر آمد و الی بغداد را فریفته و دست بیعت باو داده لهم عبد الرحمن پاشا والی بغداد با بابت او را
لشکر نموده و بهم بسمت بابان و دفع عبد الرحمن پاشا حرکت نمود عبد الرحمن پاشا بمقابله و مقاتله اقدام
کرده چون استعداد و کافی نداشته شکست فاحش خورده و روی بسمت بابان محمد میرزا نهاده
والی بغداد خانه پاشا را در بابان تقسیم و با عساکر خود بسمت او معاودت کرده محمد میرزا نیز
محمد علیمیرزا و امان الله خان والی با جانشان در بابان تسخیر بابان و تعقیب عبد الرحمن پاشا
و امان الله خان را بشهرزور و آنجا را بتصرف در آورده و ممالک بابان را
تسخیر خانه پاشا و عبد الرحمن پاشا را حاکم نموده با نصرة بسمت دولت خود مراجعت
کرده و امان الله خان والی از این فتوحات بدولت ایران تقرب جسته لیفطی لقب یافته
و بیک یاغی تهلم و دست تطاول بمال و جان اهالی گشاده بقتل و غارت مردم را
ربوده جمعی از بزرگان و اعیان مدیریت با محمد قلیخان متفق و خود را در زمره محمدیه
زنگنه و دلش هوای دولت علیه داشت و در این قضیه محمد قلیخان در گذشته
پسر ارشدش محمد رحیم بیک ولد علیقلی بیک بر مسند حکمرانی نشسته و در صدد
تنبیه امان الله خان و دفع او بر آمده جوشیده بکمک قضا سعادت محترم با تطلیق همراه

و عازم دارالخلافه گردیده و در حضور شاه داد پادشاهی داده است از تقریرات امان الله خان والی نظم نثر

از هر طرف نیز امان الله خان والی اشعار را بهر اخوی خود سلطنت عثمانی و اتحاد آن ترحیص و شیع سنان دولتی

منوب و مقیم و بسنج خطیری شاه و در جمال قدیس تقدیم نمایند و مستظهرین را مادیب نیز بهمراه

و چهار حکم اکیده بتادیب بغی و خروج از رعایا صادر و ملحوظ و آن را بشیراز و چند نفر را بهمراه

عدم رواده و معه جویا نامه بتادیب و سادات محترم را مادیس ساخته [illegible] گوله کشیده و حاجی شیراز

کنیز را بهر گوشه سیه محمود و سیه زنگی در هر جهت از نفرات ان نفر تهدیج نمایند [illegible] شیراز

چندی نفرات امان الله خان والی در قلعه گرفتار شهادت چشیده و پس از این واقعات [illegible]

گردستان برای والی عصی بلکس شده و خداوند راه خود مزید کیف شاه و حکمرانی نفرات بهره سیه

تمام اهدگ مرغوب و تصبر گردستان را خرمین و زر و جواهر و فرجمع نفرات اهدگ و جواهر و نقود

این امان الله خان تبخش گردیده بالغ شده و حرارت و قیمت از هیچیک از اهدف و مقرره از مدت

باندیر جهه و میزان نرسیده بات در تاریخ نگهدارده و ایت دین اجهری [illegible] شاه تجاربه

مشوره سه دار خانم خرم محترم خود را از پشت پرده نشینان خود خارج نفرات و فعلی اظهار مرحمت

باده هزار تومان جواهر بدست و تقیه اندرنه بقعه از خراج والی در آورده و بقیه از خانم [illegible]

سال بیلک نقطه و قسمه از امان الله خان والی در تاریخ اینجهر در سنه هزار و ویت و سی و خج هجری ۱۲۳۵

سه بار جواز عرض پادشاه با تهدیج میزای فرامرز با بتای مخالفت و نافرمانی که داشته و با داوطلبان والی

بغرلو خوشنازی نفرات عبداله پاشا از والی بغداد رو گردان و بآستان تهدیج میزا [illegible] شده و بهره سیه

بتدابیر شاهزاده و سعیت عبداله پاشا عرض پادشاه زیر خاطر چشیده و والی بغداد محمود پاشا را بر اورا

والی بابان

حکومت بابان بخشیده و محمود پاشا نیز با تظاهر و والی بغداد طوعا هر نفرات تهدیج میزا با عادت کنجهم با نیم

با شاره دولت شاهزاده فرامرز از طرف کرتستان و امان الله خان والی از ناحیه کردستان

با لشکر و پیاده جرار بدری تسخیر بابان و تعقیب عبداله پاشا مامور و از سقا مریوان و همسایگی دین از

طرف والی بغداد نیز حاکم بابان شاره با ناحیه محمود پاشا و محافظه حاکم بابان روانه شده و هر سه لشکر

در نزدیک سلیمانیه ترتیب پیه و لشکر داده سه روز از بام تا شام بجدال و قتال قرار نموده

جمع کثیری از سپاه متقتل و مجروح با طرفین قشون عثمانی مهزم و محمود پاشا فراری شده و سردار عساکر

عثمانی از والی بغداد توحش بی اندازه حاصل کرده با چار بآستان تهدیج میزا پناه آورده و

شاهزاده با قضای فتحه و جوانمردی قشونی ترتیب داده لشکر را با خود برداشته و تسخیر بغداد

همت گماشته از هر نجی لشکر در نزدیک خانقین شاهزاده عرض نامه [illegible] داده

فتح غربت و بیاب کردستان مساعدت کرده بخانه [illegible] (بعضی بر جودش در رسیده و بعضی

جودش کشیده بات) (روزگاه بعضی دست کشایه بستیز) (در هجر هدگ برگشته خجر تیز)

(موقف نه دوده بنگام جین) (نه روی مقاومت نه یارای گریز) در سنه یکهزار و

حرارت و رسش جبداله پاشا از وقایعات شهر یاریزدان غفلت و بر پیچر کرده از دولت علیه

از حمایت او دست کشیده محمود پاشا وقت را غنیمتم شمرده با پاشاه زیاد بر سر عبداله پاشا تاخته

و ریشه تملکی او را برانداخته و خود متصرف ملک بابان شده بات در همین سال طوایف جاف

با شاه محمود پاشا بر اضمحلال کردستان کمر و بنای شرارت و هر زگی گذاشته والی مریوان عرضی

نظم بابان آنه خان والی نموده نایره غضب والی شعله و بتادیب جاف تصمیم شده

بجمع آوری سپاه کردستان فرمان داده بجمعیت کافی روانه شده و غفلته در حوالی مریوان خود را
جا فرما حضره کرده پس از اقدامات مجدانه جمعی از اشرار جاف قتیر و صدمه ی بسیار و تمام
دارائی ذیها غارت شده قریب هزار کس در غم و خشم و نقود و رمه جاف نصیب سپاه کردستان
گردیده و در هیچ دوره چنین صدمه بطوایف جاف نرسیده بهزار نهب و غارت جاف فرمان
والی خیور با سپاه منصور از راهی شهرزور شده تا کنار رسیانیه تاخت و هفتم ماه ربیع الثانی محمود پاشا
بهمراه قشون زیادی با خوش و بابیان از دره ی والی قشلاق جمعی از ریابیان نصف شده و ماه خارا
والی فتح غزیت و عاجلا بجانب ولایت معاودت کرده بهزار زیلک برحسب عرض حال
امان الله خان والی شهرزار تجار یکه کوه درج سلطنت حسن جهان خانم صبیه محترم خود را
بعقد ازدواج خسرو خان پسر امان الله خان درآورده دشت هزار لهم واریه نصف قرمیان
در شهر یکهزار و چهار صد رأس غنم از جمعی از جمله علی و اغزه و جان و دیگران و
و جماعتی از نفسوان محترم برای اتمام سور همایون و حرکت عروس جهت دولت با نرس بطهران رفته
و بعضی از اهل شاه تپه عروسی را بطهران سپرده اند و شب و روز
بساط عشرت گسترده و در عمارت سلطنتی علما و مجتهدین کرام و اشراف دولت دشت هزار لهم کمان
عظام در مجالس طرب حاضر گشته خاص و عام در این سور همایون بعیش و عشرت و عزت داشته
(می ریخته در شعر زر پرخش پرخش) (و آویخته در رشته گوهر زال زر زر پرخش) بعضه امان الله خان
از اندازه و شه خویش سه هم رفته هزار لیت و چهار هزار تومان رواج حالیه نصارف این
امر خیر نموده و بعد عروس معظم را با تجملات زیاد حرکتش داده و دیگوت ان لدولت

محمد قلی خان

محمد حسن خان پسر ارشد امان الله خان از این عشرت و عروسی نخشش و مایوسی حاصل کرده
و کفته است پسر کشور را بر قهر ترجیح داده و از کارهای دشوار و برخی ناگوار بپرداز
چند روز جمعی از معارف کردستان و اقوام ماری خطه را بهدیت نهم داده پدر بزرگوارش
رو کردان و بدست کریمات زیاب کریزان شده و تمام نعمت و شاه زادگان را
تصاحب کرده از هر جا جوان رشید و فتنه جوئی بهم باد پیوسته با پاهای مرتب داشته
تا خت و تاز نواحی کردستان برخاسته امان الله خان والی چندین بار کسان معتبر
بدولت و استمالت نزد او فرستاده هر دفعه اظهار داری کرده معذیر نموده و
در صدد کردستان قشونی و دولت زواری نهم خبر طغیان او بعرض اولیای دولت رسیده
از طرف نواب جلالی میرزا نایب السلطنه بخط دشت قشونی بر تنبیه او
صادر گردید که بزودی از قسم جان کمازی در دیوزان قشلاق ثبت بار شتری
گشته و در نظر محمد حسن خان صورت اسباب تدین داشته پس از جناب اشرف
قشون و توپخانه با عیان شاطر باشی بدولت خان خیور مامور و روانه کردستان
شده مامور یت او بطول کشیده لذا نیز کار کرده و بر مراتب طغیان و جهالت او افزوده
پیشتر متحرک او قسم و خویش کاری او و پسکرلهه های تغلب بهم چنان مادر خسرو خان از
طایفه زرارت و تمام آنجا سفر و مقتدر و در جمع تهی و کار بهم نزد اقوام ماری
محمد حسن خان برقابت و معاندت آنها محمد حسن خان را اغوا کرده و با شیره
آتش غیرت بنادش زده شعله ور شده او را در شادت و شجاعت از

خسروخان بزرگ هستی چراد خترخانقان را بعقد ازدواج او درآورده دایهه لقب دارج
متهمی شده دادور ابر شارجمانی دلهه است یقین داشته باشید که با زنی ازدواج بعد از
مرگ پدر حکومت کردستان نصیب خسروخان خواهد بود محمدحسن خان جوان با قضای
غیرت وجهالت حقوق واجبان هرروز بقصوص وعصیان تبدیل کرده وباین تقصیر
جانرا برکف دست گذاشته چیچ قسم تهدید وتخویف شمار دولت
وتالیف پدر بزرگوار در مزاج خان بجوش اثر نکرده است بهرحال اعلیحضرت
از فرستادن پیک وپیام مایوس گشته ناچار تادیب او بهمت همایونی
سپاه کردستان فرمان دادهه درآمرک زمانی سپاه وجمعیت حاضر وبالقاق با...
شاطرباشی حرکت نمهم قریه نارادی که یکی از دهات روانسر است حضرت خانم
اردوی والی شده محمدحسن خان هم با قشون خود درمقابل سپاه پادشاهی
وسه مرتبه با یاغیان شاطرباشی برای اصلاح ذات بین نزد محمدحسن خان رفته
گرت یکم قرآن مجیده هم با خود بهمه دفتح قرار دادهه وانچه دانسته وتوانسته از درد
موعظه ونصایح برآمد درسنگ خارقطره باران اثر نکرد (آخر الامر کار بجایی
وپسر بیهوده وخاک کشیده (قضاء قدر با هم آویخته) (بس خون بیگناهان بخیه
این محاربه امتحی از روزهای ناصری روزگار است ودر ضمن نظم است تفصیل آنرا
درصفحات تواریخ برای عبرت دفتر کار ثبت وضبط نمایند سردار سپاه مرکز
پدر وپسر ومرد بیگانه درمیانه اردو لشکر کمتر بهم جنگ جویان ومبارزان هرچه

یا پدر وپسر یا عمو وبرادر یا خالو وبنی عم دهمیگر بهم از عزیزان ماندی وداشتنی
نمایند نه چنین روزی را آسمان نوشته وسردار این چنین پیرا
ناچیه درجه توانائی وقدرت نظم است که پدران با پسران وبرادران با برادران
درمقام جنگ وجان بازی کشش از برای تحصیل رضای سردار خویش وکوشش از
بهرنام ونگ بنانیسه انقصه مبارزان هرلشکر درمیدان معرکه با یکدیگر تازی
مشغول شده (چون شیر وپلنگ روبمیدان کردند) (درملک وجود غارت جان
کردند) (هرسو دمری روبمیدان آوردند) (ازنیزه قهر تیر باران کردند)
محمدحسن خان والی دلهه با سران لشکر دربیدان رزم غریوان بوده
واز زخم سنان لشکر والی را پریشان نمهم اگرچه شجاعت درشادت او
بیش از امکان بهمه است ولی بیشتر بهدخطه والی کسی جرات مقابله او را
نداشته وباین واسطه بی باکانه قدم بمیدان دلیری گذاشته است باهمین
افکار خونخواهی برادر یکه تا اینکه نیزه را بمیان گرفته سنگر دیگر را فرج الله دزیره
بنی عم دار محمد حسن خان والی ودارای سیف وقلم بهمه مردانه بمیدان رفته ودلو
شجاعت ومردانگی دلهه محمد قشون والی دلهه آن هم نفرد، دایره سان
بمیان گرفته محمد یک پرچاچی چنین قطع یک سنگری شیشه ای برگردن نیزه بلند
زده که یک پرده از پرست کردن او باقی نمانده است نیزه الطف الله پرچم
او که جوان بسیار رشید ی بهمه ودر علم جراحی بهره داشته فوری برادر سیده

Institut kurde de paris
www.ikp.fr

دکردن اورا بچه زده دیگر نفهم از قدرت الهی با چنان زخم سنگر چندین سال
زنده گانی کرده خدا کردنش قدری معوج بلهجات میرزا لطف الله هم بتدفین
صدقه میرزا عبدالکریم و قتی چشمه نظر بنی عم خود آتش قهرش شعله ور و در کمین
والی زاده کمین شده بیک تیر لشکر محمد حسن خان والی زلهم را از پای
درآدهم و در آن اثنا از سپاهیان محمد حسن خان بیای محمد حاجی خان
پسر دیگر امان الله خان والی خورده ادهم مجروح شده بهت امان الله خان از
این اوضاع مطلع و متاسف گردیده جمعیت محمد حسن خان چون گرداب خود را
مجروح و اسیر دیده روی بهزیمت و گریز نهاده نه قشون والی در تعاقب
آنها بازوی دیری کشاهم جمعی را قتیل و برخی را دستگیر نفهم اسرای آنها که از
یکصد نفر تجاوز زلهم امان الله خان والی از فرط قهر و غضب تقبل همه فرمان
دادهم سیکونیه از شاهین زخم جگر گوشه خود آتش قهرش شعله ور و در کمین
چندین پسر را بهت برادران و برادرزاده برادران پرده و تقبل آنها بگلگم
نفهمات پس از آن پرچم والی زلهم جوان را در تخت روان نشانده
و بتشنج باز آمن بهزار بیگاه مرغ روح محمد حسن خان از قفس تن پرواز کرده
و محمد صادق خان جان بهدت بردلهم است پس از دیدن واقعه امان الله خان
والی از حضرت مرگ پرحواسش مختل و نعشش پریشان شده یکروز در سلام
بمیرزا لطف الله گفته دایم فواره آب چه سیکوید ادهم عرض میکند نمیدانم گفته است

این فواره بزبان حال میگوید آخ پیرآخ پیر میرزا لطف هم عرض میکند والی زیبا
چه وسوسه است که بنا ظر مبارک راه دادهم دیر اگر بخاطر نمیشد که این فواره بزبان
حال میگفت آخ والی آخ والی امان الله خان قدری بگرفت نفهم بعد فرمانهات
مادر تجمه از پیش چشم برو که خونم بجوشش میزند (برو از پیش چشم دور نه جانت در خطر است
که قاتل پدر از وارث بیمه بر حذر باشد) میرزا لطف الله فواری در حضور والی
برگشته و از شهر خارج شده و بقریه دارزه انار فرستی منتظر رسیده میرزا عبدالله
و میرزا فرج الله خبر دار گشته مکرر می نویسند و اشخاص معتبر میفرستند که والله نگذشته
و بنا بر ج زهر میرزا لطف الله حرکت و بیدرای توقف نداشته و بنا نهاد جواب والله
تا والی حیات داشته باشد من بگفتگویان نخواهم گردید از اینکار قطعیانه رفته و از
جانب دولت علیه عثمانی وظیفه گذاشتی در حق او برقرار شده است در سنه ۱۲۳۸
حیات و سی و دو داشت امان الله خان والی جانقطع خان پسر دیگر خود را با تحفه
شاهانه بصوب جلالی میرزا نایب السلطنه روانه دوربایجان و عریضه
چاکرانه مبنی بر اظهار اطاعت عرض کرده پس از ورود نایب السلطنه بستگ
دارالاداره والی گردنکشان را بوجود منتقم ثمرده و محض از دیاد امیه و اعتبار خان
امان الله خان جهتیه خود را بجانقطع خان نامزد و او سه شهر و بیه دار
ترخص فرمهم امان الله خان والی از بارگاه نایب السلطنه عظمی میرزا علی اکبر
مقصد را با تحفه لایقی و همراه نمودن هزار تومان زر نقد روانه دوربایجان کرده

که در آبخانه رسم شربت خوری بعمل آورده میرزا رحیم حکیم مقدم پس از رفتن میرزا فتحعلی شاه
رسم شربت خوری بعمل آورده و مرده مرحمت چهت نایب السلطنه شده و اجازه
مراجعت یافته امان الله خان والی در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری تهیه عزم
دیه از اثر برنجی جانقلیچ خان در زمستان این سال مرض مهلکی چند زن اجل او
مستولی شده که اطبا از علاج عاجز آمدند و بهزار چیز جانقلیچ خان را از لوازم
دلسوزی جانقلیچ خان برنجیده بهزار بندل شده است این امان الله خان والی
شخص کمانی و خودسند و در کار حکمرانی بسیار محتاط و متقدر بهم و کارهای
نموده غالب عمارات و بازار و حمام در سمرقند از بناهای اوست بهزار زحمت
او معادل شش کرور روپیه دارائی او از نقد و جنس بحساب آمده و گویند
از آن الماس و جواهر و کلمه در سمرقند و اطراف زر نقد بهم نمیرسد
پسران چنداند پریشان و خانه بر هنر کف و ناتوان مانده بسامان نمانده اند
چه غرور و غفلتی است خدا نه در نهاد بشر سرشته که این او خاطر اهیچ کس و پیش
باز اندیشی عبرت نگرفته و خود را باین مطلب واضح آشنا نمی کنند آنها
بر حرص و حسد خلق می افزاید و در طلب جاه و منصب و تحصیل مکنت و ثروت با انواع
جور و ستم اقدام دارند و بی باکانه قدم بمیدان جسارت و دستگیری میگذارند از
غافلند که جاهم خدمت و عصیان پیش گرفته و در کار آخرت اندیشه و تشویش ندارند
خود صاحب این نبذه ترسنده که از همه غافلترم (پروانه صفت چشم بازو خرقه باشم)

وقتی در خبر دار شوم سوخته باشم) خدمه پس از رحلت امان الله خان با قرابات
شهر الهم و ایه و اتباعات میرزا فرج اله وزیر حکومت کردستان بخبر وفات شهریار
بنا گاه مرحمت و انام تفریت به تهیت نبذه اش شتافت)
در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری خسرو خان پسر امان الله خان برباش امارت
تکیه بمسنده امور و مدیریت و انتظام شهر و توابع مشغول شده جانقلیچ خان برادرش را
نایب الحکومه و مختار صادق خان برادر دیگرش حاکم جوار خود کرده میرزا فرج اله
وزیر باقیست و میرزا هاشم ملقب باین هدایه شده این خسرو خان
بسیار سخی و بادل و در عیش و طرب حریص و بمصاحبت شعرا و علما میل
بهم خوبیز عارف و غزل سرا و بی نهایت ظریف و زنده دل بهم میرساند
جناب هنر و حجاب معرفت را محترم و گرامی داشته گنج و دنیا در نظرش
هیچ و در کردستان بقا آن ایل چنگیز معروف بهم در پهناسف از خصائل
بدی خط بحکومت کردستان نازل و نان صورت جان والی و مدیریت داشته
قحط و گرانی فوق حد تصور بسفر و پریشان شده نذر خسرو خان که دل کریم
و خاطری رحیم داشته تمام غله انبارات خود را بالی شهر و بلوکات قرضی
دلهم داشت باهم از آنها کمتک گرفته است پس از رفع بدی قحط و غلا کرده
الی از عسرت و پریشانی بهر رفته و آسایشی حاصل کرده نذر میرزا فرج الله
وزیر در موقعی که خسرو خان والی در اطاق دلگشا در جلو بکار نشسته

سیمان پاشا قرا ای برابری در خطه مزینه بی جنگ و پیکار فرار و هلاک با ابراهیم پاشا محمود پاشا را در سیمنیه حاکم و سه روز در آنجا برای انتظام امور اوقات گذرانده جانش قوت گرفته و بعزم تسخیر جدود و مصب رغمانی از آنجا بآن جهت بحرکت نموده از سوء تقدیر بتوفان شدید و باران عظیم دچار و در یک شبانه روز بیست و پنج فرسخ راه طی نموده بمحل مسمی بعجلات رسیده غلبه فاشه و خورشید خان والی بکیم ضرورة قبل از وصول عساکر ظفر مآثر بآن مرض سری مبتلا شده در اثنای راه چند نفر از اعاظم را نیز فوت شده بغایت عجله و اضطراب خود را بشهر سیسکو نیه روزی بهمراهی رسانیده و از آنجا برواجه قصه ق بقصد اوسکین و مدیت اتفاق نهم بهمراز تیمقه مزراج والی قرین شده ولی این مرض مصیب بهیچ نام و مدیت سرایت کرده جمع کثیر و جم غفیر بدیار عدم رهسپار گشته یکباره خلق عالم بقدرت رحیم کارنامه خوف رفع این بلد فهم در شهر رشه و مدیت آرام گرفته تا موسم زمستان بهمراه و مدیت و چهل و شش هجری برف قلیل آمده و بعد هوا نهایت معتدل باشه چنانکه اوایل دلو تمام بشمار سبز و خرم و در اواسط حوت شکوفه دار ها در بساتین بر بساط خضر زمین جام بیضی و هجم نموده ار گردیده موسم تابستان نفوذ نبه مرض غضب آبله جنود طاعون برین مرز و بوم هجوم آورده صغیر و کبیر صغیر یا ربنا و نفیر یا وبا بگوش رسیده و باستغاثه و انابت روی هجز و بیچارگی بدرگاه حضرت رب العزة برخاک ذلت و مسکنت نهاده و برای جان نثاری حاضر و آماده بجهم یعنی یوم نفیر المرأ من اخیه و صاحبته و بنیه تکوار کرده (بیت قضا به لو بجا نها پیام مرگ) (شعله سهمناک در هر طرف جان سنام مرگ) (ساقه مردان فلک

احداث روزگار) انه فکنده بآن خانه بیجام مرگ) اهالی شهر هم بکلی از وحله متفقاً با بدیگر اهالی شهرستان هر جمعی بکجایی و هر فرقه بطرفی انجحت کرده بهت هر کس بامنی پیوسته از تیر بلا رسته شهر شنتاج از معارف و مشاهیر خانه بامنی فرهنگ و پیشوایان علم و فقرت انجحت داشته کسی در شهر نمانده بهم دیگر ات ابدق و صحاف بیچاره خرد خان والی با جرام بسیار از آن و جمعی از عجوجات بکیم ضرورت بکوه آبیدر رفته و در نقطه کمانی نشانجه تیم و خیام برافراشته و در خانقاهی اهل دلیه و صلاح مزیده اند و مدیت با تمره خانه بنا نیده ولی نگذاشته اند کسی از اهالی و اعیان بیان شهر بوده کسی از شهر بامنی اروحی والی نشود بعد از چهار ماه که تابستان بآخر رسیده و بحر بخشایش الهی بجوشش آمده نسیم غایت و بخشش با نقای برگزار شیم مدیت و زمین بعد مرتفع و اهالی بهمه کردیره قراری و صحا جرین و مدیت جمع شده و عموماً بشکرانه گذاری حضرت باری عز اسمه رطب اللسان و بتهیه هموزنو کانی مشغول شده و این خانه بر کاه در کردستان بطاعون بزرگ شهرت دارد و ره قضا رستان این زمان بآن نسبت و مکث و ربوت هوا بارتفاع درجه بهم است چهار ماه تمام راه عبور سد و دخانف شش بر یک دینار بوده و در آنقصه در زمان دخانی در کردستان عثمانی یکمن پاره دینار بهم قیمت دخانی بیکصد هزار دینار رسیده و خیلی اهالی و مدیت بر گشته اند و در تموز قبل بهرام بک پاشا جانف جزایر فو تجه به ثرارت بجزیرت نهم در صفحات شهرزور و سرحدات عراقین دست تعدی دراز و ابواب جور و ستم بروی سکنه بقعات باز کرده لشکر خسرو خان والی اردلان بمقابله نهم اطاعت نکرده و بطغیان و خودسری جواب والی را

جبوره نوشته و از ادای مالیات دیوانی نیز سر محمد و سرگرانی کرده است خسروخان والی از
حرکات وحشیانه او بی نهایت متغیر شده و تاب تحمل نیاورده با حضار قشون و مدتی فرمان
داده با کثرت برف و شدت سرما بسمت جوانرود حرکت میکند در ورود روانسر بهرام بیک
با خبر میشود تاب مقاومت در خود نمی بیند تمام اهل و حشم خود را کوچانیده و فرار را بقلعه زنجیر
و محل کوران میرود والی غیور آنها را تعاقب کرده و بزحمات فوق العاده بر آنها غالب میشود
بهرام بیک و چند نفر از معتبرین قبیله را دستگیر و بمحل روانسر مراجعت میکند بهرام بیک و چهار پسرش را
تنبیه مینماید بعد از اینکه چوب کاملی بآنها میزند میگوید بهرام بیک از فرط حمایت و چشم پوشی
من شرارت و بزرگی را بانتها رسانیده و خود را شیر ژیان می پنداشت اکنون بجزای این
ناسپاسی عام است سگ سیاهی بگردن او بست تا بعد از این خود را بشناسد و هر وقت گرگ و
نفس او سرکشی نماید این سگ سیاه را بخاطر آورد و منفعل شود فوری امر کرده یک سگ سیاهی آورده
و بر گردن بهرام بیک بسته نمود چند نفر از وکلا و پیشکاران جوانرود که حاضر بودند بمقام شفاعت برآمده
چهار هزار تومان وجه نقد بعنوان جریمه این جسارت بوالی دادند و التزام ضمانت بهرام بیک و پسران
او را سپرده که هیچوقت مصدر شرارت و نافرمانی نشوند آنوقت سگ را از گردن او باز کرده
و دوباره حکم و خلعت ریاست ایل جاف باو دادند پس از انجام این کار بولایت باز آمده
هنوز از رنج راه نیاسوده شاهمراد بیک که از سلسله اردلان و میر روانسر بود سر از اطاعت شهریار
ایران باز زده و دست شرارت بنهب و غارت نواحی مکری و ساوجبلاغ و کوی و حریر دراز کرده
فتحعلی شاه قاجار خسروخان والی را بتادیب و تدمیر او مامور فرموده با قشون کردستان عاجلا روانه

مقصد

مقصد شد در تدقیق فریقین جمعی مقتول و مجروح بالاخره قشون والی غالب و جمعیت شاهمراد بیک میر روانسر
مغلوب و خود شاهمراد بیک اسیر شده چون شاهمراد بیک بطایفه بنی اردلان منسوب بوده است
او را صدمه جانی نزده و باقتضای سردار غیرتی در صدد اصلاح کار او برآمده است سی هزار تومان
زر نقد بعنوان جریمه این جسارت از او گرفته بعد از وضع مخارج خود بقیه تنخواه را با عریضه
مبنی بر فتح و غلبه خود و شفاعت شاهمراد بیک میر روانسر بحضور شهریار ایران تقدیم و ایفاد
داشته از جانب شهریار ایران خلعت فاخر با افتخار خسروخان والی و خط عفو بر اعزازی
شاهمراد بیک مرحمت و شرف صدور یافته خسروخان والی مقتضی المرام بولایت معاودت کرده در تجدید سال
یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار یکقطعه تمثال همایون که از نشانهای
مخصوص دولت و در آن زمان خاصه شاهزادگان و منتسبین سلطنت بوده محض تشخیص رتبه و منزلت
و تبیین درجه مصاهرت بتوسط فخرالدوله بافتخار خسروخان والی اعطا و بکردستان ایفاد فرموده
و او را در سلک شاهزادگان عظام بخطاب نوابی مخاطب و ممتاز نموده دو سال دیگر بانهایت
اعتبار و اقتدار حکمرانی کرده است اگرچه در کردستان این خسروخان شهیر بخسروخان ناکام است
ولی در آن قلیل مدت نیک شاه کامرانی نموده و بعیش و طرب کام خود را از دنیا برداشته و با احسان
و انفاق و بذل و سخا توشه آخرت بنزد پیش فرستاده و نام نیک بیادگار گذاشته است
سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز ، مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند ، حفصه در سنه یکهزار و دویست و پنجاه
بامراض سخت مبتلا شده و در آن موقع جدی طاعون هم دوباره بکردستان نازل گشته اهالی ولایت باطراف
و جوانب متفرق گردیده خسروخان والی بعد از یکهفته بیماری از این جهان پر شر و شور برای سرور رحلت نمود

institut kurde de paris

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

بنفس او در دو قصه محمد صادق خان امیر دوره بدغانه سر در خلوت و نخجیر شی چند نفر از یاغیان بر دیگر
و بعضی از آنها بهره شمشیر گردیده دو کردستان شهرت که حکومت محمد صادق خانی یزده
بوده میگویند آنشب که قصه را تخجیر کرده فردا صبح زود چند نفر از یاغیان شهره طلبیده و آنها را
خبر داشته و بعد با آنها گفته است اینجا حکومت فی الحقیقه سلطنتی شاهی نیز امروز موری معتمد ایشان
جواب میدهد که این حکومت شما اگر بفرمان و رضای شاه و دولت باشد پایدار
همه کس مطیع خواهد بود و هرگاه غیر از این باشد (اگر ما نباشیم دیگران) محمد صادق خان
از این جواب روی در هم کشیده و گفته است فردا نزد آیت شیخ الاسلام
از حضور او بیرون آمده نفر بعد بقافله باشت ساعت چهارمی شب بسلسله نخجیر تهیه شده
مجلس دوازده نفر کاتی خود با یوسف بیهم است بعد از گرفتاری محمد صادق خان رضا قلیخان دائی
در کار حکومت استقلال یافته چنانچه از این مقدمه گذشته شاهزاده ایلیه که برای آوردن غروی
بطهران رفته بود با مجلس از اشرف و ولایت عروسی را با نهایت احترام بکوستان میرساند
قریب بچاه باط عشرت و عروسی کرده و پیرو جوان در این ایام از اداء و قبل قلیخان
نادری و طرب کمر همت بر قیان نیرین و اقشده است در این اثنا فرمانی بنام محمود پاشا
از حکومت سیمانیه معزول و بسلیمان پاشا بجای او منصوب گردیده محمود پاشا نامه قلیخان
و کردستان و باصد سوار اتباع خویش عازم دیار و شهر یاران شد و رضا قلیخان والی پنجاه
آورده رضا قلیخان نیز بقانون غیرت تعقیب پذیرائی و ضیافت او در آورده بعضی
یکماه با این جمعیت بهمان نشسته و والی رضا قلیخان والی بهم بعد از یکماه شاهزاده ایلیه طهران عازم

با تفاق رضا قلیخان عازم طهران شدند و با اجازه اولیای دولت محمود پاشا نیز رضا قلیخان طهران مرخص
پیرزنه و در این اثنا محمود پاشا و چند نفر از معارف آنجا عشایر رضا قلیخان بکشور خود ایران شتافت
شیرزیکان یکان مرخص و او نیز شاه نامه گردیده بکشور رضا قلیخان و محمود پاشا تفصیل
در خدمت مراجعت حاصل نکرده تمنی رضا قلیخان و شروع همیشه که در دو شنبه شوند
و صد صدیه و زیر اشرف عظمت هرگاه مکنی و میر شود بهتر و در خدمت ترتیب صحیحی شاید محمود پاشا
با جمعیت خویش از نظر شیدر سلیمانیه منصوب شود و سلیمان پاشا از خراج نامیر رضا قلیخان والی
بهت کردستان نداده میشود بوده فرنگی تنبیه برسند بهره و جان و دولت با تفاق میرود جناب
خوشحال بکرات از رو خانه قصد قاریسیده و در باغ قاط برای طرف قلعه پیاده میشوند با صاحب
مصطفی خیاط جناب رضا قلیخان والی فخامت میرزا هاشم آیت الله بیکویه دام ظله العالی
با پیاده و جمعیت کردستان محمود پاشا ایرده در سلیمانیه منصوب و سلیمان پاشا از آنجا
تنبیه نمایم میرزا هاشم آیت الله دستور نه جواب عرض میکنند اگر امور ی بعهده وی و محمود
در این مراجعت نمایم آیت الله نیاطرا میکنند و در نهم محاربه رضا قلیخان والی
آری اری در قلعه حلوان (کنند) بعد از وقوع قضیه شت والی سلیمانیه شیخ در
طهران (بجهانه و شرح توان دادن) رضا قلیخان والی از زیرا جفر امین پیام میرزا
قلیخان بجمیعه و چیزی در تحت حمایت محمد علی شاهزاده و ایلیه با دوش بهم رضا قلیخان در طهران شوکت
آنجا با دربار نمود و با جمعی از رفقای اطراف میرزا هاشم آیت الله و میرزا جفر صاحب منصبه و بعضه
جعفر قلی خان بلیط و شده بیکخارد و هم بعد از مراجعت شاهزاده ایلیه خبر دار شدند میرزا جفر

Bibliothèque nationale de France
institut kurde de paris

جمیع شیرازیان پاه کردند ان مقتول و مجروح کشته و مانند آن واقعه هولناک و فتنه خونین بخاطر احدی خطور نکرده
محمود پاشا با اتباع خود فرار میشود در همین شهر و در بعضی از قشون فاتح عثمانی دچار و قریب شصت و پنج نفر
بقتل و گرفتار خواهد و اسرای ایران را رسانیده و از آن وقت ببعد رعایت جانب ایران از قاعده ایکه داشتند بالمره
ساقط و در واقعه ایکه بین رضا قلیخان و والی کرد و قوای دولتی رخ داد و بعضی از قشون عثمانی که در شهر بودند
با اتباع خود بکمک والی شتافتند و در واقعه دیگری که بین رضا قلیخان و وال

insitut kurde de paris

institut kurde de paris

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

Bibliothèque de l'Institut Kurde de Paris

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

وضع مرا بغایت پریشان و مرا با یک دو اندیشه دیگر خواند که خود در خانه نمی فهمیدم و از خواندن قاصد
با یک آقای طرف مرا نشان خواهر بجوانب رفتم و خسته بودند آوردم خواجه بی از نیمه و مجلس بگذرانیدم
خورد و خوابیدم و یقین داشتم هر بیرگیر از خانه نمی رفتند خواهر فرمود برانند یک آقای را
بعد از آنکه مجلس منقضی میشود بیرجان تمام خصوصی را بعد نظر می آورد و مرا نمی چیزی
سوال نکنند گرد ان الله خان و اطلاع دعوت نکنم بیشتر اوقات عرض نکنند حقیقت دیر دوزی
و عزت بنزل آورد شم بر جسته بودند اهمی و پریشان دیدم خجالت نمی عزیزان و عزت بنام
کافسرده دل خسته و کنند انجمنی (؟) بیرگیر از استماع این جواب افسرده و قدری ملالت خورد
چیز چیزی نفهمیدم بیرجان آدم نمی برگشت و با این تفصیل بیان نمود آنروز مجلس برگزار شده بیشتر اوقات
یکنفر پیشخدمت بنزل نمی رود و تکلیف بیرجان خواسته است نمی باجات خواجه و اجاق
نزد نزد یکان خود را همراه خود بردم و برای بیشتر مسعود و اهمی آوردن شام و از نیمه
مسعود کرم بر دیف اطاق با نمی هم بیرگیر در آنجا نشسته بودند سیم دیدم آن بزرگ مش کریم بنام
در فرط تواضع و نیز نوازی برخاست خود پهلو را کرشمه نمی تعظیم کرد بیرجان را بر کرسی نمی فرمود
بر جسته هم نزدیک بود از خجلت و شرمندگی سراپا آب بشم فوری دست مرا گرفت و با صرار
فوق بغایه مرا با خود دست خود نشانید قلیان طلبید بعد از صرف قلیان بشخدمتی خود را
فرمود که برای قلیانها را بدست آدم والی برسانید بعد قهوه و خوانت قهوه خورده شد
باز پیشخدمت را فرمود که تمام اسباب قهوه را بدست آدم والی برسانید و بگوئید قهوه خانه را
قهوه خانه والی بر دو اسباب قهوه و قلیانها همه طلا و مرصع بجواهرات نفیسه بود بعد از تناول

شام خوانت سفره منقش چیده شد هر نفری بصرف غذا مشغول شدیم در اثنای که در میان
اطاق نبود فرمود والده نمی هر روز بر خود واجب کرده ام تا شاه را بگردت روانه کردن
نمی بجمله خلاف زاده و اصلی نشوم بشرط اینکه اصلا بیرانه بیشتر و اطلاع نمی دهی دستور العمل بیان این
صبح زود بنزل حاجیه والیه مادرت بروی و بفرستی محمد علیخان و آقا قنبر دارد غذا را بیان دو
خیلی انتظار را دولت بخیر دو غذا کار نشین با نمایندگی که قبالا نه شاهین و اسپیدار باشند دارد
مقیم و منتظر جواب نمی باشید بعد از صرف شام مرا مرخص فرمودند از بالا خانه پایین آدم
و اصلی حیاط شدم هر با با مرا خواست و تاکید زیاد در کتمان این راز فرمود نمی بنزل خود آمدم
آنشب را بی و خوشحالی بسر آوردم صبح زود بیدار شدم و بخانه حاجیه والیه رفتم و ماجرا را
روز گذشته هم بنزد نمی بیرانع آنها نقل نمودم بعد از ظهر محمد علیخان و آقا قنبر دارد و غذا را
فرستادند نزد نمی آمدند و خیلی اظهار ارادت و خصوصیت کردند نمی هم بی نهایت
محبت و مهربانی نمودم و هر دو را خیلی شاد و خرم معلوم شد بیرجان صبح زود نمی را
بحضور خواهر خود و نیز بحضور والیه برد و عرض کرد که محکومت کرمان با ایران الله خان والی رسیده و
فعلا در خان جوین است صبح شاهزاده است بروید و با او ملاقات نمایید بیرجان عرض نمی را
نزد نمی فرستاد بود تعارفات لازمه بعمل آورد و اشرف دربار همایون بتمامه حاجیه والیه گذرانید
بیرگیر فرمودند که دیگر تنها را با خود بیاورد و در خوبیه بیرجان الله خان را بردم
با محمد علیخان و آقا قنبر با خود بردم و از در باغ داخل شدم بیرگیر بمجلس بنکه از هر طرف
دیده خوشی تشریف آورده دست مرا گرفت و بصفه قهوه خانه شهریاری بجوار تعظیم بمجلس آورد

شهریار تا جمعه را بکمال مرحمت فرمودند امان الله خان حکومت کردستان را تمود و اکرام تمام
مرخصی یافت بعطفی برود ای آنکه بیرم قفقاز خان قاجار دستور داده بود در شهر خوی و ارومیه
و باشاره او بیرم بیگ معظم مرخصی نمودم و از حضور همایون برگشتم دویم بیرم بیگ خدمت و فرمان مبارک را
بهمراه خود گرفته و آورد خدمت را بمن پوشانیدند خرجی بمن بخشید رسم خدمت بجا آوردم خوشحال شد
ثالثم چند قدم با بیرم آمدم بتجدید تشریف آورد و دیدار کامل حاصل شد بعد از تعارفات معمولی
بیرون آمدم بیرم آمد تا بدر حرم را نشان بدهد و بیرون برود بعد از تعارفات معمولی با بیرم فوری
خدمت را خوب انجام داده و خوشنود شد و بیان نتیجه کرد شده و بدولت خان والی کردستان
داده بود بیرم بیگ نتیجه خدمت خود را بمن همراه امان الله خان والی بکردستان برود و معطل نشود
باز بین ویرانی تعمیر و بهبود یافت والی و خان زنگنه را دیدار کرد و تعارفات معمول بجا آورد
و آنها هم خودشان مالک سواری دادند که آنها را روانه کنیم و تکلیف دیگر ندارد بیرم بیگ با
شخص پیشخدمت مطابق فرمایش بیرم بیگ همان ساعت با راز طهران خارج شدند خود بیرم بیگ با
رسیدیم ساعت از شب رفته دیدیم ظهیر الدیوان سرهنگ توپخانه با عده توپچی وارد شده هر نفر از طرف
شام پنج ساعت از شب گذشته بود علیقلی خان سرهنگ با عده خود و تفنگچی وارد شدند صبح خود را
ملاقات کردند و طهماسب خان با یوزباشی هم آمدند و دیدار کردم و بیرم بیگ خان زنگنه را
بوضع مامور همیشه با توپچی و تفنگچی همراه امان الله خان والی بکردستان برود و بیرم بیگ مطیع
داده باشد و چند طغرا احکام مطاعه بیرم بیگ داده نصایح لازمه نمودم بعد از مرخصی
مرا دلداری خودم آورده و بنصایح مفیدی که لازم بود تعلیم داد و آنچه تعلیم لازم شد

که خارج از بنجه تعلیم بود نامه خود کردستان نوشتم بیرم بیگ با غلام و خیاط بدولت آمدم صبح زود
از دباط کریم حرکت نمودیم چهار فرسنگ راه را طی کرده بودیم دویم حاجی جلیل را از عقب آمده دیدم بیرم
بیگ مطلع فرمان همایون بود مرخصی داده بود بیرم بیگ خدمت و خلعت را از طرف فرمان الی حرکت کردند
خطاب فرموده بودند امان الله خان والی باید بیرم بیگ تفنگچی و توپچی و نقاره از مامور کردستان باشد در هر منزلی
بقدر کفاف علوفه بیرم بیگ و همراه و علیقلی بیگ و همراه و تفنگچی و توپچی و والی همه
بتوخ شام بنظر رسیده بعضی یابوی فرمان مبارک مرحمت بالاخانه بسم رخ نصب کنند
بزرگان چوگرد باید کار خدمه همراه بیرم بیگ فرمود و خرج امان الله خان والی با مامورین
مرقوم علی ما هو کرده و بکنک کردستان رسیده و در نهضه تعهد و بیرم بیگ قفقاز خان امیر گروه
کرنش رضا قلیخان والی بوده با این تخصیص جای حیرت است که بیرم بیگ قبل از دیدار امان الله خان
والی بکردستان رضا قلیخان والی خبر دار میشود در حالتیکه مشغول عروسی دختر نصرالله خان بود
شب نوزده عروس رفته و کام خود را از رفتاف برداشته چهار شب بعد از زفاف بود
مهمانها عروسی کرده و پیدا با تمام حرم سرا گرفته و از شهر بیرون رفته و بکنک امان الله
گرفتار شده و اسیر کرده بیرم بیگ آورده بود بقدر نیم ساعت از شب گذشته بود
بتعجیل تمام رفته بعد از چند ساعت بعضی از همراهان بیرم بیگ رسیدند و خبر دادند که بیرم بیگ
عفو شده بشرط اینکه از راه اصفهان طهران برود و در آنجا ملاقات نماید رضا قلیخان با اطمینان خاطر
بطهران رفته لدی الورود بخانه نشینی او حکم آنکه صادر شده بود بالاخره مراجعت نموده بنظر شرف
امان الله خان والی روز چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی بخانه آمده دویست و شصت و پنج تومان طهران داده

institut kurde de paris

که شاید بر بدولت آنها را برگرداند با آنها نرسیده ده فرسخی شیخ ابراهیم به میرزا مهدیخان سپهسالار
در عقب آنها فرستاده و خود بعدیت بازگشته شیخ ابراهیم و معتمد در محال خمسه عازمین رسیده بهمراهی
آنها را بدولت کرده و اطمینان دادهم خصوصیت قبلی فیمابین در شمه نامه محمود بیک و ایروان خواه
توقف طهران و تنقیص بعضی از اتباع عازمین بمراجعت شیخ ابراهیم که والی ایروان بخشیده
عازمین مایوس شده و شاطر آبیاری روانه طهران نموده و ایروان بکار غربت عازمین سبق
و منضمناً بمیرزا مهدیخان نگاشته شود که این تشطیبی اگرچه با نقاب بی
مقصود باطنی آنها توقف داشتن کرمانشاهان محمود بیک و ایروان بوده و
والی را بحضور میرزا مهدیخان آنچه دانسته و توانسته در باب عازمین عرض و آنها را بهرگونه
منسوب و معرفی نموده است بفرستد و در تشطیبی باصر میرزا و نظر از تعیین کسبه جدید و سایرین
کرکار و سپرده ایروان بگیرد و خصوصی نیز برای روشن کار والی بر سط محمود بیک بنگارد
طرفی نگذشته که موکب شهریاری بجهت اصفهان در حرکت آمده امان الله خان والی و فوج جدید را
احضار فرموده است والی نیز فوج را مرتباً با تهیه شایان برداشته و روانه شده و در موضعی که از اردوی
شهریاری در چند فرسخی سلطانیه اتراق نموده وارد میشود قبل از وقت باصر میرزا اطلاع یافته
و یک تکلیف بیجا از جانب میرزا از نظمی نظام الملک پیشنهاد خان والی اصفهان
و سکنه نظر ترتیب و هر یک خاصه با نایب امیر دیوان و یا توپی با تشطیب والی
و فوج جدید می آید و بوالی دستور داده می دهد که فوج را بترتیب درست اردوی از نظر
دور شهریار تا جلو از بگذرد امان الله خان والی هم فوج را بترتیب نظامی با نحو برده

(دوازن)

دوزبان گذرانده از نظر انور جلوه گاه نموده و مورد تحسین و اشفاق ملوکانه شده و از روز دیگر خمسه
امیر کبیر بسیان فوج آمده و قرار و مطابق تکلیف بچه بازدیده گردیده بسیکونیه علم قیافه آن بزرگوار
جلوه گر بوده که برسته جات فوج نظر انور شده هر کدام از سربازها که صفات زیبا و خوش
و نیز با شرارت و قابلی داشته دست آنها را گرفته و از فوج خارج نموده و خود نیز
که در آنها دلیلی صفات و خوش و با قابلیت شرور داشته و بکار خدمت میآمد
نمی خورد نه فقط آن اشخاص را داده بلکه بهر صفحه که آن بزرگوار گذشته بودند کم و زیاد
موصوف بهروف بلهم الله (که رحمت بر آن تربت پاک باد) صفدر صاحبان بهمان
درین سفر مورد بسی مرحمت آمده و والی و خان اخلمی سرتیپ نجابت نامی گردیده
شده و صاحبمنصبان و افراد فوج علی قدر هم بانعام خلعت و انعام یافته و بعد از یکهفته رخصتی
حاصل کرده و مشهور بود حرکت نخواهد در سنه ۱۲۶۸ شوکت و
والی ایروان خان والی نیز را قهرمان میرزا لقب شیخی وزارت و نیز را عبدالله میرزا ادارا
لقب مشیری وزارت داده و تمام امورات و مدیت را بکف کفایت نیز را قهرمان میرزا
گذاشته در اصل رأی اعلیحضرت شهریاری سپهسالار کل قوشن جسته و بر سط
سردار بر خلاف میل و رضای والی حکومت بانه یافته از قوشن او بسردار باطنی
والی رنجیده و بعد از مدتی پاره امورات را بهانه و بعرض اکرم سلطان از صدر
بانه منعزل ساخته از اینجهه سردار کل نیز امان الله خان نکمدر قبلی حاصل کرده و نگذاشت
کار والی از گوشه و کنار و اقوام نفس چنین والی در تحت حمایتی امیر کبیر بجهم امورات

سردار کل شجعه خاره نداشته تا اینکه تبه هیرغیبه دولایی مشغله اب بکرده در بخش
هیرکپر را از دوالی فراهم آورده هیرکپر هیرنیک نهاد باطنا از دوالی رنجش داشته ولی
بعد حظه اینکه امان نه خان نهاک دست نشان خوش بهم چندان در شکست کار او
ابرام نفرموده (چوبر اب فرومی برد دست) (شرش آویز فرو بخون پرورده
خویش) سه دار کل پیرسته برای تخریب کار دوالی کار بهم و در فرصت ایر
با نواع دسایس هر از نهم هیرکپر هم مظهر بهانه بهم بهت امان نه خان دوالی هم از در
دانش بیرون با حیاط رفتار کرده و سر همیو بهانه بهت هیرکپر پسر دار کل
قتا توحش و تهم بی اندازه از این هر از کوداشته تا اینکه در فرصت بخت دوالی
طولی نکشیده که از قضای خلق یکانه هیرکپر محبوس و بکاشانی روانه و از انجا عازم
دیار عدم شده و دیزدا آقا خان اشتهار در همه مقام منبع صدارت یافته و با امان نه خان
دوالی سابقه نفاق و دشمنی داشته با نیز بطه کار دوالی از تبریز در وقوع گرفته
و از تقریب و مرحمت صدر اعظم نهایت سردار کل نهضت بوالی بی اثر بامنه ات
تا در او اخر همین سال حسن سلطانی اورامی با تسلط بر سردار کل بنای شرارت و خودسری
گذاشته و علم طغیان و عصیان برافراشته و امان نه خان والی نقص جارت او را
بصدر اعظم نگاشته و اجازه تادیب او را می خواسته عرضه ات از جانب
دولت اجازه تنبیه آنها با فته با یک فوج سرباز و چهار عراده توپ و هزار نفر تفنگچی
جریک بطرف اورامان تخت شقه نجف قلیخانی عزم نهضت خود را با بر تعالم بکمک پاشا
(باقی دارد)

دیخ داشته سرباز و جنبش از تفنگچی و نوازه چریک از راه جوار خود پاده برای تنبیه اورامان نهضت
و در میر مخمر بعیه سلطانی مامور و روانه کرده خانی الحمد خان سرهنگ با توپخانه و همین از سرباز
و تفنگچی تقدیر نه انجمن بطرف اورامان تخت فرهم خود والی با بقیه سپاه از عقب سرهنگ
در حرکت آمده در ورحه (در بند دزلی) حکم بیورش نهضت جاعتی از طایفه بقیه که
مستحفظ در بند مزبور بهم بمقابله اقدام نهضت پس از کشش و کوشش زیاد سپاه دوالی لشکر را
با دو اسپه خالی و خودشان تعرف کرده خانی الحمد خان سرهنگ با جمعیت خود
از آنجا بحوشی هر دانی و ماوای حسن سلطانی و آنی بوش طغیانی نهضت رسیده طایفه
ضاله اورامی که از دور سپاه بیگانه آگاه شده بهیت اجتماع آهنگ جنگ و نزاع
کرده جمعیت سرهنگ در تنگنای سخت قرار گرفته اورامی در مقام زدن بکان
کوشیده و مردانه در مقابله و مقاتله پا بیداری نهضت لشکر دوالی نیز با مداد خانی الحمد خان
و شقه جنگ سخت از طرفین در گرفته در اثنای معرکه از طایفه بقیه اورامی بهیت اجتماع
نهضت و حمله بر لشکر نصرت اثر دوالی شش نفر مجروح شده و از سپاه دوالی شش نفر بزخم گلوله
و چهار ده نفر مجروح گردیده بهت حسن سلطانی چاره جز فرار نه دیده و شبانه
با جماعت اورامی بتهیه از چریک دوالی بعد از فرار آنها متهی و مسکن اکرده
باغیه را با تمره آتش زده خراب نهضت و با نهایت سرور و خوشی هر دانی
بخوشی گذرانی مشغول شده بهت از طرف اورامان لعوان نجف قلیخان با
جمعی خود از آب سیروان بزحمت فراوان عبور کرده و بقریه نقصود که منهی امارت

محمد سعید سلطان شقی بهم یورش پیروپس از حمدت خزانه و ذخایر تکاشه
برون کرده وحشی ظفر یافته و آنجا را گشت دلهم و نفوذ را تسخیر میکند از لوی قضا
بهم از هر روز خبر جارت طایفه خانه با بنیه و صدمه هم بوجود مبارک اعلیحضرت
ناصر الدین شاه رسانیده امر با ورا ان دلهم بکمک طایفه یاغی میرسد از اتباع
این خبر وحشت اثر اکراد اورا ان با قوت قلب [illegible] بجنگ قلیان شتافتن
دوره بنجف قلیان و سپاهیان تنگ را مردانه پا پیاده و دار بیخ تا غروب آفتاب
تقابله و مجادله بهم از طرفین جمعی مقتول و مجروح و ظلمت شب در میانه حایل
یا بخجی شده بنجف قلیان با ایالت توقف نفوذ را صحیح مزیه و بجوانی
برگشته شاهیرا از طرف والی اداری با و برسد محمد سعید سلطان نیز از سلوت
والی در انگوان قرار گرفته و بکمک شهر زور شتافته شیخ عبا عبیده که پیروزن اورا
فرار نهم بهرزار آنکه والی از ارض محمد سعید سلطان خبر دار گشته و اورا ان تخت را
انتظامی دلهم بطرف مرپوان رفته که با سرحد داران دولت عثمانی بقاب آمد و
اشرار اورا می گفتگو بنماید از جانب کارپردازان دولت عثمانی عزیز آقا مصرف
و نقیب اشرف بشفاعت سعد طین اورا ان نزد والی آمده پس از مذاکره
و قرار و مدار مدرسه هزار تومان وجه نقد بعنوان جریمه این جسارت بوالی
پیشکش دلهم اورا ان آنها جرایم آنها چشم پوشیده و طایفه شقیه اورا می را
از جانب دولت بباه و مکان خودشان دلهم در این اثنا چاپاری از دارالخلافه رسیده

دربرده صحت و جلوس همایون شهریار ایران را آورده و والی بشکرانه این نعمت عظمی شهر را
شبانه مجلس عیش تهیا و یکصد و ده توپ شلیک کرده و فردا بنهایت سرور برای دارالخلافه
حرکت نموده در هر شهر نیز چهار شب و روز چراغان و آتش بازی مفصل کرده و الهی و بهت
بازاری شهر عشرت و شاهی شده در بهار سنه یکهزار و دویست و شصت و نه ۱۲۶۹ طیار
جانب اردو افتاده خاک کردستان شرارت و هرزگی و آزار و خسارات اهالی دیات را
بنهج افراط رسانیده اورا ان تهماخان والی تفصیل تظلمی و شرارت آنها را از روی حقیقت بعرض
اولیای دولت رسانده و تادیب و مخالفت جانها را از دولت سنه علی آن باجازه حضرت
سپاهی که تجاوز از شصت هزار پیاده و سوار نظام و چریک بهم جمع آوری و بعزم تادیب طایفه
حرکت نموده و حسنعلی خان سرتیپ فوج گروس نیز از دولت مامور شده که با سپاه
کردستان بریاست اورا ان تهماخان والی در منع و تادیب جانیها حاضر خدمت باشد
والی با قشون کردستان و توپخانه آراسته از شهر حرکت نموده و در (توریز خانوی) سرحد
کردستان بسپاه دولت فوج گروس رسیده و بهمراه بمغرب جیغم از دره سرشمه از سیر اورا
هر دو خان اعظم بسپاه دولت و بهمیر خان برادران و نجف قلیان عموزاده خود را با جمعیتی
از سربازه و سوار و پیشکی بطرف مرپوان مامور و روانه کرده سرکردگان رشید عاجد خود را
بمرپوان رسانیده و سر راه بطرف شیرزه گرفته والی و حسنعلی خان سرتیپ بقیه سپاه
از طرف سارال برجا خیا یورش برده و در آنجا شورش افکنده و طرفین جانب انگیزه
تجاوز از ده نیز از خانوار بهم تاب مقاومت و برابری نداشته رو بگریز نهاده و از

در دره خاک مرزبون خان لاجرخان دلهیر خان و نجف قلیخان و جمعیت متعدده در معرکه جانفشانی
یکمین نهم مردانه برآنتاخته چند نفر از بهترین جوانان بضرب شمشیر از پای درآمده خود نیز بقدر
ذره رمقی باقی نماند اسیر نمودند و تمام و زانوی سه هزار خانوار و گوسفندی و رمه از جانوران بغارت
طوایف جانب بهزار زحمت خود را بکوه خورشی رسانیده و از آنجا شهر زور و ریزه و بالی
باسپاه منصور بولایت بازآمده و حسنعلی خان سرتیپ با فوج کلهر مرخص بزرنجه شی از اطراف
زحمت و خدمت و انتظام در ساوجبلاغ سرتیپ و سرباز قزوینی باو ملحق شده مرخص دارالخلافه
در بهر کرمانشاهان گردیده و از غنیمه جانوران قسمت کافی بلشکریان و فراوان فوج و توپخانه
سپه تازی همتاز با کهزاد و قاجار و زرقانی و بختیاری سرتیپ تازه نهم و جلالی سرور
و سرجنبه ی بولایت بازآمده از بیشکره بهرات و الی روش کار کرده و بهزاد خان
طوایف جانب چرچمه قدرت تخطی و شرارت در خاک کرمانشاهان نداشته فدا علی خان
مدت هوازده سال تقدیر اقتدار حکمرانی نهم و ولایت و اهلش را تصییر کرده تا در شهر
یکهزار و دویست و شصت و یک (۱۲۶۱) میرزا عبدالصمد نامی از اهالی همدان و از خفقان حاجی کریمخان شیخی
بکوشتان آمده و فدا علی خان والی بهر وسیله و اسباب دست از دولت و ملت بازداشته
و در روج این مذهب باطل و عقیده فاسد حمایت نفرموده میرزا عبدالصمد نهم علمای اهل سنت
خاصه شافعی و منکر این مذاهب باطله همیشه بهر نحو والی را از انکار رسمی نهم و تعصب
موعظه بر آهن فرو نمایند و اثری نداشته و هر روز اردوت و جمعیتی والی نسبت بمیرزا عبدالصمد
زیاد گردیده و علمای محقق ناچار مقدمات جهادی دینی چیده و عموماً با هم متفق شده بر

روز چهارشنبه شانزدهم شهر ربیع الثانی یکهزار و دویست و هشاد و یک (۱۲۶۱) تمام علمای اعیان و ملت
بعزم هجرت از شهر بیرون و بر سر تپه شیخان که در مغرب بفاصله نیم فرسخ است رفته اهالی شهر
از اصناف کسبه و ارازل و جهال قوم غلمها برداشته و فرار (و ادبا)
(و انجرا) برآورده و بهیئت اجتماع نزد اشراف قوم رفته از علما و اعیان و ملت
چون هیئت اجتماع اهالی را دیدند گفتگوی و شوری با هم کرده نهم و با تفاق آراء گردند
سادات محترم را خدمت والی فرستاده و بنهایت سکنت عرض و التماس کرده از
دین مذهب شنیعه از مذاهب بدعیه و باطله است و توقف این میرزا عبدالصمد باعث
فساد و اختلال مذهب و ملتی ما خواهد شد صحبتها نموده باعث خرابی دین محمدی و پریشانی
خلق خدا شود هر گاه میرزا عبدالصمد را اخراج نفرمایند با چار تمام ما بایستی از
خود ایم رفت اهالی ادرخان والی نیز قبلی خواهش آنها را نهم سهل است جواب
درشتی و خشونت داده با دین جوابها سخت و خشن باز صنادید قوم قدری تبسم نموده
و مصمم شدند و عرض تظلم بهم نموده هر گاه جماعت اشراف و اوباش علما را خطاب
پیش انداخته و بطرف ... آورده کار و اسراف منتهی آن است تمام شیعه و شیخی نهم خانه
بقتل نفوس و غارت اجناس پرداخته اهالی ادرخان والی از حرکات طوایف
مطلع و در کار خود مضطرب شده و یقین حاصل کرده است که اگر طایفه مذبوره
و جمعیتی از او انجماعت نکند خودش با میرزا عبدالصمد و اهل و بیت متعلقانش جان
بسلامت نخواهد برد بحکم ضرورت در باب قتله را مصمم و قرار اول تا را جابسا نموده

توپچیان را فرمانده قلعه و چهارعراده توپ بر بالای برج قلعه که مشرف بر کاروانسرا و بازار است
گذشته و دروازه را دستور دهی داده است که چنانچه توپ بهوا خالی نمایند شرارت
مخافت کرده آرام شوند با این حالت از اول ورود باشی دست از نهب و غارت نکشیده
و آنچه بچنگ آمد برده نزد توپچیان حاضر ساخته و هر شش تیر توپ بهوا شلیک نمودند چون
رعد قدرتش هریک بانصیبه خویش راه فرار پیش گرفته همگی خان از شهر خارج شده
جمعی از کرایان طماع و اوباش حریص در میان کاروانسرا و قلعه امان یه خان والی
که جمعیت زیادی و شهر را از اشرار خالی دیده از حسن تدبیر توپچیان و کمال
حاضره را فرمانده قلعه که آن قدر جمعیت را همراه و دستگیر نمایند مأمورین با سلحه داخل
حرب پرون رفته و آن صفحه را محاصره کرده چهل نفر از شرارتیان بخت برگشته را
با بستهای قشنه بدست آورده و باقی از شهر خارج شده نفر کرمانی را نگهداری
برده چنانچه نفرات را کوش و دماغ بریده و از قلعه بیرون انداخته و بعضی را چوب بهم زده حبس
نمودند شهر و شوریان قدری آرام گرفته خان لاهرخان سرهنگ با دلیران بکار رفته
و علما و اعیان را طلبیده و شهر باز آورده امان آقه خان والی شایسته شرح واقعه را
بمضامین غریبه بارگاه سلطنت عرض کرده و خفیه با قاصد چاپار بطهران فرستاده
و اشرف و علما از پیشکار و خاصی دار استمالت و اطمینان والی خاطر جمع بهم نفر از
شیخ علم اقدار که از جمله علما و ادیب ریز اوش و عاقل بهم از دور دیانت و تقیه قبول
انگیزه را بر خود ننگ و عار دانسته و با چنه نفر اتباع خود بکمک عثمانی بجرات نهم داده

و طرف خوچشم پوشیده و امان یه خان والی از جانب دیگر تیر زنان و آدمکشان
و اشرار دود غارت تجار باشه چون کاروان بکام و مطلب را بر وفق مرام دیده چند نفر
از رؤسای کنبه قلعه را گرفته آقا مصطفی پیر حاجی شعبان را و هم توپ گذاشته
و شیخ مهر و سیم را از چشم جهان بین مایوس و ناپاس ساخته و باسم غرامت غارت
تجار قریب هشتاد هزار تومان از اهالی شهر گرفته است و این شورش و بلوا در کرمان
بکمک کاروانسرا مشهور است خلاصه با قضای الهی از والی و رعیت خصومت برزالی
در این واقعه قشقرستان صعب و پریشان و جمعی دارای گفت و گوی فراوان شدند
از جمله آقا باباخان و آقا حبیب اله پسران آقا عبدالله کهزاد که هر دو بلورود و عین کرمانی
و میرزا نجم الدین مشهور است که در جنگ کاروانسرا بر رک و نوای کافی رسیده و از آن بضاعت
و مایه روزگار را بر تیب و باغ پایه ترقی و دولت تصاعد کرده و قصبه چنانی
و دارای زمان بیک گردیده تجار و زارع باغ شده و نگرشته از زنیم و قصبه پیر نعیم انی گذاشته
سه نفر مسلمان نه حیرت از این حیرت آمیز این قصص خدا کرم نام شخص فرد با
و بهم لوحی بهم از حکومت مرحوم متعهد آمده و بر ادعای جاک نوکر و خانه اش در نظر
شاه از هم جلوه کرد و پس از چند ماه شاطر باشی شد در آن زمان جماعتی از فوج قشقایی
نزدیک رودخانه مسکون بودند و یلات و رعیات متفرقه داشته متعهد هر دو
انبار را سپرده خدا کرم یک شاطر باشی متعهد هر خاجری که در منزل سور یا مهمانی باشد
عشرت میکرد از کیفران الی پنجزار دیکان تجارت اشخاص حق آن لوطی ها مسکر فش

در حکومت مرحوم حاجی معتمد همدانی ثروت زیاد جمع کرد و با ساک و دنانت بسیار در
در عهد ولی معتمد همدانی دست از نوکری او نکشید با معتمد همدان رفت و تمام زمان خود را
امانتا با آقا بابا خان و آقا جب اله سپرد و بعد از چندی مرحوم معتمد همدانی حاکم شیراز شد
همراه او به شیراز رفت چون از همه جوین دوراندیش و هشیار بود کارش در شیراز
بالا گرفت و دنیه و عایدی بسیار داشت آنچه را از معتمد قاپیش تحصیل میکرد با هر قافله
نزد آقا بابا خان و آقا جب اله میفرستاد متجاوز از پنجاه هزار تومان نقد و جنس آنها
بهمین ترتیب هر بار بر ثروت آنها افزود از قضا طرهاشی عرض ثروت و دارائی
کرد و یک پسر و یک دختر صغیر از او بجا ماند زن شاطر باش از همه خود را جلو
گرفت و با طفل صغیر بکوستان مراجعت کرد بعض در صدد آقا جب اله و پسران برآمدند
و کاردان بیت خانم از همه دنیه بقصد نکاح در آورد و بزر با خانم جب بر این اندیشه
و قبوضات را هر چه بود از دست زن ناقص عقل گرفت بعد از اینکه دخترش بسن
بلوغ رسید او را بقصد نکاح آقا عزیز پسر آقا بابا خان در آورد و پسر را
خود نگاه داشت طفل سیه بی ترجمه تا دو بار که از قضا دختر پسران بعد از چندی
فوت شد پسران چون آثار رشد در خود دیدند تقسیم ثروت و گنج هزار ساله را از عمه
شیشه بقصد تقسیم در سیه کی برآمد چون سنه دانگ مال از نقد و جنس چیزی نیافت از هر
عده بنحو مجمله مذاکرات و اوراق بقصد مغرب کردند و مرتبه بقصد عرض داد
برآمد چون سنه معتبره ثابت گردید بعرض او در نظر ماژیستان ایران بعد از اینکه جواب دستم

از نظر این شوهر عتیق و محکومی و پریشان نا پرده و ثروت را از گنج شایگان و خورد بکوه ایلان در
با مراض قلبی دچار گردید از قضا آقا جب اله نیز هم طفلی در عرصه هستی گذاشت و خود ناگهان
از جهان گذشت دیگر اینکه میرزا فخر حسین نام در خان اقتدار و اختیار میرزا فخرخان وزیر
دگر دباشر املاک وزیر مشار الیه بهم بکار دانی و با ساک ثروت زیاد جمع کرده
و در سفر طهران قدری جواهر نفیس خریده بعد از مراجعت گردنان میرزا فخرخان
شیشه داشت که میرزا فخر حسین در طهران جواهر زیاد خریده و در اینجا جواب کشیده
و املاک و دهات ریاست با در موقع مبالغ خطیری ماخوذی او را اقتدار کرده و در
میرزا عاشر الیه که خود را گرفتار دام جدودین است شبانه هر قدر در قصد داشته صبح
جواهرات نفیسه بخانه آقا بابا خان و آقا جب اله آقا جرین معتبر در دست برده
و بطور امانت تمام زر و جواهر را بسته با نها سپرده و هیچ کلمه قبض از شان الیها گرفته
بعد از چندی میرزا فخرخان وزیر آن بیچاره را گرفته و قدری تعذیب کرده ثروتی
از او گرفته و بعد از ریاست خانه میرزا فخر حسین فرمان داد هر چه در خانه حاضر بود
از اثاث البیت و غیره و غیره بعد از بسته میرزای بیچاره قصد داشته برای عرض بظلم
شبانه از اثر تظلم او میرزا فخرخان وزیر احضار دارالخلافه شده و بزحمات او را بین چند
از دست عارض خود رهیده و عارض بزحمت خانه از نقد امانت خود مرده و با حالت
پریشانی بکوستان بازگشته ترکات و تخته و دارائی امانت داری برای آقا جرین معتبر
داده بود آورده و شبانه با خود بتجانه آنجا برده و با نهایت شکرگزاری تقدیم بعض امانت

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

institut kurde de paris

و آنجا را صاحب برک و نوای عشه پرل زیاد در حکومت جواز عرض جمع و در این بیماری حکمرانی
خرج نکنند او از شهر رمضان نگهدارد و بیست و هشتاد و هفت پیاده عزول و حضرت اشرف اختصار
طهران بشود (خوش آن خشیده و لی حرارت ستمبر بود) پس از ورود طهران منصب کشیکچی باشی
حضرت ولیعهد که در عهده منتظر این میرزا [illegible] بود بکان شاقه و میرزا یکماه بهار تعا
فرا میرزا است امان الله خان والی که در شعبان [illegible] و هشتاد و شش عزول
و با این حیث عازم طهران بشود امالی عرض را در حسن نصیحه [illegible] و خوشحال از [illegible]
متوحش بدارالخلافه میرود و برای عدیده تحصیل اطمینان نمیکند از حسن [illegible]
از عزیز خان سردار کل در تبریز بطهران حتی گیرد امان الله خان برای [illegible]
پناه بچیرد سردار کل بنام لطف دهر، بالی قدر و تقویت زیاد و بکار والی نمیگیرد سردار
سردار بر رفع کمر دولت بیمار در دیوان دولت هم متغول میشود با ورود او [illegible]
رنجش باطنی اولیای دولت را رفع میکند پس از تعلل سردار کل شرف اندوز حضور همایون
میشود و مورد مراحم و نوازش ملوکانه گردیده آنوقت تغییر [illegible] را بدارالخلافه
حتی آورد و در چاپ سلطنتی بانتظام والی از خواتین با فهم و شعور دیده چیزهایی [illegible]
در دربار طهران بیشتر کبری صدر عیان تر نمیشود صدر عیان در تقویت کار والی میکوشد
و محض مزید سیه داری امان الله خان از سردار کل خواهش میکند و میرزا محمد رضا وزیر را
اطمینان داده از بابت پیروزی بیاورد سردار معظم وزیرش را به از بابت پیروزی
حتی آورد و در دستگاه خویش او را بست بستگی میدهد تا او را خر [illegible]

بقیه

و بی نظمی شهور و مدیریت از هر طرف بعرض حضور قرین شهریاری میرسد صدر عیان دیگر دارای
نظر وقت و فرصت فهم در آنوقع حتی حمایت و جانبداری خودش نیز انجمن آورده [illegible]
حکومت کردن را از برای امان الله خان والی میگیرد و وزارت جلیله داخله را [illegible]
میرزا محمد رضا را هم حکم وزارت حتی داده و اطلاع شهر رمضان اشعار داده چنانکه ذکر
شده با این تفصیل امان الله خان والی حاکم و میرزا محمد رضا وزیر گردیده بتحقیق خان پیشکار
با میرزا ابراهیم عزول و اختیار طهران بشوند

امان الله خان بمزار با عرض فرمان و خلعت با جازه اولیای دولت جنیقلی خان بهیر
بهمان خانان ارشد اولاد و خورد با نایب اکبر سه قبضه هاوبز و همراه آقا سلطان خانم
و اهل حرمش در پنجم شوال هشاد و هفت روانه و مدیریت میکند آقا سلطان خانم در قریه
بابا یزید فرسخی شهر بر حرمش پیش جمعی از کارکنان ایالت از قبیل میرزا [illegible]
[illegible] و میرزا ابراهیم اتوکاب با ظروف و غیره فرمان میدهد هر دو آنجا را در خانه های خودشان
مجلس [illegible] قرار دهند و تا در اواسی شهر در نقطه [illegible] والی هم
از طهران حرکت میکند و بکوهستان وارد میشود پس از چند روز مجلسین محترم را [illegible]
و آنجا را [illegible] و مدت سه روز میگذرد حکمرانی خوشگذرانی میکند
در سنه یکهزار و مدیریت و هشتاد و یکجری و باره امی و مدیریت از کثرت ظلم و تعدی
میرزا محمد رضای وزیر و سوء حرکات و بیباکی والی بستوه حتی آنچه علاج امر و علاج لطف است
پیرش با علاج امین و علاج محترم حتی ملاح شفاه محترم و میرزا رضاع دیوان بیگ و [illegible]

institut kurde de paris

باتفاق مجرها پای ریش اشاره بجانب مجمعه سلطان را همراه خود نزد امان الله خان والی آورد
و در راه اورا بسر طویله والی فرستاده و خودشان بمقام شفاعت برآمده بسبع سکه هزار تومان
بابت جریمه جسارت او تقدیم مینمایند و خفت او را میکنند و فردا چهارصد سوار زرکی
و شرارت نشود بعد از ان تقصیر مورد عفو والی واقع و اجازه مصاحبت تمامی تشریف یافت
والی با سپاه خویش بکوهستان مراجعت کرده و در اثنای راه قلعه داران را بتصاحب قلعه زرکی
و زیر بندها مامور فرموده شرح خدمات شایسته علی اکبر خان را بعرض رسانید بکوهستان
در ازاء انجمت نمایان والی را بلقب نیابت خدمتگاری امک مرآن اوقات سرافراز
فاتحه بجود علی اکبر خان را بلقب نایب جنرالی مجوزان تفویض و مرحمت ارزانی داشته
اضافه مواجب بشصت تومان تا درشه بکهزار و صد و بیست و دو سوار بکجوری از جانب
حضرت گیتی ستانی مامور و بتصاحب امک والی ایکه "حکم ثم در قلعه میرانی قلعه محکم
ایجا و نامبرده بعد از تهیه ذخایر و اسباب بطرف قندهار حرکت کنان قلعه زرکی را متصرف
با اتمامات والی در حضرت بشتاب قلعه خوبی در نهایت استحکام در قلعه سرچرم
ساخته و بشتاب آباد نامیده در اندک فرشه بکهزار و صد و بیست و دو سوار بکجوری
برجب تنخواه عالی خودشان خدمتگاری امک والی و وزیر وزارتی در ایضاح ظهران شده
پس از در حوالی ظهران بفاصله یکماه امان الله خان والی بمرض سخت دچار شده
حکم طلبیدن ایشان صادر فرمود و بعد از ورود شغول شده بعد از چند روز
والی را صحت بخشیده و بهبودی یافت در اثنای قلع و قمع شهریاری عالیجاه بیت جرمان

حرکت نموده امان الله خان والی و وزیر وزارتی را در رخصت مراجعت بکوهستان با قشنه
اگرچه باطن خیانت امک والی و وزارت پناهی را خوش نداشت ولی ظاهرا سرشته را
با او نگاه داشته بود از همه جهت او تشفی بخشیده و والی مملکت عنوان وزیر وزارتی را
بعد از شش ماه بار دیگر مرخص والی عنود گردانیده و مراحل مختلفه هم بر مرخص نرفته او ضمیمه شده تا
در بستر ناتوانی افتاده از معالجه عاجز ماندند هرچه کردند از علاج و دوا گشت بخ فزون
حاجت نیاورد در ظهر یکشنبه نهم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و صد و بیست و چهار چشم از کهرالی
بست جهان فانی را بدرود کرده و بجنت جاودانی خرامید این امان الله خان والی بسیار
خوش طبع و قوی دل و بسیار حلیم و حاجب سفره و با دل و جرئت شرم حضور داشت و دوق عرفان
و غزل سرائی و شوق عشرت و باده پیمائی باو افراط داشت حاجت دیدار و مصاحبت کنارش
بسر فلک بود بنت با جزا در زیر دست خود خیلی بیسکار و نوکر اسامی مشخص زیاد داشت اسامی
عمده در کردنان هم در اسم الله در پرورده دست آن بزرگوار بود هر کس با یه و مایه و علی و دهی
بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت آن دیار بتاراج و کساب املاک و اسباب میل خاطر داشت از انجمله
هزار جلد کتب خطی و نفیس در کتابخانه او موجود بود بیشتر از هشتاد و پنج اسلاک مرغوب و بهتر
تحصیل نمود جواهرات زیاده از حد و حساب از هر جور بی نهایت داشت با تنخواه و قشون
سردار هشتاد و هزار تومان مقرر داشت با نیشه بر جود و سخای آن بزرگوار دیرین روشنی داشت
این خبر را امک نیابت خدمت گمیت و اطوار پسندیده و اسباب فضل و هنر آن
کرامی پیشه غالب اوقات بیش و عشرت مشغول بود غزل و شعار ملیح و معنی زیاد داشت

Institut kurde de paris

تمام علمای اهل حرفه و اعیان و تجار و کسبهٔ شهر بسم استقبال تا نقطه ای که در فاصله چهار فرسخی سردرود بود به
در کالسکه های استقبالی پیاده شدند بودند و خیلی نسبت به همه اظهار لطف و مرحمت فرمودند
و علی اکبرخان شرف الملک را اجازه شرفیابی دادند و اینکه خود ملک المتکلمین برای این
آن وضع را شاهد نبودند شرف الملک تمام شرفیابی و جلوس و طرز کلام بلیغ و
شرفیابی خودش را مفصلا از قوه تا فعل از اول تا آخر کما وقع بیان کرد که آنها با نهایت اعجاب
برادرها داده شد چای صرف شد با حالت خستگی و برودت هوا بسیار لذت و بشاشت داد
نسبت به آنها داده و از وضع و شرفیابی اظهار لطف و مهربانی فرمودند و بعد از صرف
خطابه را خواندند نظر شما عموما بر وضع سابق و رفتار و کردار و قدرت و دولت شاه سابق
فرمایشات و خطابه و بسیاری دیگر که با آن حقیر و رفقا بعد از شرفیابی خاصه دادند از جمله مالیه
حاکم با شما در صحبت موقعی با اصراری از شما در وضع نکنیم اصراری از شما نداریم با یا اینکه
مکنونیر هر گاه در وقتی از شما صادر شود بدون اغماض و چشم پوشی مجازات در وقت خواهیم داد
و وضع با طمطراق خواهیم رد و بعد از یا شما اجرای وضع خواهیم کرد از برای راستان صادق هست بزنیم داد
برای نادرستان ناطق در وضع سکنین (آن هر دو را یکی نفهمیم) (و آن یکی نفهمی یکی نفهمیم)
و رای بدوی جنت فردوس برین (رای بدوی ما دیه بکنون مخیر نیز) انحنی همین طور و با بودن در
حکومت این شاهزاده در انگلستان بازار صدق و کامدهی هنر در نهایت رونق و رواج بود فقط
مقصد آمدن ما بود با عقل و کفایت تمام و دقت و حزم و احتیاط تا بالاخره تعیین تکلیف
جزو و بارزترین موکلات پرداخت و در درک و فهمی برای ما نماند بعد از دو سه روز تمام با نهایت معاملات

و مدتی بعد از آگاه کردن میرزا اسمعیل علی آبادی رتبه وزارت و میرزا ربیع مستوفی ریاست دفتر
داشته و دیگر از طایفه وزارت و مدتی را در کار خواهر و اخلاق ابراز داشته و خلق مزاج خوش
بر خلاف حکام سخت و خلف شیخصه تمام هوراست و غرابض و دعاوی ناملی رسیدگی میکرد
و گرد و نفرای مشخص و معقول خیلی داشت فرهاب خان خلف قدر اردو تحویلدار از قدیم
بابت و متوجهات زین العابدین خان فراشباشی محمدخان امیر آخور بود محمدخان قرخان
نوه صدر اعظم خان بر سایرین رتبه برتری داشت این محمدخان قرخان بسیار عالم و فاضل
و در نوشتن خط نسخ خیلی ماهر و از علوم عربیه و ادبیه با طلاع و شناسایی کتب و نگارش
و طرف و ثوق و اعتماد شاه بود علی اکبرخان از بزرگان طهران و جوان بسیار صحیح
و شکیل و خوشگل و باشی بود این علی اکبرخان بعد از چندی ملک خانم دختر مرحوم اقا لطفعلی
دیوان بیگی را داد از زنهای معقول و محترم مرحوم ضیاء الملک و الی بود بعد از ازدواج
او را در اردو و سایر اجزاء و خدمات شاهزاده محترم تر و بیشتر شد و در ادب بود
سلطانی بسیار مسلمی بود و حاضر جواب و مزه دار و مخصوص همان کار خلق فرهاد بود چنان
وجود بدیهت حاضر و مشورت شبان نبود شبان پرداز نه هر بچه برای اجرای تقصیرات
و مجبورین بدرجه فقط و بیاد می و عقابت میکرد از دین همه نوکر و اجزاء نفوذ داشته
اگر احیانی بحث مذهبی میکرد یا غرض و تعصب بخرج میداد تمام این اجزاء اطوری
تعلیمات داده بود که با اهالی و مدیریت شهر برادرانه و شئون خارجی تقصیرات شاهزاده
محترم با قضات بزرگ و نفقت با بقیه اجزای متشخص و محترم احیانی از نوکر و اجزای مدیریت

insitut kurde de paris

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

www.iran
www.iran
www.iran

وپرایه برادبسته خواهند گفت که شاهزاده را بردند و با دوراهی ما ساخته دادند و با مکش
دادند و بقیه در حضور شهریار تاجدار دادگر دولت بیچاره از برای ما صلح خواهد شد
و بکلی قضیه وساطت خواهیم شد این بزرگوار هم بسکه خودرای و غیور و مکش حق سلطان
مستقلهاست یقین دارم عرایض ما را با نظر عفو نخواهد پذیرفت و فتح ارابه و غربت خوشنیه
دیگر نمیدانم (که جا جا سپر باید انداخت) قضیه را بحالت خوف درجا بالقاق
معتمد دیوان بیگ حضور شاهزاده رفتیم و بوضع خوبی عرض کردیم چنین چیزی نبود و بان
رسیده (اگرچه مشکل است دوراهی ما یارای اینگونه جسارت را داشته باشد ولی
قبل حکما را باید کار بست (دشمن توان حقیر و بیچاره نشمرد) طرق حزم و احتیاط
این است که از این صحرای بی سنگر و پناه گوچیده و بیکی از تپه های نزدیک قریه
سروآباد رفت و شب در آنجا آرمید که اگر اشرار دوراهی اقدام وحشیانه
ننمایند بقصد نیرسند و بعد برای سوء نیت در رفتار خودشان خواهند رسید و اگر
نظیره حقیقت داشته باشد ضرری در هر حال وارد نشده و فقط یک فرسخ عقب
خواهیم رفت شاهزاده با غیرت و جوهر ذاتی و حدت انگیز از عهده
حرفی نبرآمد قدری خنده و ما را مسخره نمود و بنمی فرمود خان من شما را چنین
و قوی میدانستم چرا با بنده جسارت توهین شده عرض کردم خدا میداند من از
جان خودم نمی ترسم اندیشه و تشویشی در دلم از اشرارت دوراهی ها نیست میترسم
جسارتی بنمایند و مضاف بخشم زخمی بارهای وارد برسید و باب جنگ دوراهی ها بگشود

(بقیه)

بازپرسی فرمود و عرض ما را قبول نکرد هرقدر ما اصرار کردیم شاهزاده بر نگذاشت فرمود با طایفه
یاس و تشویش در حضور شاهزاده مرخص شدیم و هریک بمنازل خود رفتیم فردای آنروز احضار
تنها خواستم و بآنها قدغن کردم که هیچ سواری را راه نگذارند و همه مسلح و بیدار
باشند خودم برای تردد اعصاب در اردگاه پاس در شب رفته اسلحه خود را پوشیدم
مؤذن اردو صبح زود بانگ صبح برآورد فوری شاهزاده ما را احضار کرد معلوم شد که
امشب نهم خواب راحت نکرده ما بحضور شاهزاده رسیدیم فرمود همه تفنگ ها را پر کنید
و اردو را حاضر کردند تا ما را طی طاهر کردیم هنوز ما جواب عرض نکرده صدای
شیپور بلند شد و توپ کلدم بیان اردو بارید ن گرفت شاهزاده هم
برآمدند شاهزاده فرمان داد که برابر و سوار مدافعه و معارضه بنمایند فوج عرض کنان
ما در صحرا واقعه ادرسنگر چگونه باید قبل جمعیت شاهزاده نفر تفنگچی جرار اوراهی سنگر
معارضه میتوان کرد صلاح این است سوارشده برویم و از این درظه بدخواه را بزنیم
سوار شدیم و از نظر شاهزاده گذشتیم اوراهی ها شیپور میزدند و هزار گلوله از طرفین شلیک
از فضا در بین دو قشون میگذشت شاهزاده بجای فوج خود شاهزاده با غضب فوج فرمود
زخم خوردی عرض کردم بله بازدیدم جراحتی ندارد فوج پیش رفتم و عرض کردم
پاس جان است یکه آقا و نوکری در میان نیست بفرمایید سوارشده برویم اسب خود را
کشم اسب آورد خواهش نمود جای شاهزاده را اگر شم و برابر نشاندم و خود
با پای خون آلود سوار شدم معتمد و سایرین هم آمده در رکاب شاهزاده تاخت

institut kurde de paris
www.ikp.fr

روبه‌ه‌ر لعیم ش‌ه‌رلهم درعرض‌ی‌ن‌ه‌ی‌ن شعر عربی را مکرر میخواند (فلیس الفرار الیوم عار
علی الفتی) (اذا عرفت منه شجاعة بالعدس) پس ازطی مسافت قلیل تصور فتح در
دنبال خود نمیکردیم آرام شدیم ش‌ه‌رلهم از زخم پای فرس جویا شد خبر دادند آقا
زخم پای خود را درست نزدیم دوباره سوار شد ما هم بهمراهی او بیرون آمدیم همراهان با شتاب
با تلف مکرر خودرا زخم داده گلیم تسم نوار شده بتاخت ش‌ه‌رلهم در یک شب و روز وارد
شهر شدیم تا اینجا بیانات شرف الدین است خلاصه بعد از فرار ش‌ه‌رلهم و سایرین
لهی ارحم خاصه سپاه را بقهر یکساعت پادار کرده جاسلیم را سلطان و امیر
نایب با چند نفر از سرداران فوج ظفر بقصد رسیده جماعت شقیه اوراهی
بمیان ارحم داخل شده و بنارودی بیرحمی بقصد و غارت گشوده جهل نفر
از سرداران و نوکرهای شخصی تمه همراه و کردستانیها را تقصد و تمام خیمه و خرگاه و دارائی
درحرم سرا غارت ساخته درین هنگامه سر تیغ قاپوچی ش‌ه‌رلهم از پهلو جان
بمیان خیمه ش‌ه‌رلهم رفته دار ضده و قحبه جلاد یکهمت لباس ش‌ه‌رلهم را بیرون
آورده و پوشیده بتصور اینکه کسی جرئت ندارد عمدی پادشاه را بکشد
بر مسند ضده لمیده اوراهی ها داخل آن خیمه شده قاپوچی بنای تغیر
گذاشته و با اوراهی ها گفته است چرا جا بیگانه مکرنید اینه فرمان پادشاهم
اشرار اوراهی بمحض استماع این فرمانش فوری او را با خنجر پاره پاره نموده سر تیغ
بر حلق سلطان گذاشته با جمعیتی از ش‌ه‌رلهم قاتب کرده قسم خورده که ما ش‌ه‌رلهم را

بقتل رسانیم برگشتیم ما پوچی داش ش‌ه‌رلهم دانسته دشنه عاجله بگلوگاه قاپوچی
اوراهی خورده بر تیغ بیک رسانیده و مژده قتل ش‌ه‌رلهم را باو دلهم دلگرمی
ش‌ه‌رلهم در میان خیمه خونچکان شده بود اورا کرشه و پاپاره کرده ایم تمکین
خرم و شادان از تاقب دست کشیده و بطرف ارحم باز آمدیم بهزار چندی
خبر در حرم ش‌ه‌رلهم بگوشتان با بها رسیده معلوم شده که ظلم آقا خان و آقا بیگی
قاپوچی تواب و بدلهم آن حضرت و منه بهت در بها در آورده فرمانفرمای ش‌ه‌رلهم
معلم هرودم در درهوشنج چون مار زخمی بخود پیچیده در خشم بسیار و تنگ
قرار دنیا چون هیچ بخیل در نظرش شکل آمد از دو فور غیرت و جوهر مردانگی
فوج ماجری را که ماجری صادقانه بعرض حضور شهریاری ایران ناصرالدین شاه
ه انتخابی و جوقه تمشی برگشته از غیرت و حمیت بجوش رسانیده از دنیا
عمارت و شرارت اوراهی خاطر آقا بیگی برآشفته و بفرستادن جنود جرار
بجانب اوراهی فرمان دلهم و ش‌ه‌رلهم را چنانکه باید بتادیب اشرار
و قمع و قلع و تدمیر سلطانیه و کارچمار و مختار فرمحمد جرار و چند نفر حاجی قنبر علیخان
معلم هرودم با فوج کرار و غیور اسوار مصطفی علیخان اجتماد لیقطه با فوج
سرباز همدان و بیوک خان سرتیپ با فوج اردوبیه و فشار بریاست حاجی علیخان هرودم
وارد و منضم گردیده غرقه از درد هوشنوش هر قسم ش‌ه‌رلهم تمام قشون و دیگر را
احضار و مخمر علیخان سرهنگ فوج ظفر را با فوج جمعی و تفنگچی چریک مرودشت

دستهٔ دیگر نیز ۲ عراده توپ و ۵ عراده قبیل بشیخیان و در بنه کلوئی
که اینها در خاک اورامان است روانه فرموده سرهنگ شاه‌ویه با دسته قزاق
در تپهٔ شیخ سبحان که تقاطعی در بنه کلوئی است خیام اقامت بر افراخته روابط
شهر عضد جاف سهم بیوده و سردار سپاه با قشون معین دارد و منتظر که دیدن سایر قشون
باقتضای بلدیت و بصیرت تا شنه ۵ داشته قشون را در ماهیچه نهم (۹) فرسخ
برباز خمسه و کهنه‌دار سوار بر یابات جاف سهم بیوده و همراهی ایشان را از جاف و دلان
بعهده شیخیان و اولغان گذاشت روانه کرده ۵ تجار عثمان سرهنگ کنیان
امیر گان و ظفر اعلک بات یحیی شوند (مصطفی عثمان اعتماد السلطنه و بیوگان
ترتیب را با چهار فوج همدان و فشار بریاست اعتماد السلطنه و همراهی عساکر منصوره
بطرف اهکی بجهت اورامان تهون از طرف جوانرود فرستاده که تعقیب و رانده
جوانرود و باشوکی و دگنگا و غیره را نیز جمعی بطرف اهکی باشه حاجی سعید الدوله و
تحریر عثمان ۵ در تپهٔ شیخ سبحان تقسیم نمایم در عقب ربع اثاثی جنگی با قطار و در فرسخ
بار از دور و حمی در تعاقب و سنگر بستر انه از دی متقول شده ۵ قشون ۵ تبی جوانرود را از
دنبوه آنها را نمی دیده از آنها بسپه و سنگر دار از اینها سینه و بیوگان جوانرود و باشوکی را
چند نفر از نام اورامان و حاجی عقب رسیده از قبیل الوخان بای اردلان سلطان
فوج ظفر ۵ و نفر نایب ۵ و با در فوج خمسه و سعه هوی از سربار تا قصبه رسیده
بقیره بروخت قشون ۵ تبی و بعبارت اثقال اورامی افرنهم حاجی سعید الدوله

با ۵ بقیه توپ خانه کوب قزاق و فوج چندین توپ بعقب رسیده از خسته راه
توپ چند نفر اورامی از پای در آمده و سایرین را پریشان ساخته با دلیل قشون
و تبی را نفرتی حاصل نشده است (ماموریتی نفسود از طرف جوانرود برای نجات
علی اکبر خان شرف الملک از دست پاده روانه و همه جا شرف الملک با جمعیت خود
بیشتر و تکثر نصرة بیگ بهم تا بکنار آب سیروان رسیده ۵ محمد سعید سلطان شقاقی
قبل از وقت بع از عقب توپ پرخور را با پانصد نفر تفنگچی و نیزه دار در تعاقب گذاشته
آب سنگرهای محکم بسته و در اینجا اقامت کرده ۵ تکه از هر دو سردار
بکنار رود پس از اینکه از هر دو طرف بکنار رود عبور رسیده و بر هم دیگر
شلیک سخت نموده اورامی از پای در آمده و بیشتر اضطراب شان از اینی بهم که اهالی
قدرت نداشته بقاعده صف قوم نزدیک آب برود تمام قشون ۵ تبی از عدم
آب را همیه و بی تاب کردیده راقسم حروف باین تفصیل از نقش شرف الملک
شنیده و خود اسعد از اینکه از بی آبی بستوه آمدیم اعتماد السلطنه و بیوگان بی
بنای پرخاش را گذاشته که این چه راهی است شما را از اینجا راه آورده بیر
البته باطلی شما اورامی هاست و تدبیر کرده بیر قشون و دولت را از تشنگی هلاک
سازید فرمانهای غیظ میخورد که شما بلدیت ندارید لعنا اورامان نهون منحصر
باین یک راه است و فی الجمله تقصیر شما جمعیت همراه داشتم و اضطراب از شما
بیشتر است بخرجتان نمیرفت و از شنه عطش دوم بدوم آتش تغیر شان زیاده

بگرفت فرمان تقاضا را تعیت پیوندم و بگفتم قرار تحمل و خودداری نفرمایند از حمله
مرحله جهانداری است نه بلند پروازی آسان آسانی شمع این مقصد ناکام نگردد راه است
زحمت و کار سخت باید دید مشقت و تشنگی باید کشید خاطر جمع باشید و از خود و تمام
همراهان هم را بکشش دلهم بگذارم این قدر تشنگی بی آب و در خطر باشند
فوری چند نفر را بیاب و حد جمع از آنجا دانی را نیز با خود ببرند و بگو خوارزمشاه
خواستم و با آنها تاکید زیاد کرد که زیر کرم کدش بهر طور هم در زودی خود را بچشمه آبی برسانند
آنان با نصد نفر پیشخدمی زرنگ با خود برداشته و بجستجو شتافتند از حسن
یک چشمه آب در زودی رهنما نه پیدا نموده اورا می با با شیشه مسافت بعیدی نمود
بسلامت تمام کردند و قدری تیمارداری نمودند مردانه یورش برده و
و چشمه را تصرف آوردند و برگشتند رچشمه سنگرهای محکم بسته و از برای قشون خود آوردند
فرمان بسران سپاه و سرکشان داده فوری تمام اردو بهیئت اجتماع بر سر چشمه رفتیم
در نزدیکی چشمه آرام گرفتیم شب هنگام النطفه و بیرکهای ترتیب داده
و فوری غیرت در شادت افواج خود شان را فرمان دادند مردانه با هیچ سلاح
تا کنی رو بچشمه سیروان برند و بطوع الطبع تمام قشون در کنار رودخانه پیچ در پیچ سیروان
شتافته بپیشخدمی خود را آب دشتی جلو بردند و دلهم غیرت بمیزدند
خودشان را بمیان آب سیروان انداختند و با نظرف آب رفتند و سنگرهای
محکم بسته سربازهای اهدان داشتند هم که اغلب شان در نهر با نهایت مردانگی

از جان گذشته تمام قشون را با پیشخدمی با آب گذرانیدند و با اتفاق و همدستی پیشخدمی با
و جوانمردی خوب و قشنگ را از چشمه فوق الهام با نظرف آب بردند و در نظرف
برخواره سوار کردند و با نداختن نارنجک و کشتن توپ خارا کوب جماعت
اردوی که مستحفظ گذر آب بودند چون قوت مقاومتی نکردند همه بگریختند
که بیاورد و بیشتر بود از صدمه توپ بهوا رفت اردوی مستحفظ از شاهزاده
این اردو ضایع با چار فرار گذاشته در راه جبور خارا شد بقیه و غیره از طرق سخت و جنگلهای پر درخت
گذشتیم تا بتمی قشون رسیدیم در حوالی قشون سنگرهای محکم ساختیم و در خندقات اندام
آب را با بکرد کی بدور انداختیم فردا که محمد امین سلطان شفق عرضه کنار رودخانه بخوبی
از سنگرداده های اردوی امان تخت استعداد و آنها را بجنگ و حرب قشون ما گماشت
اردوی امان تخت با نهایت گرد و قتبی قشون ما رسیده مردانه جنگیدند هر دو اردوی امان تخت
شکست بیرحمانه ای که هشت و دارایم تا شام بتعاقب و مقاتله همراه کردند اگرچه مردانه
قوی شیشه مردانه ولی کاری از پیش نبردند و منکوب و مخذول برگشتند
چندین مرتبه در مصاف هجوم غلبه با ردوی امان تخت بجوانی تسخیر قشون ما نمودند
و امداد اشتاص بلد شکن بیشه مازندران از خیره و جرنک مازندران
قرب بچشمه نفرات سنگرداده های لهون را از قبیل محمد بیک خاتون خانمی و غیره که با مجبور
دربانی خویشی و قرابت داشتند با عطای خلعت و انعام و وعده بخشش و تیول امیدوار نمودم
و آنها با کمال غیرت و صداقت تن بخدمتگذاری داده و در برابر همتای آنها جمعی از نظامی خوارزم

که همه آزموده و دچار بخبر از طریق ناهموار و تنگناهای سخت که عبور از آنجا بسیار دشوار بود
صعود کرده و در آنجا نهانگاه مخفه سنگرهای محکم بسته و مراقبه آگاهی داده
با سرعت خاطر ایران سپاه را بشارة دوم فوری از دچر را حرکت دادیم و بر جمعیت
با نهایت بهجت و اجتماع لذت بهمانزاه برقطه مقصود رسیدیم تا شهرزار اورامی خبر دار شده
تمام قشون ظفر نمون در سنگرهای استوار جایگاه شده مدافع بنا طرف صحرای از
اورامی با خطوط سنگر دار شاهزاده این دو ضلع اجتماع کرده سپاه منصور چون
مخمر سپاه سلطان راه گریز نداشت بگیر و دستیز اقدام نمود لشکریان رشید ظفر
عنید دو مرداز بمقام رزم پیش آمده کوشش جانهاده کردند و لی کاری از پیش
نبرده و بعلت برگشته روز دیگر قشون هر چه اورامان متفقاً بعلت مردانه
بر سپاه منصور آورده در این کیر و دار جمع کثیری از طرفین مقتول و زخمدار گردیدند
روز نیم از طلوع شفق تا مقارن غروب بجنگ مغلوبه در گرفت فی بنصرت الله
و حسن بشیر و لشکر ظفر پیکر شده و بعزم یورش بجانب شهرزار قدم برداشتند تمام سپاهیان
در این اقدام فی نهایت مردانگی و غیرت و از رشادت بکمر زده پروانه وار بدور شمع جمع
زدند هیچ تا ظهر نایره حرب مشتعل بود کلیة لشکر بان ترک بار بزن گرفت نار بکمر
توپهای خارا کوب طرفین شریه اورامان را متزلزل و پریشان ساخت تا ظهر بحمد الله
و بعنایت شاهنشاهی نسیم غایت بر پرچم نصرت آیت قشون ظفر قرین وزیده طایفه منقضیه
اورامی گاشت فاحش خورده و شکست افحش بار آورده و در کیر تا بمقام قمش نیاورده و تنخیه نفوذ

مجبوره بهمان عجلت با اختیار بکنار شهرزور فرار کشته قوای مرزیکانچی با نیروی خویش
شادیانه این فتح نمایان مشغول و سپاهیان بکمال دلجمعی با بهره و ثروت شهرزور
تا اینجا تقریرات شرف اصدار یافت اکنون بقیه این زحمت و تفصیل اورامان که چون تسخیر شده اقتدار
علی اکبر خان شرف اصدار یافته بود بر رشادت و مردانگی سران این دیار به فراست و توانائی بکار
برده و بحسن تدبیر آنچنان منیع و متروع بی نفع را فتح و تسخیر نموده اکنون در مقام خدمتگزاری و جان
نثاری بدولت ابد مدت خود نهایت اقدام و همت و غیرتی بعمل آورده و در رشادت
و مردانگی را بقصی المراتب رسانیده چنانکه شاهزاده اقتدار دان در جواب بقیه نوشته
فتح و غلبه این شهر را باو نوشته بودند (عالم با نصرت توده هیوت ال) فرمان بر دولت و بیارد
سزاوار است که مورخین هم این علی اکبر خان شرف اصدار یافته دان در صحایف تواریخ
برای تشویق چاکران و یادگار بر جای خواران همت بلند فرمودن جهت بنیاد کارهای
عمده و خدمات بزرگ و جوانمردیهای نیاوران این شرف اصدار یافته ظاهر شده در موارد خود
ذکر و مذکور گردیده خصوصه پس از این فتح و نصرت و تسخیر و تدبیر حصن منصور و خیم اورامان شرف
اورامان یافته و بعد از فراغت از تسخیر علیمان مظفر اصدار یافته بهرام کاخی نشده و افواج
سته کارنده اقتدار یافته بوده و بجز محافظت آشیانه قهر اهی نموده و در
انجام خدمت دیوانی و پیشرفت مقاصد خود پروبالی نزده بنظر شرف اصدار یافته
شرح تسخیر اورامان اکنون در خدمات و اقدامات خود و اعتماد السلطنه دبیر کیان
سرتیپ را با مژده فتح و فیروزی بحضور علیمان سعد اهوده میفرستد و خصائص این شهرزار اقتدار یافته

(مائده تن کردیم کار خویش را) (نوبت از توشد بجنبان ریش را)

حاجی سعد هرمز چون ریش بلندی داشت در آن موقع باین مژده و مناسبت کمتر
شعری نوشته شد است حاجی سعد هرمز و ظفر ملک و سایر سران سپاه از خطه
تخارستان ملک غیرتعار را بجوشش و سپاهیان را بخروشش در آورده مردانه کوشیده
و یلانه قدم بمیدان دلیری و جانبازی گذاشته رایات فتح و اعلام چند نفر از پهلوانهای
اوزبکی که با طایفه خسن سلطان سابقه عداوت و خونخواری داشتند در شبانه با تمام
بیخوف و ترس (از راه دلیری و مردی) از آن معابر سخت و تنگ گذشت
که شاید روز دیگر با آسانی نمی توانند از آنجا بگذرند و گذشته و بتاخت و تاراج
اتباع سلطان چون اغنام بی شبان بر آن جماعت شاخه صعود و هبوط و شبان زمان
کرده از صدای شیهه اسبان و شمشیر خونخوار طایفه شرارت از خواب غفلت بیدار و چون خمار
شیاطین در آن یک زمانی در آن سرزمین جمع و هیئت اجتماع در تعاقب قشون ظفر قرین
و جنگ و جدال مشغول شده نایره قتال و جدال از طرفین اشتعال یافته جماعت تشنه
اوزبکی با نهایت جسارت بسیاری از زخم شمشیر پس از کشش و کوشش زیاد جمعی از
طرفین بخاک نیستی افتاده قشون ظفر نمون خصوصاً فوج ظفر داد مردانگی میدهند
و سعد هری از اشتیاق دیدار علم روزنه میبازند از جمله شیخ که دو کره همه جا شیر و لشکر
علم و لهم با این معنی یک کره در اپوت کشیده و از آن اعلی نصرت نامیده و در انجام
رزم بزدن طبل نصرت بزم کرده و جماعت وحشی اشرار اوزبکی پرواز فرار بر داد

ن ع

جمع آمده و در انجا گرد گاه و زیر تفنگ سربازان فوج ظفر داد جای داده اقاد و جبر حیات او بریده
و طبل نصرت در دیاه و بیشه و بیشه بهاب گشت و پریشانی انتشار گردیده بهرام میرزا بیک میرطایفه
قرارات و رشادت معروف بود در این رزم بیش از سایرین دلیری و پایداری بخرج داده
بعد از چند جای او نیز بتنگ مذلت افتاده و از جان و جانه بالمره پس نزد خجالت فرمان انعاده
نصرت و مرحمت خداوندی شامل حال قشون ظفر نمون گردیده بتعقیب اوزبکی گشت و جنگ
خورده کانهم جراد منتشر روی بگریز نهاده سپاهیان منصور آن پوشش خلق را تا حوالی هزار
تعاقب نموده شبرا در اوزبکی در انقضیه بم یارای توقف نداشته بلت شهر دوشاقه
قشون فاتح چند نفر از آنها را اسیر و صد و چهار نفر شمشیر شده باقی مختفی و بکوب خود را
از دره طرف جدار ها نیده سران سپاه نصرت همراهی اوزبکی و سران برید شیخ گرد و بهرام بیک
و سایرین را با مژده فتح و فیروزی بدرگاه همایون فرستاده و شرح هزیمت اوزبکی و دستور بعدی را
از حضور اشرف استدعا و استمداد و اشرار را بتعاقب گرده قطار گردن شیهه و با بابان
جلو آنها را گرفته بقدر غریب آنجا ها و اهالی شهر و بازار گرد و بعد از گردش زیاد با بابان
هیئت اشرار اسیر و مقتول را در میدان مجوس ابدی شده در آنزمان خبر فتح و نصرت
در شهر شیخ دایر بود این خبر را با چاپاره و بدیتی هر زمان با دیاپش انتظار گاه
طول می کشید بدار الخلافه مرقوم داشت و خاطر خطیر شاه و اولیای دولت را از تغییر
و تدبیر هر امر و امان هر از فتوحات غریبه و کارهای سخت بدون کار بجا گاه نمود
شرح فتوحات و رشادت سران سپاه و آحاد و افراد لشکر نصرت پیکر را کما هو حقه معروض داشت و از

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

Institut Kurde de Paris

Institut kurde de paris

و شرح خدمات و زحمات علی اکبر خان چنانکه شاید بعرض حضور شهریار ایران رسانید و استدعای منصب و امتیاز
از برای او کرده بود مسئولش بدرجه قبول رسید در تجدید سنه یکهزار و دویست و هشتاد و هشت علی اکبر خان
بلقب جلیل شرف الملک که آن زمان در ایران خیلی مقدار داشت و منصب سرتیپی از درجه دوم
و نشان و حمایل آن مفتخر گردید و او را مانند نهایت انتظام و امنیت را داشتند بهتر از دهات
حمل و حوش شهر مطیع و فرمانبردار بودند اوسلطان کهرون که در حوالی بود و در اوان شرف الملک بود
موسی خان برادر شرف الملک در آنجا حاکم و مقیم بود اوسلطان تحت حکمرانی آن در تحت اختیار
میرزا رضا علی دیوان بیگی باقی ماند دیوان بیگی حکومت محل را در دو مضافات هم با او بود
شش هفت ماه خودش بدانجا میرفت و مالیات دیوان را وصول میکرد و طرق و شوارع را
امنیت میداد و در فصل پائیز باجازه شاهزاده بشهر مراجعت می نمود قطعا چنین کنند بزرگان
چو کرد باید کار بلی اوضاع حالیه کردستان نقیض آن اوضاع است باری در سنه مرقوم
مرض سرایت و با در شهر بروز کرد و باطراف نیز سرایت نمود چند نفر معروف و غیر معروف
باین مرض دچار و عازم آن دیار گردیدند خوب بود بحمدالله طولی نداشت و زود مرتفع شد
در اوایل سنه یکهزار و دویست و هشتاد و هشت بلای قحط و غلا در تمام ممالک محروسه ایران
خصوصا در همدان و خمسه و مهربان حادث شد ولی در کردستان تسعیر غله چندان تفاوت
نکرد بعد از چندی قطعا متجاوز از چهار هزار خانوار از اهالی خمسه و همدان و انتقامات
بمداخله کردستان آمدند اینفقره بر وحشت اهالی و تسعیر غله افزود حاجیان انبار فرصت
بدست آوردند و در تفاوت و ترقی غله جهد کافی نمودند خروار گندم نه عباسی در کردستان

بدوازده تومان رسید کار زندگانی بر فقرا و بینوایان دشوار گردید شاهزاده خوش قلب و خوش نیت
در ابتدا بعضی از فقرا و مهاجرین را بر اهالی تقسیم نمود و بقدر کفاف نفقه آنها را از عهده برآمد
و خود شاهزاده نیز متحمل نفقه جمعی گردید و یک حمام برای آنها اجاره نمود شب و روز در بیرون و اندرون
حمام سکونت داشتند و تفرق نمیشدند با اینهمه تدابیر و اهتمام فایده نکرد و فقرای ولایت همسایه
از حد و حساب خارج گردید تمام دهات و بلوکات هم از اهالی خمسه و مهربان و همدان و غیره
مملو بود الحق مردمان این ولایت وضیع و شریف حتی همگان از انفاق و احسان مضایقه نکردند
هر قدر شاهزاده اهتمام نمود شاید تسعیر گندم تنزل نماید فایده نکرد و روز بروز در ترقی میرفت ناچار
شاهزاده کافی باستصلاح کوشید ده هزار تومان گندم بکیله ولایت که معادل پنجهزار خروار عباسی است
حواله حاجیان املاک و انبار نمود که در شهر تحویل و از قرار تغاری یکتومان قیمت آنرا دریافت نمایند
حاجیان انبار و مالکین مردم آزار بیشتر از فقرا و ساکنین مضطرب و پریشان شدند هر قدر رشوه دادند
و بهر درجه التماس و استدعا کردند شاید تغییر و تبدیلی در این حکم بشود ممکن نشد و شاهزاده بلند همت
از زمین خوش چشم پوشید و بحفظ ناموس و احیای نفوس فقرا و مهاجرین کوشید چنانکه بر این حکم راسخ
و ثابت گردید که در قلیل زمانی تمام گندم حواله را در شهر حاضر و بتحویلدار عاید نمودند یومیه بقدر کفاف
از قرار تغاری نیم کیله یکتومان و دو هزار بجنازه های ولایت گندم میدادند و قیمت نان که سابقا
یکمن دو هزار بود یکمن پانصد دینار مقرر شد با این اقدامات بزرگانه و اهتمامات مدرسه باز بیشتر
از سه هزار نفر از شدت گرسنگی و سرما از فقرای مهاجرین بدیار عدم شتافتند و اقعا هر کس
در آن موقع میمرد جانی بسلامت بدر میبرد و بعد از اینکه تسعیر نان یکمن نیم قران شد فقرای بیچاره آسوده شدند

institut kurde de paris

Institut kurde de paris

مست خواب بودم چنین واقعه را بتصور نمی آورده که غفلةً بقدر دو هزار گلوله تنگ مرگ بر پیکرم تخت میخورد
شرف الملک و حرمش بیدار و سراسیمه میشوند با حالت خواب آلودگی مردانه از تخت بزیر می آیند و مینا خانم
حرمش را بیکی از اطاقهای فوقانی قلعه میرساند و خودش ببالای بام بر میگردد مسعود نام فراش خلوت که
جدید الاسلام بود حاضر میشود شرف الملک [illegible] یک تنه بمدافعه اعدا مشغول میشود و از آلات
حرب هم جز یک تفنگ دو لول و یک قمه قداره چیزی در دست نداشته در آن گیر و دار محمد رضا خان
برادر بزرگ شرف الملک که در بالای مهتابی دیگر خوابیده بیدار میشود و لیکن محمد رضا خان تفنگچی و تیرانداز
با مهارت و معروف بوده از طرف خود بتیراندازی مشغول میشود پنج نفر از جماعت اشرار را بقتل میرساند
و شرف الملک از حالت او بیخبر میشود ناگاه تیر تفنگی بپای محمد رضا خان میخورد و از بالای مهتابی بخاک
بی تابی میغلطد از این طرف شرف الملک هم هفت نفر از معتبرین اشرار را بقتل میرساند در آن
اثنا دختر ده ساله شرف الملک از طایه اش پنهان و داخل حیاط میشود کلاهی که در سرش بوده
اشرفی و لیرای زیاد داشته یکنفر از اشرار کلاه را میربایند از قضا قلابه کلاه بزیر گلوی دختر میخورد
بیچاره فریاد میکند شرف الملک که صدای دختر را میشنود بلب بام می آید همان شخص را نشان
و بیک تیر تفنگ بیجان میکند کلاه از دستش می افتد یکنفر دیگر بر میدارد و آنرا هم بیک تیر دیگر از
حیات بی بهره میسازد پنج نفر از نام آوران اشرار را متعاقباً میکشد و نمیگذارد کلاه را
ببرند مسعود فراش هشت گلوله میخورد که یکی از آنها از میان دهنش گذشته و تمام دندانهای او را
داغان کرده بود حافظ حقیقی او را نگاه داشت و با آنهمه جروح مهلکه نمرد و جان بسلامت بدر برد
و سالها است در دنیا زندگانی میکند شرف الملک با قوت قلب بتوفیق باری در آن معرکه تا مقارن ظهر پایداری
میکند

میکند از نوکر و اتباع او کسی جز دو نفر دائی زاده خودش هم در قلعه نبوده سایر اجزا عموماً در میان آبادی جوانرود بوده
و جرأت نداشته اند بجانب قلعه بیایند تا نزدیک ظهر جماعت اشرار اقدام مینمایند شاید شرف الملک را
بکشند بعد از اینکه از کشتن او مأیوس میشوند و از انتشار این خبر هم باطراف توهمی حاصل مینمایند مبادا
قشون و جمعیت شادی آباد و روانسر و اورامان بامداد شرف الملک برسد دست بغارت قلعه و اصطبل میگشایند
بقدر دوازده هزار تومان حنده و قمانه و اسب و اسباب و قاطر و آمدت طلا و نقره میبرند و میروند فی الحقیقه
غارت مال دنیا بلاگردان شرف الملک میشود مقارن عصری قلعه از اعدا و اشرار خالی گردیده
نوکر و اجزا که در میان آباد بودند همه بقلعه آمده و کلا و اهالی قصبه نیز همه جمع شده شرف الملک با حالت
خستگی تشنه و گرسنه از بالای بام پائین آمده مسعود فراش خلوت را نیز پائین آورده نمر شرف الملک قدری
نان و پنیر با چای خورده و قلیانی صرف کرده بعد از حالت محمد رضا خان برادرش استفسار کرده است
که چه شده محمد رضا خان با آنهمه دعوی رشادت و جلادت خود را پنهان نموده میگویند خیر محمد رضا خان
بیچاره بعد از اینکه پنج نفر را بقتل رسانیده از لو و قضا تیر تفنگی بپای او خورده و اکنون زخمدار است شرف الملک
قدری [illegible] میشود فوری میفرستد برادر مجروحش را نزد خودش می آورند و جراح قابل حاضر مینماید
بمعالجه مشغول میشود شرف الملک همان شب این خبر را باطراف میفرستد از روانسر و شادی آباد و پاوه
و اورامان لهون بقدر هزار نفر تفنگچی در جوانرود حاضر میشود بعد تفصیل واقعه را با میرزا [illegible]
و میرزا اسمعیل پیشکار مرقوم داشته و شروحاتی هم بمیرزا [illegible] قم و پیشکار شخص خودش بود نوشته بود
و خود بجمع آوری قشون و ساختن سنگر و استحکام باره و بروج میپردازد بعد از دو روز محمد رضا خان
خواهش میکند که او را بشهر روانه نماید شرف الملک نیز او را در تخت روان همراه جمعی سوار و تفنگچی

institut kurde de paris

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris
www.iran

institut kurde de paris

institut kurde de paris

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

insitut kurde de paris

Institut kurde de paris

www.iran-archive.com
insitutut kurde de paris

بکار حکومت پرداخت چنین از ابتدای جوانی ایام عمر را در مدرسه بتحصیل علوم عربیه و تکمیل
صرف و نحو مصروف داشته بود و فی تکمل او وجوه از بدایع حکمرانی و لطایف مملکت داری
بیخبر و عاری بود با نیوسطه مهمات حکومتی او را دقتی نداشت (نه هر کرا هنر آموزد هنرش افزاید
گله داری) شرف الملک نیز در کارهای حکومتی و ریاست بهره نبرد اشت ولی مرا هم
وزارت و دبیرهای دفاتر حواله و اطلاق و تحریر و استیفا را نمیدانست بمجرد انکه
بزور بازو و قوت بنرو داری رکند اعیان و مدیت خصوص نیابت وزارت روشن کار
در رواج بازار او را نمیخواستند و میکفتند بنفس و فای خانواده ما طمع کرده است
اینجا باشد در مقام مخالفت و معاندت و کشت کار او و دفع غیرت و همت
شرف الملک بقضای ریاست و جوهر ذاتی بتسخیر میتازید و طایفه وزارت از روی
بتدویر و تدبیر جنازید و فی جانب انوشش و تواضع بدرجه از شرف الملک
که هیچ عهد و پیمانی از او و اطمینان حاصل نمیکرد در بازیچه لطف و ورود در کشت کارش
ساعی و جاهد بود و متین است آنچه از تدبیر و رای دانائی آید از تسخیر همای توانا
برنمی آید شرف الملک از همه جا غافل و از دقایق مردم داری بیخبر لهذا وزیر بیچاره
نزدیک بنای سازش و نوازش کذاشته و با جمعی از علمای اعلام و اشراف قوی اهتمام
عقد مرافقت و موافقت بیشتر رشته رشته ابواب بی نظمی فراهم آورد و هر روز بر عصیان
باغوای مخالفین در هم و برهم تر پا و آشوب حرکات وحشیانه در شهر و بازار بمنتهی رسید و عوام کالانعام
قهرات چندین ابجانه کردند و با جمع و شورش بدار الحکومه ریختند و آن روز خاطر چاره جوی از همه
(بقیه قهری)

محترم همه ی میرزا آمده و نوکر مخصوص او بودند بمقام منع شورشیان برآمدند و چاره چند بر طبق شان
انجمنیت انداخته بازیچه حرب مشغول شده و دران کیر و دار بر سر دیوانخان رئیس و چند نفر از چاپاران
مقتول و مجروح و هشت نفر از اباش شهر زخمدار شدند تا انکه ملا لطف الله شیخ الاسلام و شرف الحکماء
و چند نفر از اعیان رسیده مردم بسیار زحمت شورشیان را متفرق ساخته و غایله را ختم کردند متعاقب
شرف الملک بنوبه را بمضافین غریبه طهران نوشتند بعد از مدتی شاهزاده تریه بهروزه از حکومت
ایالتین معزول کردیده و حکومت کرمانشاهان و کردستان با مستقلی میرزای عضاد بهروزه رسید
اوایل شهر ربیع الثانی ۱۲۹۲ میکذارد و ولیعهد و عضاد الحکمای شاهزاده از طهران حرکت و در قریه
بهدانی جهار فرسخی همدان منزل علی بیکخانی شرف الملک و میرزا مهرعلی وزیر با چند نفر از اتباع خودشان
عاجله بهدان رفته و حضور عضاد بهروزه رسیدند چنین شاهزاده پرخرد و تمالف فریقین مشوق بود
محض آسودکی خویش و رعیت ولایت هر دو فرقه را دخیل کار فرمود خشته لبنه پیرخورا
شرف الملک و میرزا مهرعلی وزیر را با تفاق پیشکار مستصحب کرار او قرار داد سنه
اصل [illegible] از پیشکار رین دریافت نفوذ و خط بطرف کرمانشاهان روانه کرد تا انجا
در رکاب خشته لبنه [illegible] حرکت کردند تا خاطر پیشکار رین از همه یکرا هم بود و خاطر
بهره و سیله برای جان و مال همه کس میزدند و از قضا میل باطنی خشته لبنه با شرف الملک بود
بعد از چندی بهر جهه خاطر خشته لبنه از میرزا و شرف پیرمیزا، مهرعلی وزیر حاصل شیرازیان
رنجیده اورا دیکر در لفظه احضار نفرمود و مصمم تنبیه او بود چوب و فلکه حاضر شده پیش
بلفظه بیشتر چوب نزده بودند شرف الملک بتمام شفاعت بر آن خشته

اورا بخشیده و چوب نخورده مرخص شده میرزا یوسف شیرازی بیشتره را از عایات شرف اهلک میدانست
غرض دکتبه دیرینه را تجدید نموده و بنای مخالفت را محکم ساخت از اثر قیاف فوریها طولی
نکشیده پاره حرکات وحشیانه از اراذل و اوباش محله تا طرچیان صادر شده بریسمان چندنفر
موافقین شرف اهلک جماعت اوباش [illegible] شورش کرده و بدارا کوبیده شورش آورند
خشمه السلطنه بتصریب شرف اهلک فرمانداد و [illegible] چیان توپ بسته باندک فرصه
عده محرم صالح فتح اهلی و چند نفر از اشرف قوم اشرار شیراز را متفرق و شورش را خاموش
نموده بعد از سه روز چند نفر از اشرار شیراز که خمیرمایه شرف بودند بحکم خشمه السلطنه
و تادیب قوم از اراذل بعضی اوردند درویش خان قراباشی گیر در نیز قهر قوم و دور تغیر
و تنبیه شاهزاده گردیده و مدیت آرام گرفت بعد از مدت چهار ماه عماد الدوله
برحمت حق رحلت و خشمه السلطنه بکرمانشاهان احضار گردیده در دهکرمانشاهان از نفس
عماد الدوله بجوار رحمت حق تعالی شتافت و خشمه السلطنه بجای پدر بزرگوار بحکومت کرمانشاهان
و کرمانشاهان یافت رجب عرض و استدعای خشمه السلطنه ضعف نیابت دوره
کردستان را برای شرف اهلک دیسرز، محررضای وزیر از طهران مرخص و احضار گردید
قریب شش ماه شرف اهلک با میرز، محررضای وزیر مشغول فرمانفرمائی گردیده و حساب اختیار
و مدیت بود نمود ولی با همگی از طرفین اطمینان خاطر نداشته مخصوصا وزیر با باطن در صدد
گشت کار شرف اهلک بود نمود در این مدت که شاهزاده عماد الدوله بطهران رفته بودند بجارت
کردستان نهایت هفده هزار تومان نقادت علی دیسپای بابایی مدیت نبوده بجز محض ترقیه حال رعایا سنقر ده هزار

تومان تخفیف ابدی برقرار و بخشمه السلطنه هریایون صادر شده که هشوار تومان دیگر از روی
تعدیل و پنجرخی ضمیمه اصل و فرع قدیم بنا بنیه خشمه السلطنه بتصریب شرف اهلک و میرزا
محررضای وزیر همین هشوار تومان نقادت عمل را بمادات ضمیمه بالات مقرره و بهریک از
مالکین رقم بر خط بالات مرقوم نمودند در این سال جدی فتح خواهی با نیز مدیت نازل شده
جنود غیر محصور فتح بالله و حشت و اضطراب عالمی گردیده و سه روز از بام تا شام اهالی شهر عموما
از پیر و جوان بهراس و هراس از خشمه و خوف فتح راجع و در زیر خاک در چاله و چاه
پنهان نیسکردند شهر این بود از هزار یکی و از بسیار اندکی کم شده باشد بحمت کار را پیش نبرد
بساحت پیش آمده و عموما روی نیاز بدرگاه خلاق بنده نواز کرده و بتضرع و زاری
دفع آن جدی تهمتی را از حضرت رب العزت مسئلت نمودند و حضرات را از داد
رحم الهی شامل حال بندگان ضعیف گردید و بزهدی جدی فتح مرتفع و امالی آسوده شدند
و در خصوص آن نزاع و مخاصمه نرسانیده جدی فتح از میان رفت فتنه نفاق و شقاق
در میان اهالی بمدیت ظهور نمود شرف اهلک میخواهد که بروش دیرینه و دولت قدیم
رفتار کند و اهالی بمدیت دشمن تر از دوره سلطنت شهریار عادل جم قدر از ناصر الدین شاه
سعید شهید نوازه مفضحه الحق مزاج و متصدوح بود و با نیز السلطنه کار شرف اهلک پیوسته قرین
اختلال می آمد و طایفه وزارت گزاشته بهات آورده و از روی دیگر در آمین بودند
با وجود دانش و تجربه کار ها را بشور و پیرایش میبردند و هیچوقت نمی گذاشتند شرف اهلک
با لحصای از سایر خوانین نبی از دادن در کار پیشکاری و مرحمه داری نقادت و استبداد حاصل نمایند لهذا

institut kurde de paris
www.iksi.fr

شب در دور مشغول باب چنین بود در اقتضا مخالفین بیان قضاة و طبقه علماء و اشراف
که این طبقه محترم شهره اند از آدم تا خاتم در هر حوزه خیر پایه فاد و غا در محت و خارت
بندگان خدا همیشه دسته بندی و صف آرائی نمودند و هر فرقه از آنها تحت حمایت یکنفر از
رجال جریان مقتدر در کمر مرحوم حاجی قدلطف الله شیخ الاسلام با اتباع خود با مرحوم اشرف الملک
دست بیعت داده حاجی محمدمهدی پدر مرحوم حاجی شیخ الاسلام با اتباع خود با مرحوم مشیر الدوله
موافقت نمودند در شهر محترم یکهزار و دویست و نود و سه هجری حاجی محمدمهدی شیخ الاسلام
و حاجی محمد امین امین الاسلام و شیخ محمد رحیم حجة الاسلام و شیخ محمدرضا حجة الاسلام با اتباع
اتباع خودشان بمخالفت حاجی لطف الله شیخ الاسلام بطهران رفتند میرزا اسمعیل امین العزیز
صدیق دیوانی و محمدرضا شیشه پک و بسیاری با یک قزاق باشی و بهرام میرزا با چند نفر
اتباع خودشان باطناً برای مدافعه مخالفین حاجی لطف الله شیخ الاسلام و ظاهراً
بشکایت و تظلم از اشرف الملک وزیر مشیر الدوله وزیر همراه الخلوه روانه شدند
و هر طبقه مهاجرها نصار از چوب تیر شیشه مدبعضی اشخاص یکپارچه دم مقصد
بهر حال فرقه متحی در رکاب سپهدار اعظم میرزا اسمعیل امین العزیز صدیق دیوانی و همراهانش قبل از
سوالی و شیخ مخالفین وارد طهران شدند و از طرف تعدی اشرف الملک وزیر مشیر الدوله
محمدرضای وزیر انچه داشتند و نداشتند بغارت و چپاول رفت و اولاد و عیال و خانه
و خانه از کار حاجی لطف الله شیخ الاسلام پریشان بندی کردند در شهر محترم مشهد یکهزار و دویست و
نود و سه هجری عندلیب خانی شهاب الملک پسر حسین خان نظام الدوله که بکلی مس کردن مشهد را
۱۲۹۳

روز حرکت شهاب الملک علمای اعلام نیز وارد طهران میشوند و برای انجام مطالب خودشان
در دار الخلافه توقف مینمایند شهاب الملک بطرف کردستان روان آنجا
غره شهر ربیع الاول یکهزار و دویست و نود و سه وارد شهر کرمانشاهان شد اشرف الملک با وزیر
و معتمد و سایرین قبل از پیش خودشان عهد و پیمانی داشتند در هر کار متفق و یک عقیده
باشند روز دوم رمضان شهاب الملک چنانکه مرسوم و شایان بود بعیش نشاط و با طناب
شهاب الملک از اینقره رنجشی حاصل کرده بود آنروز بداره بابا له و خوش نشد و از آنجا
بباغ خسرو آباد رفت و آنی اوقات باغ خسرو آباد و این عمارت و آبادی مرتب
و طرح دیگر بود بعد از اینکه اشرف الملک انجا را، خریده مبالغ خطیری چنانکه ذکر شد صرف
قصر و عمارت و خندق و اصطبل انجا نمود خصومتها نیز روز شهاب الملک از عقره و ولایات
خصوصاً از اشرف الملک رنجیده و چند فقره جزویرا ایراد کرده بود اول اینکه رسم تعارف مشهور
آنی اشرف الملک در روز عبور طاق با بانس رسمی در تعارف او نوشته و شمیر با طلای زانو گذاشته
شمشیر با طلای زانو گذاشتن در آن وقت این از زاده و کمتر معروف بود با چند نفر از بزرگان قصبه
و دیت از روی اشرف الملک برنداشته و در پرون با شطار بروند گمان بدهد آنها نوشته و با
جوانی بزرگ و جبت مشغول بازی قاپ چوبی شهاب الملک با آنها بنای پرخاش و بدعهدی
گذاشت با این نفس هم آرام راه برویم و آهسته حرف بزنیم این شهاب الملک
نه برگ چغندر یکدفعه از پشمینه های حکومت تیز بزبان ترکی قهری الدوله
کشته بزرگ زبده ها اعتنا با آنها نکرده قرآن بزرگ داد آنجا بعقیده ری بلد تر اصی کرد

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

میرزا یوسف وسایرین گفتند قاپوچی را قدری توسری زده نوکرهای شهاب الملک
بمعاونت برخاسته کردستانیها بهیچ‌لف آمده دولوله بلند از تراک بجرولقادر
میرزا رسول قزوینی درپیش شهاب الملک که شخص عاقل وبیاریکه خانه‌اش بجز از اطاق
بیرون دودیه طرفین رابمتصویت ملک دارد درین وقت برجاست باطاق حکومت
شهاب الملک برزان ترکی ازواقعه جویا شد میرزا رسول بسمت نفس خوشنودی تقصیر را
برقاپوچی وارد ونحو سه روز شهاب الملک درباغ خسروآباد توقف کرد بعد ازان بشهر آمد
دراین ایام ضمنا تفتیش شرف الملک راه دست یافته واین واقعات را بعضی
باقه دلست همه را بشرف الملک زده وشهاب الملک را محرک آمده بودند دراین ایام
توقف خسروآباد شکایت زیاد از نفر وخانه درکشی شرف الملک بادیه رعیت مرحمت
وخصوصا درجهی تقدیم داجازه تادیب اورا استدعا کرده بجواز اینطرف نیز از پیش
وتفتیش شرف الملک راپیشه آگاه وبشکایت وتظلم از شهاب الملک ترغیب نشر ونقطه دا
را قم حروف عرضجات مفصله دست بای مستوفی الممالک ویمیرزا حسین خان پیشه سابق نوشته
شرف الملک باتفاق وهمراهی وزیر یهاطمئن ومستظهر بوده ولی ایشان درجزو خوشنودی کرده بود
دشب وروز نزد شهاب الملک میرفته دارد شرف الملک بدگوئی میکردند وتعلقات
شهاب الملک شکایتی عملی نوشت تا اینکه برحسب اشاره میرزا حسین خان پیشه سابق در آقا میرزا محمود ابراهیم
امین التجار بتوسط شیخ رضای تاجر تصمیم اهدان تعرض بشرف الملک باین مضمون حواله بعضه
(شرف الملک بفرمایش آقای بزرگ عاجلا از راه قم بطهران بیایند) شیخ رضای تاجر

باتفاق مخلص تعرض را چهار روز بعد از ربیع الثانی که بمزرجواب عرایض شهاب الملک رسیده بود بحضور
شرف الملک رسانیده چون آن اوقات تکیه خانه در سنندج دایر نبود خصوصه بتجرد وبعضی تعرض
شرف الملک بخانه وزیر رفت با وزیر وبعضی بین راز محرمانه بیان آورده باشند هم ظاهرا همراهی وهمدردی
نموده شرف الملک را باطمینان کامل داده که اورا از هر جهه یار ومعین کار باشند شرف الملک
ضمنا خواهش نحوه بعضه با میرزا یوسف همراه ابوطهران بیانیه وزیر بطور رعایت تعهد نشده
وقرار داد بعد از ورود شرف الملک بطهران میرزا یوسف را روانه کند چنین اتفاق
در آن تکیه خانه تاکید کرده بود که از راه قم بیاید همه بتعیین داشته ما مورین شدیم
از راه همدان برای گرفتن دستخط شرف الملک آمده است وخود شرف الملک از بعضی
وحشت کلی داشت خصوصه بعد از بیکه وزیر از فرستادن برادر با پسر استعفا از شرف الملک
واضح کرده بود که باطن وزیر یها با او خوب نیست ولی ظاهرا سررشته حرمتی در میان
بود لهذا شرف الملک هرشب دهان شب تهیه مختصری دیده وباکسان خود از قبیل خان محمد
وحسن خان کوری را قم وچند نفر از نوکرهای رشید عازم دار الخلافه کردید تعرض
یکی از همین جمعه دوم ربیع الثانی قم روانه شد بعد از زحمات فوق العاده بقم رسیده
لدی الورود بزیارت حضرت معصومه علیها السلام شرف شدیم پس از ادای صحه
دیدبوس با هزاران تشریفات وسواس در خانه های سادات خدام تنزل کردیم
شرف الملک تعرضا این اخبار را از درب قم بطلوع داده وکسب تکلیف نمود جواب دادند
که مطمئنا بطهران بیائید فورا از قم حرکت نموده در سرحد فرستی طهران امین التجار رسیده و تفصیلی

بیان نمود از تشریف شرف اهلک از اتفاقات شهاب اهلک سعادت دریافته مطیع گردید
اتفاق را برین قضیه گذشت که شب هم در جوار حضرت جم اعظم منزل نمایند همین تجار از اتفاق
بطهران مراجعت نمود مجدداً خدمت سپهسالار رفته و تلطیف کامل حاصل نمود
بحضرت جم اعظم بازگشته و شرف اهلک را تلطیف کامل دست داده با خاطر آسوده برای دارالخلافه
در حرکت آمده و در دروازه شهر از راه بدوستی سپهسالار وارد آمده پیشکش شهریه سپهسالار
زیاده از حد تصور و خاطر رغبت بشرف اهلک تلطف و نوازش اظهار فرموده بعد از یکساعت
تشریف شرف صدور یافت شرف اهلک را اجازه داده که بمنزل خود مراجعت نماید
دستور هم دادند که فراشخانه آقای مشتوفی اهلک برسه شرف اهلک با خاطر شاد بمنزل
و خواهر حضرت آقای مشتوفی اهلک رسیده در همان مجلس اول بجناب آقا پسری خود شان را
بنسبت شرف اهلک ظاهر نموده و چنانکه شاید و باید نوشته شرف اهلک بمنزل آمده
و نقدیات و هدایا بهر جا که لازم بود فرستاده پس از سه روز سپهسالار شرف اهلک را بحضور
و مجاعت از روز گذشته در دروازه امامزاده برای شرفیابی حضور با هر نور تهیه ای
حاضر باشد در موعد مقرره شرف اهلک در آنجا حاضر شده جمعی از ذوات دولت از قبیل
منجم باشی و حاجب الدوله و نصیر الدوله و وساری اصفهان در میان گاریها در حضرت سپهسالار
با شاطر حضرم جا گرفته بودند شرف اهلک تعظیم کرده سپهسالار تکریم نموده و صیغه الطاف
تلطف و تواضع فرموده از روی راحت در نزد ذوات دولت شرف اهلک را
معرفی کرده و چیزی پرده باندازه حضرت شهریاری شرف آورده همه تعظیم کرده سپهسالار

شرف اهلک را گرفت و پیش برده و معرفی نموده و قسم خروف خود را خبر داده فرمود
که شهریار تاجدار فرمودند شرف اهلک کی آمدی و چرا آمدی شرف اهلک با کمال لطافت
لسانی عرض کرده سه روز است بطهران رسیده و بقصوری جزئیه و بی سامانی بمجاری
نداشته ام بعد شهریار تاجدار با مخبر همراه قدری فرمایش فرمودند بعد از آن مخبر
بشرف اهلک خطاب فرمود که شرف اهلک که ام پای تو در جنگل اورامان گلوله
خورد عرض کرد پای راست فرمودی بود بعد بساری اصلاف فرمودند شرف اهلک
از نوکرهای ریشه دار مورد مرحمت است خدمات سرحدیرا خوب بعهده میگیرد
در اینوقع سپهسالار عرض کرد تمام چاکران دولت قسم است جان خود را
قربان این پادشاه قدردان بنمایم در چنین راهی است این جزوی صدمه و خدمت
شرف اهلک را در اورامان و تسخیر دره بیرانشاهان فراموش خاطر قدرشناس نخواهد کرد
حضرت شهریاری بگماشته سوار شده فرمودند مطالب خود را
فرمایند بنده و از هر جهه بمرحمت ما بسیه دارباش شرف اهلک تعظیم کرده گفت
تا اینوقع شرف اهلک بی نهایت ترحم و شفقت پیش از این شرفیابی نگفتی اسکوزه
و بسیه دار گردیده و بنمایندگی خود در مراجعت فرمود بعد از چند روز بمرزها بغیر حدیق و دیوان
و ساری گردیده و بنمایندگی شرف اهلک بطهران آمده مخبر باشاره و تاکید عدد تلطف الفته
تا اینوقع حضرت شرف اهلک کمتر و بیشتر گذرانده و مضی با مضی گردیده ظهور یافته و مجلس صبح و نهار آراسته
شیخ جمیع جمعه الاسلام با اتباع خویش برای بهنام پاره مطالب شاقه بحضور حضرت اعظم

رشته بودند ملا محمد مهدی ایمن بهسم که متصدی امور شیخ بود و منصب شیخ الاسلامی و حکومت ایمن
عریضه خواهان را بتمیز بردند بعد از زحمات زیاد بهر دو میلغ بتصدی و خودمانی در تحقیق
شده مابین معنی برای پیشرفت مقاصد خودش نامبرده افراط ابرام و پافشاری کرد
دادیای حالت وابسته آورد و نزد ناصرالدین شاه بعظمت شهریاری فرستاده بود چه خبر دارد که این
در شیخ بهسم داشته باشد عدلیه ابرجب با تفاق علمای محترم مهدی با قضای دولت علیه
عدلیه اسلام باشد محترم مهدی بمنصب شیخ بهسم و حکومت ایمن عریضه با تمیز ایمن
منفصل گشته و بگفتگان نامبرده در اجابت نموده در اول نفر از بیان جمعی از
از نوه رشکار لنجرانی شهاب الملک شعرات چشمه بهانه کرده و در جواب ایام
پیر عمر بستی شده بود شهاب الملک تهمت این شورش و بلوا را بشرف الملک
دهات های مستوفی الممالک شروع خائنیت نوشته و تقاضای جبران تقدیم کرده بود لهذا
شرف الملک را محض تخفیف و تزهین از طهران خارج نمایند این اتفاقات موکب مسعود
شهریاری هم در اجداد ات عدلیه و شهر تشنگ تشریف داشت پیرمرد عدلیه در
در حضوری با یونان بود نزدیک روز پنجم آقای مستوفی الممالک شرف الملک را احضار نمود
میرزا عباس خان معاون الملک و میرزا رضای بیگلربیگی و میرزا محمود وزیر و چند نفر دیگر از اعیان
در حضورش حاضر بودند این بنده چند منشی بودم با شرف الملک داخل اطاق شدم شرف الملک
تعظیم کرد فوری جناب آقا با کمال تغیر و پیرحشمی فرمودند شرف الملک چرا از
شرارت دست نمی کشی امروز معلوم است با مرخورت بازی سیاسی شرف الملک با یک

خورد بیاید جواب داد که چه تقصیری از بنده سرزده با بنده چه مورد پرخاشی شده ام گفت بدبخت
کردستان را با بگاه غفلت پرانی بهم زده و سرحد پادشاه را بی نظم کرده اید چه تقصیری از این
بزرگتر است عرض کردم تا حالا دوازده نفر تحقیق بفرمایید و بقول مدعی و مخالف قضاوت کنید
گفت هیچ تحقیقی بهتر از این نیست که کسبه و تجار بازار با غوغای شما اجتماع کرده و بستی شده اند
با بیطرفها سیخواهی دادی کردستان بشوی هر قدر شرف الملک بر ثبت و سه نمود و قسم یاد کرد
خورد که روحم از این اجتماع کسبه خبر ندارد فایده نکرد تا اینکه عرض کرد اگر جسارت نباشد
بعد از اینکه ترک جوانی و غفلت در ایام حاکم و سرحدداری دوم و عجم بفرمایید البته این مقاسه
بزرگ خواهد کرد مستوفی الممالک برخاست و گفت دیناموف است برخیز همراه من
شهریاری شما باید اشرام بپایید که سه روزه از طهران خارج شویم و بیکار از اماکن مقدسه
برویم (جات) خواهان (گمه) شرف الملک پس از قدری تامل عرض کرد حضرت
سالمات حج بیت الله بر من فرض شده و بواسطه خدمتگذاری حضرت بادای فریضه
نمی توانم مستوفی الممالک تبسم کرد و فرمود بیت الله بر تو فرض نیست ولی سه روزه برای
بنده محض می شود نمی توانم در طهران کار زیاد دارم و خرجی لباس هم ندارم
دستم بریدیت نمی رسد باید دارایی قرض کنم جناب آقا فرمودند باید از سفارت معلوم
و بعد اردهم برای کمه نروی که تتمه مقاسه ات شرف الملک خندید و عرض کرد از هر راه
میروم از خاک عثمانی باید عبور کنم میرزا محمود وزیر تبسم کرد جنابعالی با نصرالله
با لوئی از برای شرف الملک ترتیب بدهند هر از هوا بکمه معظمه برسند و برگردند آقا مشغول

که فرمایش پسندیده نکو با تغیر از حبس برخاست و با مدرون رفت و بمعاونان اهلکس فرمود
حتما از شرف اهلکس بگیرام سه دوره کیفر مرا بدرخ در همان حبس بگیرام کرفته و ابرام داشته
و شرف اهلک نویسید رجب استدعای خودم مقدم تمام بکند بردوم شرف اهلکس از تقصیر و کناه
اغماد با عدالت و غیره دکی از آنها پروان کرده نه تغیر بهرود شرف و تقصیر و قصور را
عرض کرد تغیر بهرود کشف حبس است سه روز مهلت اهلکس عرض ابراز کرد است خواجه
کانی نباخواهم داد صبح زود تغیر بهرود شرف اهلکس را حاضر کرد و مهری با او صحبت داشت
شرف اهلکس بتنزل برکشت و بفرزانه دستور اهلکس داد که بنده و باب را بجواجه حضرت
خویش پروان کرد، قدم خود و دیگر تغیر را اخبر کرد سه روزه زر پراهم تا خیم و بخدمت عرض اعظم
رسیدیم جایز افراهم بعصری که مرا از آنجا عرضیات تقصیر بخدمتهاری عرض کرد پس از چند روز
با تمامات پهله سالدر جواب مطاعه از دیار صدارت مدار رسید بانی مضمون و شط اهم تفصیل
شرف صدور یافته بود (جناب آقا علی قلی جوانی و مرتضی خان کنکه الهای شرف اهلکس است جزا داده
برخش کله مجبور نموده بیرد (تو برای دعا کردن کوی) شرف اهلکس از نوکرهای شیرخدا است
البته بغیر تسلیه مجرا مقتضا او را از بست پروان آورده در طهران مقیم باشد و کناه مرا هم او نموده شرف اهلکس
و شط مطاعه را بترتیط محمود خان عمری راقم خدمت آقا فرستاد و قمری جناب آقا علی قلی جوانی با چاکر
معاون اهلک را بحضرت عرج اعظم روانه ساخت بمنزل شرف اهلک آمده در اندرون طهران
دلهم با خود بکاسکه نشانده و بطهران آورده مرخصت مستقر اهلک رسیده و عرض تظاهر مورد مرحمت
و نوازش کردید شواب اهلک نیز بوزارت میرزا رسول قمرودی و حاجی دکار کنکاپیار متوضع و مضجر با نجو

(دارد)

بحصول بایات و تسویه مهام شهر و بلوکات پرداخت در اینات چیدر بک و دکی میرزا بان نهای کرکی
و شرارت کرنیت شهاب اهلکس بمحمد تقی خان والی زاده که حاکم مریوان بود حکم ایکه صادر نمود
که او را دستکیر نموده با کمال پکیج چیدر بک کرفتار و تحت الحفظ بدارالایاله قرمانفرما و تفنکچیان
نظام بلوکات کردید و بایات و مرتجات دیرانی بحیطه وصول رسید این شهاب اهلکس اکرچه جوان
و کم تجربه بود ولی برا هنمائی میرزا رسول وزیر نکات حکمرانی و لطایف مردم داری بکمال رسید
طبعا خیلی با عدل و سنجیده بود سفره خوب داشت شعرای بیات و بنجابی تغیر را همه وقت
رعایت میکرد و نان و نعمت بیدریغ و طلاب شهر و اهالی قصبه و قریه ها کرامی میداشت و مرتجات
و انعام کانی سیه را که چشمه حیوان آنات دیار بود و ایام عاشورا بوضع غریب در آنجا
شبیه خوانی و روضه خوانی میکردند یکدست لحاف چادر با قرمه و فرش و اثاث شهاب اهلکس مبلغ
پانصد تومان صرف تعمیرش نمود اتحی در مدت حکومتش خیلی بقاعده و بوضع غریبی دوازده
یا سیزده ماه اتابی قرار نمود بعد از هشت ماه و نیم حواهی زنجان بود فرمانفرمائی ایالتین کردستان
و آذربایجان بشاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه واکذار شد حسام السلطنه با جازه
اولیای دولت علیه و صوابدید وزرای شهاب اهلک فرستاده از جانب او حکمران باشد و خجسته حرکتی
پرداخت هر هنکام یوان صدارت اهلکس و میرزا رسول وزیر نکات حکمرانی و بیاری کردستان همراه
شاهزاده مرحمت نمایند شاهزاده معظم نیز خسرو خان پسر مرحوم رضا قلیخان والی را که سالها
تغیر طهران بود با خود بحضوری نمود و او را فرمانروای منتظا حکومت نمود و در عرض اندک مدتی
فوق تصور مرحمت فرمود و فی الحقیقه او لیاقت بخشایش داشت و هیچکاه زیر بار تصدیق شرف اهلکس

میرزا محمدعلی آدم میرزا، مخبرخان وزیر که مباشر بعضی از امور حشم گردان نیز بود تا همدان باستقبال آمد
بهر وسیله مورد تلطف شاهزاده گردید چوب زیاد خورد و حبس قبیله شده بعد از سه روز حسام السلطنه
بطرف کرمانشاهان حرکت نمود در منزل سه آباد و خاوین کلیائی باستقبال آمده چند قبضه
و اسباب عمل چاپار امین آقاخان مخالف بود در منزل شرف الملک آمده همین آقاخان و کل نشان
بمنزل میرزا شفیع وزیر رفتند این میرزا شفیع اگرچه در ایام [illegible] مضه و جزیره مدت مهمی منظور آمد
در منزل پیشتر این آقاخان مورد تغیر و توسری و حبس قبیله گردیده بود و هم در آنجا وارد آمده از گردنه‌ای
و کرمانشاهان از دو حمام عبور شده خانقین سرحد کرمانشاهان است که در این [illegible]
منظور نظر دوم و مرحمت شاهزاده بود بنظر ماشین شاهزاده با فتح اله بیک امین طایفه گلی وند
با سپ چاپاری دیگر باری مشغول شده از نوه قضا چاپچه کمر خانقین گلوله و چهار پاره پر بغفته
پرون رفت و پای خانقین خورد از اسپ افتاد شرف الملک تباخت بر سر او رسیده دیده کرد
منکر برداشته بیاد رسول و تالف شاهزاده از قضیه مطلع گردیده با نکه جمعیت مستقبلین زیاد
و وارد حمام زن و مرد بجهت قضای بزرگی از جاده کج نموده و بر سر خانقین که خیلی اطراف و مزدور
فوری حکیمباشی خورد، اجزات حکیم باشی رسیده و پیام، زخم پای خانقین بدقت عدیده نموده
شاهزاده از حکیم باشی جویا شده که این زخم خطر دارد یا خیر حکیم باشی جواب داده که مهمی نیست
ولی باید او را ایمان گاسکه نشانده بالاخره بشهر برسد سوار شود خیلی صدمه میخورد
شاهزاده بزرگ منش فوری از گاسکه خود پیاده و بر اسپ سوار شده و خانقین را بر جمعیت
ایمان گاسکه نشانده و معتمد شهر برده حکیم باشی معالجه نماید شاهزاده با کرو فر زیاد وارد شهر شده

(دنبالش)

و بشویه اجزات و مردم پرداخت تمام اجزات کرمانشاهان و کردستان از تعجب و تعصب شرف الملک
یکدفعه رمیده بعد از چند روز بروک جواز خود را بعلیخان پسر شرف الملک و اوراق ایشان را
بعهده منتظر بک یوزباشی گماشته شرف الملک داکه از نوه و آنها را تمامی مامور یت فرستاد و مکرر
شرف الملک بکیفیت تمام کردستان حق شناسی طولی نکشید خبر حرکت شهاب الملک از
کردستان رسید معلوم شد از شاهزاده توهمی داشته و قهر بر قهر و ضعف نیابت را
تهمه و اختصار خود را از اولیای دولت مستدعی شده بود همین که حسام السلطنه از رزمتن
شهاب الملک مطلع گردید تصدیق شرف الملک هیزاله ابوالفتح میرزا فرزند ارشد خود را
مکرر از طهران احضار نموده و خیالش این بود او را حاکم و شرف الملک را نایب الحکومه نماید
این زمستان برف بزرگ و هوای کرمانشاهان گرمسیر و دلفکر دلوشکوفه اشجار نمود
گردیده و اطراف کرمانشاهان بزه و ریاضین زیاد داشت عبدالطیف امین الشیخ الاسلام
و محمدعلی قاضی و چند نفر از معارف و اتباع آنها با میرزا عبدالکریم مستوفی در رجب میر
و بعضی از اتباع شرف الملک اجازه آمدن کرمانشاهان یافته با تهیه لایق و شایان
وارد شده و در نهایت درجه احترام و نوازش شاهزاده گردیده مزاج شرف الملک چون بیاندازه
بمرحمت و همراهی شاهزاده مستظهر و امیدوار بود روی غرور خیالش قوت گرفت
و بخیالات محاوره و مکرر شاهزاده عرض کرد که میرزا محمدرضای وزیر و میرزا علی نقی مستوفی
بکرمانشاهان احضار نمایند و آنچه قصد باطنی شرف الملک با شهرنیت با آنها نبود آورده شاهزاده
باحضار آنها رای نمود و مکرر شرف الملک متذکر بود که آمدن وزیر بیجا صحیح نیست فی الواقع میرزا محمد

www.iran-archive.com
Institut Kurde de Paris

بچهارم متفقا بگوشتان برویده در آنجا هر طور مقتضی بود وصوح داشته نمی نویسیم اظهارات شما را
اجرا داهضی خواهم کرد خداوند لطف امر شیخ الاسلام و میرزا جع بغیر از صدقی دیوان نیز مکرر بمقام
منع و موعظه برآمده مرا در اینباب ابرام نکند و الفقیره از زبان نگیرد شرف اعلی از
کثرت غرور و استظهار و عدم تجربه و قلت معلومات سبب را دین نکته دارد سوء تفاهمات خود
اسباب شکست کار خود را فراهم آورد و خدا بحق محمد و آله که از هر طرف نوجهات دولت
شرف اعلی فراهم آید و در قلیل زمانی از آن رتبه واعد افتاد و تقریر بسمعشان رسید مدل گردد هر آینه
مرحوم حاجی معتمد الدوله چنانکه سابقا شرح داده ایم وقتی مراجعت کردن معزول
نسبت بشرف اعلی حاصل کرده و پیوسته ترصد انتقام بود بعد از درهم حمام سلطنه بکرمانشاهان
از شیراز بمقام بریک و تبیت برآمد و یکی بچه مقتضی بجام سلطنه نوشته ابتداء مرقوم
داشته بودند (بدانکه بنا بمنطق علیکم بالتقی) بعد از آن از روی اطلاع و بصیرت نامه
که از اوضاع شهر و دیوکات داشت عادت و صفات هر فرقه و نیک و بد هر طبقه را
تشریح و بزرگ و کوچک را چنانکه شاید معرفی کرده و از هر قبیله دستور العمل کافی داده بود از جمله
نوشته بودند حاجی میرزا محمد رضای وزیر را در کار وزارت و حواله و طلاق با تو مذاکره میشود ولی
پیرو برای لغو رشوه را تحویل و اوراده بدهید که همیشه دارا باشد و دیگر آنها را خصوصا و چشمانه بکنند از جمله
فرش نشان دار کرمانشان حاکم بودم آنها را در کار وزارت مداخله مدهید علی اکبر خان شرف اعلی
بشخصه و غیبه حکومت دارد و بزبانهای چرب و شیرین شما را نفریبند بنیابت حکومت و پیشکاری را
نمی شاید ولی برای خدمات کرمانشاهان و ترصد داری نظیر ندارد و خصوصا هر کس را بوضعی معرفی کرده

(دنباله)

و خیفه و ضع و حالت او را مرقوم داشته بودند این شعره یکقدری تری از این شاهزاده زده بجهانیان
ابرام خود شرف اعلی را نسبت بمحتشم و وزیر بها نا آنا نرم و بجهت تقسیم مقام بنا فرقت و بیگانگی
علیجان این میرزا علیجان با اینکه در سلک پیشخدمتهای شاهزاده بود ولی در حضرت شاهزاده رتبه ایاز داشت
حیرت دارد اینجانب که شرف اعلی را ظهور آن نا کرمانشاهان با افراد محشر و همراه بود قرب و منزلت
این میرزا علیجان را ندانسته بود و میرزا محمد رضای وزیر با اینکه افراد و لشگر شاهزاده را بتحکم و تخویف
قدر و مقام او را نشناخته بود نمیدانم از کجا تقرب و محرمیت او را دانست از این جهت
عرض کنم که آنچه در آنجا جوان چند پیر و خشت خام آن چند قصه برای ما نقل
کارنامه قبل از ورود کرمانشاهان میرزا محمد رضای وزیر ابواب سکاتیس با میرزا علیجان نمود و قصه طرح
دعوت محکم کرده و با نیز سیمه پا بمخالفت شرف اعلی کرده بود با وفور فرصت دانش
شیخ محمد فخر العلما که در علوم عربیه و منطق و بیان و حکمت خود بحد با علمه محمد مهدی شیخ الاسلام
و محمد حسن این هر سه و محمد صالح قاضی و جمعی از مشایخ و معارف دولت را با خود موافق
و متفق نمود و اجتماع با تنبیه شایان بکرمانشاهان آوردند شرف اعلی از غرور و حماقت
مبالغه با اتفاق محمد رضای وزیر خیمه با برافراشته و تبدا پرچمه سپاه زدی و مخالفت شرف اعلی
مشغول شده نه روز پنجم ربیع الثانی و عید نوروز سلطانی بود شاهزاده در قصر عمادیه بسلام نشست و محتشم و ارکان حکام
غریبی بود و تماشا کرسلام شاه را بآن شکوه دیده بودم تقریبا پانصد نفر کرد و کرمانشاهانی نظام
و غیر نظام در آن سلام حاضر بودند شعرای کرمانشاهان بخواندن قصاید اجازه یافته میرزا علی اکبر قاآنی نگارنده جنتی
قصیده غرائی انشاء نموده بود خلاصه بهر یک از شعرا یکصد تومان شرف اجری مرحمت و سلام برگذار شد

تهران رفته از جمله شاهزاده فرقین کردستان را بعنوان حضار نمود شرف الملک وارد تا عشایر
یکطرف و زیر دست تابع او و از یکطرف ایستاده مدعی علمای اعلام و آقایان عظام هم از حضرت
شاهزاده نشسته شاهزاده خیال داشت در بین مخالفین اصلح کند اتباع شرف الملک
و همواخواهان وزیر را مرخص و صلح کردستان را در مصالحت و موافقت با شان
نمیدیدند در حضور شاهزاده قدری بیانات بارد و بی ربط نمودند نتیجه محصل از بیانات
بعبارات شیرین پاره بیانات نمود و باشارات بعضی از زیردستها جلوگیری کرده شاهزاده
متوجه شده که بیانات فرقین بسیار غلیظ و خارج از مقام اصلح است در هر صورت قدغن
و نهایت فخر العلما و سایرین در زمینه عدم لطف این نتیجه هم حاصل شد شرف الملک و وزیر با مقام
در کار و زارت و پیشکاری مداخله مداومه مباشرین جزو را غلب خود شاهزاده در کارهای
معین کرده جواز جهت داد و ستدهای آنها شرف الملک مستقر بخبر و خانی پدر مرحوم خانقینی و اگر
و اگر از شاهزاده ابوالفتح میرزا را حاکم و میرزا رضای منشی باشی آدم خود را وزیر و پیشکار قرار دادند
معنی استقلال و براست نویسی را بمیرزا عبد الکریم مستوفی سپرد که با طمطراق و بهمرسانی میرزا رضا
مشغول خدمت باشد باین ترتیب همه را مرخص و روانه فرمود و در رخصت ابوالفتح میرزا
و استانه بضابط و مرقوم ابدع و با اتحاد و اتفاق و اظهار اتفاقات نمود هر فرقه در کمال
ابوالفتح میرزا بجناب کردستانی که بعد از چهارده روز بواسطه بی نظمی جواز جهت شرف الملک و وزیر با نخواهای
اجبار بتمین جواز جهت فرستاده شاهزاده با اینکه جوان بود با فرقین مخالفین خیلی خوب رفتار نمود تا
هر دو فرقه را بقاعده نگاهداری کرد میرزا رضای منشی باشی چشم بحجاب و تدبیر بصیرت مزاج

و در چاشنی و صرف مسکرات هم بسیار حریص بود اغلب اوقات بهوس رفته و خرشکده رفته
بچه رفت در مدت چهار سال ناتمام بواسطه غفلت پنجیری و دست و پرد رفتن بیچاره
بمبلغ ده هزار تومان با قیدار شده شاهزاده بتوسط مخالفین داوار و قضیه خبردار گردیده و او را برای
تفریق حساب بکردستان با خضار نمود پس از ورود و رسیدگی بحساب و این وجه خطیر و اردنه او شده
او را چند روز معذب داشته تمام دارائی او بمبلغ دو هزار تومان بالغ شد هشت هزار تومان
بقیه پس از گرفتن شاهزاده رفت از قضا در آخر این سال گرسنگی و غلا و وبا و هجرت و نفوذ هجری بود
بسیاری از مخالفین وزیر از دنیا رفت شاهزاده از غارت و خسارت وزیر خانهای کهنه را بخشید و با نفر دوازده
باین خیال افتاد که با یک توجهات کردستان را برای جمع کثیر معتبر نماید که از مادر و صولی دخل
بخت و نوروز آن همه خاطر باشد این اوقات شرف الملک در جواز جهت او را
بکردستان خضار نمود نیز یوسف شیر دیوان را نیز از کردستان خواهش نمود
از روی عالی و کمال آگاهی بمبدأ آن معارضه و مخالفه کشیده و بنهایت نفاق و عصبیت
و تعیین کرد و شرف الملک نیز با زرفت نیز، یوسف قبض کرد و شرط اینکه
شرف الملک در کردستان با آن مقیم و باطناً محبوس باشد شاهزاده او را بلقب وزارت
و تعیین پیشکاری مشهور نمود و شرف الملک را با قامت مجبور فرمود نیز، یوسف حکم و حکومت با
و تعهد را بجناب دولت ثانی بنیاد مخالفت و مغایرت هر دو فرقه محکم و بشدت
را جهت کردستان نیز، یوسف شیر دیوان با نهایت پختگی بحواله و اطلاق حال آنی و تعیین
باشر و منتظم بلوکات مشغول گردید با اینکه مخالف و معاند زیاد داشت انصافاً خوب از عهده آمد

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

از خوش نجتی و جنبه ی قبال روز بروز کارش رونق گرفت شدیدترا جنبه ی قضا بمقتضا بانگیزش نفسانی و هوای
ملک و مهربت زیاد و سیمای پدرش بود بدون مضایقه کوچکی نیرزا یوسف را قبض کرده در هر مقام
یار و معین کار او شد میرزا یوسف مشیر دیوان و قضا با حالت جوانی و عدم تجربه در کار و زیارت و
طرحهای غریب و نقشه های عجیب انگیخت با وجود آزمایش دور و دراز نتیجه ای از هیچ وقت نیاورد کار
خود را محکم ساخت و کار بزرگان و سرحدات در آرای او بنیه ی رشوه گرفتن کم هر کس متصدی شد
بزحمت و ضرر زیاد دچار گردید بهمین طور ریش سفید که رعیتی جرات نمیکرد بعین عین وزارت بشود
که بعسر و حرج خود را دچار نماید حکومت اورامان تخت را بمصطفی بیک برادر حسن سلطان که حالی دکیل
یوسف بیک آقا سی را حاکم بلوک بانه کرد هزار سرحدیه را فوق العاده حمایت کرد و هر چار
اورا تنبیه چوپانی داد و آنها را بطریق رشوه بمقصدات داخلی تشویق نمود باین اشخاص شرور
مذهبی نگردیدند نزد حکومت بجایشه و زیادات دیوان را کاری نکنند باین اشخاص شرور
بالنهایت همراهی و تقویت کرد همه متبرد و دارای موجب و بنیه و بسیار قوی دست و بنیه کرد و در
خلاصه بعد از رجوع حکومت اورامان بمصطفی بیک مخالفین شیر دیوان در زیر دالیهای حکومت بقصبه را
تقصیر بزرگ و خیانت شرک جلوه داده هر چیز نیا نوشته و معتمد نبود لم صد هزار تومان بود
وارد آورد و هر از نفر متجاوز نقدی رسید تا اورامان تخت اختیار بتصرف کرد و دست تصرف مصطفی
شیر دیوان را از آنجا کوتاه کرد بعد یوسف بنا بمصلحت دیگر در دستی خوش شیر از کرد حاکم در حرارت
و در کار حکومت تعقد نبود و نظر داشته باشد که این اشخاص خانه طوری نمی کنند قوی و
دیانتی خواهند شد و باب زحمت خدمت حکومت حقیقه فراهم خواهد کرد از جنبه الهی حضرت

مراقبه سخت از شاهزاده حشام السلطنه کرده شاهزاده حشام السلطنه بعرض خطاب عالیجناب شیخ
ایکه نمود که هزار را ابراد در کار حکومت سرحدیه مداخله نمایند شیر دیوان بیچاره زیاد دلخور
شد اجازه نوشت و خدمت شاهزاده فرستاد باین مضمون هرگاه سند طمین اورامان تخت
سراز اطاعت حضرت علیه بپیچید و یاغی و طاغی شد مدد حرکت خلعت و نام فرمانی از آنجا
صادر شد هر قدر مخارج و مصارف برای تنبیه و تدمیر آنها لازم شود بنده درگاه از عهده برآیم
دیگر بیمار از حضرت حکومت توقع تنبیه شاهزاده عین اهتمام را برای مستوفی الممالک فرستاد
و در جنبه جناب آقا خط و باین مدیر شیر دیوان آمده شد و در آن وقت اکنون سند طمین
اورامان تخت یاغی بشده شاهزاده باشتباه و مبالغه نگذارند ایلهای حضرت علیه
و حشام علیه نیز ما بارهم از دور شتاب و عدم مهارت زده و رعیت و صنوح مارل را تصفیه نمود
تاثیر زده انتظام سرحدات گسیخت و حاجی علی بیک پسر مصطفی بیک تا چهار فرسخی شهر نشسته جرا
برز فرمان آورده و کیف پاشا خت و تاز و حکمرانی میکرد خلاصه در بهمان شیر دیوان
بیچاره دست اقتدار یافت فوج اله سلطان رئیس طایفه گورک و سه هزار
برادرش چیچک و حضرت بیگی اشراف و شش صد چندان اطاعت شیر دیوان را ننگ و عار
بلکه و مرتبه مصدر شرارت شده و مامور نمود که الوالصبح بمزرا اداده شیر دیوان را تنگ و نابود
باید و اجازه حشام السلطنه همراه داشتند بعد از خوابیده بودند در سیدان سربازخانه هر دو را
از جات بلند نکرده بقتل رسانیدند و انتظام و مدیریت و رونق کار شیر دیوان از هم گسیخت
اما کار تا بایان از حشام السلطنه تظلم و شکایت زیاد نمود شاهزاده از حکومت آنجا معزول و حضار شد

حکومت کردستان در تحت اختیار او باقی ماند میرزا علی اکبر وقایع نگار میرزا یوسف شیرازی ایشیک
و بطهران رفت از طهران با شرف الملک بنای خودستایی گذاشت شرف الملک که از این حرکات
با بررسی دول پر تجربه داشت شروع کرد از اهم عظام التفاته بوقایع نگار و نوشته و اخبار محرمانه
از اولیای دولت متسلم علی آمده بود اجازه داد شرف الملک میرزا یوسف شیرازی را از طرف شرف الملک نزد میرزا
بفکر کار خود افتاد میرزا علیقلی برادر خود را که جاهل صرف و از اوضاع و احوال طهران فوق العاده بی اطلاع
بقصد اینکه تربیت کند و تجربت آموزد گاه گاهی نیابت و ریاست از طرف الملک بدهد و جای برادر کار
کردستان بدارد انتخاب کرد از طرف او در دربار طهران از شرف الملک نزد میرزا علیقلی خان سالار
میرزا چنین نوشته بود که اهالی آن اتفاقات صدر اعظم شده بود پسر سالار شرف الملک دوست و در اصفهان صدر اعظم
صدر اعظم میرزا از قضا جناب آقا پسری نسبت بشرف الملک داشت که بهیچوجه خوشایند او
در نظرش جلوه نمیکرد و بهیچوجه نهایت لطف و مهربانی با شیرازیان نداشت صدر اعظم ظاهراً با شرف الملک
صحبتی کرده و او را اطمینان داده بود که نزد حاکم التفاته میفرستد شاهزاده او را در پروژه عمارت خود نزدیک میدهد
و نوازش بسیار میکند بعد از چند روز میرزا علی اکبر وقایع نگار را با اندازه بیحرمتی و پریشان روزگار چاپاری
از طرف شرف الملک برای خبری نمیشود و ناچار نزد میرزا علیقلی میرود و همراه مکتوب شرف الملک را بدیوان
آصف دیوان با نهایت بیگانگی و بی التفاتی میدهد با وجود این تجربات شرف الملک را که مرد سیاسی و پر کرده
از شاهزاده بهم از دست نمیدهد و توسط میرزا علیخان بنظر شاهزاده میرساند شاهزاده چنین با رقم خود
بخود بیچیده و بخیر انجام ختم در آنوقت مرکوب شهریاری در اختیارات نادرمان نبوده عرضیات مربوط
بتوسط میرزا علیخان عرض و تقدیرات زیاد بر شرف الملک دارد و مخصوصاً وجه تعاونی تقدیم مینماید که او را بکمک

و تا دیب شرف الملک اجازه بدهند قبل از هر چیز میرزا علیخان از درگاه پسر سالار شاهزاده شرف الملک
میشود که با استعلاج بگرشه آنجا بیاورد و آورده علی الطلوع بهانه تمام پرونده و محرمانه
بادش پرده که پسر سالار او را در دم تمام خاضر نیاز بیجام نارسیده پسر را با دیرینه نه زبان
سوارشده خود، بحواجه حضرت عالم اعظم میرساند از واقعه مطلع و همه را پسر میشود حال التفاته صبح خود
با نهایت خاطر جمعی از تقصیر خود از خواب پیدارشده کار را بکام و صیده را در دام میبیند
دست حرمت بر دامن شرف الملک زده و هر آنچه خرابیات تقصیر بعرض حضور انور میرساند
پسر سالار گوشه کار او را میگیرد شاهنشاه دل آگاه دستخط آنچه فقط صادر و باین مضمون مرحمت میفرماید
جناب آقا از بابت شرف الملک تقاضای شما را کرده شرف الملک نوکر زاده و خانه شاگرد ماست
بنظر میرسد او را مطمئن و محترماً از بابت پرونده آورده و اصلاحی فراهم او نشود در طهران نگهدارد صدر اعظم
بحجره و محول و زیارت دستخط مطاعه قوام نموده را بحضرت عالم اعظم فرستاده شرف الملک را طهران داده
با خود بطهران و خدمت صدر اعظم میآورد و صدر اعظم او را همراه قوام نموده نزد شاهزاده میفرستد
قوام نموده بیانه داری و صحوح ذات این میکند شرف الملک از عدم تقصیر خود
و سعایت [illegible] بالغه مینماید شاهزاده بحضور قوام نموده تحریرات او را که
بمیرزا علی اکبر نوشته پرونده آورده و چنین نامه عمال باو نموده است شرف الملک میگوید
همیچگونه عذر و بهانه ای نمی بیند عرض میکند البته بعد از اینکه نواب والا آنچه تصمیم دارند
بنده فرموده و دستخط را برای قاتی نموده نم ناچار بودم بهر چه قدرت داشته باشم اطاعت
بلاده او تا بنام قوام نموده ختم مجلس را باین مطلع میکند (بشرط آنکه نگوئید از کجا قرض کرده اید)

www.iran-archive.com
Institut Kurde de Paris

شرف الملک با اقوام بلوده پروان محی آیر و دیگر رودهای تاهرالهم نمی نمیند با این تفصیل میرزا علی اکبر [illegible]
نزد شرف الملک محی آمد و نهار میخورد و اظهار ارادت میکرد و برای اعتذار از این مضمون را
طرح کرده بگوید که آن اتفاقات در جوار حضرت عرع العظیم بودیم حاج محمد باقر پسر مرحوم حاج ملا صالح شیخ الاسلام
بنزل فرزنده و این نوشتجات را داده [illegible] میرزا علینقی داهم دیا زده تومان نقد گرفته
دیگر قلمت نبود باعث دلخوشی شرف الملک بجوار حضرت [illegible] همان نوشتجات بود که از آنها از
حافظه آن تحریرات نسبت بشرف الملک بمراحت و تعظیم اشتغال شد [illegible] و قسمهای
غلاظ و شداد میخورد تا اینکه شرف الملک اورا طالع نمود و خیانت او را [illegible]
غدر او را خوب طولی نکشید فتنه طغیان شیخ عبیدالله در آذربایجان حادث شد و [illegible]
ایران بر اشفت شاهزاده حمزه میرزا حشمة الدوله با لشکر جرار بدفع و تدمیر آنجماعت ضالله
مامور فرمود شرف الملک را نیز نظر باستحضاری که از بارها در وزارت دربیری داشتند بود در همراه
حشمة الدوله مامور و منصوری و او را برای اجرای دستورالعمل مذبوره و اضفای فرمایشات ملوکانه
اختیار فرمود در موقع شرفیابی ذات شاهانه از شرف الملک سوال نفرمودند که این شیخ عبید [illegible]
چکاره و نسبت شرف الملک وقت را مغتنم شمرده عرض کنند این شیخ عبید از مریدان [illegible]
درویش و اشخاص بیکاره و عوام کالانعام جمعی دست ارادت باو داده و از فرط [illegible]
خیال محال افتاده بیچاره بر هلاک تن خویشتن عجول هرگاه از جانبی اعتضرت شهریاری نسبت باین
خانه زاد بذل مرحمت و تفقدی شود بی آنکه کمیت یارا ضرر و خسارت بدولت وارد آید با فوج و قشون
و مدیریت کردان شیخ شقی و اتباع خانه او را چنان منهدم و متلاشی میسازم که دیاری و آثاری

از آنها در صفحه روزگار باقی نماند شاهنشاه ایران از شنیدن این بیانات و تعدیات شرف الملک
بغایت خوشوقت شده فوری میفرماید حکومت کردستان و فوج ظفر را بشاه داده و [illegible]
در تهیه حرکت باشد که اندازه بایدار طهران برود همان ساعت بتوسط میرزا عباس خان قوام الدوله الصدر اعظم
هرچه تاکید میفرمایند در فرمان و خلعت حکومت و ترفیع شرف الملک را و اندازه خاطر و [illegible]
ابوالفتح میرزا را ملحوظ نمایند که بطهران ام مراجعت کند شرف الملک با سرعت بی اندازه از [illegible]
مرخص شده بخدمت صدر اعظم میآید با جازه و فرمایش صدر اعظم بتکدر خانه میرود و بتصریح
صدور فرمان حکومت بتمام اعزه و اعیان و معارف شهر و بلوکات نهم بود در تکدر خانه صادره بمیرزا
شیرازیان مرقوم داشته بودند عفانه عما سلف از بیقیره مشیر دیوان و اتباع ایشان
بهیچیان کوره با اقرارات مجدانه بسیاره سازی قیام و تمام اقوام و اتباع را جمع نمودند از
علما و اکابران و اعزه و اعیان و مدیریت نیز جمعی با تجا پرستند ثقیقه ها چیدند و [illegible]
کفر بهمرسانی آورا برای قرار گرفت با تفاق ابوالفتح میرزا بهیئت اجتماع بتکدر خانه رفتند
و [illegible] بازار را عفانه در تکدر خانه حاضر کردند مدلطف الدوله هم که یکی از
برادران و رفیق [illegible] بود (عهد شکست دزیمر حله و دشمن شد) با تفاق میرزا فضل
بتکدر خانه میرسد و بهمگی با تفاق اقدام نمود و تعارف [illegible] و [illegible]
با این مضمون روزنامه تکدر خانه داد اما لی کردستان عموماً از حکومت شرف الملک خاطرشان
بیشتر از فتنه شیخ عبید الله بفاصله مراحت دیگر از قتل تمام اما لی و مدیریت تکدر خانه
مقصد بمضامین غریبه شاه و اولیای دولت عرض کردند عموماً از حکومت شرف الملک نهایت نفرت

Institut Kurde de Paris

institut kurde de paris
www.iki.fr

ابوالفتح میرزا شروط‌ها بادی‌گارد عزیزه و شرف الملک را بعدل ترجمه متهم نمود تصدیق صدر اعظم
همراه‌ها یون شده که شرف الملک بتبعید و بخراسان روانه شود شرف الملک از تقرب‌ان بارگاه
استعداج نموده محرمانه اورا بعقده خانه نوابقیه انیس الدوله محترم محترم شهریاری رسانیده گردنبر
با نفر دره بعقده خانه خانم معظم الیها چاه بر قدرت کیاه در آنجا توقف نمودند
در آنجا نهایت پذیرائی و احترام از او میشد و بعد از چند روز با جلب تنهائی ترکمنی
رضی او بخراسان مرخص و باو گفته شد بعد از چهار ماه دیگر
مظهر رحیم خان علدی تهرانی بلقب جلیل امیر نظام و شغل نیابت تکفل
شصت و سه هزار تومان چند نفر از رجال محترم دولت را تابع و همراه او کرده امیر نظام
تعیین و با شرف الملک از این مسافرت اکراه داشت ولی جرات نمی کرد ابراز
نماید زیرا خواهش نخواهی در خدمت امیر نظام با قدرت بآن رفت این عده و امیر نظام
شخص بزرگ منش و دارای خلق مهذب بعد پس از ورود بآنجا با قضاهای دفعه نوزدهم
شرف الملک را بگرمی پذیرفت و حکومت اردوبی دشتبین و حوزه داری شفان
که از ایالات خوب بود و دختر شرف الملک را برای پسر ارشد امیر نظام
که بقصد و کفایت آراسته بود برای وزارت اردوبی خواستگاری نمود و خواهش
صدیق دیوان با تهیه شایان عاقد وکالت کرد چند نفر از اتباع شرف الملک از
قبیل خان عمو و محمود خان عمری رحیم اکبر بیک و غیره همراهان شان رفتند
در ورود اردوبی صدیق دیوان بشغل مهمی وزارت و پیشکاری دفاتر حکومت دشتبین

(۱۲۹۱ ذیقعده)

برقرار شده انجی و هدیت از طرفین رد و بدل گردید و صدیق دیوان با کمال دقت و امانت
و جدیت بحساب آنها رسیده خوب از عهده و صحه و اصالت مالیات و تعرجات بر آمده
آمده و قسمی حسن سلوک و مردم داری کرده بود تمام اهالی اردوبی معتقد و هم راضی و خوشنود
بودند ولی شرف الملک با فرط تعدی و خشونت خاطرها را آزرده بود خصوصا عمارات مذهبی
باعث گفت و گوی شرف الملک شده تا مرقومی بقعه بزرگ و صحرای شفان رفته بود طیاره
قریه بیلکر بمقام کرکی و شراب برآمده بقعه بزرگ شیخیان آورده چنگ بانگ و در گرمه شرف الملک
و اتباعش بانظهور رشادت و دلیری بدافعه اقدام نمودند بالجمله ترک و چشی و هجت نشان و خنجر را
از آنورطه خطرناک رهانیده بشبانه بطرف اردوبی حرکت کرده بودند بعد از چند روز حکم بعزل
شرف الملک از اردوبی صدیق دیوان و بحکومت اردوبی پسر ارشد امیر نظام
و بتوقیع صفر ۱۲۹۱ اردوبی خدمت فاسده بنفت شرف الملک و اجرای دوازده نفر حسن سلوک
کفایت و خوش تعلیم میرزا عبدالعزیز صدیق دیوان مانع بوده و سالم و محترم از آنجا برون و بمنصب
حکومت ایالت مقدمه حکومت شرف الملک در اردوبی شد بموجب تقصه در انقراض نیابت امیر نظام
ابوالفتح میرزا از حکومت کردستان معزول و با تعین کردستان و کرمانشاهان ضمیمه ادارات حضوری
شاهنشاه ظل الله اعظم ناصر الدین شاه از جانب حضرت ولیعهد محمد خان ناصر الملک قراگوزلو
بحکومت این چهار ایالت مامور و روانه شد در شهر ذیقعده ۱۲۹۸ بشت
از طهران حرکت نموده در اواخر شهر مرقوم وارد شهر سنندج گردید حسین خان حسام الملک قراگوزلو
همراه او آمده بود پس از ورود که از رنج راه بیاسود عمال و اجزای کار عمومی با شتاب

شغل وقرار و مدار کار با بود مرا حرف اظهار رای و عقیده ای نمود در باب چگونگی مداخله نکردن
نتایج خبیث و خرنگی آتی این رجال کار آگاه این طور قضاوت نمود سند اصلی و فرع و اطلاعات
اصلی و دقیقی را از نیز، یرلف شیر دیوان گرفت و خود بجانب کرمانشاهان عزیمت کرد چند نفر
عارض تمیدوه عرض حال داده بجواب آنها این بود که فرع عرض نمیخواهم در مدت توقف کردستان
بعرض تظلم اصری رسیده که گفته دست بجوراهم بلطایف الحیل کلیدهای حکم بسته بود که کیفر در دل شب
وطلب توقیع دیناری از دولت او برنمی آید یکی از شعرا دیگر ان حضور آورده بود که گرفته و حواله بکیرد
قدری پیسی خورده و قصیده ۶۰ غزلی در جیبش گفته بود چند شعر از آن را خواند (در حاشیه گفتم چیز طالبان نیکی عبرتی است (که همچو ما باب هر بابه زیادتی)
خلاصه کردستان را بشیر دیوان تفویض کرد بعد از رفتن او شیر دیوان مشغول حکمرانی شده لفافه مدتی
بقاعده رفتار نمود و انتظام شهر و توابع را خوب از عهده بر آمد بعد از چندی غرور ذاتی او بروز کرد
دست تعدی گشاد و قدم بیرحمت برداشت پیاپی تعدی نمود ضابطه و قوم از حرکات و تعدیات او
رنجیده مردم چاره بجز مخالفت او ندیدند ابتداءً مدلل لطف الله شیخ الاسلام و میرزا عبد الهمدانی صدیق دیوان
و میرزا عبد الکریم مستوفی باو دشمنی مخالفت کرده شده و در قلیل زمانی تمام علما و چوانمردان
و اشراف و تجار و کسبه و رعایت را با خود شان موافق نموده متفق الکلمه و مجتمع بالکلمه شده
رشته و تکمیر تا از تعدیات میرزا یرلف شیر دیوان تظلم نمودند و دشمنان از تعدی
و ماخوری او در اظهار و مذمت یکدیگر قصور نکرده تظلم و داد خواهی استداد دادند میرزا
باستصواب و چاره سازی افتاد بهر جا ضم بود پولهای خوب داد قریب بیست هزار تومان زر خرج کرده
دفع

کدورات فریقین دلهشت چنان را اصفهان شد و حضرت والا بمصطفی قلیخان تکمیر آقا
امر اکید فرموده بودند هر چه را همراه خود اصفهان ببرد که حضور انگار آنجا رسیده کی شود
در این اثنا خبر در رحیق آباد اهلک بزرگان رسید و تکمیر آقا سپهسالار بمصطفی قلیخان پسر شرف اهلکی
و میرزا جعفر صدیق دیوان و میرزا [illegible] بهدان خواسته بود که با در خود
بهدان آنها نهم ظاهر باشند بعد از وقت این مصطفی قلیخان قراباشی را در وقت
شیخ الاسلام و شیر دیوان سخت گرفت با زیاده صدیق دیوان بسیاری خود را بهدان
رسانیدند به آباد اهلک تمام عمامه خضار شیخ الاسلام توقف شود شیر دیوان از نقشه
مطلع گردید او هم میرزا علینقی هیف دیوان را بطور خود را جلد روانه بهدان نمود که از طرف
بوده خضار را در اینجا توقف نمایند صدیق دیوان قبل از هیف دیوان خود را بهدان
رسانیده همی چند آباد اهلکی وارد بهدان شان یک منزل شیر بر خود دعوت او میرسد
و میرلطیف دوازده زیاد میشود از بهدان عمامه شرف الاسلام توقف خضار شیخ الاسلام را تعجیل دارد
بهدان با صفهان همراه میبرد میرزا [illegible] اهلکی قبل و خضار شیخ الاسلام توقف میشود
فردی هر دو را اخگر آقا بمصطفی قلیخان ابلاغ نمود مذکور شیر دیوان از این خبر خطرناک شیر شد
تا آنکه هیف دیوان هم میرسد وجه قابلی تقدیم میدارد آباد اهلک خضار او را هم توقف میکند
تا وصول عمامه شرف شیخ الاسلام قراباشی امور شیخ الاسلام و شیر دیوان را اخگر آقا بعد از قرار
عوض آن هر فرسخی شهر برده بعد پس از وصول و زیارت عمامه را فوراً متفقاً بعد از آنرا
در این بین مصطفی قلیخان با کمال مخلص پولهای زیاد گرفت تا آنکه آباد اهلکی باطاعت مسعود

(۳۰)

بشر دار و شد این آباد اهلک با آنکه بنجابت مزاجت و حکیم زاده بود و قبل از این از هوش
و مردم دار و خوش خلق و طرار بجوئی الفقیه سحر سان داشت و بتجار خوب پیشرفت میکرد
پشت کار او در انجام دیگر مهمات با آنکه بی اندازه و خارج از حوصله انسانی پر خوار بجوئی از
از طلوع آفتاب تا ساعت پنج از شب رفته بی آنکه تمدد اعصاب و استراحت نماید بر روی
می نشست با ضعف جثه و افراط الکلی و شرب مجلس این بات که خواب مداخت
بیک را با کمال وجود و شب در امور آقات اشراف تسویه بودجات و دیوان و اخذ
وجوهات میکرد با این همه حرص و طمع خیلی صاحب سفره و قوی هیکل و بی آشفته و داد و دل بود
و با آنچنان مساعد آن حکومت او در موقع خوبی اتفاق افتاد که اهل ملک عموماً با او هم
عداوت و نفاق داشتند و از برای او سر رشته اسباب خیر و برکت گردید او
رجب امر جلب بکهزار و سیصد و سی و سه هجری بنشیج رسید و پس از افاضه و جوهات خطیر مصطفی قلیخان
با صفهان اعلام داد و خود بکار حکومت پرداخت سنه اصل و فرع یات را بانضمام
شیخ الاسلام و شرف اهلکی گرفت او را بیکبار و میرزا جعفر صدیق دیوان را
در تمام کار [illegible] نمود تنها اهلک میرزا یوسف شیر دیوان و اقوام و اتباع او را
در جمع سپاهیان در موضع گرد و دار شیر دیوان سند گرفت و دیگر خانه شیر دیوان و اقعه
رنگی نداشت با فرقیقین بقاعده رفتار میکرد میرزا یوسف شیر دیوان در این واقعه
بیست هزار تومان و عمله لطف الله شیخ الاسلام و شرف اهلکی شهر ارتقای مقرر شد هر
تا آنکه با ستدعای آباد اهلکی و اقدامات شیخ الاسلام و صدیق دیوان و شرف اهلکی اجازه مراجعت

بشنوج یافت باجازهٔ اولیای دولت از طهران حرکت نمود در این سفر شهر بهصورتی از نو
کرقه و با خود بولایت آورد در حکومت اردبیل بدرجهٔ کلی برده و با بهای تجمل در طهران
خریده بجهة باتجمل شایان بکجهتان دارد و بعد از چندی شانزده خانم خود را بتجارتی و طرازی سفر فرنگ
کرد نقشهای غریب زرد معلم و محقق بهمراهی بکارهٔ بدست خود بعدی از برای ملک و مال
و حیات دلاوری خواهد آورده است نمود بتقلیل زمانی شیرازه زمانی آن
مرد بزرگ را چنان از هم گسیخت که شجاعان از یک کرور ملک و ثروت اشک با
برما می ریخت از جان رفت و تعجب زن نگاره و طرازی بود پس از دو روز
اتباع و اجزاء و سیان شرف اشک از کثرت شادی در پوست نمی گنجید مژده همه کس تضمین کرده بود
که شیر دیوان و اباغشی باتبره و خراب بیاض خواهند کرد و اهل خشیه در وضع
برجاره و دیک معلم شده آن پیشین چنان شیفته و فریفته شانزده خانم و باغ کنده آنچنانی
شده بود در دست بکار بیکاری پرداخت کهن ست آنچه بصر فرا صبح نزدیک بجد بعد شمرده تمین
عاری از آن میکرد این عجوزه آنین را همسه قوی اهل بیکاری بکاری بدرجهٔ محو و مختلف الجنس کرد
بدون جنبش و بیکار زحمت و نعمت و تنعم برادو غالب آمد سینه شان پیمان جوان و با بلبود و بیکار
عالم و اطلاق ابدا الضوع مرشت خو شرف اشک هم پیش میرگرن بجو بهر طرز نجو آنان را اهل آن بهر
عالم و هزار و تمان الدوصی و پسمل ماند و شرف اشک از خجو پرداخت از ابتدای بکهزار و سیصد و سی
شرف اشک زیر بار بیکاری نرفت شیر دیوان با طالع سعد بر باش وزارت تکیه زد و سنه اهل
باتات را سپرد و تاب اشک ترتیب فصلی داشت ابدا انتقید فصلی و قرار خجو نبود در روز و عهد
(بقیه)

بسیار منعقد بود و اسم این را بیکیف بگذاشت در ابتدای کار بزار کرنه تعهد و تعلق میکرد
باین که سنه را از بیکار بگرفت و بیاعده بمبلغ دیافت می نمود و بیکار را آنهم کار
بیکرد بعد از یکهفته او را آنهم نگذاشت و خوش در تمام کارها مداخله می نمود و بهجوجه
بیکار را مداخله در کارها نمیداد محرمانه با ترین و محکم جزو سنجیات با تصاحبه
تعلیمات و آگاهی با آنها میداد که وزیر و بیکار فقط از برای حواله و اطلاق و برات
نویسی ست شاهر گونه کار و مطلبی که داشته باشید مستقیما بمیرنجو فن اظهار کنید
هر طور میل خاطر شما باشد انجام میدهم و اگر برخلاف دستور العمل فن رفتار نمایید
از برای مخالفت و عداوت فن آنها باشید میرزا لطیف شیرازی چون
در علم وزارت بصیرت کاملی داشت با این تفصیل سند باب مزاج او
خو میکرد ملتها زحمت فوق العاده تحمل میشه و فایده نمی بخشد و قصد این را
و عدم فایده هم از برای این نجو از کار خارج نشود و این تعلق وزارت بر
بیانی نجو و قصدی در این کار و خامت و بصیرتی نداشته باشد در اهل
دفتر که هر یک از آنها بیار جمیله نجو در صحرا و چار ناچار بنجو دی از طایفه بیکلوی آمده
ملحد کرنه و خانه خالی پردان (عقل با در نمند گزر نخواهد از نشیب) بی انکه پایان کار را
ملاحظه کنند تفنن سبعی را بحرکت آورده جمله بر دختر پاره بهم و کام خجو را از او حاصل نمیکنند دختر متحرک
از این دو اندازه نامه پدرش باز کرده و با پدر و مادر این دو از را بیان می آورد و پدرش که صاحب جاه عزیزه
و قوم و قبیله چاشنی هزار سوار و پیاده جمع و بعزم انتقام حرکت نمیکند و بر طایفه بیکلوی شبیخون

پسر ارشد علی القصه پس از اتمام کار ترکیه بازدهی دیگر از تفتیش و غارت طایفه شکاک نیز کوتاهی نکرده تا زمانی که خان طایفه یکسکوه یعنی اسماعیل آقا شکاک پدر خسرو خان و سیف آقا را نزد خود نخواند و آنها را با پانزده نفر دیگر از تفتیش معاف ننمود طایفه یکسکوه را ناچار قرار نمیدانند

و سیف آقا پدر مرحوم عزیز خان سردار کل و نیز پدر چیم و سیف خان از طایفه یکسکوه های ماست سیف آقا در حیات خود تجربه را دشمن خانمان خود و قوم مادری خود تجربه را دشمن خانمان خود دانسته با پسران خود از جانب ایل و طایفه انتظام کرده با قبایل اکسکی صلح و آشتی کرده و همه با هم دست بدست داده که در نیشوه رسیدگی و احقاق حق نمایند سیف آقا خان با گروهی از طایفه یکسکوه که در نیشوه رسیدگی و احقاق حق نمایند سیف آقا خان با گروهی از طایفه یکسکوه که یکماه قبل فرار از گردنه ی بن بست و جسد خ رشه و نوکر سیف آقا خان کشته شده بود همراه حضرت سیکوهای لشنوج فرقان و پس از زحمات زیاد با قدامات گرفتن شیردیوان هر سه طایفه بنای صالحه گذاشته و دعاوی قتل و غارت را تقاضا نمودند ایلی و عشیره قطع و فصل نمودند هر دختر و پسری

بنام کاخی در شهر و بلوکات حاصل نشده در این ناک طایفه سنگسر نیز بعزم انتقام از طایفه
کجاخی با باکانه جمعیتی ده هزار نفری فراهم آورده در برابر طایفه مزبور شبیخون برده مشیر دیوان
این نقصیر را جبران نموده صلح نمود بعرض حضور غفران پناهی رسانیده از جانب دولت علیه
بتدبیر دسته طایفه سنگسر نیز صدارت شده چون از اجداد پدر کرمه احسن و چند نفر از معارف
کجاخی نقصیر رسیده بود جزا و تادیب دیگران از این سنگسر نیز باین نقصیر جاره مزاج شده
مشیر زاده اعتضاد معتمد ناک در برابر دیوان حاکم بود دستور دهی کاخی نوشته و بر حسب الحکام
معتدده دکیده مجیده خان حاکم کنفر و پرنس خان حاکم بانه و سنگرانده های اورامان
مامور و مطیع او هر دو نوازهای معتمد کرده در ناک حکومت سنگسر و خورخوره بنیز بعهده مشیر
صدیق دیوان بود شیر دیوان بواسطه پسری و مخالفش ح با او داشت از این تصدیت او را
بهر حال نظم پنجیر و خانی گذاشت مشیر اعتضاد معتمد باحکام کنفر و بانه و غیره و دعده در پیش خود
سیمین و همه قشون از یازدهم صبح چهارشنبه نیز دهم شهر ذی حجه الحرام گذارد و سیصد و چهل هجری
در کنار رودخانه خورخوره همه را ملاقات و متفقا مدیر کرده بود نهم جمعی از سنگسر با مشیر دیوان
بخیمه صدیق دیوان نیز سنگسر نقشک بنا نیده از آنجا بهیت اجتماع بر طایفه سنگسر دهجوم برده
و تقتیل و غارت آنجا نیه پرداخته و خیمه صدیق دیوان را هم هرف کرده بودند خیمه
صدیق دیوان هم از قضیه خانی و پنجیر با پاشده مردانه با چنیه نفر نوکر از خیمه پردون خلی گرده
هر چند دو برابر سران سپاه را اعلی چند و معتمد را علی شاه سند فوری گذیر نوار زده او نیز ستد
داشتم و قصه را گذیده پس از ابلاغ نقارش صدیق دیوان بمعتمد سنگسر طرف خیمه صدیق دیوان

را موقوف بنا نیده صدیق دیوان نیز سوار شده خود را بمعتمد و سایرین نیز رو با معتمد
بنای گلوله گذارده و سنگر بیصوم و محقق شاه و شیر دیوان تا پای جان هم در مقام مخالفت
اقدام دلیرانه و هر یک قاعده میزدند از طرف شیر دیوان از چنین واقعه بزرگ حاکم دلیر
بلوک را مطلع نمود و با شتاب عمومی از پیش این اردو بیستیه و بیدانه رفته در این نقطه
خیمه زده و چرا با پیر قبل از وقت مرا خبردار نکرده و من هم با پلگی را بسایر مواضع طرف
خیمه از سنگسر نقشک بنا نیده معتمد و سایرین بمقام معذرت برمی آیند و صدیق
دیوان هم باین شرح ختم گلوله گذاری میکند (قتلی از خته بشمیر نمیتوان بود در اینجا دل
دل پرحم نمیتوان بود) در آن مورد و خیلی بترصح و مناسب گفته است بقصه قشون ما میرود
از نهب و غارت و سنگ و داه و ناک نه هیچ جهه مخالفت نخیمه طایفه سنگسر
ناچار فرار میشوند و بسا جمعیع نزدیک آمدن خانی پیر مرحم غفران پناه سردار
کل پیر و نزدیک آمدن خان آنها را اطمینانی داده و همراه گلهای شیشه خود نشر
سلاح فرستاده و دلاسا میدهد پیر دیوان خواهش آمدنی و ملاقات حق آنها را
نموده بجو پیر دیوان بعد از زحمات چنه کار طرفین را بطور غیر قابل اصلاح و خاتمه
آسوده کرده و بی خبر با غارت فوق العاده بطایفه سنگسر ای وارد کرده و اطراف بیمان ناک
اداء و دیت کرده اعلام و اختتام للطنه و بی نظمی شهر و بلوکات را چنانکه شاعر
بحضرت ظل السلطان عرضه کرده در شهر محرم ۱۳۰۳ سیصد و سه شاهزاده اختتام للطنه با نهایت
فتاح و بنای عرض و مدعا بوده بیز از محمود خان قبلان اکراد حاکم کرکوک و غیره چنین این ناک وارد شهر

گردیده پس از رفتن او که از رنج راه بیاسود بر اعظم که در تمام دارالشفا اصفهان از میرزا یوسف شیرازی
حاصل کرده بود او را از کار وزارت و بیکاری مرخص نمود با اینکه شرف اسکان قطعاً
از بیکاری نفرت کامل داشت آقاباب اسکان به بیکاری علیقلی اعتماد السلطنه وزیر
عدلیه تغییر صدر تبریزی دیوان شرف اسکان را مجبور نمود و سند حبس و فرج یافت دیوان را
از او گرفتند بعد از اندک زمان آقاباب اسکان تعلق صدارت و وزارت طهران گرفت
این سفر در غایت تعب و تعجب و جوه نیز مانند دیگر سفرهای شهرداری کمال
دفع حال دیوانی عهده را اقوال او را ادیب بودند اصدی فریب او را
طرح نزدیکت و حیله بازی گفتند و کارش بهتری و دغلی کشید در این سال
و تعطیلات شهر را بر اتمام حروف و اکثر از نحو او تمدد در پیش شرف اسکان و نبره تعطیل
تا پایان در ظرف یکماه از خارج و حوالجات و پولهای که نبده پرداخته بودم بسفر
وزارت فرمانفرما شد کرد و بتعجیل از آن جای تردید و پیمبی نبود نبده پس از ساعتها
این او خارج بکلی ضرورت انتفا کردم هر قدر شرف اسکان اصرار نمود نبده انکار کردم تا اینکه
بدریافت تومان ضرر از دست حاکم طرار دیوانی خلعتی با قسم در این سال تجارت حاصل
از آن گردیده معادل تومان شهر دیگر کات دو اعیه جریان و دیعت را بالمال تحصیل تجارت
و مناصب آورد و یکان یکان را دعوت بکرد خانی و سرکشی و ترتیب و بی نجیبی
در دولت گردنان بان زیره در کرمان و تمام این امتیازات بروز نمایش
داستان با شماخی نایب و بی نمر داده میشد و هر درجه از امتیازات را بفعل مقرر

و قیمتی معین کرده بود و با تقاضای شهر و مدرسین از دولتهای دولت انصاف بگرفت و نفع غیر واقع آنها را
بخدمت سرحدی و منع جاف سفر فی میکرد و هر چه از بابت امتیازات از مردم بگرفت قلیلی را
خارج صدور قرارین دارالنظام می نمود و بقیه را خود میخورد تا حکومت آقاباب اسکان چندان کار نکرد از
گردنان جرئت اشتباه کاری نداشتند و در تقاضای شهر و مدرسین و نقیب خیلی احتیاط میکردند
بزرگوار پرده از روی کار برداشت و همه را در کار نقیب و خیانت جسور نمود عضد الصدر
یکماه جمعی از حاجی و معارف تجار و کسبه قبضه شهر آمدند و در امام زاده سید تشریف
حاکم شهر تظلم و شکایت کردند آقاباب اسکان از مجیر خان حمایت علنی داشت میرزا تقی خوش
برقضای حکومت او بود و لی بواسطه ابرام و انکار عارضین نمی توانست با صراحت مجیر خان را
حاکم دزدان را با این بیمار محض انکار و بیهودگی عارضین بیرون عضد الصدر صدر تبریزی دیوان را
با مورنظه امورات با نه هم قدری مختل و پریشان بود صدر تبریزی دیوان از دو غزل نقیب حکام
بر عضد الصدر تبریزی دیوان را تسلط داده و مخصوصاً باو سپرد که حتی المقدور مداخله حاکمین و دعاوی را اصلاح نماید
عضد الصدر دیوان را تسلط شهر را همراه خود برد و بشهر وارد شد با نهایت کفایت و کاردانی بیانه حاکم
و دعاوی را اصلاح کرد و تجار و اعیان شهر را از تعدی مجیر خان و نقیب خان
بیاد ساخت طولی نکشید که ویس خان حاکم با نه هم اصفهان گردید مرض او بقدری شدید
داشت با شاره آقاباب اسکان صدر تبریزی دیوان با نه رفت و بطایف کاردانی ویس خان را تسخیر خود درآورد شهر
اداره ایرش اصفهان متفقاً کردند ویس خان با میرزا صدر تبریزی دیوان با نه رفت و بطایف کاردانی ویس خان را تسخیر خود درآورد شهر
محرومیت و مجازات ضبط کردیم پس از نیمه رجاره مراجعت با فیس و در این سال تبعیدات و قهرمانات

شیردیوان حکومت جوانرود بحسب کسب یکی طایفه باباجانی و کهزار و با تیمار خانی سرافراز گردید بعضی در نظر
شرف الملک بسیار شاق و دشوار بود الحق حکومت جوانرود برای این حبیب الله خان و حکومت تبانه
برای یونس خان یا حکومت هرسین و رامان برای پیشکاره های آنجا بهیچوجه سزاوار و صلاح دولت
و ملت نبود زیرا این حکام با آنکه [illegible] بهر طور باشد میپردازند ولی خودشان را از
تحت اختیار حکومت محلیه خارج میدانند و بهوای نفس و اجتهاد خودشان رفتار میکنند و هرگاه
حاکم سنندج بخواهد احیاناً آنها را بشهر حاضر نماید صریحاً تمرد مینمایند چون خان بالفطره و شرور
بالذات هستند از خوفی که دارند تا حالا بدار الایاله نیامده اند و نخواهند [illegible]
که این شیوه محکومان و مطیعان نیست مطیع کسی را گویند که در تحت اختیار فرمان گذار
و امر و نهی را اطاعت نماید و اینها اوامر و احکام حکومت جلیله را ابداً قبول ندارند و علی الظاهر
جوابی با نهایت تملق و چاپلوسی میدهند ولی باطناً تمرد و بی اعتنائی میکنند راقم حروف تمام
بلوکات را بمأموریت سیر کرده و بصیرت کامل بحالات و خیالات آنها حاصل نموده ام
این ترتیب و اوضاع سراسر معایب و مفاسد است فقط برای میرزا یوسف شیردیوان خالی از
مصلحت شخصی نیست و این اوضاع را عمداً فراهم آورده است که حکام کردستان ناچار خود او را
پیشکار نمایند و الا اهل خبرت و غیرت و اشخاص عاقل و با بصیرت میدانند کسانی که سرشته
بشرارت و طغیان معروف و بوحشت و جسارت منسوب و همه وقت در صدد هرزگی
و خودسری باشند و اقلاً سالی یکمرتبه یا دو سال یکمرتبه بدار الایاله نیایند و تحصیل تعلیمات لازمه
ننمایند بکدام اطمینان و استحقاق آنها را باید حاکم بلوکات سرحدیه نمود این فقره معاینه مثل این است

گرگ را چوپان و گربه را بدنبه نگهبان نموده باشند این است که رفته رفته نتایج این ترتیبات
غیر صحیح معلوم و کار سرحدات از هر جهة قرین اختلال و عدم انتظام گردیده و حکومت محلیه نمی تواند
حکم بحقی اجرا کند بالضروره باید از کارهای خلاف و تقصیرات عمده اغماض فرماید خلاصه در
همین سال از برای جلوگیری و منع جاف یکفوج سرباز و سیصد نفر سواره فتحی و پنجاه نفر توپچی رشید
با سه عراده توپ اطریشی جدید و ملزومات کافی از جانب حضرت ظل السلطان مأمور
دروازه کردستان گردید و بقرار سنوات سابقه با سرباز و قشون ولایتی بنقاط ناوخوان و مریوان
رفتند اگرچه مخارج منع جاف قدری زیادتر از زمان سلف بود ولی خدمت سرحدی در کمال
خوبی انجام گرفت الحق معنی منع جاف و انتظام بلوکات آن بود اقبال الملک بی اندازه با هر عم
ملا لطف الله شیخ الاسلام محبت و همراهی داشت با این واسطه جمعی از آقایان رنجیده در اواخر
سال شیخ محمد حسین حجة الاسلام و ملا عبدالرزاق شیخ الاسلام حالیه که از زمان امین الاسلام بود با شیخ محمد رضا
حجة الاسلام حالیه و چند نفر اتباع و انصار خودشان بهیئت اجتماع بطرف اصفهان رفتند
اقبال الملک پس از رفتن آنها بچاره سازی افتاد چون میرزا یوسف شیردیوان را مخالف خود
و محرک عارضین میدانست ناچار او را بمیان کار آورد و بتملق و مهربانی با آنکه پنج ماه
بسال مانده بود او را پیشکار ولایت و شرف الملک را معزول و مبلغی متضرر نمود و در حضور
حضرت والا ظل السلطان از برای شیردیوان مستدعی امتیاز دولتی آمد بر حسب استدعای او لقب
شیردیوان بمیرزا یوسف وزیر مرحمت گردید و باین تدبیر سال را بآخر آورد و علما
محترم مدتی در اصفهان ماندند و شب و روز در خرابی کار اقبال الملک کوشیدند و با هر چاپار

سایر علما و آقایان را از نقش اصفهان و تظلم از اتاب الملک ترغیب و دعوت میکرد و
تا اینکه حاج محمد صالح فخر العلما و چند نفر از اقوام و اعوان آنها نیز بجانب اصفهان روانه
و بی اجازه حکومت از شهر خارج شده هر چیز رفتن اشان منافی رای حضرت والا بود
مدتی در قم توقف و بهمراه و الی رفتند و اجازه رفتن اصفهان حاصل نمودند قبل از
ورود آنها شیخ محمد رحیم که بسیار با علم و فضل بود بقتل رسیده و شیخ الاسلام ممتاز و همراهانش هر یک
بقدر خود حاکم مورد نوازش و نزل وظایف گردیده و اجازه مراجعت بلدشان
مدتی از اوراق و رجوعات شغلی بلقب شیخ الاسلامی مورد و شرف بود در اصفهان
و اتباعش مراجعت نمودند حاج محمد صالح فخر العلما و همراهانش داخل اصفهان شدند انچه دانسته
و توانسته از امور عمال اتاب الملک و مخالفت حاج شیخ الاسلام و شرف الملک
یکدیگر از اثر نهایت و دقت امانت ایشان حاج شیخ الاسلام اصفهان شد چهارم شهر
ذیقعده الحرام یکهزار و سیصد و چهار هجری حاج شیخ الاسلام دیروز از نقش بر صدر ایوان
و شیخ محمد نایب که از معتمد الاسلام شرکت و اسدالله خان پسر مرحوم محمد علیخان حاکم سنقر
و حاکم بعضی اتاب الملک است با تمام شاهان بسمت اصفهان حرکت نموده در اتاب الملک
حاضر و همراه خود از این طبقه برد پس از درویشان استخوانی بازاری مری گنبد سیاه بن
حاج شیخ الاسلام حاضر شد پس از چند روز بعد از درویشان
برحسب حکم حاج آقا علی اکبر خان شرف الملک نیز از اصفهان گردیده اداره
شهر ربیع الاول یکهزار و سیصد و پنج هجری شرف الملک از شهر خارج شد و با تجمل و تهیه مدتی

(نیز بازدهم)

شاهزاده خانم، با همراه خود برد علی اصغر خان پسرش که حاکم اشتر الملک و مرتب سواره
با میرزا یوسف خان مرتب و میرزا ابوالحسن نصیر الکتاب نیز در این سفر از عشر مین بنصر شرف الملک
بیک تمر لی اصفهان میرسد حاج شیخ الاسلام و میرزا محمد باقر صدیق دیوان کارخود را
ساخته و با این مرام نهضت مصاحبت با قشونی که در تعاقب شان شتافته بودند در بیک تمر لی
اصفهان بشرف الملک میرسند و از وضع و یاسای حضرت ظل السلطان حاکم مهاجر شرف الملک
آنها را وداع میکند و باصفهان وارد میشوند شب هفدهم ربیع الاول خبر ورود و رسیدن شرف
معروف بتاب الملک رسید چون فردا روز عید سعید مولود حضرت ربانی و برای سلام عموم اعیان
دعوت شده بودند مطلب را از اداء مذکور پس از اینکه سلام عید سعید برگزار شد و تهنیات عرفا و اعیان
بیان آورد و تمام آنها بی نهایت خرسند و مسرور شده هر یک روزه، جهاتی دل شیخ از دیدار
حرکت نحو حکومت کرمان ضمیمه ایالت کرمانشاهان و بکفیل خان حسام الملک و همراه از کرمان
روز پنج شنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی یکهزار و سیصد و پنج هجری حسین خان حسام الملک قراگوزلو را نشقر و کیلانی
بطرف شیراز روان گردیدند یوسف شیرویان برای جمع آوری پیشکشات و تهیه علوفات
میرزا محمد علی حاکم سابق حاکم شرف الملک است و آن اوقات جناب شیخ محمد باقر
و ایلاق نحو با تغلب حکومت جدید قرار دیدند محمد علی روزی که حضرت حسام الملک
میرسد از آنجا تاب سرت و سر خوش نه از باده و پست با حسام الملک شغلی جهت پیدا شده
از پریشان گوئی اش را به حسام الملک اندراک مستی او در انگیخته باز با قضای عدالت
بمقام غور و تحقیق برمی آید و یکنفر از محارم خود را با کشف مطلب میگمارد و معلوم میکنند که

Institut kurde de paris
www.iki.fr

عرض کرد آقای شیخ الاسلام تشریف ندارند نیمساعتی است سوار شده و برای تفرج بیرون رفته فرمودند مرا هم حروف
از وجنات حالت او استدراک نمودم فوری رنگش سفید شد و از حالت طبیعی بیرون رفت ناچار
با آرد و آل باشی خود بنای تغییر و پرخاش گذاشت که تو فضولی و غلط کرده من کی گفته بودم شیخ الاسلام را
خبر کنی با اینکه همه از خودش شنیده بودیم از شدت غیظ خاموش گردید و با حالت خشم و کین بدار الامارة
مراجعت نمود و با شیخ الاسلام بنای عداوت و مخالفت گذاشت هر چه دانست و توانست در ماده
شیخ الاسلام باصفهان و طهران نوشت شیخ الاسلام نیز مردانه مقاومت حسام الملک را معارضه
نمود در واقع دو دریای کینه بجوش و دو شیر ژیان بخروش آمدند حسام الملک باستیصال او
کماشت او هم بیاری باری قدم بمیدان مقابله و مدافعه گذاشت از اثر قضا (دست غیب گرد
بر سینه نامحرم زد) دو ماه که از حکمرانی او گذشته بود بشامت سوء نیت و ظلم و غرور بی اندازه
حسام الملک بدون تمهید مقدمه برحسب امر والا ملوکانه اعلیحضرت ناصرالدین شاه حضرت والا
ظل السلطان از اوج قدرت و عزت بحضیض خفت و ذلت افتاد و تمام ادارات او را گرفتند در هر جا
حکمران و نایبی که داشت معزول و احضار گردید حسین خان حسام الملک نیز از حکومت کردستان خلع و با کینه
شیخ الاسلام روانه کرمانشاهان شد در مدت دو ماه حکومت اینجا فایده کلی بود بعد از رفتن او
تلگرافاً خبر رسید که حکومت کردستان بمیرزا ابراهیم خان سهام الدوله نوری واگذار شد الخ
روز سیم شهر جمادی الثانی یکهزار و سیصد و پنج هجری تلگراف سهام الدوله رسید
دوازدهم شهر رجب خود سهام الدوله بمقر ایالت وارد شد در طهران فرمان وزارت و پیشکاری
از برای میرزا یوسف شیر دیوان صادر و تحفه دست خویش کرده بود بعد از دو روز فرمان مبارک را

(بامضا)

بامضا و خلعت خود بشیر دیوان داد و سند اصل و فرع ایالت را از او گرفت و بتصدیق شیر دیوان
حکام و مباشر بلوکات معین و روانه شد این سهام الدوله انصافاً شخص بزرگ منشی بود و ابداً بخودآرائی
و تجمل مایل نبود بوضع ساده و بی تکلیف زندگانی میکرد غالباً با یکدو نفر اجزا در کوچه و بازار گردش
و سیاحت می نمود فقرای سادات و ضعفای غریب و بومی را بسیار می نواخت با اینکه هفتاد
سال متجاوز دوره زندگانی را طی کرده بود خیلی صحیح البنیه و زنده دل و بصرف مسکرات
و لهو و لعب مایل بود تا حد مواسات و حسن سلوک هم داشت و طبعاً بآزار کسی راضی نبود ولی
از اول صبح تا نزدیک ظهر بهر علتی حوصله کار و گفت و شنود نداشت بدتر از آتش سوزان بود
برگشته بخت کسی بود که در آن موقع طرف محاکمه و مواخذه میشد فاما بعد از نهار تا چهار پنج ساعت از
شب رفته کمال مسالمت و خوش خلقی را داشت مخصوصاً شبها بسیار خوش میگذرانید با اینکه بفرمایش
خودش تمام عمر را در مسافرت و مأموریت و سیاحت بلاد و امصار صرف و هر نوع تجربه حاصل کرده بود
زود از جا در میرفت و فریب اجزای خود میخورد نزدیکان او هر مطلب دروغ و اشتباه را شبها
باو میگفتند و بمیل خودشان امضا میگرفتند دیگر غور و تأمل و حلم و اندیشه در کار نبود گاهی اخصی را
بدون سابقه عصیان چنان بآتش شکار میگداخت محل عبرت بود و زمانی بدون ثابته احسان
اخصی را بدرجه می نواخت حیرت بر حیرت می افزود بعد از چندی عدم کفایت و بی مبالاتی
او مایه بی نظمی شهر و بلوکات گردید اشرار هر قبیله در شهر و اطراف بنای دزدی و خونریزی
گذاشتند مدتی باین ترتیب گذشت تا باهتمامات صنادید قوم چند نفر از سارقین دستگیر
شدند و بتفاوت تقصیر دست و پا و گوش و دماغ آنها را بریدند چون بدواً خود را مهمل معرفی کرده بود

institut kurde de paris

این فقره هم تفاوتی با اساس نظام و امنیت نداد چندی دیگر گذشت سه نفر از سارقین نامی و معروف را
قراولان سواره شرف گرفته بودند باشد عذاب آنها را نیز از حیات بی بهره ساخت باین ترتیب
در طرف چهارباغ کنار شهر سه چاه بردیف حفر و آنها را سرازیر در چاله‌ها کردند و فوری گچ ریختند
و از کمر تا پای آنها را بگچ و آجر قله ساختند از این نسق غریب فی الجمله امنیتی در شهر حاصل آمد
پس از یکسال مصلحتاً با جمعیتی بعزم بازدید قلعه شاه آباد بسمت مریوان رفت و چند روزی در آنجا
بعیش و خرمی گذرانید اشرار جاف تدبیر کرده بودند که بار دیگر او شبیخون آورده دست بردی
بنمایند پیشکاره‌های مریوان او را اطلاع داده بودند که غافل نباشد بمحض استماع این خبر تاب توقف
نیاورد و شبانه بطور فرار بجانب دارالایاله رهسپار شد در ورود شهر رشتی خود را بمریوان بمضامین
معکوسه بعرض اولیای دولت رسانید و اشتباهاً اینطور جلوه داد که طوایف جاف در خاک مریوان
بنای شرارت و دست اندازی گذاشته بودند بالضروره خودم با جمعیت زیاد بمریوان رفتم و بقهر و غلبه
آنها را طرد و تبعید نمودم و از قلعه شاه آباد نیز بازدید و تعمیر مدرسه از خرابیهای آن بعمل آوردم
در ازاء این خدمت عمده که واقعیت نداشت بلقب جلیل نظام الدوله مفتخر و سرافراز گردید
حق نعمت و مرحمت شاهنشاه جمجاه که سایه خدا و مظهر صفات بی منتهاست طولی نکشید
بمکافات این کذب و اشتباه و بدنمکی دچار خطای بزرگ و بلای سترگ گردید که اجمالاً
برای عبرت و آگاهی مطالعه کنندگان محترم مینگارد آقا محمد حسن نام ترک که از دهلی
قریه بهار من توابع همدان در بدو عمر بکردستان آمده و متوطن شده بود از سلسله محترم بنی اردلان
ضعیفه بعقد نکاح خود آورده و قریب نود سال مراحل زندگی طی نموده و حاصل عمر او یک پسر بود

(دیوان)

و پسرش جوان نورسیده و قدری صبیح و نیک منظر و درویش مسلک بود و سه نفر از اجزای
نظام الدوله بهر جهت غرضی با او داشته در موقعی که نفیر از اهل کرمانشاهان با او رفاقت
داشته شب در پشت بام هر دو خوابیده از قضا شخص کرمانشاهانی با حالت خواب
آلودگی نصف شب برای قضای حاجت بلب بام آمده و از بام افتاده و فوری جان
بقابض ارواح سپرده بود اجزای مغرضه فرصت انتقام بدست آورده و نسبت
این قتل را بآن پسره از همه جا بیخبر زده و بنظام الدوله راپورت داده بودند
صبح زود نظام الدوله مفیر ستد پسره را حاضر میکنند بدون رسیدگی لری الورود حکم
بکشتن او فرمود آن جوان بیگناه را که از آن تهمت بعد المشرقین دور بود از جانشین
بی بهره ساختند و الدین پیر بدبخت او خبردار شده نالان و غریوان بر سر نعش
او رسیدند با حالت جگر سوختگی نعش را بغل گرفتند و سیل سرشک از دیده روان
کردند مورخ خود حاضر و ناظر بودم این دو نفر پیر علیل مصیبت زده دل سوخته تا قوت
در دست داشتند بر سر و سینه زدند سبحان الله چه حالت در قتل بمردم دست داد
زبانها بنفرین نظام الدوله باز شد بعد از اینکه آن زن و مرد محنت زده خسته شدند
و حس و حواس فزع در آنها باقی نماند آقا محمد حسن جگر سوخته با چشم اشکبار رو بجانب
آسمان کرد و گفت ای پروردگار عالم اگر نظام الدوله این تنها پسر جوان مرا که حاصل
نود سال زندگانی من بود بحق کشته است در دنیا و آخرت او را اجر خیر بده و اگر
بدون غور و تأمل و بغیر حق جوان ناکام مرا هلاک و دل پیری پدر و مادرش را کباب

Institut kurde de paris

کرده در مقسم حقیقی هستی ز انجمن ناحق ریخته حضرت سید شهداء قسم سیدهم اقسام را با حضرت مهدی منتظر
بانی رحمتی فرزند تاجم شاهپور اورا بکشش دروغ جوانمرگ اورا بردوش بگذار) با هم خلق
به نشده ضد او فرمی هست) چنین این دعا از سر صدق و نور بود بیار کاتبین با قلب
طرفی نکشید عقدم علیقلی شاهپر نظام الدوله بقتل عام فرض مرت دچار و دیدار عدم
رسپار و با پسر آقا محمد حسن با نجوا رشد (بسان قرن تیر از ترکش سوار) خلاصه
یکساعت بعد از قتل آنجوان شرف الملک دستیر رایوانی و پیرایه خاص دولت
خدمت حکومت رفته و بعدمت و برائت ذمت و پناهی او از طرف دولت
آنجوانی زیبا زیباکشور فرمانفرما نظام الدوله آنروز قتل و منتقش شد در انجمن کار
بروجه خطا بگهم خطای بر عمد واقع شده ولی) (روا نکه عقدی بر آنروز دچار
نظام الدوله بیارستاف) (آه نه ماهیت کشید اشک عدالت بر بخت)
بسان غنچه تا مهر حسن دل بوحه را اختیار نمود جواب آورد نه که قادر بحرکت نیست
قاطر بواری خمور افتاد محترما او را بکشور ش آورد در بقعام معذرت بر لم خلق نقیت
و دلداری نمود خدمت و انعام زیاد بخشید بزبانهای چرب و نرمی تبدل کرد
آقا مهر حسن همه را بعترضه کشید رایند ای نظام الدوله واقعی موذی بود
و طبعاً همیشه بازار کسی نداشت و بیخ هم بی طمع و مطلب با کسی رعیت نبود
ولی اجزای بمرور زمان که از تمول مزاج و پیاتی او عادت داشتند او را با
و طبیعت اصلی خود نمی گذاشتند تمام اهی و مدت را بسترده او در فرو اصری با هم جرات

نداشت بنظام الدوله تظلم نماید کسبه و اصناف ناچار بسیاره شاری شاه در دوکان بعضی
بسان قرنها از زمان اسم بقعه ابدا در میان نبود و اتباع عثمانی شهر بقعه داخله از تکیه
حکومت بلدیه بمجرد از سوء رفتار و کثرت نقدی اجزای کار در عهد نظام الدوله با نصر
جمعی بشهر دولت علیه عثمانی پناه برده در پولهای زیاد مایه گذاشته و با نزاع و سایل
مذکره بر دیه تحصیل نمودند آخر هر کار بجائی رسید که طبقات علماء و اعیان و ملت
با اینکه با همگی مخالف و نقیض همدیگر بودند از وضع نظام الدوله و شرح اعمال اجزای او
رنجیده مردوت بیعت برات بهم داده در پای موقعت بمیدان اسمار و مرافعه نهادند
در قصر خسرو آباد در منزل شرف الملک نقیه منعقد و بهیئت اجتماع خطا و اینشای
راقم حروف عکر افعای مبسوط مبنی بر سوء رفتار و عدم کفایت نظام الدوله و بعلمی
شهر و طبوکات با ولیای دولت ابد مدت عرض و استدعای تغییر او را نمودند بعد از
یکی دو جواب ساعده و مکرر بی نتیجه ولی نظام الدوله رسیده و قلوب متزلزله
را بیشتر متشنج و غلظت اکثر اهالی و ملت نسبت باو بایندرجه بود در مدت کمتر از
نزد او رفت و آمد همه کس از اینجا خوب نمود جمعی بکمال تشخص و ثبات او
تا روضه خانه مشایعت نمودند و واقعاً از روی خیلی بان بزرگوار مرحوم کثرت مدت حکومتی
او بدرازا نکشید ماه بود و در اینمدت آثار خیری نگذشت مگر اداره جزو
مقرره دیوانی برای تعمیر دارالحکومه جزوی تعمیری از هر تا مدرسه احاطه خسروی نمود آنهم
از روی سلیقه و قاعده نبود از برای مهر علیخان مظفر الملک اتابک میز نجیب کرفت

به اینکه از اشرف افغان و شیر دیوان استمزاجی نکند امتیاز خطاب جنابی از برای آنها و پدر متوفی
از درجه یتیم برای میرزا حسن خان پسر شیر دیوان استدعا و فرامین همایونی صادر گردد بعد
پس از وصول فرامین مبارک نفرهای پانصد تومانی تقدیمی مقرر گردد شیر دیوان چون
پیشکار رجوع وجه تقدیمی را نامبرده خواست ولی اشرف افغان بمقام احتجاج برآمد و مدعا
طالب این خطاب نبوده و مدت العمر همیشه مایل بغیبت تخصیص نخواهد مایل
امتیازی قوت بازو و ضرب شمشیر و خدمت و جانفشانی بهمرسانیده و الحق
راست میگفت از آنان نمره اشخاص نبود که از برای لقب و امتیاز پیش
مایه بگذارد خدمه کارشان بمجادله و لجاج کشید نظام الدوله پیغام داد و خاطر
از هر لطف امر شیخ الاسلام استمداد نمود شیخ الاسلام مکرر خواهش نمود اشرف افغان
کرد و بی اثر ماند تا اینکه خود شیخ الاسلام پانصد تومان را بنظام الدوله پرداخت
و بعد از سعی و تلاش نظام الدوله اشرف افغان باد ای آنوجه مجبور شد عشر اول شهر
ربیع الاول نهزار و بیصد و هشت هجری قمری افغان سمنانی و چهاردهم شهر مزبور عازم
طهران گردید با تسلیم قباله افغان بگومت گردنه مشهور که تمرینه جنبی از اعیان
و اعزه و اشراف و ملایت را استقبال نمود که خوانت و نسبت بهم داشتند
لطف و مهربانی نمود معهود حوی از معارف که نگرانی و توهمی از او داشتند مقدم
بودند بهمانی روز اظهار مخالفت و تظلم نمایند شیخ الاسلام و اشرف افغان و صدیق الدوله
مخالفت و بوضع خوشی آنها را ساکت و مطمئن نمود بهمانی روز تمرینه افغان صدیق الدوله را

بهمراه خود بیت و هشتم شهر ربیع الثانی بهمان ساله قبال افغان وارد سمنان گردید
این بار سوم طرح مکر و ریخته از نقاوت علی و دیگر سنخ نمود ارباب نعمت تومان موجب دیوانی
از دوه تومان الی حریت تومان فرامین متعدده صادر گردد و محمد علی صاحبجانی
بیاض گذاشته بعد پس از ورود شهر تومان موجب دیوانی را اخراج
کرد هر کس دارای بهمن و بضاعت زیاد بود هر قدر میتوانست وجه نقد میداد و قرعه
باسم او در دفتر فرامین همایونی مرقوم و فرمان با و تسلیم میشد بعد از اتمام کار خیر
اسامی آنها را بطهران نوشت و دارکی بچه دستور العمل و دیگر ثبت نمود در این
سال بواسطه فرمانروای ارجمند هرتی بر حدود مریوان و نوغوان بسمنان جاف
فوج قزاقی فوق بهم کرد و طوایف جاف هم در داخله جنگ و تاراج
از هم وقت شرارت و دست اندازی کردند و خون مظلومان را بغیر حق ریختند
در همین سال دو حادثه غریب و اتفاق عظیم روی داد یونس خان
حاکم بابل بهمان رشید و بیدار و در بانه مسلط و مقتدر و فی الجمله از حیث یاغی
و نسبت بدولت کردستان بی اعتنا بود با حاجی مصطفی خان برادر خود عداوتی
در میانه داشتند برادر در سر ل یونس خان برای احضر میشود در اثر متمادی کار
بجدال و قتال میکشد یکی از پسرهای یونس خان یا باشاره یا بی اختیار بر حاجی
برخواسته و حاجی مصطفی خان را بضرب خنجر از حیات بی بهره میسازد فتنه بگیر از برادر
او را هم تعقیب میزند تا پسر کهتر حاج مشارالیه با وصف خردسالی جمله بر یونس خان میبرد

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

در همان مجلس اورا بقتل رساند و بقیه سران ایل را نیز در یک پیراهن خانه زاد نام مملکت میرزا
بعد او هم کرفتار و مقتول میشود اگرچه از این واقعات نادره بعد و بقاب ایلات شهرها را جدا
باری نمود که خطر و شر این اشرار بی رحمت و خیانت رفع و دفع کردید و قاطبه
ایلات از استماع این خبر هر یک بنحوی شاکر و خرسند و از حالت جزئی داشت
تا اینکه بتدبیر و تمهید علی اکبر خان ترف الملک از حکومت معزول و نه انتظام
انکار راضی و روانه نمود بهر طور بود ایلات را ساکت و از حالت او
عموم اهالی شهر و بلوکات اطلاع تازه داشتند این نفر نیز نگ و اشوب
کذاشته و خیانش رنگی نداشت با این تفصیل بطایف حیل و کار دانی بار خود
کلی بر دوش خود باندازه که سفر پیش نبرد در آخر سال شهر یار پیمان از نوه عمال او
آنکاهی یافت از شهر من و احضار طهران نموده حکومت کردستان و کردستان را داشت
و کردستان بجناب حسنعلی خان امیر نظام مفوض کرد پنجم شهر جمادی الاول شهر یار دیسمبر ۱۳۹
تلکرافی خبر فرمانفرمائی امیر نظام بکوستان رسید راقم حروف مقدم استقبال شتافت در فضا
میرزا عزیز آقا والد ماجد را، قم شب نهم شهر مزبور قم بدار بقا خرامیده و برحمت ایزدی پیوست
با نیز بسلطه حکومت ارزانی را، قم میسر نشد حسنعلی خان امیر نظام بموجب خبر تلکرافی چهاردهم
شهر جمادی الاولی از طهران بسوی کردستان که دار الملک و مستقر آل اردلان بود بحرکت فرمودند
حرکت خویش شاهزاده ابو تراب میرزا را نیابت حکومت قم و محلات و دلیجان
کرمانشاهان فرمود محمد علیخان مظفر الملک را بحکمرانی ایالت حکومتی کردستان ارزانی داشت

بیت دیم جمادی الاول وارد کردستان شده بواسطه برودت هوا و علت مزاج چهار روز در کردستان
رحل اقامت انداخت امورات شخصی و کارهای دیوانی را تسویه کرد پس از دو روز عازم نظام
بملاقات کردستان محمد علیخان مظفر الملک محمد کاظمخان خاکشته خود را که حامل تصدیر دیوان ایالت
دیکر را بالتماس شیر دیوان درویش بک آدم خود را با عرایض و عریضجات مشتمل بر روانه کردستان کرد بعد
خانکماران هم که سابقه خدمت و بستکی با امیر نظام داشت با چند نفر از رجال منصبان ایالت
حقایقا بکردستان رفتند امیر نظام از ورود حشام آنها خوشش نیامد و بعد از سه روز مرخص
بکوشتان معاودت دادند خانخانان (اجازه توقف یافت)
هوا در دهم شهر رجب کمابیش بصد درجه سرما خسنعلی خان امیر نظام از راه اعلاق بجناب سنندج
حرکت نمود بهمراهم شهر مزبور بدار الایاله وارد شد این حسنعلی خان امیر نظام شخص بسیار
بزرگ منش و با جود و سخا و دارای صفات حمیده و علم و فضل و اطوار پسندیده و در ضبط
فوق العاده و در مروت و سخا و حوصله و هر یک این هنرها بدرجه کمال و تمام داشت
و در ایام [illegible] کرده میداشت چنانکه حکام سنف و مریوان و هوجه چندین رسومات
غریبه برای خوشامد خود شان قرار میدادند امیر نظام از وفور دانش و علو همت و کمال
انسانیت اغلب آن رسومات را موقوف فرمود از جمله حکام سابق در موقع ورود خاک
کردستان کوسپندان خود و تمام همراهان را ببرهای پیاپی تحمیل و فراش و اجزا اضافه را
آزار و فوق العاده زیاد تحمیل میکردند امیر نظام اکیدا قدغن و تمام رعیت را آکهی و مخارج اندیشه
خود و همراهان را از خود و خانه خود مقرر نمود و در هر منزلی هم خدمت داغی علوفه و جیره از

بطاجب خانه و کنه ضا ایستاده دیگر اینکه در زمان سابق توپ چی قدیم قورخانه با تعلق
حکومت بیرون در و در پیش پیش حکومت سینگ میکردند و غالبا دیده شده که طفلان بی تمیز
تماشا از عراده های توپ صدمه میخورند امر انتظام این رسم را بجای احترام توپخانه
دیده موقوف و مقرر نموده در بالای برج قلعه [illegible] در موقع درج بقلعه یک تیر توپ جلالی
نمایند دیگر اینکه اصناف شهر و جماعت اراذل و یهود در جلو حکومت قربانیها کشته و پهلوان
و لوطی و درویش و علم نقاره خانه هریک با دسته جات خود با تعلق حکومت بیرون شده و بر سم
و آداب خودشان بسازند و هی و نقاره و علی نواخته ابتهاج و ابهت قبلی خود را بجا آورده
دسته بدسته مرخص گردند دیگر اینکه برابر دولت بچی دوازده دیرانی با تعلق حکومت بیرون شده
در جلو حکومت بطور خیابان صف می بسته و در جلو حکومت سوزنی و شیپور و بالابان
بیرون و با بین وضع تا در خود دار الاماره می آمده امر انتظام این رسم را در خلاف احترامات انتظامی
دیده قبلی مختصر و دستور العمل داده که بعد از این دوازده دیرانی با تعلق حکومت انتظامی در کنار خیابان صف بسته
و سلام انتظامی بر سم سابق بین ترتیب صف برابر دولت دوازده دیرانی بیاده شده و امر انتظام از میانه
آنها گذشته و با آهنگ و افراد انتظام مرخص و مهربانی نموده و آنها بهمان سمت سابق بودند
بعد از ورود امیر نظام بدار الاماره آنها دیگه کرده بشهر آمدند دیگر اینکه فراشان حکومتی در جلو حکام
صف بصف های مختلف و دسته قراول و شکر فروز در جلو حکومت صف بسته و علم نقاره خانه را هم امیر نظام امر
قبلی مختصر و قرار داده که فراشها و علم و نقاره را در جلو بطور خیابان بصف و ذاراده برند
دیگر اینکه در ورود و خروج امیر نظام بشهر با تعلق حکومت برخاسته این امر را هم امیر نظام

نظر برعایت احترام علمای محترم ایشان را از این رسم معاف داشت و قضیه کذشت که طبقه علما
با کاغذ پیاده و شرط میزبانی نباشد در اطاق حکومتی نشیمنند حکومت را قات و اظهار عوالی نمایند
باین ترتیب بزرگانه بدار الاماره در خلوت بعموم مستقبلین اظهار لطف و مهربانی فرموده
و هریک از آقایان را به بیانات فصیح و اشارات ملیح نوازشنده پس از طرف شرب و چای علمای اعلام همه
خوشوقت و میرود از حضور ایشان مرتفع شده بعد از رفتن ایشان شرب و چای علمای اعلام همه
و سردار غیرتی بهم آوردن مجلس دارد و بعبارات شیرین با اعتماد و افراد اظهار التفات نموده همه
بتواضع و مهربانی خوشدل و شکر فروز در جای مجلس قرار یافت بعد از علمای اعلام
بنکیه و فرمانهای یاورانی را که خود در طهران صادر کرده با و طغرا امیر حشمت بیاورند و سرکشی
هر پیر طغرا که گذشته بود با و مرحمت کرده و در قدم میرزا یوسف شیرازی را نیز بهمین وضعیت
وزارت منفور نمود حکومت شهر و شاغلی بیکلربیکی و ریاست دیوانخانه تجارت کما بالسابق
صدیق دیوان بود بعد از چندی در بعضی از مصالح عدیده استعفا نمود امیر نظام قبول استعفای او را و بخود صدیق دیوان
ابراهیم خان مقبول استعفا و ابرام او را بنهایت عزیزه صادره در نظر امیر نظام جلوه داده بحضور همه کس
حاکم جاهلی بوده و بعبارات طناب غرض شخص محترمی را مایوس میکرد امیر روشن نمیکرد و را
اصرار و علت استعفا را استفسار فرمود صدیق دیوان جهات عدیده و ذرای استعفای
خود را در روی کمال صداقت بیان نمود امیر نظام بسیار خوشش آمد و شرحی از صداقت و کفایت
و کار دانی او تمجید و بهمین نظر استعفای او را قبول و بر جمع خدمت عمده مناسب
وضع حالت او باشد امیدوار شش نمود (عدد و ثروت بسیار کرده اخلاص) حکومت شهر

وتعلقات آنان با آن اهم خان وکیل از عایا و کمر ارشد محکم و بیاگرین جزو را تعیین ساخت
تمام اهل ملک از وضع بزرگی در رفاهیت امیر نظام با عالم درجه تشکر و خوشنال شدند از اصل
طبقه نوکر و ایکار نکمد ثبت هر کس را بقدر و بهره در درجه استحقاق خدمتی در خور رجوع میکرد
خصوصاً طلاب علم را بسیار گرامی میداشت و با شعرای و فرزرگ در رعیت نوازی تهیه از پدر
آنها را تعلیم و ترتیب میفرمود و برواتب کار و اعطای انعامی فرد و این بنده را از تمه
برتری داد و با عطای کامراجب و اجازه منظم فرمود علما امین امیر را قدر امیر شیرازه بند
حقیقی بنده را ترتیب و تجسس کامل رغبت میفرمود (اوز تعلیمات و الطاف
نکته با فرمود طلب آله تراه (لیک اگر در نه بینی فرمی) جرم من باشد نکته او گوهای
در این سال از بیان نخبت و اقبال این امیر نیکو خصال انحصار در خانیات بر تو نوشته
و اکمال محکمت بغیره را بانصاف نیک کرشد و انجمن در مدت حکمرانی این امیر روشن ضمیر
خوش و قتی و مسرت دارا بوی و فراخ معیشت عموم اهالی بدرجه حکمال بحدی این بزرگوار
با اینکه عمر رنفیش بشصت سال رسیده بود از اول طلوع تا حرکات از بیش شصت برای پسر کی
بهره نفیس و اجتماع حقوق بندگان خدا با نهایت حلم و خوش روئی و لطف گفتار حاضر بجواب روزان
اقبال اهالی چنانکه ذکر شد بوک با نه اخلاص و بی نظمی حاصل کرده و علی اکبر خان شرف اهالی
امور انتظام نصفه شده بود از پرتو سطوت و تقویت امیر نظام صدمت مرجوعه را تحقیق انجام
داده و بهره مرحمت نمود محمد خان پیر یونس خان قراگوزلو بیگلربیگی ارومیه بود بموجب اخبار امیر نظام او را بحکمرانی
بگلوگتان اورومیه مامور شد بعد از چند روز بشفاعت خانی تیر دیوان مرخص و در شهر مقیم گردید

ماهای سی تومان برای مخارج او مقرر داشته نه رض حکومتی داده شد بعد از چهار ماه بهرجهه محمد علیخان
ظفر الملک از ریاست دیوانخانه و نیابت معاف و میرزا اسمعیل خان سرتیپ را بوزارت دیوانخانه
عدلیه سرتیپ شاه رایم چندی نگذشت بنای تعدی و بدرفتاری گذاشت و بر خلاف میل خاطر
و تعلیمات دوستانه همین امیر نظام رفتار میکرد و پولهای هنگفتی از مردم میگرفت امیر نظام از کار
او مطلع شده بدون اغماض او را معزول و بمیل خاطر شغل نیابت دیوانخانه را بامیر زا محمد علیخان
صدیق دیوانی حق آگاهی و صداقت و محبت نفس ثابت شده بود واگذار نمود خان
با وفور دانش و درستکاری دیوانخانه را نظم کامل داد و خاطر امیر نظام را از کل او جهه آسوده
و مسئول ساخت و خیلی طرف وثوق و اعتماد امیر نظام بود محض رفع بازپرسی حکومت بعهده از فوراً
بمحمد علیخان ظفر الملک واگذار فرمود حکومت سقز را بمبسم حسین خان افشار نظام و ابهه محمد علیخان
سقزی محول داشت سایر حکومات و ایالات و ولایات را احکام و مباشر کارها نگاشت
بعضی از نوکر و اجزای کارها مایوس و بیکار نخواه و غالباً بصدد تبعید دیوانی رئیس دیوان علیه
فرمانده ای سوار و نوکرهای کردستانی و غیره را در کردستان نامبرده خدمت نکنند فوراً دستور داد
کردستان خلع کرده و اجزای کردستانی بدست با این رعایت مخصوص بکار دان مشهور از تو ان شده
مواجب و تنخواه از نقاوت عمر و مدتی بطبقات علماء و غیره و اعیان و طلاب قلم
و شعرای بیکار و خصوصاً های خانواده های قدیم علی قدر استحقاق قلم مرحمت نموده بهریک حکمی برای آنها
مرقوم داشت غالبی از اقایان و تمام اجزای کارها را جعبه جلوس داشته و بنده را بشعر و انشاء
حاضر دارد خوانی بیدریغش منعقم بوده و این بزرگوار بحضور آنها خواندن بموجب اجازه یکیاعت قبل از ظهر

کسی از حضار نمیتوانست برخود باشد و همراه او برای صرف نهار میشتافتند (بیران چران آن
احسان چه دشمن چه دوست) خالی از مبالغه و اغراق نیست اگر نیز میگوییم این امیر با قیافه که از چهره اقتدار
و اقتدارش در دولت علیه بمقام اعلی رسیده بود در مدت حکومت این بلده بقدری تخلص جلب و همراهی
با علی و دانی میکرد و بیان از توصیف آن عاجز است عموم اهالی رغبت و شوق مفرطی
بحضورش داشتند و دعای دوام عمر و بقای حکومت او از افواه ناس میشنید و در دل آزرده و خاطر
پژمرده در عهد این امیر با اقتدار صورت غفلت (کف جوزش چرا بان بحر) محضرش پیشگان کمتر دیده میشد
در مرتع بخشنده ای و عطا شاد و نباش بحد و پرکسی نیست نگفته باشد بلکه از این و آن توقعات داشت
یکباب این ترتیب و نوال در کردستان حکمرانی نمود و مخلص ترقی و ترجیحات تا لی این دولت
عموماً پیکار و پیکار زیاد داشت و خدمت بدولت قبوله خود و حمایت لوازم شیردیوان
بریاست علی اکبرخان شرف الملک و حمایت نفر توپچی بریاست یزدان یوزباشی شیردیوان
برقعه نحو باین ترتیب که لواره داود طلبی و موجب و مرسم از دیوان داشته باشد توپچی
از دهات کردستان برقعه شود و نفری یازده تومان از محصل خود موجب برد و تصدیق قوشون
شیردیوان باین وجه را بر دهات مردم در عایای چهارده تخمین و توپچی ما را در قلعه مدتی ماوا نمود
یزدان حسن خان پسر شیردیوان سرتیپ دارالرعایا جمعخصان توپچی از همه بان خود شان
برقرار شد شرف الملک نیز در قلعه مدتی حمایت نفر سوار جمیده داود طلبی را جواب رسیده از
دهات خود و غیره حاضر و علی اصغرخان پسر خود را سرتیپ و سایر مناصب را در همین پیرایه کار کرد
تقسیم نحو و صورت و ثبت جمیع لواران و ارباب مناصب را بنظر امیر نظام رسانید امیر معظم کی بچه مرتبت

۱۰ و الهم

بر طبقه توکر جمیده را بطوران قرار داد و بر طبق سته عایت امیر نظام فرامین جهانمطاع و احکامات نظامی
برای ایاب مناصب و افراد سواره و توپچی صادر و ایفاد گردید شرح تعلیم نظامی سرازان طوران
رسیده و در شرق و تعلیم سواره و توپچی ساعی جمیله معروف داشته نهایتاً چه سواره و چه توپچی چنان
بقاعده ترتیب و منظم شده مرتبات برقراری سواره چشم داد و طلبی و برای دیدیت در عیت
بیضرر بحد کسی ضرر و زیانی نداشت ولی از برقراری توپچی که مخلش از ادراک مردم و خزانش برای
عامه رعیت بود نهایت اکراه و عدالت داشته یکنفر بواطله حقوق بزرگ و دهات و یکنفر
امیر نظام عنوانی نگذارد و مقرر وقت و فرصت بودند فعلاً در همین سال بلکه همین چند روز
ارشد امیر نظام هم در طوران مشغول تحصیل بود برحسب اختیار پدر بزرگوارش بکجا تشریف آورده
برای اوبنای امیر خیز گذاشت دختر مرحوم ابوالقاسمخان پسر مرحوم محمد علیخان حاکم سقز را که در بیده خانم
عمر فقید امیر نظام بود بعقد ازدواج امیر زاده درآورده شب در رباط سور و طوی منعقد و در این
سور ایوان اعلی و دانی از خوان نوال امیر نیکو خصال متنعم بودند روز دیگر خود وسی تمام عزم
دارالخلافه نمود بصرف نهار دعوت داشته پس از عقد نکاح و ضم جهیز تمام علی ایمان
دولتگر و اجزا هر کدام بقدر شئونات خود هدایای گرانبها و تحفه های قیمتی از جواهر آلات
و بانهایت خوشحالی بر صفحای خوش و پسندیده و عبارات جدید و دلکش بعموم عیان اعلی و دانی
فرمود که اعلی بارک الله از نظر ستده هرگاه بنظر ستند مستقیماً قبض نخواهد شد معدودی از قبض و اصل
دیوان و صدیق دیوان دولت اختصاص داشته فرستاده و قبض شده دیگر از اعلی قبض نخواهد
چندی گذشت برحسب امر اکیده شهریاری برای انتظام گرمانشاهان روانه آنسامان گردید سالدر سال پرخود را

Institut kurde de paris

Institut kurde de paris

(علیقلی)

از واقعه آگاهی یافت هر قدر تحریراً بمقام منع و موعظه برآمد (در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد) چون
شهاب پسر بود و امیر نظام هم بشهای پیری رسیده بود بحکم ضرورت و محبت از نادانی و جسارت او چشم
پوشی میکرد و در بعضی موارد هم بر خلاف میل سالار الملک رفتار می‌نمود در این سال حکومت سقز را بتلافی
ریاست دیوانخانه بمیرزا عبدالعزیز صدیق دیوان [illegible] فرمود و عمل شهر و داروغگی را بمیرزا یوسف خان
بیگلربیگی مفوض داشت و سالار الملک از این دو فقره ملول شد [illegible] از تبعه عثمانی را
بی اطلاع شهبندری چوب زد باین واسطه باش شهبندر عثمانی با سالار الملک بنای مخالفت گذاشت
و قدری تذکره بیرونیه باتباع داخله داد اهل ولایت نیز از گرفتن تذکره بعالم تقلید [illegible]
سالار الملک دچار عسر و حرج و رفع امنیت از شهر و بلوکات گردید اتباع مشکوکه بنای شرارت و بدکاری
نهادند اشرار شهر و دهات مبالغهای خطیر بمامورین دولت عثمانی از برای تذکره تابعیت دادند این
تابعیت فقط از برای دزدی و خوردن مال مردم و ریختن خونهای ناحق و شرارت و بدکاری بود بواسطه
اینکار مدتی اهالی ولایت متزلزل بودند و رفع امنیت از شهر و دهات شده بود در غره شهر شوال
یکهزار و سیصد و دوازده هجری علی اکبر خان شرف الملک که مدتی مریض و مبتلای امراض عصبانی و نقرس بود
رخت از سرای فانی بربست و بجوار رحمت ایزدی پیوست ملا لطف الله شیخ الاسلام را قیم خود قرار
داده بود با قدامات او و اتفاقات و استدعای امیر نظام لقب شرف الملکی بسلیمان خان ارشد اولادش مرحمت
و مواجب و استصوابی که داشت در حق وراث محترم آن مرحوم برقرار شد بعد از چندی امیر نظام بشهر
سنندج مراجعت کرد باقتضای بزرگی و سردار عشیرتی بخانه مرحوم شرف الملک رفت شاهزاده خانم
و تمام اولاده آن مرحوم را خلعت فاخر بخشید و بهمه آنها تسلیت نمود و آنها را از لباس عزا درآورد

(بمال)

و بمال آنها طمع نکرد و جا داشت مبالغ خطیر در آن مرحله بواسطه نفاق ورثه مداخل برد این امیر بلند همت ابداً
اعتنا نکرد با نهایت رحم و شفقت تمام امورات ورثه را فیصل داد آنچه حق او بود و نکرد حکام خلف و قیم
بزرگوار باسباب چینی بردند و تلف کردند خلاصه در آخر این سال اهالی سفله و بیحقوق کرمانشاهان باغوای
مخالفین امیر نظام بمقام تظلم برآمدند و باین واسطه از حکومت آنجا منفصل شد و بکردستان مراجعت نمود
علیخان سابق الذکر که از نیابت حکومت کردستان معزول شده و باطناً از امیر نظام رنجیده بود بتلافی
آنهمه لطف و مهربانی امیر نظام بآذربایجان میرود با نظام العلمائیها میسازد و بدستیاری و تقویت آنها
حضرت والا مظفرالدین میرزا ولیعهد کیوان مهد را ترغیب و تشویق مینماید که کردستان را ضمیمه تبریز نفرمایند
حضرت والا از اعلیحضرت شهریاری تمنا میکند مسئولش قبول و مملکت کردستان ضمیمه آذربایجان گردید
قبل از وقوع این قضیه توپچی جدید در دهات مردم بنای شرارت گذاشته و صاحب منصبان توپخانه
ادعای ریاست و فرمانروائی بر مالکین داشتند همه کس بمفاسد و معایب اینکار ملتفت شدند
در محضر ملا لطف الله شیخ الاسلام شقیقه آراستند بدون اطلاع و بر خلاف میل و رضای امیر نظام
عریضه مفصل و محتوی بر مفاسد و معایب این بدعت و تظلم عموم رعیت باولیای دولت جاوید آیت
عرض و مبلغی تقدیم نمودند که دویست نفر توپچی نیز بصورت سواره شرف کردستان داوطلبی باشد
و بر مالکین و رعیت بیچاره تحمیل ننمایند رایحه مساعدت و بشارت از جانب اولیای دولت بمشام عارضین رسید
آنوقت ملا لطف الله شیخ الاسلام مطلب را با امیر نظام بمیان آورد و برای مفاسد اینکار
و بدنامی مآل این بدعت واضحه چندین ادله و براهین صحیحه اقامه نمود با این تفصیل امیر نظام چون
خودبانی و باعث اینقضا بود از این اجماع و اقدام شیخ الاسلام و سایرین خوشش نیامد و بسیار دلگیر شد شیر دیوان نیز

institut kurde de paris

چی بصرفه و صلاح بشیره متصف شده و از برای خانواده او نیز اقتضا باب افتخار و اعتبار کارهای
خوب و با منفعت دولت کار بجا اجرا را تمنی نبود این ترتیبچی جدید بتوقوف شود و امر نظام را
بعالم غیرت آورد که با شیخ الاسلام و اعزه و اعیان و ملت طرف شود و نگذارد دیوانیان
عظام این بدعت را رفع دامنه های مالی را قبول نمایند در این اثنا خبر نقض
ایالت کردستان بحضرت داده و بعهده گرجی قهد و بعقوبت رسیده و از جانب حضرت والا
جمع آوری پیرزای فرانقرما حاکم همدان و امیر نظام از حکومت سنندج مأمور گردیده
گردی رفت و از آنجا بعد از مدتی برادر الدوله احضار شد
در ادوار شیخ ربیع ثانی یکهزار و یصد و سیزده هجری اخبار حکومت شاهزاده علی اصغر
بسنندج رسید اواسط همین ماه بجهة اهلک نایب الحکومه اش وارد شد این جهة اهلک
دو اعانه شخص عاقل و دانا و کافی و کاردان بود صاحب دیوان و مدت کفایت هم داشت
پس از ورود بسنندج بعنایت و تقویت حضرت الطف اشرف اعظم امیر نظام دیوان
بنای مخالفت گذاشت و میرزا علینقی پسر دیوان نیز در همین هجره با اتهامات اهلک
و اعدای فرانقرما بلقب سیف دیوانی یافت مدعی شغل وزارت گردید و در قلعه
اداره و توپچی جدید را بهم زد و مدار دیوان قرار شده هر توپچی جدید هم بصورت دیوان
داد طلبی باشد از پیشرفت نقشه شیر دیوان از میدان در رفت و انتهیه شت قاطر خرج
فرانقرما که وارد شده اهالی که شیر دیوان پیچاره را بنهایت خفت و خواری از خانه
نشین شهر باندازه از شاهزاده و حشت داشت قرعه کرد در انصورتی بمیرزا و نوکر دیوانی او

مدتی از خوف این جمله در زاویه عزلت نشسته و خانصانه بعبادت حضرت کبریا مشغول گردید
و جرات نداشت از خانه خود بیرون بیاید پرسیده باین تشریح علیا حضرت ترسم نبود (مادر حشمت
بروی خلق ببستیم از همه بازآمدیم و با تو نشستیم) خلاصه چندی گذشت شیر دیوان بچاره سنندجی
اندوهگین رفع وحشت و حفظ مراتب خود بسمع خطیری مایه گذاشت و خطا امان یافت ولی
از شغل وزارت و پیشکاری معاف گردید میرزا علینقی سیف دیوان بپیشکاری و مدیریت گردید
مدتی لطف الله شیخ الاسلام گوشه کار او را گرفت بجهة اهلک نهایت تقویت و همراهی با او داشت
با این تقصیر چون در کار وزارت بصیرت نداشت و پاره حاکمیت و نیابت حکومت فرانقرما نیز
از اوضاع برمیشد از عهده کار نیامد و طرف و ماه غلیان خاطر ما را از او رنجید و خود بهم گذاشتیم
معرض نمود و از نیشعره بلندی بخت و اقبال شیر دیوان ظاهر گشت شاهزاده فرانقرما بسرور
و انبساط و تعدی بچوپاره حرکات زاوحاد میشد و با نجابت و بزرگی منافات داشت از جمله
یکی از قرناوان تمر لمبارکی از کار خیز میکرد مورد مطالبه و بیرحمانه میشد سید فرج الله حاکم ایلبار
بیطار برای او فرستاده و پیغام داده بود که این شاگرد بیصد و ده تومان قیمت دارد
شاهزاده بزرگوار ما بسیار اعاده داد و بیصد و ده تومان را اجبارا دیوانی بتعدی
و انبساط و اشتهای غریب سنندج خیلی از مردم گرفت چنین از انتظار تشفی نکرد تا کم کم
قدرت زیاد برد میرزا عبد الغفور صدیق دیوان را که در انمنع حاکم تشفی بود با خود همراه آورد
خیال داشت او را با تفاق بجهة اهلک در دیوانخانه بگذارد صدیق دیوان بواسطه
خصومتیت دارد با طمی که در آنموقع با میرزا لطیف شیر دیوان داشت زیر بار نرفت

www.iran-archive.com
institut kurde de paris

و چون این کار بگوش شاهزاده باطناً گران آمد و تصمیم داشت این فرمانی او را از حکومت تنگستان معزول نماید
از سوء رفتار و غرور و استبداد این شاهزاده غالب اهالی ولایت ملهی و بایرس مخصوصاً بعد
بعد از چهار ماه و ده روز بهروسیله از حکومت گردتان معزول و با زر با پسران اعدام شده و از
جانب حضرت والا بهرویسه دیوان مهد علیا ولایت بزین لهابدین خان حسام الملک و از زیر
رسید شاهزاده فرمانفرما از راه گردنه با زر با پسران حرکت کرده و حسام الملک از این آدان
حاکم گراشتان برود از راه کمارج بگوشتان آمد
بزین لهابدین خان حسام الملک در اواسط جمادی الثانی بشهر ارسنجان وارد شد و
پس از استحکام تسویه مهام و دلجوئی پردخت و تقویت عدلیه اداره شیخ الاسلام تنگستان و دارا
و پیکاری با حیف و میل دیوان و اکذار شده اشخاص پیر و دور بین معتمد را بریش دیوانخانه
عدلیه نمود میرزا عبد الغفور صدیق دیوان را اقرار داد که با اشخاص ملک در کار دیوانخانه بهمدست
و انباز باشد صدیق دیوان با قتضای علو همت و کمال کفایت این تاکتیک را قبول نکرد
اشخاص ملک در عمل دیوانخانه بلدیت مداخلت داشتند بود شخصی از اهالی ملک برای عدلیت یاد
با مدیریت شهر تصویب میرزا علینقی حیف دیوان میرزا تقی معتمد را با اشخاص ملک در دیوانخانه
گمارشد با این حالت کار دیوانخانه نظم و ترتیب صحیح نداشت این زین لهابدین خان
حسام الملک دولت بی بدل و فرزندان پنجگانه دلبر و دلبند بود سرور و غرور و عزیزی داشت
اقتصاد بیش و عشرت مشغول بود اتحی از بزرگی و تمدن بهره و مداشت شب و روز
اسباب خوشگذرانی مهیا بود احشام ایروانه پرستش حاجتهای غریب بخرج میرلوشین دیوان

از سوء رفتار حسام الملک و اجحافهای بدکاران او عموم اهالی دل شک شده و دلگیر و از بیدادگریهای
زیرا تمام کارهای او از روی غرض و نادانی و غرور بود بعد از چندی محرمانه در خصوص شرور و زیان
شرورهائی حضور کارگزاران حضرت ولیعهد عرض کرده و شکایات اعمال
او را تشریح و ثابت نموده بودند که حکمرانان او را مانند نیز شیرویان را که تحت الحفظ
بازر با پسران نظر شده از شده ولیعهد بطبق شرع حسام الملک حکمرانی صادر شد
این حاکم جاهل عن الغفله بر زر در اوائل خبردار این بنده حاضر بودم تکلیف صادره را
بشیرویان نمود شیرویان بمحض زیارت آن و جهی اطلاع از کرفاری خود
رنگش پریده فی الفقیه قالب پر روح و قلب بی فتوح) تقریباً ده دقیقه زبانش
از کفتار بازمانده معلوم شد باطناً از آن ورطه بعد خلاصی خود را از حضرات غالب و توانا
شمرده میکرد و بنجم خیال فروغ برافروخته اقبال کمارنا بطایف حیل خود را
از آن ورطه هولناک رهانید باین معنی بعد از قدری اندیشه بحسام الملک عرض کرد که بنده
و بعد شاهنشاه نیم پادشاه و ولیعهد و مالک الرقاب از حضرت اعلیحضرت جان
و مال بنده و رعیت مختار خود تا هستند هر قدر بهمین نجوا سیر حاضرند خود را
محتاج دانسته هر قدر مایل باشید از بنده بگیرید فقط از بروی مرا بفرمائید نزد کی بیاورم این را کفتار
بمحض استماع اینجمله فوری خندید و بشیرویان کفت حالا وقت خوابست شما بروید
و استراحت کنید انشاءالله کارتان را درست میکنم شیرویان حیاة تازه یافت و علی الفور
بمنزل خود شتافت عصری از دفتر دانش نامه عدلیه طلب و بشیرویان پیغام داد که بخود

شیخ ۱۲۸۴ بانتقام غیرت غیرتی عرض سابقه را در این موقع کفاره گذاشت تمام اشراف اعیان را
حاضر ساخت و دختر افخار مبسوط بطهران و آذربایجان مخابره کرد هر آنچه حسام الملک در خصوص شیر دیوان
عرض کرده خالی از غرض شخصی نبوده است حسام الملک از واقعه مطلع شد چند نفر قراش و سرباز
فرستاد که بقهر و غلبه شیر دیوان را با دار بیاورند شیر دیوان ۵۱ بمقام معارضه و مقابله بر نیامد
و ما مریز را با فتاح جواب کرد حسام الملک بمضمون آن فرمان را در دو طرف بلد دیزمار جار
بخواب حاجی شیخ نگرانم قبحی کردیده اصح این مقدمه را بمن مباحثه ای برپا کرده بعد از
حاج شیخ متدعی شد حاجی شیخ بمقهر حضرت آمد و شیر دیوان را اطمینان داد که با
با خود ببرد و بخانه حسام الملک برد و باین مضمون خشم لشکر کرفته و شرط آشتی
کنیم از آنچه (نقطه مکاتیب) پس از چند روز تقصیر را بدیانه کرد و که حیف دیوان
چرا با شیر دیوان در این مورد تحقیق شده است (در اثر پشتیبانی سفرول نمود با مخالف
معذرت شیر یکان را بشیر دیوان داد کرار کرد [از اینجا کمه شی این بعد] خلد حضر
در اواخر شهر رجب بکهار و بیست و نه روز بر حسب استدعای خود شی حسام الملک حضار آذربایجان شد
بخانه شیر دیوان نقش مکان کرد که روز در آنجا توقف نمود بعد از ان تقرر داد که شیر دیوان
که اسحق در غرور و جوانی جواهر خودش بود نایب الکومه قرار داد و این واقعه باین سنه
از راه تقرر م اجت کرد در وقت رفتن خودش تمرخ را در باب واقعه قتل و غارت طایفه
تاج بیکم امور تهمتی زیاب کرد نامه نمود بعد هم نهر دی قصده را بکه کبری خواهد
شاه سعید شهید خواهد این شاه ابسه الله تعالی انور از دولت بیزار خالی کرد نامه از خواهد اخوار و شیر

وداع حسرت بر دل پر درد جوان نهاد و بقهقرا قرین شد شهنشاه زاده چون دری مادر دهر بکر را طو
استحی تمام قهر اهلی بر حصاری ایران وزید و عموم اهالی مصیبت زده و بلا کرده مان کردیده با یکدیگر تکا
کو هر آندیای معدلت اعلیحضرت مظفر الدین شاه بر تخت سلطنت و جهانبانی برقرار و چون خاطر خورشید
تخدم کردیده و فرو رفت و کوهر برقه خصوصه حسام الملک چاره از دو برگشته و خود در شاهزاده عزیز
دو امیر قوم حاصل کرده بود بنای بدرفتاری کذاشت و قهقا از کثرت فرق از دست طپیدن افتاده بود
پریشان میکشت خونجکود خنده بارد و قهقه زیاد میکرد با حضور علما و اشراف و مدین میکفت و این شاه
با این قهر و خویش بهت و حیرت دوران فرصت شمرده باید شاخ میر و فضای این قلم و قوم بر چیده
بکنار خود را در کار سلطنت سهیم میدانست با زیر طبله اهالی مملکت و حسن کلی حاصل نموده مدتی تحصیل کرده
بر دیه اقدام کرده قریب هشتصد نفر از اشرار و دزدان مشهور بقتل رسانیده بقیت السیف عشایر کرخه شدند با این
تقصیر این بزرکوار منقض نشده و ابدا تغییر سلوک و اسلوب خود را نداده و نوکر و اجیر خویش علیه اهالی
غرض مزاجی میکرده خصوصا قراباشی او هر کاری و هر کاری را بکمال افراط رسانید چنانچه نظر بر طبقه محترم
بعضی از اهالی نموده مرحوم حسام الملک بدون رسیدکی و تحقیق انها را چوب مفصلی زده و بقصبه خارج
از رحم داده علاوه این در بیت بجز چنین هر وقت طبقه و بلاب علم جهانا معدوم خذف و تقصیری شده
حکام و ایشان نظر بر عایت احترام سلسله محترم علما تادیب آنرا بشیخ اسلم یا مدرس مدرسه رجوع کرده
و خودشان نسبت باین طبقه ناهربانی نکنند و جانب آنها را محفوظ داشته مرحوم حسام الملک ایضا
غرور و سرور عارضی مانع از این نکشت طبقه را بصدار چوب زدن و عمامه نکذاشتن از خویش زیاد بکر
کرده بعکس فرستاد قراباشی با نصب و اجرای شرور حسام الملک با ذیت و آزار طبقه پاکیزه مفتش شدند

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

مدلتف در شیخ الاسلام مکرر بشفاعت آنها فرستاد حسام الملک بقبول نکرد تا
چند دفعه توسط کرد بیاید بزیسه و آنها را مرخص نمود هیجان محبت از روی خیرخواهی
توسط نمود مدبر موقع قبول نزیسه و جواب همه نخشونت و غلظت میداد
عروف خود حاضر بودم که بسیاری شیخ الاسلام و سایر آقایان پیغام میداد
م فرستاد آنها را قبول نکنیم و در ضمن میرزا آقا رفتار پیغام به پیغام این
بکروی آنها برنگ قرمز تغیر خواهر کرد و پای فرنگ قرار قضیه شهر شما
وکت میکرد م از جمله قصص عاری شده فعلای آزدر شهرت
م نفر از ملدب را در مجلس خشه و پدید کرده نفر سایر ملدب مباشر که غالب آنها
بقعه خارجه بودند با جمعی از اشرار خارجه و جهات داخله جمع کرده و بهیئت اجتماع
بطرف دار الحکومه هجوم بردند ملدب لطف الله شیخ الاسلام (و قضیه منقطع) فوری قرسا را آنها را
برگردانیدند همه بمسجد جامع فرستاده و با آنها قرار داد که فساد و شورش نکنند من از طرف دولت
خواهش میکنم طلبه مجلس را از تعرض کنند شورشیان متقاعد شدند ملدب لطف الله شیخ الاسلام
تضرع و ادب نزد حسام الملک فرستاده م وضع و مدیسیان و خیانت طلبه و تکرار چنین
خواهش دارم مقتضی طلبه بهوای نفس و بتحریک اسباب فشه و شورشی در مملکتی پادشاه فراهم نیاورند
این اشرار و مردمان عوام طالبان دنیا هستند و قضیه قمی را گوش میکنند همین که از طرف قشون
شده مسلما فشه عظیم حادث خواهد شد حسام الملک جاهل باز جواب ابلهانه بدهد و خواهش را بکلی رد
بعد از اینکه ارکان دولت پا پس شدند اشرار و جهات قشم دیوانه دار فریاد و هجوم آورده

و بزار اهالی را هجوم بردند هشام الدوله جوان با چند نفر از نوکرهای خانه دوان از اطاق خود بیرون
یک نفس که هشت چند نفر از شوریان را خمدار شده هر کس فشه را فروخت رشته از دست
شوریان زیاد شده بقهر و غلبه در بقعه را شکسته داخل شدند و هیچ محاط شدند سربازان قراول
و فراشها حمله می چند دفعه بدا فعه اقدام کردند باز خرده شدت خاص خوردند شوریان بمحض فشه
که طلبه در مجلس را فعه ضل نمایند سه نفر از آنها را معدوم و نابود دیدند هر کس
در تور سینه آنها مشغول شد بهیئت مجموعه بجانب حضرت و منزل حسام الملک روی نهادند
حسام الملک ناچار با مدروی فرار نمود از حسن اتفاق در همین موقع خسروخان شهاب الدوله
و سردار اعظم صدیق دیوان هم قبل از وقوع بلوا نزد حسام الملک رفته در آنجا حاضر بودند
جلو شوریان را بگیرند و بخواهش و التماس زیاد آنها را از تعاقب حسام الملک و قشون امنیت
خاطر بدهند اما لی از درون اندیشه و خشم و اضطراب خاص میکنند هشام الدوله
و صدیق دیوان آنها را دلالت و آنها هم نمیشنیدند هشام الدوله جوان هر بار هم خشم خیلی
بیرحمانه اقدام کرده بجلو خود را در میان شوریان با اتهامات شهاب الدوله
و صدیق دیوان از حضور بیرون آمده و برای انتظام سه نفر طلبه متعول عازم منازل
اولیای حسام الملک شده مدتی از تعرض راه و رات متعرضین و بقعه خارجه بودند میگویند
قصاص عوام بجای خواهش شارع شریعت مقدسه است باید بگیرد از خواهش هیچ
بعوض بر اولیای خود بدهند بقصاص رسانیم تمام شوریان تصدیق آنها را بیمانیز و غلظه تمام
شیخ محمد تقی همدانی در آن اوان در کردستان متوطن و بسیار سلیم النفس و محجوب بود میریزد و عامه

بگوش نمی‌آمد زنده آن بیچاره از همه جا بیخبر را بشومی روز اقبال و اطوار حسام الملک از حیات بی‌بهره
بیمارند خبر این واقعه غیر منتظره بارکان و اعیان دولت رسید همه آه حسرت و اسف برکشیدند
شیخ بهلم و پایین پای برهنه بمیان کوچه دویده نعش پیر شیخ بیچاره را از دست اشرار بیعصمت خارج
خلاص نمایند چون بر سر او رسیدند مردم آنجا شیخان دیده و فصاد خورا کرده مجروحش
با نهایت غصه و حسرت نعش او را باحترام زیاد برداشته بمنزل شیخ الاسلام بردند
و جمعی را بگرفتن قتله شیخ مامور کردند هر قدر جستجو نمودند اثری از آنها نیافتند معلوم شد
همان وقت فرار کرده در شهر ارکان دولت چند نفر را بطلب تعجیل شیخ
نمودند و خودشان محض اینکه از بدبختی واقع نشود برای محافظت و جلوگیری شورش احتمالی
پرون آمدند هر قدر اهتمام نمودند چاقو شهر ارتقاعد نیشد تا خصوصاً شهر ارتقاعه خارج صحرا را
حسام الملک مجروحا بخانه‌اش را در رنج و غا بلکه در عین بلد دیدند توپچی باشی مصطفی بیک باش
شهبندر عثمانی را زده و پانصد تومان نقد حق الحفظ باو داده باش شهبندر را نفر از اجزای شهبندری را
بمحافظت او و باغش گماشت چند روز در میان قلعه محصور بخبر و اصری از آنها قدرت نداشت
از قلعه خارج شود اجزای شهبندری مأمورات و نان و آذوقه را برای آنها از بازار میخریدند
واقعا در آنچند روز رفع خیلی از شهر و اهالی بجهة قلعه عزم اهالی و دعیت بیچاره بسیار خاطر
جمعی برای اهالی شهبندری تقصیری واقعه باب عالی تلگرافا عرضیه کردند و اطمینان تمامی حاصل نمودند
بعد از آن عرضیات تلگرافی بشاه و وزرای دولت علیه ایران عرض و شرح ماجرای را که جاری شده بود
شیات اعمال حسام الملک و پسر و اجزای او را تشریح و تصریح کردند و تمام را بسفارت دولتین نوشتند چون
بمانعیم حال

با تقصیری اهالی مملکت داشته از غرض و شرارت حسام الملک بسیار عصبانی شده دولتین مذکورتین
مصمم شدند پس از سه روز از جانب صدارت عظمی جواب عرضیات تلگرافی شرف قبول یافته
با مضمون تنبیخ بدکاری واقع شده عاقد گرفته این بیت حسام الملک را بخواهیم و این روزها
حاکم مجرب و وزنموده معین و روانه کردستان خواهد شد البته حسام الملک را مجبورا روانه کند
بعد از وصول تلگراف دولتین علیتین فخیمتین بنماینده گی سفارت دولتین علیتین شرف صدور یافت
بحضور نیابت تلگرافی جوابیه تمام مردم نگرانی شده مردم همان مجلس همه‌ها صحبت شروع
حاکم مجرب البته حسنعلی خان امیر نظام خواهد بود چنین در این ترفیع امیر نظام حکومت کردستان
و همدان و دیگر کان و غیره و ثبات و بقای نظام بهبودن زوال فتنه شورش فرقه‌ضیه تا بیخی
بهبودان امن مجلس مصمم شد تلگرافا او را حاکم و روانه کردستان نمودند حسام الملک بعد از شنیدن
خارج در سپاه همدان اثر پیر در بعد از وصول او امیر نظام تلگرافا مژده حکومت خود را با کلی
دلجوئی از این خبر مسرور شده همراهان خود را جمع نموده امیر نظام حاضر شد همدان بیاید
راهی بعید و مسافت زیاد و قرب دهکده قشلاق شیخی شهر با تقاضای حشم و همراهان و مهمات
از وضع و دعیت و حشم و اهالی و فرمودند مراتب را تلگرافا عرضه بعرض رسانیدم مصمم شدند از
جانب اولیای دولت علیه تلگرافی رقیمه شده بدهند با امیر نظام رسیده که فوج کرمانشاهان
هر قدر مقدم باشد همراه خود بکردستان بیاورد و مرکبین را بمجازات برساند و تمام اهالی
و دعیت و اگذارد بنابر این امیر صاحب خبیر از روی تحکم بزرگی و خیرخواهی دولت علیه
شده عاقد کرده بود که در این ماموریت خودش را اختیار تامه بدهند و دولت مجبور نباشد

مخصوصاً سواد تلگرافی را که در جواب تلگرافهای متعدده عرض کرده بود دیدم خلاصه‌اش این بود
که من برای کردستان قشون و استعداد لازم ندارم و هر قسم بخواهم اجرای احکام و انجام مأموریت
از برای من میسر است امیدوارم بدون ضرر و زحمت بطوری که مقرون بصلاح دولت و ملت باشد
این خدمت را انجام دهم با این مقدمات امیرنظام [illegible] تتمه دادند و اواسط شهر جمادی الاول
یکهزار و سیصد و چهارده وارد سنندج گردید و نسبت [illegible] اظهار رأفت و مهربانی
نمود و بقانون بزرگی و سردار عشیرتی همه را بنواخت و بعد از چند روز بتحقیقات واقعه
پرداخت اولاً چند راس اسب و قاطر از طویله حسام الملک برده بعد [illegible] داد و
حسام الملک روانه ساخت ثانیاً وجهی بنیابت جریمه این جسارت و دیه مرحوم شیخ محمد تقی
از عموم ولایت گرفت وجه قابلی بوراث مرحوم شیخ داد و بعضی را بشاه و اولیای دولت
مایه نهاد و ورثه مرحوم شیخ باغوای عمر وزیر در قصاص قتله اصرار و تجدید تظلم نمودند بر حسب امر شهریاری
مصدق الدوله که شخص کافی بود مأمور و بکردستان روانه شد و اکیداً حکم شد که امیرنظام باستحضار
مصدق الدوله قتله را بمجازات برساند امیرنظام دچار عسر و حرج شد بلطایف کاردانی
چند روز با ارکان ولایت در این باب محرمانه مذاکره نمود تا اینکه صنادید قوم را راضی نمود که
خودشان قتله را بدست بیاورند ارکان ولایت بزحمات فوق العاده سه نفر قتیل شیخ
منسوب و متهم بضرر بدست آوردند با حضور مصدق الدوله هر سه را قصاص کردند مصدق الدوله
تلگرافاً شرح زحمات امیرنظام و انقیاد اهالی و اقدام خود و قصاص قتله را کماهو حقه بعرض شاه و اولیای
دولت رسانید امیرنظام مورد تحسین و اهالی عفو شدند مصدق الدوله اجازه معاودت یافت انصافاً

(در اواخر)

در این مرحله امیرنظام بزرگانه و حکیمانه رفتار نمود و آتش فتنه را بآب دانش و بیغرضی خاموش کرد و مملکت را
بدون ضرر و زحمت دولت منظم ساخت (رحمت حق بر روان پاک او) پس از اینکه
اینکار دشوار را بآسانی اصلاح نمود بتسویه مهام ولایتی مشغول شد وزارت مالیه بمشیر دیوان
ریاست دیوانخانه عدلیه بصدیق دیوان ریاست دیوانخانه تجارت و عمل شهر و ضمایم بامان الله
خان وکیل واگذار فرمود حکام بلوکات و مباشرین جزو را معین نمود اجزای کار عموماً
با نهایت امیدواری بکار خود مشغول شدند در واقع خلقی را حیات تازه بخشید زیرا وضع
قضیه قسمی بود اگر مأمور جاهل و مغرض و متعصبی باین ولایت می‌آمد ضرر و زحمت فوق العاده
وارد دولت میشد و این مملکت بکلی خراب و اهالی فرار خارج میگردید خلاصه امیرنظام بعد از مدتی
بحکم ضرورت بجانب کرمانشاهان حرکت نمود و سالار الملک پسر خود را در کردستان نایب الحکومه
قرار داد سالار الملک بواسطه غرور و جوانی باز بنای بدرفتاری گذاشت با مشیر دیوان و سایرین
درآویخت و خود را بزحمت زیاد دچار نمود اشراف ولایت بواسطه حقوق بزرگی و رأفت
امیرنظام سوء رفتار سالار الملک و اجزای بدکار او را متحمل شدند تا در شهر ذی قعده یکهزار و سیصد و
پانزده هجری بر حسب امر همایون امیرنظام پیشکار آذربایجان و عاجلاً احضار تبریز گردید از
راه کردستان عازم مقصد گردید پس از ورود شهر از وضع ولایت و سوء رفتار سالار الملک مطلع
گردید سالار الملک را بتیغ زبان قدری بیازرد و بمقام تأدیب چند نفر از اجزای شرور او
برآمد مجدداً مفاسد کارها را اصلاح و اختلال امور ولایتی را تسویه نمود همین روز برای
این مقصد در سنندج اقامت کرد و بعد از راه کردستان عازم مقصد شد چندی گذشت ملا لطف الله

institut kurde de paris

شیخ پهلوم برعرض عصبانی بتلدو عاقبت عازم دار بقا گردیده و بجوار رحمت پیوندها پرست این سلطنت
بسیار با حزم و حزم و دارای صفات حسنه و اطوار مستحسنه بود فوق تصور نفاذ و هر دولت غیرت و حمیت
و مردم داری او بحد افراط بود در صدور احکام شرعیه خیلی محتاط و دقیق بود و اگر نسخ در محکمه
او متصادر میشد هرگاه نوابان او بخلاف حکمی صادره در او شبهه میکردند بعد معلوم میشد که حکم او
برروی نص صادر شده است حتی ایکه نسخ مدعیه آن می گرفتند و از صفحات جیبی بیرون میآورد
از سیاق عادت خارج کرده بجز در واقع شهر هرگاه متصدی کاری می شد فوری بمسجد رفته
چنانکه باب وقف را مسدود نموده و بار اداره ریاست مباح کرد و نوکرهای خاصه بهمراه
با لباس عادی و هیئتی ساده و علی متنوعه اینها را ایراد کرده بعض مواقع از تعقیب
رحلت هر جهم هجرت شرعیه قرین نهایت تعجل کرد و مقاصد و مطالب کلی خود را
هنگامیکه کردستان حکومت داشت ایام قدرت را دارد اهی کلاده و ظلمه بر اهالی عوام از هر جهه مخالفت
مینمودند و بعد با تمام خود را ناچار و در کنار دیده اند (تا در میانه خواسته کردکار صحت
بقصه مدتی گذشت سالار اعظم با تبعه عثمانی بنای نسازگاری گذاشت پیش شهبندر دولت
علیه عثمانی بتمام مخالفت برلیکه و اتباع خارجه را تحریک داده و راه صلحی با سبق بنای نسازگاری
در شهر و بازار گذاشتند کار بر اهالی و ولایت دشوار شد علیه اتباع خارجه را اجازه داده بود
در میان کوچه مردم را اذیت و آزار نمیکردند شبها قفل خانه بعضی تجار را شکسته تمول
بیشه نموده بعضی وجه نقد بعضی اجناس خوب با خود برده بعضی را ایام خلاصه از هر جهه اهالی شهر
دولت مرتضی سالار اعظم را تعاضی و تضرعی مطالبه میکرد و اهالی و اتباع عثمانی را مورد

طاهر

شکایت آنها قرار داده اعلک بغارت می فرستاد بهیچ نظام از آنها پاسبان خیلی متحمل زحمت شدند
سالار اعظم را نگاهداشت و نگذاشت شکایت باش شهبندر و اتباع عثمانی کار کرده تا بالنتیجه
اهالی تبریز بنا به نظام اطلاع یکدیگر و تمام دارائی او را بغارت بردند و شورش عظیمی که منجر بنظام اهالی
این شورش و اشرارات را از هیچ نظام میدانستند بهیئت اجتماع بطهران آمده و تظلم زیاد کردند
و بهر وسیله برش و داد این حرکات معلوم کردند و قوع این واقعه باغوا و خاطر خواه هیچ نظام بعهده
سته ماه تمام تظلم و داد خواهی متصدی و داد خیر باد خیره بجائی بظهور فرانگرفته شغل
پیکاری تشفی نمود و با تبریه چند نفر طهرانی و بعد از چند ی حاکم کرمان و عزیمت شد غیبت اکثر نظام
باعث گشت کار سالار اعظم گردیده باش شهبندر نیز دقت را غنیمت شمرده و دکانی تجارتی مزاحمه مردم
و تجارت نمود اهالی ولایت هم تا حدی مضرور و اورا مانع دولت و باش شهبندر را حامی خیر تا بنکه
در اواخر شهر ربیع الثانی گذشته بیصد و شانزده هجری سالار اعظم از حکومت کردستان معزول شد
در تبریز مراجعت کرده و حکومت کردستان بمحمود خان احتشام السلطنه پسر مرحوم محمد رحیم خان امیر نظام
واگذار شد)

محمود خان احتشام السلطنه اوایل شهر جمادی الاول گذشته بیصد و شانزده از طهران حرکت نمود و در
اهالی ولایت را نسبت بدولت و در آنجا قطع مزاج در بار دیگر آباد و از قضا امیر اعلم بودم در قریه
خدمت احتشام السلطنه رسیدم در هیجا مجلس اول انصافا جوهر ذاتی و قابلیت فطری او حسن خلق و ذکی
خود را ظاهر ساخت بسیار شخص رعیت نواز و تیز هوش و در هر کار چون یکدیگر بصیرت از زیاد
گرفت تمام مضامین و مزخرفات خود را با عش رابین شدید اردو بقیمت از رعیت میگرفتم

www.iran-archive.com
Institut kurde de paris

بچه خود غایت است بقصه مدت و بسال تا تمام این اهتمام السلطنه با نهایت اقتدار و اختیار در کرسی آن
حکمرانی نحو انصاف شهر و بلوکات نهایت اهتمام و اهتمام داشت و اقتصاب و امتیاز از چه اوجه
و چه از خود بطبقات علما و اعیان و ملت بخشید و فایده کلی برد در مدت حکومتش دعاوی
عقیقه خیلی عنوان میکردند و باب ابواب دعاوی بسیار بسیار رسید و نفس حکومت هم با بیرالسلطنه
فرادان بردها جان احدک ع مدعی علیهم بودند از بعضی شکایت دل تنگ و خیر و کلا داشتند
و از برای اهتمام السلطنه ایراد و مضمونها طرح کرده بعضی نکته و همین بیرالسلطنه اوقات و خیرش بودم از
وضع و کردارش و ملت پرسید بطور اثیر و تمام خیر خلقی عرض کردند که عدل و انصاف و
قدری مایوس و ملول شدند چرا بدعاوی عقیقه گوش میدهند و خیر نکنند متوجه آنها میشود
جواب داد که این ایراد و مایوسی خلاف و بیقاعده است دعاوی عقیقه چه معنی دارد دولت اسلام
باید در تحت حکومت شریعت مقدسه اسلام باشد و بقانون شرع مطاع ادعا هیچوقت کهنه
نمیشود و هر کس بمقام ادعا برآید و بتواند مدعای خود را بمیزان شریعت ثابت نماید مسیح چیزی از آن
تازه تر نیست که شنیده اند این فرمی فهم صاحب عرایض سنه های دراز دست دارد و بمقام ادعا بر آمده
معین و مفصل است و مدعی علیه ملک و حوالت بی اندازه دارد هر گاه شخص ملک زده
بر اوراق شریعت مطهره ادعای خود را ثابت کرد فرع احقاق حق مظلوم را کرده و از اجر عظیم
بهره برده هم و اگر کار را بقاعده گذشت عدیده خیر و ثوابی بر آن مترتب است و چون آن
محنت زده پریشان حال رسیده و بدستگاه مدعی علیه هم ضرری که مایه پریشانی او باشد وارد نیامده
و انگهی ما یکدیگر و متمرین که بعضی بقوت ظلم و ستم و پاره بابها بپیش و جمعی بر اثر کمتر خلاف و معاملات

حکم دولت فرادان جمع کرده و بخود مقتدر را چنین خانزاده از پای در آمده و اهل کشتبرا
بقیت نازل و مزیت تمرین مدت آورده امر و نکات فریضه نیندیشند برای خدای
یا محض تنگ چشمی دنیا هم یکدیگران بنقصان و ضعفای دلش نخواهند داد چه ضرر دارد با نیو سلیه و
با باب ادعا که پریشان و منتظر همشد رسیده و مکلف است که بعضی از دعاوی آنها هم از روی
حقیقت باشد از این بیانات معلوم شد که نیت قلبی آن بزرگوار این بهم و با نهمه خطات
دعاوی عقیقه را گوش میداده نهایتا با وجود حضرتش و جوانی لطائف فرما ملذاری و
حکمرانی را خوب میدانست و با السنه خارجه و رابطه بین دول و سیاسیه و خیر فایز عالم بود
از پیشگ و قانون بصیرت کامی داشت بسیار عاقل و هوشیار و متقی و پرهیزکار بود طبعا
با جود و سخا و صاحب سفره و اهل طاعت و خوش زبان و طلیق و مشوق و نیکو سیرت بود
هر ساله تجاوز از شش هزار تومان نقد از خود مرحمت و شیرینی و شهریه با باب استحقاق میداد و در
آسایش اهالی و انتظام شهر و بلوکات بود در منع و جلوگیری طایف شریره جانب مدعی مصروف
داشت و در عهد حکومت او جا نداشت تخطی و شرارت نماید و شد دوران حکومتش
بی نقصان گذشت امین و امان آمد خان دلیر و مقتدر کاظم خان نصیر دیوان قصد مخالفت با اهتمام السلطنه
داشته و چون اشتیاق جمعی اجماع و شورشی بنماید بهر وسیله اهتمام السلطنه بنجابت از آنجا
پی برد و بمقام تفتیش و تحقیق برآمد تفتیش متقین پیوست بی بهیچگونه مداخله در ولایت رتبه و مقام
هر سه را احضار و حضرت را تبیه نمود بعد از اینکه چوب بمقصر بانجا رسید هر سه را بخیر کرد تا اینکه جانبی
بی شکر آمد حرکتی و جهو معمولش نکرد خیر و صلح دوازدهای بزرگان خود را بنهایت درجه

حضرت اعتضام السلطنه رسیده و آنها را مرخص کرد چون منع خطیری بعنوانی غیر مترقبه از آنها مشاهده کرد
هر آینه در حضرت حاجی شیخ بقی نشده و حاجی شیخ بمقام توسط برآمد محض خواهش و فرمایش ایشان
تخفیف کلی باینها داده و هر سه را مرخص نمود و وقوع بقیه که از نوادر اتفاقات دوران تابع
غیر مترقبه بود باید از شیوه بدایع دانست که در شهر و بلوکات کرمان جاری است
او این شهرست نگارش پذیرد (عالم بر حسب اهوت با او) فرمان بردست در بار دولت
واقعا علو همت و پاکی فطرت و قوت قلب و فکر و شعار این بزرگوار هیچ یک از همسران تخمین
در این نیست (هر گاه است خدا یا بسعادت دارش) قلعه [illegible] تمام حکمرانی
چون خیانت عایله دائمت توقف کردن قاعت تکه مقرر بمقام اعتبار بود تمرد
استعداد او بر رتبه قبول نرسیده اعتضام السلطنه ابرام نمود باز فرموده تشفی قلبی
(دیار همایون) عشر اخیر شهر رمضان المبارک بگذرد رسیده و همین با نکه برف زیاد در راه
و حرکت قدری زحمت بود از اینجا بسمت طهران روانه شده و در دروازه طهران با نهایت
اعزاز و احترام مامور بعمارت عقیه برلین گردید و بر مراتب اعتبار و اعزاز افزود و این مأموریت
قسمی که نهایت درجه شاه پرستی و صداقت خود را ظاهر ساخته مورد مراحم بی نهایت
چشم دارم که بمدارج اعلی صعود نماید باری بعد از حرکت اعتضام السلطنه بمرحمت اخبار بکمرانی حکومت
کردستان با رتبه اسمان اصفهان مشروط بر اینکه قرارگرفتن مشارالیه در کردستان با اینکه
قرار داده و لی در طهران خان وضعت وزارت دیگر همین وزارتهای میرزا سلمان بیان السلطنه قرارهائی
گرفته بود بعد از چند ماه بیان السلطنه بعمران رسیده مدتی در اطراف متوجه اقامت نخجوان

بقیه قرار داده و از راه [illegible] بسمت نخجوان حرکت نمود در اغلب جاها شنیده بود که نظام السلطنه
شاهی و ثروتی بخشیده و دختر هزار تومان مصارف عقدی که در این بزرگوار محض شیخ این عمر خزانه را
متحمل نشده باشد عقد او در قریه دهکدان که بهترین منازل و خوش هوائی نخجوان است توقف کرد
دو روز کیف پیله و عیش کیک و کنه را هموار نمود و سهم عقد را بروی آتش پاکیزه کرده بعد از عقد
نخجوان قبل از رفتن بخوی بصفت زیارت مختصر و دقائق معرفی کرد [illegible] تا نقاشان ماهر
یکروز بعد از عقد نوروز او را در شهر نقشه نگاه داشته بعد از چند روز بخوی رفت و وارد دارالحکومه گردید مقدم
بعضی آقایان بزرگوار تحفه و هدیه بالنسبه شایسته تقدیم و تعریف فرستاده بودند بنحو احسن پذیرائی
و در دیوان شاهزادگان عظام رفت و آمد کرده و با اجازه جلوس و اکمل و شرب داشته باشد علماء آقایان
محترم رسم معمول برای پذیرائی در اطاق حکومتی حاضر نبوده ناهار اکتفا بعد از ناهار مدتی
در آنجا بعضی بیاورد و همه را بسکوت گذرانیده شربت و شربتی با آنها داده و خودش کنار رفت
و بگفتگو با شغول شد از برای آقایان نقیان تکرار است هر چه بیان السلطنه سر طاب را کشیده در وقت
سکوت اشاره بحکم و حال بگذارد سادات اعلماء و ارباب عمایم هر که و هر چه باشد نظر بشرف علم
و دیانت و عمر محترم همیشه در مجلس حاضرین و خواتین اجانب اکل و شرب دارند با کمال خونسردی عالم
با شرف اعلم و اکرم خاتم بنسبتها صوات داده هر خود و انقباض جا فکند یعنی تواضع کردن
فوائد این سکوت از بحث غیر مانوس علماء آقایان را بکلی خاطر از حضورش برداشته و در مجلس عمومی
منقد از یک آقای را دستور بعمل داده بود که [illegible] اجانب هیچ مداخله ندارد یک آقای اجتماع این فرمایش را
کرده و اشراف و دیانت در جواب بیانات اجانب گفت باو دادند و جمعی در سلم حاضر شده هر یک از آنها
و سعه صدری از دانائی و فهمیدگی او بخشیده و مایوس برگشته عصری طبقه تا محترم رفته آنها

خیانت و اشتباهکاری بنامند اکنون این ماموران مواجب خوارکه فی الحقیقه باید این عنوان شریف
باشند هرسال و بعضی از حکومت و پیشکار رشوه و تعارف گیرند و تمام وقایع را از روی اشتباه و تملق
بلکه بعکس راپورت داده نامه میدهند دیگر اندیشه ندارند که شاید محکمه تجدید بیان آورد و ششم
که بیرحمت سیاستین سیف در موقع انعقاد اردوی سرحدی و آنجا جا فهانمک گردنت کنیز از متهمین
صادق برای تفتیش بخیانت کاری پیشکار رسیده و چند روزی بطور راحت در نقطه سرحدی گردش میکرد بچشم حیرت
آن اوضاع را نظاره و اردوی سرحدی را مشاهده نمود آنوقت معلوم و محقق گشت که طوایف صاف
اگرچه نقاط و اردوی سرحدی در کدام جاها باید خفت و پریشانی اقامت داشته و تا
اشرار جاف و غیره و غارت و دست برد بیت پیدا نکنند و این خرج تراش سنوا
و ثمری داشته و دارد تاسیسه روی شود هرگز در اندیشه نباشد این پیشکار خیانت اندیش چنانچه این
در اینکار شعبده بکند و هرساله مبالغ خطیری از دولت گرفته و خدمات
دارد آنهم دولت و ملت را تغلب داشته به نام کهنه و خود تهیه از شیرخوارهای
دو فرزند و ضیاع و عقارشات که نرسیده و نرسیده با انیات چنین خیانت تغلبات
بصیرت بعقاد این خائف هر وقت بوسیله اسم انتخاب او هزار انگلیزه بیان
قسی مضطرب و مشوش نمود مثل قالب بیروح و قلب بفتوح خواهش مدتی قبل رئیس
کمرک گردنت مشهری که تغلبات و خیانت کاری پیشکار را فهمیده صادقانه تر
با ولیای دولت ابرآیت عرضه کرد بموجب حکم تلگرافی او را انتخاب فرمودند و چه شود
و خطا از برادر غالب که سرکیسه را باز کرد و بسمع همایون قاآن نقشه ناصرالملک بیان نمود
انتخاب او را موقوف بنابر ناصرالملک شروع و گاشته علی آنه و الگاشته تا پیش آورده و شرح
متضمن صد هزار قاآن بایت دیوان بایت و بتبیرش در بلوکات باقی است هرگاه

در اینموقع شاراله بطهران بیاید بایت دیوانی نمیرسد و اسباب ضرر و زحمت دیوانیان خواهد شد چون
موکب فیروزی بلوک بیاید تا در آنموقع برای تعارضات اثر مالک از روب در اخراج حرکت بجواستوطای
ناصرالملک بموقع قبول رسیده و انتخار شیرازیان موقوف شد بشرط اینکه در آخر سال دوازدهم برای رسیدگی
حاضر شود و اگر در موقعی که ناصرالملک این اظهار و استعفا را نمود نه یکدینار بایت دیوانی در عهده نبود
و یقیناً غلط مشهور است که بایت گردنت صعب الوصول است خانه این هم دیگر شرح گردنت بایش
سهل الوصول نیست که نشده و ندرالک گرفته و بسیاری از بایت دیوانی در همین وقت است اگرچه بنجاه
استغنای دولت جاوید آیت مستغنی از شرح و بیان است کاش شخص تجربه و امتحان خواهد
تردید شیرازیان و تشخیص صدق و کذب عرایض این بنده و نخواهد در این دو سال که خواهد
عوام و اطلاق بایاتی در میان نیست و هنوز متوجه در دست ندارد مگر آنان بطور تاکید و اصرار
شاراله را احضار نمیفرمودند بشرط اینکه بمجرد عرض و اظهار ناصرالملک موقوف نفرمایند آنوقت
معلوم میشد که تا چه درجه مشوش و مضطرب میشود و بچه زبان از تغیرات و فتنه ها پرده میگشاید
و با آن طهران واضحی تخلفات و این تردید و مخالفت چه فتنه عظمی دارد اولاً بواسطه ادراک حضرت
و اجتناب او از اتباع خارجه و طوایف جاف غریبه و قصاب کهنه و شاراله در هر معامله مستغنی نفس
و از تعارف و تملق گرفته نه تابع بیت و جوانی است که بر بایات اغراض نفسانیه
دولت در نظر و بالمآل مملکت بچوجه نمیکند است که این وجوهات هم بخرج دولت آنچه
میرسد نمیکند که از ولایت خارج نرود از روی مستوفا برداشته و خانه های او تماما
معلوم خواهد شد نمیدانم این چه ضرری برای اولیای دولت دارد که بچنین کلاه تلگرافی
با تعارفات بیمزه و بصرف غیر رسانند چنانکه اگر میدانستم مقتضی میدانم خاطر مبارک اولیای

Institut kurde de paris

عاجزانه از شیر دیوان کلا کرد که این چه انصاف است من از هر جهت خود را بتا تعریف کنم بانم و نشانها بیرجند در صورتیکه
و تعریف من باشید شیر دیوان خندید و گفت قربان علیحضرت برای من نشان است کار من است پس
کار ما باید من عرض هر گاه از جانب اولیای دولت مرخص شوم عرض کنید کردستان مرخص است و از
قدیم الایام این طور بوده است حیف که نبود بگویید آقای شیر هر گاه تا قام قیام باید کردستان بلبل و پای
قدیم و حالت چشمگیری و بطرز تعریف باشد پس در عهد قدیم پایت دیوانی کردستان هشت هزار تومان
بعلم حالا چرا یکصد و پنجاه هزار تومان رسیده است پس واضح و معلوم است کردستان در عهد قدیم عموماً
رشد و بطرز تربیت بوده و از تمدن بهره داشته بعد رشته از پا تو خورده شیرازه معلومات شهریاری
پاشیده تمدن و تربیت گم شده و صفات ثروت و توانگری را از کرده و مذموم پنداشته
و عموم رعایا با مر فلاحت و زراعت همت گماشته لذا این است که مالیات متوجهات
و تکلیف دیوانی ترقی کرده و بعد از واقعه اولکتای و اقوام دیگر تمدنی که از هر حیث قدیم الایام
تمام کردستان انتظام و اهمیت کامل داشته و اصری در خطا نا فرمانی و خونریزی در میان
شرارت و فتنه انگیزی بوده است همین که نخش شاه عالم شیر دیوان همیشه دست در ازارت را
بتمام قدرت بزین کرد بر صحیح و سقت را زیر پا گذاشته و محض هرج و صحیح کار خودش
و غلو در تمام مرحمات گذاشته و از ارزش مرحمتی را بلبرگ و شرارت و طغیان داشته تیر از
انتظام و اهمیت کسیخته و طرح ناپاکی و بی باکی برای به کاران مرحمتی ریخته خونریزی شهر تمام در کردن
قدرت اگر تو نشنیدی دل سیاه جهان را خوانده گردی و اطمینان نمیدادی شیخ محمد تعریف بکند به
اصری قدرت نداشت بلدک نباید و لی چه سود تو کردی در زمانه بجستی فتنه چون بخفت
با تمرد و نشنیدن با اثرات با صحی تاریخ باید پرداخت پس از اینکه نایب ناظم اعلیحضرت
نکبت فاحش خورده شیر دیوان بیاد و بازی و چاپلوسی مشغول شد و بخیال خود شیر

ها و تا جدار دریای دول وارث ملک جم و مهین سلاطین عجم خسرو انجم خدم ابو المظفر مظفر الدین شاه قاجار خلد الله
ملکه و سلطانه بمت تمیق پذیرفت از آنجا تبریز گابانام نامی شاهنشاه دل آگاه تحفه مظفری موسوم
ساخته عالیجاه میرزا خیر شهر جب امر جلیل نگهدار دیوان بجری است بحضار تقاضی با تمام رسیده
با خوانات خدمه دولت جاوید آئین در این هفته احرام بسته طوف کعبه خدیو مطاف دولتخانه مدینه پشت و پناه
بمایون خواهم شد شاید بمرحمت و تقویت بندگان حضرت نقاب بخش اشرف ما حی ظلم و ستم و حامی
کل خدم آقا میرزا علی اصغر خان امین اقدس اعظم دامه توکته و اوسع قدرته در غرض نظر علوی از آثار مبارک
بگذرد و دین بضاعت مزجاة نزد دار در پیشگاه و شاب حضور با هر انور ملوکانه جلوه نماید)
المرء یهدی علی مقدار قدرته و التحمل یعذر فی القدر الذی تحمله اگرچه در این خاتمه مسلم از ضرورت
بث شکوی نموده و بعضی عنوانات کرده که در طریقه تاریخ نگاری خارج است ولی خاتمه است و لی
با قتضای غرض شخصی نیست و مقصود حقیقه حرفشوائی است و خالی از منافع و مصالح دولت و ملتی
نخواهد بود امیدوار این گفته ها گر بود ناصواب بپوزان بانش بپوشان بآب هر گاه بنظر مرحمت
دولت نگاشت سنده رجه و مطالب معروضه را عاطفه فرماید حرارت از روی عدل
و انصاف نموده بتصویق بفرمایند تا کنون ده یعنی که قابل ذکر باشد اتفاق نیفتاده در اینصورت اگر
حیاتی باقی بود و توفیق دست تحریر خواهد پذیرفت بنده درگاه همان جاه بشرح آنچه دیده شنیده
خاتمه الامر در کتابخانه را تمام کرده با کمترت برف داشت سرما عشر اول
شهر ذی القعده الحرام ۱۳۱۴ هجری سالمًا وارد دارالخلافه باهره شدم و پس از یکهفته بشرف
عتبه بوس آستان مبارک بندگان حضرت نقاب حجب اشرف معظم آقای آقا بالاخان اعظم

مظله العالی شرف گردیده بعد از چندی استمزاج حالت و نیت تشرف عرض کردم معلوم شد خاطر رای مبارک
بوده جواب مرقوم و مرحمت نفرمودند قریب چهار ماه است تحمل کربت غربت و مخارج زائد
فوق الطاقه شده و بهیچوجه اسباب مزاحمت و اشتغال خاطر مبارک آن نشده ام با این حالت اسیه دارد
بمراحم و الطاف کریمانه حضرت معظم الیه داشتم چون هیچ خواهنده نرفت از خیرش مایوس
هیچ دوا مانند نشد از کرم او محروم نخواهم شد در این ده پشیمان از پرتو نور آن خورشید
ایران مدار سر افتخار بفلک دوار خواهد رسانید العلوم عند الله مخفی نیست و الحالت هیچوجه
از حال این بیچارگان آوارگان بی خبر نیستند بسیار آرزو دارند که بهر چه از دستشان برآید دریغ
نکنند و در این باره تقصیر نورزند و همیشه مرا مورد مرحمت و عنایت خود دانسته و میدانم بحمد الله
چاره جز هجرت بخاک خارج ندارم بغداد اوضاعش بهتر از سابق است قصیده تبریک جلوس
نموده بودم بواسطه اینکه کتاب هنوز طبع نشده است فهرست و غیره مرتب نشده است تقدیم حضور انور
ننمودم بعد از طبع تقدیم خواهم نمود امیدوارم که دست عطوفت خط مبارک آنعالی را بازادی اهل و عیال
خود و اقوام از ورطه جلا بر نماند و موجبات کلفت و مشقت راه هجرت پیش نگرفته و از ظلم و شقاوت بیگانه
و خویش برهم مردن اولتر از آن که هجرت بگذاری اگر از دریای محیط اقیانوس و هجوم
نشوم از الطاف خفیه سلطان حقیقی هم پیشه و دستگیر در مانده گان است قطع امیدوار نیستم
انگشته در گل بردن از غیب کار هم تواند گشود این دری را بهار آنگه زند که هر سر آزادی کند
قادر است در لحظه شاهی کند فیضل الهی بسیار و کریم ما یرید ملک آن تست شاهی فنای خود
کرم پیشه نبودی در بیچارگان بگیری و آخر دعوی ایم ان رحمة الله قریب المحسنین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین

طبعی آنعالیجاه شرعی مخدومخان پسر یونس خان بنویسنده دارد اطمینان بدهند که غرض آمدنی بخاک کوتان
بیاید حکم دولت علیه شرف صدور یافت نایب حاجی شیخ مرقومه بشارایه نوشته داود از هر قبیله خاطر جمعی
پس از یکهفته مخدومخان بدارالسلطنه رسید حاجی شیخ باصطبل حکومتی رفت بنا خاطر ملک
اطمینان نداشت از قرط خوشحالی نزدیک بود از پوست خارج شود بعد از هفته نیابت شیر دیوان را
فرستاد و داود را پیرون آورده نزد حکومت آورد مورد نوازش بی اندازه گردید دیگر همگی از بی غرضی تشکر
و مخدوم مریوانی بر بخت خود میبالید بعد از یکهفته حکم دولت علیه گرفت و با نهایت تشخص
بیاده مراجعت نمود علوه یکشبه از اثر این واقعه فتنه عظیمی از جوار خوابیده شد چه بسا کارهای
که بتاخیر حکومت جوار خوابیده و نواب خان پسر شیر دیوان داود از کار خارج گشته بود مشغله
بیاده و بجارت مخدومخان و قتل و غارت مریوانی و حسن خانه را استماع نمود و خبای شرارت
بر طایفه زیاد قناعت ورزیده آنها را از سرزمینی هستی رانده بخت هفده نفر تفنگچی بسیر دست صر
رحم صعب بردشت خاک و اک جمعی از دعاگویان پرشیان روزگار بغارت رفت عریضه مظلم
داود مبنی بر اینکه چرا ملک رسیده پیاپی باتفاق پان اینطفه از خواندن عریضه بنای گریه و زاری
گذاشته و گفت اتفاق حق مظلومین را بنا بنده غیرتش بجوش و قدر از خود شیر دیوان را
احضار و مطلب را با و اظهار نمود مذاکرات چندی از آن بمیان آمد قرار گرفت که با حشمت
از برای چپاول اموال مخدومخان و نابود نمودن آن شقاوت شعار با عساکر منصوره بقلعه
و دیات و غارت دعایای تیمره از میان رفت چنین گفته اند رگان چو کردی با یدگار چون
شیر درنده دیده و شنیده هر کدام مصدر شرارت و هر یکی قتل و غارت بقدر خلعت نیابت
و حکمرانی نایب را بهم میشود جانشین پدر اوصاف حمیده گشته و بقتل و غارت دست تصرف گردد

۱۵۸۸

از قرار یکه اوایل شهر از تجمع اشرار بعضویت اجرای وقایع نگار از گزارش نوشته بود پریشان داخوری
ناظم اردبیل مخبرخان نایب سابق او جمعیت وحشتی از اخاج و دواضی فراهم آورده و غفلته بر مخبرخان
پسر پریشن خان شیخوند برده چشم شاه را بسته او را خلع نموده شست ناخوش خورده مخبر شیشه پک و شاه
عمرزاده باش و از جوانهای رشید و خدمتگذار آن حضرت بیاورده نفر دیگر بقتل رسیده و مخبرخان
فرار کرده بخانه عثمان آقای پشت دری تبعه خارجه پناه برده و در کارات که لشکر بشیاق جمع آوری
نماید وجه با بنا باشتغام دکیشه خواهی بازیگر یقین است این حادثه کارنامه داخوری تجمع بم بصورت
سایر وقایع متعه باثبات خواهد گذشت چنانچه غریب است سابق هفته نظر در آن حضرت باید گذشت شود
و انیصه بدناصی وارد دیگر برای اینکه شاه بلوک بانه باید در اردوی پیر شیر دیوان باشد فعلا این است
کرخ فرزند سپاه اسلام شهریه رحم فرماید و خوبقدرت کامله اصلح نماید ۳ شهر ربیع ۱۳۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۵۸۸

www.
insititut kurde de paris

[illegible] یک نقطه بات از تمام دهات دیافت نخواهیم داد خواهی نزد حکومت فرستاده جواب کاغذ
که شیشه مزاین بود که حرارت همرای فرستاده فرج اورا می را تادیب نمایم خیرات شاخخان بخصوصیت با دولت
بسایر دولت و تعارف از برای آقا بفرستید هر قضیه بی از آنها با علوک شاخخان نیز باشین بپاشا
بعد از اینکه از حکومت پیکار مایوس شده و سلیمان کار را تمام کرده و عامه بادوراهی با جزیه بیشه هستند علاوه بر
از اینواقعه گذشت خواهین چاره بی در حق اهالی نزارت که شیشه چندین کاروان سر
زوزه و مال التجاره زیاد بقصه هم مامورین که از جانب حکومت رفت تنگ خوردن گذشته باز هم
عادت سرکشی آنها دوار گذشته تا اینکه برسر طایفه از خواهین کلیائی ریخته قسمی غارت کرده و دهکده را
غارت نموده از حکومت گریخته پناه دار الخلافه تکیات تلگرافخانه حکم کرده صادر گردید که
تادیب نمایند و دیه تقصیرین و غارت ملوفین دیافت شود شیر دیوان فصیده های خارج از بیان
و از برای اشتباه دهات مالیه راه دست ندارد جمعیتی خرقان در زیر حمایت فوق العاده تمام
چاره علاوه که خیر پایه فساد و خاطر جمعیت آورده و بایالت آذربایجان مقاومت جسته قیام بلوه از خیر
خواهین کلیائی بشنیج که نزدیک بقاون خیر تا خون بت کرده تمام بهم سنجی پایه گذاشت صلحت یافته
مرخص شده خود را سای حایت و تعارف را اجرا بهد و حق تنگ و نعمت پادشاه جمجاه را از زبان
بگیرد و بدای خیر دوی و جهی انیصه دیقات خریه و مفاسد و حایب عظیمه را تمام نمایند علیحده
راپورت در وقایع را بطلبکس و مقرون بصرفه و صلح حکومت و بیکار میسر شدن این حالت
که تمام کارها باشتباه میکشد و همیشه سایع خطری بهمه ضرر و خارت بدولت در عاقبت وارد میشود

(حرمش بود نعمت پادشاه که خیر و صلاحش نداره نگاه)

چون تالیف این کتاب شتاب در عهد سعود بندگان اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شاهنشاه عادل

۱۵۸۸



insititut kurde de paris
www.ical.ir

insititut kurde de paris
www.ica